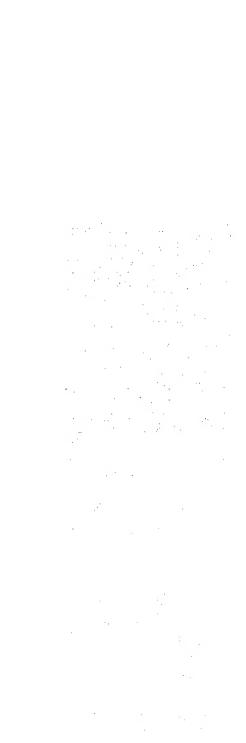
CALL No. AUTHOR	94° 649 E 10'48	ACC. NO. <u>۱۱۳</u> معلى، مبر نز الكرام	1.
A a minjus	R 0 5.0 6.0 7		Commission of the Commission of
			1
65/8.030	5		



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGAMI HUSLIN UMIVERSITY

811.65

- 1. The book must be returned on the date stamped above.
- 2. A fire of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.



تُ المِثْدِمُوْ لَا تَامِيرُعُلام عَلَى آزا وبلَّكراى ٱلْمُنْوَتَى سُتَالِيم المالا المالية ونقسم استدبر وفصل اول در ذكريك صدوحيل وسرسام)شعرك في فصل دوم- وروكرينت (م)شعرك بندي ج وَ يَحْتَى عُنِدُ اللَّهِ مَال وبرابتهام مُولُوى عَنْدُ الحَيْ عالى بقاه عام لا بور دار السّلطنت عي عين عافي انطفيح ازكنب فالتآصفيميد أبادكي فالتحالي

مونوی جراغ علی صنا مردم المحاطب نواب علم بارجنگ بهمادرگی لا جواب کتاب در کرنیکل اکسپوریشن اک دی با پیوارجها دیکے اردو شرحبه

مترجه مولاً نا فلام لحسنين صنا پانى بتى مترجم مى مندنعلىم برربث اسبىنسور حكى شيرش اللد قادرى - ايم - آر-اس-اليس - اليف - آر- انتج اليس عالم آثا الله سما بعق بعي

عبسائى صنفبن اسلام پرېينشدست به اعراض كرتے بيلے آئے ہيں كه مذہ ليسلام دنيا شمشر ي الايكرا ميك اسلاى الي يمير جودا قعات غودات مرايا-ا ورلعوث كفلم سلمث يدلوك كياليسى دنگ اميرى والمع سازى سے بيان كرتے بي س كى بنا بريدش موم كيا بيكى ان كاتباع في ايك التدين المواد اوردوسر سعين قرآن ليكوند بالسلام ي اشاع مشاجها ديے ساتحه علام - تسترى وغيرو بريعي عيسائى دنياكى طرف سے اعراضات مواكر مؤضوع برمتعدوا صحاب تصنيف وتالبف كريجكي بيست المامولوي محمت اللهم وم مواوي مولوى عذا ببت مرسق كروم بندوستان س مشودمناظر كزريمي فرقوم سي يسي مروم خيبى عبسائيول كے اعتراصات كے نهايت عالمات اورتضفان جو ابات في مبر عظم يا ر چزا على ما حيمردم نهي ندبب اسلام ك حايت يرجيشد بعثل كتب ورسالي بن ال المعينين كالناين كالماين كالمعردة ونهايت هده اوربعت قدرك قابل بي مرفع ولراست المرائ واغراغ على صاحيم ومى تورس ايك ذيفوهيت محكطوذا واجهاي طراقيدات دال بنايت كان والي دوس ال سه بيلي بنا بكرى مصنف فع شاجها د كَنْ نِيْنِ نَكْسَى مرسيدمروم كَنْ نَسِير لِفِرْ ٱن جلدجها وم مِن الكرحينيز. و استها وَكربست كيمير يتنظم في براج تقسر کاجلدول می محدب اورشائل بی عدم ۱۹ مولوی فراغ علی صاحب منو وموع يرند بوعوال من كاب تمنين ك-اسكين صهير

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE1133

ريشم التيرالتركمن الريم الله التيرالتركمن الريم

برنخفین و ختم کتاب د نیز

سمایی حدنباز مبده کرارواح معانی را با فوالب الفاظ آمیخی به کرنجلعت ک را از در فدرت آویجنت وجواهر صلوات نثار اتنی که فشش کلام محته بردازی -رگارنشاند و محضر دعو کے زبان آوران را به مهر سکوت رساند و تارت - اما در

مارت ۱، اوری قن ولامین واصحاب عالیجناب که مطالع دیوان مدامیر بادی قن ولامین واصحاب عالیجناب که مطالع دیوان مدامیر افعالیت دعرض می دار دیبا شکستهٔ زا دیژ گمنا می فقیرغلام علی

بنی واسطی الگرا می کدابن ولدادهٔ زلف شخن و خلص معنی طراز المارا و اگذارد-بن بخد مست موزونان سلف وخلف برداخت و نذکرة الشعر احد خاطر مودخان رساخت آنا آن نسخ نقش الکاره وتصویر ننگاره بود لنذا بعد فرادفترا قرل را دین

اوادرنگ اصلاح ربخنه شدونقش نانی بدار اقل برانگخنه

ازنشهٔ شراب وسریع نزازبرنو آفناب است بردو پدسهم بردوفه

می کانون نظر دقیقه سنج نسنی ثانی را بهم شنے تواند بپشدید و در سسل اول در و کر ند می می بیرنگ درین شبوه معذور است وشیشهٔ بوقلمولور و کر قافیه سنجان مراکل کمان شری افز اید سیاخیهٔ و بر داخیهٔ پیشین نفویم پیارین

الم عَالِمُ الْعَيْدِ وَالشَّهَادَةَ بِهِ أَفْضًا عُصِلِيَّ رَبُّ مِي مُروانُ إِحْمَ وفعماء "إزي

انشكغ من اباذٍ أوننس ها نأب بحبيرة لمقا ومثناها احكام ساكن بي كان وفرورفتكان أشفل السّافِلْين نقصان بهطريق اولى قابل تبيل غديل تواند شدهر حيندنسخ اول نفرة حكمت است ونسخ ناني نتي غفلت كاكهصنف نشئة زندكى ورسرولباس عنصرى دربردا روكناب لبنجام ید وطرهٔ گفتگوسراز درازی منی تواند پیچید که بعدا زنظر ثانی و نالث و إنهاكل مى كندونها را درخاطر مى شكندسيك روزس كمصنف تمام ائيزرنگي مصنف گيردوازلب سبتني كارسالها صورت پذيرد-ندكه ركن فلروسخندا ني عاد كاتب اصفهاني وتفق علم مناقشه افراخت ام استا والبلغاء فاضى عبد الرحيم نسائ متوجه ساخت قاضى جراب دوبا دة صافى برميلسيان عالم انصاف ببيود الخص جوالبش اين كه الْحُ قُصَا اَدْسِ فَ اَوَقَعَ لَكَ اَمِرَ لا وَهُوَاتَ الْمِ الْسَانَ لا يُلْتُبُ لَكَّا يَقُولُ فِي عَلِى لا لَوْ عُيْرَ مِلْ ذَا لَكَانَ أَحْسَنَ وَلَوْ تَزِكَ ذَيِلَكَ يِنِ وعِنْزَيٌّ عَظِيمةً وَحَجَّدٌ مُّسْتَقِيمَةٌ عَلَى اسْتِيلَا مِصِفَةِ النَّفْصَانِ مزنستان"

سن پیش از نالیف کتاب نظر برعوا قب امور داشته ام و درعنوان مواعت داراین عبارت نگاشته :-

طرفق است بربادچشم نفا ازونتوان داشت و بیکرمیما نی حیامی است"

كمَّا فأين دم بنفس ديكه نيا يدكر اشت"

rece

مبعث برنوعم حراف است كه در نرم ود السبيم مره بريم و ني خاموش است " الحاصل بعد تناليف بدبيض المخاطر سيدوسر يتخيع حب الوطن وامن ول كشيد كركتا ب ور ذكرصاحب كمالان بلكرام صَانَهُ اللهُ عَنْ طَوَامِ فِ أَلاَ يُأْمِرِ بَرَحْرِي ورآید و آثاریکه ورنقاب خفامتواری است جلوهٔ ظهورناید فقت بر تخفیق و تنقيم مطالب برداختم- وطاؤسان معانى را ليكل ام عبارت بندساختم كتاب در بنج فصل صورت بست - وشاہدے کہ گرد خیال می کشت برگرسی نشست نخست قرعة وصدت الدائم وفصول خمسدرا در مجلدوا مدجع سائهم وكروب كخلعت عهامعیت آراسته اند- و بجوا هرحیثیات بیراسته مثل عرفان طرا زی و نکته بیردا زی-بم فصل ففرارا سرما بُبطرا وت بخشیدند- و بهخصل شعرارا سامان نضارت - اما در موضع ا ول دائرهٔ استبعاب برسطح درق کشبیدم و درموضع نما نی رشتهٔ حواله درانگشت مخصے خواست کرنفل نصول شعرا بردارد- وفصلین فقرا و نصلارا و اگذارد-درين صورت حال ارباب والمعلق مي ماندوكلام شاعرب نرجمه خاطر مورخان را بنستی نمی رساندللنداکناب را بدو دفترتفشیم کردم- وتفصیلیان دفترا قدل را دین

روبه مى ى رف مد به دائي به واستنقلال به تخرير در أور دم -دفتر نير برسبيل اجمال واستنقلال به تخرير در أور دم -نام دفتر ا وّل ما نثر الكرام ثار رخ بلگرام است شتل بر دونصل نقرا

ونضلا نُوسِّرا لللهُ مَضَاحِمَهُمْ

ونام این دفتر سرو آراد است نیز محتوی بر دوفصل فصل اول در ذکر صاحب طبعان فارسی اَ بَیْنَهُمُ اللهُ بِرُفْدِح النَّهُ اللهُ بِرُفْدِح النَّهُ اللهُ بِرُفْدِح النَّهُ اللهُ بِرُفْدِح النَّهُ اللهُ بِعَالَ مِنْدِى حَبِزًا هَمُ اللهُ بِعَالَمُ بِنَا اللهُ مِعَالَمُ اللهُ بِعَالَمُ اللهُ مِعَالَمُ اللهُ اللهُ مِعَالَمُ اللهُ ال

وبرائ شعراء عربي الموذ جعليحده بزبان عربي طح انداحتم ونصحانان

P

راباشعراء فارسی مزج نساختم که فارسی دانان بسیط مطالعته اشعار عربی را وامی گزارند و کانتبان عجم زبان عرب را به مخریفات از صورت نوست بر می آرند. و به نقریب مردم بلگرام جھے دیگر را درین محفل خواندہ ام و قوانل سخن را از کجا تا بکجا رساندہ - لمؤلفہ

این تانه سوادسرمهٔ دبداراست سرماییسیش اُدیلُلابَهاست هرچند شکلف ندارد آم چون قش فزنگ سادهٔ دبرکاراست اکنون تالیخ نزتیب کتاب نبت می نایم - ونظر ارا به نهال سیرا بی نضارت می افزایم سه

فوشا مشاطهٔ کلک مهنرمند برنصار ورق مالیده غازه شنواز قربان عیب تاریخ نشاند آزاد میروسنر تا زه میروسنر تا زه میروسنر تا زه میردازه کماء این فن وحرکت شناسان بنی شخن آنکداگر خدمت نیازمند بیند امند و نشد اروب دعا مرحمت نمایند و اگرسقی ملاحظ شود بر معجون لطف معالی فرایند - یاف آجیدی الا علی ترب الطبی و هو نیوم المکی کی و نیوم المحیی معالی فرایند - یاف آجیدی الطبیان فارسی آیدکهم الله می وجه القداس مفتین خامه فرمرسنج شرافت کلام موزون داصالت این و دکمنون بیان می سازد و سامع شخن برستان را باین حرف دلنظین می نوازد -

ارباب سیراتفاق دارند که درمحفل افدس رسالت بینایی ورسانندهٔ نفائس وی الّهی عَلَیْهِ اَفْضَلُ الصَّلُواتِ وَاَلْمُلُ الصَّیّاتِ سیم خن موزون می وزید وغینچهٔ معل مبارک باثبیتم آشنا می گردید و هر کاه خاط ملکوت ناظرا زاستهاع سخن می کشود مخاطب را به خواندن شعر دیگرییم اشاره می فرمود-وموزونان یا شے تخنت رسالت را به بهجومشر کان مامود می ساخت وطأنفهٔ معى طرازان راب انعام ملات وإقسام عنايات مى نواخت خطاب الشجيوا الكفّاس فانقكا الله على هم بين عن شخص التّبك ونصب منه ربرا _ حس بن ثابيت ترضى الله عند وقرقا اللّه هم آيدًا كا بروح القدس ومتبيث عجالًا حسّان فضفى واستشفى وعطاف مثيروس نام جاريه به حسال ترضى الله عند وروج معنده وانعاقم بردمبارك به تعب بن زيمبر درجائزة تصيدة بانت سُعاد مشهوراست ودركت معنبره مسطور

ودرتفسير قرطبى آورده فال كعب (بَنْ مَالِكِ) ٥ جاءَ السَّخِبَنَدُّكُ ثَغَالِبَ مَ بَهَا وَلَيْغَلَبَنَّ مُعَالِبُ العَلَّابِ حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود " لَقَدْ مَسَدَ حَلَى الله يَالَّهْ بَا فَيْ تَوْلِكُ هُلَا ودرروا بيت آمده كرحضرت فرمود إنَّ اللهَ لَمْرَيْسَ ذَلِكَ لَكَ لَكَ بِينِ بِرَسِّى الله تعالى فراموش مكنداين شعرت كرفز استَظْمَ

حواشي

مرا دازسخیپیشر بخایج بروزن سفینه قربیش اندو دراصل سخیپیشر طعام آ که از آردور دخون نزتیب دیند فربیش این طعام را اکثر استعال مے کردندومری دیگرا زین وجه قربیش راطعنه می زدند تا بحد یکه نام ایشان سخیبیه و فتا دولیفلین صیخه مجمول است و متالب صیخه اسم فاعل و علاب صیخه مبالغه بعنی آمرند قربیش ناغالب شوند بر در د کارخود را و بر آبینه مفلوب می شود غلیه جوبینده بر کسے کرسخت غالب است یعنی حق سبحان و تعالے

له تفسیر کبیر جلد عصفی و ده و مشکور و صفی ۱۰۷ به که تفسیر در المنتور جلده صفی ۱۰۰ مطبوع مرد . سله مجع بی ارا لا نوار جلد ۲ صفر ۱۰۱ و مشکور و صفی ۱۰۷ مطبوع و بی سائل بجری - وینیخ جلال الدین سیوطی درخصالص کبری دوایت می کند که نالیفه جعدی شعرے درحضور بر نورحفرت رسالت صلے اللہ علیہ دلم خواندہ فرمود اَجَالُ تَنَّ کَا بُفَضِّضُ اللّه عُلَا لَهِ عَلَى شعرج بِرَفْتی نشکند خدائے تعالیے دنداں ترا-

عرنا بغه یکصدوچندسال شددندانی ندر بخت و ورروایت برگاه دندانی می افتاد بچائه آل دیگری دوئید-

نه دلاً النبرة جلد اصفی ۱۹۲۷ و خصائص کری جلد اصفی ۱۹۲۱ برد و مطبوعه حید رآبا دوکن -یکه و دنسخهٔ دلاً کل بینتی مطبوعه داشرة المعارف حید رابا دوکن فخص نموده شد - ۱ ما این باب حدیث مذکور منظر نیامده - آیست این روایت رح مفت عدد ایبات درکتاب سیرة محیرید مؤلفه مولوی کرامت علی د بلوی مرحم مطبوعه کمینی صفی ۲۰ ما منقول است و حرف ابیات درشی حاسد نبریزی صفی ۸ ۵ ما مطبوعه پورپ برقام بن مشام کمی موجود است - 4

ابيات كم گفته بود بعرض رسانيداولش اين است به غَلَّ وَتُنْفَلَ عَلَيْكَ وَتَنْفَلَ عَلَيْكَ وَتَنْفَلَ عَلَيْكَ وَتَنْفَلَ عَلَيْكَ وَتَنْفَلَ عَلَيْكِ وَتَنْفَلَ عَلَيْكِ وَتَنْفَلَ عَلَيْهِ وَمَا لَدُّهِ مِنْ عَلَيْكِ وَتَنْفَلَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّهُ مَّمَ أَخَلَ عَلَيْهِ وَسَلَّهُ مَعْ أَخَلَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّهُ مَعْ أَخَلَ وَسَالُكُ كَا لِيهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ الْمُعَلِيدُ وَسَلَّمُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ الْمُعَلِيدُ وَسَلَّمُ اللَّهُ عَلَيْهُ وَمَا لَكُوا اللَّهُ عَلَيْكُ وَمَا لُلُكُ كُمْ اللَّهُ عَلَيْهُ وَمَا لَهُ اللَّهُ عَلَيْهُ وَمَا لَلْهُ عَلَيْكُ وَمِنْ عَلَيْكُ وَمِنْ اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ وَمِنْ عَلَيْكُ وَمِنْ عَلَيْ اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ وَمِنْ اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ وَمِنْ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ وَمِنْ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَالِمُ اللَّهُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ عِنْ اللَّهُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ الْمُعُلِقُ عَلَى اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ اللَّهُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُوا مِنْ عَلَيْكُوا عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَلَيْكُ عَل عَلَيْكُمُ اللَّهُ عَلَيْكُوا عَلَيْكُوا عَلَيْكُوا عَلَيْكُوا عَلَيْكُوا عَلَيْكُ عَلَيْكُوا عَلَيْكُوا عَلْك

مُسَّلُمْ تُعرَف بِدر در مال بِسِر بَقِدر ضرورت بهمِين حديث تابت شده و در حديث شريف آمده و كَرَعِنن كَمَ سُنُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهَ وَلَمَّا الشَّحرُ مَقَالَ هُوكك مَّ فَسَنُ هُ حَسَنُ و قَيْبِعُ لا قَبِيعُ لا مَنْكُوة صفي ١٨٨) و آبن سيرين گفت قبل الشِّعرُ الا كَلاَمَر اللهُ يَخالِف سَا تَرُ الكلا مِر اللهِ القَوافِي فَحَسَنُ وَقَدْيهُ وَقَدْيهُ وَقَدْيهُ *

منفقد آنکه شعر فی نفسد مذموم نیست بلکرسن و نیج را رح می شود به رای و درین امرخو د نظم و نثر مساوی است - و معنی نیج آنست که مخالف شرع باشد مثل بچوشنم مسلان با کذیب که موجب اضرار با شدر ندکذب که محض برای بین کلام آردد - چه نصیبرهٔ وادن سعاد فراوان اغ اقات دار د قضمن تغرل با شد عاد و تشده رضاب به شراب است مه

خَيْلُوْعَوَا خُنَى دِنْ كُلْمِ إِذَا أَبْسَمَتْ كَانَّهُ مَنْهَلُ بِالتَّاجِ مَعْلُولُ عُ حضرت صلى الشرعليدوسلم ابن ممر داشنيد و الكاري نفرموَّد وَآذَيْن دُياده تر آنكه واصف حضرت صلّى الشرعليه وسلّم در صربيث كَالْتَ

ك شرح باشت سعا دلابن بنشام الانعمارى صفى ٢٦ مطبوعه يورب كماري كل كذار بالمنظمة على المعلوعه يورب المنظمة المعلوعه يورب المنظمة المعلوعة يورب المنظمة المعلومة المعلوعة يورب المنظمة المعلومة ال

عُنَقَتَهٔ جِنِنْ دُنسِیةٍ برای تصویر معاگرون مبارک وابدگردن تنال علی تشبیه داده و آن را مضایفهٔ ندانسته

وتفال وصيدلاني كدازا كابرعلما اندكفته الدكدكذب شعركذب بيبت زيلك

نصر کا ذیکفتن قول غور است مین کذب را صدف وامی تا بدونصار شاعر

محضر شخصيان كالأمراست "

ا در بنجا ثابت شد كه تخبيلات موزونان براى تربين اشعار و تخليه بناست افكار جائز باشد و بلاد د تم القائل ه

عَنَتْ بَانَتْ سَعَادُ ذُنُوعَ الْعَبِ وَآعَكُ كَعَبَدُ فِي كُلِّ نَامِ

وصفرت صلى الله عليه وسلم كاب شل مى قدد بصراع وى فرمود راست ترون كليك شاع كفت كلي لعبير است م الدُكُلُ نَنْيُ شَاخَلاً الله وَاطِلٌ و

احياناتش مى فرموديابن معراع مه وكاتباك بالدَحباب من للرتود

و هر جا در کلام الّنی و حدمیث رسالت بینا ہی ذم شعر و شعرا دا قع شدہ باتفاق و میں دریائی شان خیال دروی کسی است

ائمةُ دين دربارهُ ژاژ خابان مشركين است -

اماتفی تعلیم شعراز حضرت صلی الله علیه وسلم در کریمیم مناعلی نشاکه التینغی کستا یشیعی کدهٔ از براخی انست که اگر حضرت صلے الله علیه دستم مکرشعرشعار خودمی ساخت بست قطرتان کمان می بر دند که ایجام میارک به آیات بدیات از جهت سلیفهٔ زبانی

Color bear bear

واين مكنة دليلي است واضح بربراعت إس صناعت

مهنداا حياتا اذان وشيه جاح صلح الشاعلية وسلم كلام موزون سريرمي

and the state of

سندسور والس به موسا استه والم

اَنَا النِّيْقُ كَآتَهِ بِ لَهَا الْبِيُّ عَبُلِالْمُلِّلِبُ وكانتِ اصلاح شعرے زمود-سيد محر برزيجي مدني رحمه الله تعالى دُرْضِ

رسائل خور آورده كدكعب بن زهير درمب

اِنَّ الرَّسْوَلَ لَنُونَ لِيُسْتَضَاءَ مِنْ مُنْ لَكُنَّ سُنُونِ اللَّهِ مَسْكُولًا

سُنَةِ فِ الْهِنَي كُفت بود حضرت صلى الله عليه وسلم سُنبوفِ الله ساخت -

دا فم الحروف گویدظاہرا سبب اصلاح حفرت صلی اللہ علیہ وسلّم آنسٹ کہ لفظ زائد در کلام واقع نشود جبہ مہند تنبیغے راگویبند کہ مصنوع از آہن ہند باشند فَاللّٰجِوْمِرِ

الْمُهَنَّدُ السَّنْفِ الْمُطُبُّوعُ مِنْ حَدِيثِهِ الْهِنْدِ

ازانا دهٔ حصر بقدیم شروایرا دکلام باسلوب تاکیدج، قدربرمراشب مبالغدا فرودو ك شرح بانت سعادلابن بشام الانصارى صغه ۱۹ مطبوعه بورپ ك المعاد

ومدارج تفضيل شعرراتا كجاسطه فرمود بين معنى كلام نشرلف جنين فسدكه برآيينه مكمت نيست اكربعض اذنتع لطف كلام صاحب بوامع الكلم دامصتے اللہ عليده تم بايدود كرمبالغ برشع مناسبت واشت - اين مناسبست شعرب دا ودكلام كربرائث شعرا درده رعايت منودو وستاويزك براك جوازمبالغه وقنتيك صلحة سرع باشدافاوه فرمودصلي الشدعليير وسلم-وطيتي شارح مشكوة وربيان تول حضرت صلى الله عليه وسقم إنتي مِن ألبكياب أسقرً هد كرمن تبعيضنيه است ومرا دلشبيه بيان برسح است وحق كلام اين كه كفنة شووان بعض البيان كالسحى حضرت صلى التدعليه وستخفلب كروونجررا مبتدا ساخت واصل را فرع وفرع رااصل گردانبید بهت سالغه۔ وْآبِن مَاجِد روايت ى كند ٱلْكِلَةُ الْحِلْلَةُ صَالَّةَ ٱلْمُؤْسِنِ حَيْثَاً وَجَلَ هَا فعواحق بمعايعي كلء حكن كمشرة مومن است برجاكه يابدآن رابس او سزا دارتراست به اخذاً ن- وقبد مرجا بابد برای انست که م بایدنظراین کس بمقول باشد مدبنة أل چنانچ گفت اند أنظر إلى ساقال وَلَا تَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرُ إِلَى مَالَ و قدر کفایة الحاجه شرح سنن ابن ماجه گوید بعبارت عربی حاصات اینکه کلمیه حكمت ضالة مومن است ليعني مطلوب است اورا دركمال مطلوسيت إس لألق كجال مومن اینست که بجوید کلمیز صکمت را چنا لکه می جوید کست کم شدهٔ خود را - این کلام بطريق ارشاد وتعليم واقع شده مذبطري اخبارج بسامومن كاصلاطلب ندارنديا بطراتي اخباروا تع شده بحل موس برفرد كال التي وكال محكمت شامل باشدنظرو نظم ا بجست عمم لفظ مؤيد ثاني است التي وي الشَّغير جُلَّةً - طرف اينك اطلاق برنصيده بم آمده- و درز مان قبريم شعرع ببهين قصيده بود- قَالَ الْحَوْهُمُ فَيْ الُّمَّاةُ ٱلتَّمْسَكِ * يَطُولُهَا-

وازبن حديث مستفاد شداستياب طلب شعرمود كه نينج شكل اول است و استهاب طلب زيادت واستخباب انشاء شعر واستخباب طلب از برجاكه باشد جه استحباب الصلت كافر بود وحضرت صلى التدعليه وسلم فرمود است ليسائد وكفر المدين الصلت كافر بود وحضرت صلى التدعليه وسلم فرمود است ليسائد وكفر المدين المسائد وكفر المرب الم

واول کسیکی چابرخن را در رشتهٔ نظم کشید و این تخفیم موزون را از خزا نه غیب بقلم و شهو درسانید آدم علیه الشلام است چون فاسیل ما میل را شرست شهآد

ك مسلم جدر صفحه ١٩٨ مطبوعه مصروته زيب الاسماء صفحه ١٩١٧ مطبوعه بورب -كه الشعراء ٢٧١ - آيت ٢٢٧ -

چشانىد.مرشى فرزندشه بدورسلك نظى شيدا زانست ب تَغَيَّرُتِ الْبَلَاهُ وَمَنْ عَلَيْهُا ﴿ وَوَحَمُ الْأَبْضِ مُغَاثُرُ فَبَيْحُ تَعَنَّرُكُلُّ وِ يَ لَمُحْيِمٍ وَلَوْنِ ﴿ وَقُلْ بَشَاشَكُ ٱلوَجْرِ الْمِلْيَجِ فَوَا أَسَفَى عَلَى مَا بِيلَ إِينَ قَتِيْلًا قَدُنَّا فَكُنَّا فَكُنَّا فَكُمْ مَنْ مُ الشَّمِرِ يُح ابن انتبروج غفيراين ابيات رابآدم اسناد كرده اندوجيعه ديگرانكار مُوده اندكه انبياعَلَبْهِمُ الصَّلُومَ وَالسَّلَامِ ازْكُفْنَ شَعِرِ مِصْدِمِ اند-و در تفسیر میشنالم التانویل از این عمیاس روایت کرده که آوم علایسلا ابن مرشيرا باسلوب نثرا والمنود وبفرزندان وصيت فرمود كه بهيشد متوارث شؤيد وبرين مسيب عظى رقت ممايند- چون به بعرب بن فحطال رسيد- از زبان ساني بلسان عربي ترجمه كرد وموزون كردانيد-المرضروعليه الرحدفر مايدسه ما بهمه در اصل شاعر زاده ایم ول پاین محنث مذا زخود دا ده ایم ومرزاصاتك كويده انكاول شعرففت آ دم سفى الله بود طبع موزون مجت فرزندى آ دم بود أكثر متورخين أورده اندكه اول كسيكشعرفارسي كفت بهرام كوراست روزس بشكار رفنة لود مشيرب راصيد كرووا زغابت بشاشت ابن مفراع برز بانش كرتبة معمنم أن ببل دمان ومنم أن شير مليه د لا رام چنگی که عبوبته او بو د و بهرخن که از بهرام سربری ز دمناسب آن ا دواب بهم ی رسانید و درمفال گفت مه نام برام نرا و پدرت اوجاری ك تصنير المرائده- ٥ أبيت مه ماصفير- مه جلداً مطبوع ربيتي وجيم في معايير اشعار عرصفي ١١٠ مطبوع سيروت على تذكرة دولت شأه سرتندى سفيه والمطيوعد يورب والجر في معابير اشعارع صفيه ١٠١٠و بعض نوشة اندكه درعهد عضد الدوله وبلمي دركتا به تفرشيري كرتا آن دنت سلامت بود-اين بيت بزبان قديم نوشته يافتنده

بشریر ابگیهان انوسته بزی جهان رانگهبان ونوشه بزی بشریر ابگیهان انوسته بزی بشریر بشک مردری بشریر بشد به در بنگ مردری بفتح باگفته بروز بی بخیر و بند به بیش از دان با بوضوح می رسد که وجو دشعر فارسی بیش از زمان

اسلام بماود-

صاحب نار زیخ صبح صیا دخی نقل می کند که اول کسیکه بعدا زبهرام گور دیومد اسلام شعرفارسی گفت عباس مروزی است - چون ما مون خلیفه بمرورفت قصید ۴

ورمدح اوبرداخت وصاع جريل بإفت مطلعش اينست ه

اسے رسانیدہ بدولت فرق خود تافرقین گسترانیدہ بجود وفضل درعالم بدین

ا بتداء علافت مامون سنة ثلث ونسعين ومأسة (١٩٣) بوده است-

و تعضی نامی منوده اند که بعقوب بن لبیت صفی ار که در احدای وخسین و ما تین (۲۵۱) استیلا یا ننز بسراوروز عید با اطفال جوزمی باخت ہفت جوز بر گو

انتا دوسیکے بیرون ماند۔ بیسرٹومید شد- انفاقاً جوز غلطبیدہ بہ گو رسید ازغایت سرور

برزبان ببرگزشت م غلطان غلطان جی رود نالب گوید

این کلام بمذاق بعقوب خش آمد و بافضلا در میان آورد- بعد انتون مصراعے از بحر بنرج یافتقد و مصراع و بیننے دیگرضم ساخت دو بیتی نام کردند وفت

رفنهٔ رباعی نام شد اما در شعراء عرب تا حال دوبیتی تام دارد-

وبرف آورده اندكه ابتداء شعرفارس دراسلام الوهص سفارى كفت

سه فرینگ دشیدی جلد و صفی ۱۸ م سر مطبوع کلکند ملک ۱۵ ع -شه نذکره دولت شاه صفی ۱ س مطبوع او رس - او در صدود سندند ایست سه او در صدود سند در مند ایست سه او در صدود سند ایست سه آیرو سی کو می او نسبت در در است م آیرو سیکو می و روشت چگوند و در استان نیراند از در چگوند او دند آنا بالحار تاصد و دند نا می آند (۳۰۰) ایجری منز در تولیل اندک اندک شعر گفته بودند آنا کست به ند و بین نپر داخته تا در عهد سلاطین سامانید استاد دو و کی ظهود کرد و دایوان شعر نزیم ب داد و نم و در دیور با بیسخن رسید بجائے که رسید

راسیم اوراق درین صیفه جمعے ازقا فید سنجانِ مناخرین الکابتداء ظهوریا انتهاء دجرد ایشان بعداز بزار (۱۰۰۰) بجری است برصد دبیان سے نشاند و بعدازان موزونان بلکرام را رونق این انجس می گرداندتا حرصی من دا دستگا ہے بهم اسد ونظر تان بلکرام را رونق این انجس می گرداندتا حرصی خن را دستگا ہے بهم اسد ونظر تان بات بان راجو لائکا ہے بدید آید - و داوان برصاحب عن کر برست انتا دو بنق برا باتقا دو برقاب آن استفاده دست بهم دا داشعار می رود وجز نفول ورباعی قسم وگر کر شبت میشود -

میرسر کنون به تریرتراجم روشن طبعان می بیردازم - وچرا غانے ترتنیب داره چینم بار راگرم تاشای سازم -

(۱) سایی - مولاناسیایی استرآبادی

سیاب گوهرمایش امرار است و آفتاب سرگرم افاضهٔ انوار درارشاد ختاتی در معارف بین بروجه احسن جلوه دُوا دمعارف بین نظیر آفتاده - و ارواح معانی را در چا رعند رباعی بروجه احسن جلوه دُوا مرست سی سال بچار دب کشی آستان نجف استرف سعادت جا و دانی اندوخت و دران فرصت قدم از روضهٔ علیه بیرون نگزاشت - و از حطام و نیا به حسیر سے و ابر لیقے فناعت کرووی مران بقد عمیارک در مدد دست عشر و الف (۱۰۱۰) فناسے صوبی افناسے موسی ساخت صاحب تاريخ مبحصا وق نقل م كندكه و فتخ يكنا راسك رسيد - خواست كربكور ديابش فرورفت ماخردگفت اين عني از تعلق امست ومرابه إيج چيز جر دبوان سغر فوو تعلق نبست دبوان را دراب انداخت وجون برك صبابر روسے در ماخرا مان گرزشنن -

بنفتا ومزاررباعي كفنته بودازا بجله فرب بيست منراركه درسفائن مردم مزوكم بودماني ماند- وَمِنْ أَنْفُاسِهِ النَّفْيْسَة ٥

با داك برصفت كرايند نوش است نغم برابنگ سراند نوش است الزبر خدا بيج عل ضائع نبست ورخل درا بدروش است عالم جب كنى وعالم أرائى را جمراز نكشته ياراسيرائي را ورخانه اگریز ارصورت باشد درمان تکنندوردتها ئی را برخود درمدح ودم کے باید زد بيرون از صرفهم من بايد ندد عالم مرا تبيد حس ازلي است عبايدديدوم سف بايد زد أنائك اصل كارنبكو بينند كاراين سويراي أن سوساند زاقكونه كدروي جامه راخيا طان

(٧) فيي وفياضي شيخ ابوالفيض اكبراً بادي

ابن رو دوزندوس آن روسنند

طوطی بهندشخن گسنزی است و ولک الشعراء ورگاه اکبری - درطبقهٔ سلاطبن تيموربيب نداول كسيكه بخطاب مك الشعرائي تخصيل مبابات مموديم الم شهري است كراز بشكاه اكبريا وشاه باين خطاب ناموركروبد- وبدرميدن اوازمجا فنابرغزار بفاستح فيضى باين لقب بلندآ وازه كشت ودرعدها تكر مادشاه طالب أملى و درز ما ن صاحفران شاه جمال أذا مر الله مورد ما ن صاحفران شاه جمال أذا مر الله مورد ما ن ما الله کلیم جمدانی باین مطاب سکته نفاخرد را خانی زدند-و برمتد بان اخبار موزونان روز کارج دیداست که از شعراء دلا بیت ا بران و توران کسائیکه برداحی سلاطین و امراء جند برداخته دوقسم اندیجهم اقب ل جمعه که از اوطان خود بکلگشت جند شنافته اند- و صحبت مردوحان در یا فته شاحکیم روحانی سیم فندی صاحب تاریخ صبح صا دق گوئید که سلطان میش الدین ایکتش دالی در ملی درسه شدف و عشرین و مشاکته (۱۲۲۳) تصدر نخفینمور کرد و گرفت بیس مجن رورفت و استیلایافت میم روحانی سیم فندی در آن و گرفت بیس مجن رورفت و استیلایافت میم روحانی سیم فندی در آن

مطلعش این است مه جربیل این نوخنامیسلطان عرشمش الدین و معایت و معایت و معایت و معایت و معایت و معایت و معاین میرون محرف فرزهان محاطیت و معایت اسلطان محرف فحلی نشاه گردید و به فرزهان محاطیب گشفت و دوانش بین الجموش و است و طورخاصه دارد و نشبیه کنابیت اکثر بکاری برد و دمش مخفی آفری اسفی که به محصیل زیارت حربین محربین مربین منزها انتد تعالی بسیر مبتد شتافت و با سلطان محمد این مربی ارد و میلی برخود دوازای و بدکن آورد منبیق داید و دارال ایام منبیق آمد و انداخت شعراء باتیخت سلطان ایم منبی باعزاز داکرام بیش آمد و انداخت شعراء باتیخت منبی باعزاز داکرام بیش آمد و انداخت شعراء باتیخت منبی باعزاز داکرام بیش آمد و انداخت شعراء باتیخت منبی باعزاز داکرام بیش آمد و انداخت شعراء باتیخت منبی باعزاز داکرای بیم چند بین موزون ساخت ادا نجله کن بیم جند بین موزون ساخت - اذا نجله است این دو بیت می در دیست موزون ساخت - اذا نجله

مناتعيشيركر د فرط عظرت اكان بايدارسدة اين وركاه است

له الرئع فرنت جلد اول صفي ه واصلبوع بيني-

أمان بهنتوان گفت كەترك ا دىب تىلىن خارسلىلان جىان اجربهمن شاۋا سلطان وروجه صله ووازوه هزار بسقة قماش عنابيت بمنود شنج گفت لانحل عطاماكه الأمطا بككر سلطان ببيت بزارتنك ديكروجه كرايدراه رعابت زمودشيخ بااحال وأنقال بخراسان عطف عنان بمرفومثل شهبيدمي فمي كه بعد نوت سلطان يعقوب بديار مهند بحرت برگزيد و در دکن وگجرات زندگانی نسر برد-صاحب ناليج فرنسنة كويد كريون اسماعيل عادل شاه درسندست وتلثين وتسعماً نز (٩٣٩) قلعه بدر مفتوح ساحت وحزائن را بكليدسخاوت برروست خلائق يازكرد- مولانا شهبدى فمي كه از كمال شهرت از نعرافيه مستنعني است در آن مدت ازخطء تجرات آمده بود- وبواسط سمت شاعرى كمال تقرب نزدسلطان ببداكرد سلطان حكم فهو د که بخزانه رفت آن قدرزر احرکه حکش مقدود باشد مرد ارد- چون مولانا ازريخ سفرني الجلهضعف وناثواني دانشت بعرض رسا بشدكه روزسس كداز كجرات متوجه این درگاه می شدم دوچندان این توت داشتم چه باشد که بعدا زجندروز كه آن نوا نائى عودنما يد برين خدمت أدوح برورسمرا فراز شوم-سلطان سخن برور نكنتكة ارلب بينتسم شيرين كرده كفت نشدنيرة مه كأفنناست درتا جروطالب رازبال وارد- باید که دو دفعه بخزان رفت اگنچه از دست برآبد تقصیر کنی- و وقت فرصت غنيت شارى - چون اين حكم عين معاس مولانا بودشگفته وخندان از جلس برفاست دوكرت بخزا ندشتافت وجميانها الصبيت وربخ بزاربون طلابيرول آورد- يون خازن اين خبرسمع ما دشاه رسانيد- فرمودمولانا راست مكلفت كرمن قوت ندارم- ونزاكت اين كلام برارباب ادراك واضح وروش است

اله تاريخ فرست وجداول صفي عام المطبوع بمبيني ونذكرة دولت شاه صفيد ، مع مطبوعه إورب -كه تاريخ فرست وجددوم صفى سام مطبوع بمبيق -

کریم جانب نوش طبی منظور است و بهم جانب بهت قسم نمانی بیسی که تدم سی بان دیار نفرسو د داند- و غافبار تخد کرا نمایته مدح ارسال نموده - مثل خواجه حافظ شیرارگ قدس سری کربدرگاه سلطان غیاف الذین و ال بنگاله غرالے فرمتنا در این دوسیت ازان است ب

شکرشکن شوند جمه طوطبان مند زین قند بارسی که به بنگاله سے رود حافظ زشوق مجلس سلطان عیادین فافل مشوکه کارتو از ناله سے رود سلط ان حی مندس سر که که اورا با مک التجار خواج محمود گاوال امیرالا مراء سلطان محیریشا مهم نمی والی و کس ارتباط خاص بود وارمغان مدائج ارسال می زمود- از انجار قصده البیت که یک بهیش این است سے

ہم جبان راخواجہ وجم فقررادیب است مرسر الفقراست بیکن مخت استارالفنا دور خاتم یونی فرماید سه

جای اشعار دلاویز تومبنسی است لطیف بویش از صن او الطف سعانی تارش بهمروتا قلهٔ چند روان کن که رسد شرف مهر تنبول از ملک التجارش

اما در عهد اکبر ما دنشاه عدد بر دونسم بحد کشت رسید- و با زار بر دوگرد قر مهما گرم گروید- طائفهٔ اولی عیان اند- دستغنی از اطالتِ بیان- وطائفهٔ ثانی را شخی

الوالفضل در آبین اکبری بیان می کندو می گوید: در و آن کیسها دن بار نیافتند و از در درسته گینی خداوند را شاگز ار ندبس انبوه چون قاسم
«گونا بادی فسمبری سبایانی - وشنی یا فقی محتشم کاشی - ملک فمی - ظهوری ترشیری
در رشکی جمرانی - و آل دشت بیاضی - ثیکی - نظیری - صبرتی ار دستانی - نگاری
در اسفرائنی - میرخضوری فنی - فاضی نورتی میایانی - صافی میرتی - طوفی ترزی تا ا

ے رباض انتقاطین صبی ۱۰۱ مطبوعه کلته سنده الدیم . نقه وشند جله اول صفی ۱۹۲ مطبوع بمبئی - که آئین اکبری جلد اول شفه ۱۸۲ مطبوع کنشوری لکه شو مشک او-

و الرجار الأي سيخ على لعني كمره تصيده سي وسيخ بيت ورستانيش سيخ فيهم برواخة وارصفال ف بهندروان ساخترازان است م مرا افكند برنظم امورم برتوفيضى ابوالغيض أن كزين اكبروشيج كبيرين المهرودة ميشينيان حظ ظهيرالدين اميرزيدة ابل زمان حتى اميرمن اگرستم مجراند رخن او سن خاقانی وگرمی شخیرم استان او مجیر من كيم با اورسد درشاعرى دعواجميش كدراين خانقابهمن مرسوا وبيرمن زمين ببند باقرب درش نعالنعيم ول بوله فلددورا ذحقرش تسالصيرين وشيخ فيضى را وتت سفارت بريان شاه والى احرز مكر بأطا ملك فهي وُلاً ظهوري ترسَّنيزي لا فات وانع شد وصحبت كبري انتاد- بعدمعا ودت ار إ جانبين الواب محبّت نامها مفتوح بود كاظهوري نشر يطيف درمدح شيخ فيضي بقلم آورده عليم عين الملك شيراني مكتوبات فيجع منوده ودرخا ترعمكتوبات نظر فدكور مندرج ساخته مرز اصائب عليه ارحمه اورا بخوبي يا دمي كندومي فرايده این آن غول کیفی شیرین کلام گفت دردیده ام خلیده و در دانشسیم احوال منتبيج فلجنبي تفصيلا درصل ثانى از دفترا ول بيرايته بهيال بوشيده ابنجآ أبجه مناسب منصب شاعری است سمت گذارش می باید-نامش الوالفيض است سالها فيضى تخلص كرد- آخر فساضى قرار دا دواشعاً الل مى كى كالد ربن بيس كرسك ام سخن بود فيضى رقم نكين من بود اكنون كدشدم به عشق مرتاض فياضيم ال محيط فياض يا دشاه اورا بنظر خسد مامورساخت - درمرت بنج ماه كناب نل رس عمانيرا

دوليت بيت مفابل ليبلي محينون موزون ساخت وباامتر فيهاا زنظر بإدمث ه گزرانبد- درجهٔ استحسان یافت-حکمشدکهنسخهٔ دیگرنوشندمصتورسازند- دهنیا ورحضوري خوانده باشد-ازان كتاب است -بانگر قلم درین شب تار بس معنی خفته کر د بیدار ودربرا برمخزن اسرارمركزا ووارنقش بست وآن سوادرا بوروفات اوشيخ ابوالقضل بدبياض رسانيد ودربهاوى شبيرين حسرو سيلوان بلقيس ودر إزاء وسكندر نامه اكبرنامدودرتفابل مفت بمكرم فت كشور آغاز كردا ماباتام زسانيد المقطعات اوست سه منی فینی که در میدان معنی جومن جابک سوار سے برا گفست بجدشعرمن از پوست تا مغز بجا عددم نایاک رگ نیست بدان ی ماند این باکیزه گفتار که در دیوان حافظ نام سگنیست شيخ صي يحيد الداياوي دركتاب اعلام الانام كويد صاحب تطعدرا این بے بظررسدہ ۵

شنیده ام آرسگان راقلاده می بندی چرا بگردن ما نظیمی منی رست راقم الروف كوبد وبعض سخ دبوان خواجه حافظ بائت لفظ حافظ عاشن والقائدة وتطافي والتالية

مزاع درش شددین بااما نظ کیاست فکر مکیم وراے برسے انسن انفاقات المكرجين كرشي فينى عنواست درديوان فقراراد مروواست دانين لفظمراست

ديوان سي مع ينظرد آيشفن اصناف شراست بين جنمازغ لن

والرب**ت**شدے س

مناندگریشب دسل بقراران را سهبل طلعت آن ماه برد با دان را نبر بریشب عید بهر مصطبه را کرداست می منم امشقی رسی شب را اگرر نبخ منفی منازد می بیخودی جرمنم مراز بهدی خود طال سے گیر د شدیم خاک ولیکن زبوی تربیت ما نوان شناخت کزین خاک مردی نیز د مشکی خاک ولیکن زبوی تربیت مردان ره بر بهند شها دند بائ دا آن به به به بی مند مشکل اگر دشمن جانی کند آن به به به بی کند را اعمی کرد مشکل اگر دشمن جانی کند

برما چرزیان اگرصف اعدا زد شنت خاشاک لطر بر در یا زو مانیغ بربهندایم در دست تفا نندکشته کسه که نویش را برمازد

(۱۳) انبیسی شا ملو بولقلی بیگ

نکته سنج یگانه است و انبس معانی بریگانه-از ایسران دیار به شیر مهندخرامید ومد تها درطل عاطفت خانمخانان آرمید- دفاتش در بریان پور درست ثنایت عشر والف (۱۰۱۷) و اقع شد-

انسیی نظم نفسته محمود و ایا زیشروع کرده بود- بادم الازات قطع سخن کرده آن نفتن صورت اتنام نبیز برفت - ازانست دروصف چشمه هه بی رسی سرد کز بیم فسردن نیاردعکس دروسے غوط خوردن بریم ماغم تو نبونسس بخارت نویش چنانکه مزع بردخس با شیانه خوایش بادگارا زما دربین عالم عمر بسیار ماند زفت اگراتش نشان دود برد بواداند

چرکل مرسانید برمزعان فنسس

كس جامزدة نوروز بزندان أرد

عاصداك نامه نواند شرف شوق حيف از زبان كه بال كبوتر نمي شود

(۷) نوعی ملانوعی خبوشا نی

نوع کلامشرجن عالی است ورشی اقلامش بغیمت قالی مرز اصاعب گل دعای برنزبت اوسے افشاندوی فرماید ه

این جواب می وی کری کش سبزیاد ساید ابر بهماری کشت داسیراب کرد ابتداء حال ازمتوسلان شهزادهٔ و انبیال ابن اکبر با دیشاه بودچ ن ا و شنقار شد دامن دولت خیانی ای گرفت وقصائد و ساقی تا مه در مدح اخبردا د بکرات و مرات جوائز گرانمند اندونت سیک دفعه ده بنزار روبید نقد و خلعت

فاخره وزنجیزیل واسب و اقی صادشتر گرفت- ملاتهمی درین باب توبیده زنهنونو به نوع رسید آن ایه که یافت میرمزی زودلت سنجر

زگلبن المش صدیمن گل أمید شگفت تاکه برح توشد زبان آور درعهد اکبر با دنشاه نوجان بهندو تے شب طوی حدد اکبرآ با وازبازا

ستف میگذشت تضاراسفف فرد دامد نوجوان برخاک بلاک افتاد عروس نامراً که در نهاشت رعنائی و کمال خوش سیمائی بود بآیتین نو د نصد سوضتن کرد-اکبر مادشاه در حضور نو د طلبیده برحید منع منود- و امیدوار فرا وان ناز و نعمت ساخت- زن

بیاتم دی بهت از جان رفت و بروان دارخو در ابر آتش زد- از بنیاست که شعراء زبان بهند در اشعار خود عشق از جانب زن بیان ی کنند که زن بهند و بین یک

شوبری کند- داور اسرمایزندگی شمار دوبعد مردن شوبر خود را با مرده شویم می سورد-امیر خسرد علیدالرجمدی گوید سه

شروادرش ازى كرنېدورى ت كرباى دەسوزورنده باخوش دا

دازغرائب أنفافات آنكه ورقرآن مجيد قصةعشتى زن برمرد و انع منشده بعني قصة يوسف على نبينا وعليه القلوة والسلام-ملآنوعی صب الامرشا بزاده دانیال در دانعه مذکور شنوی سوروگر از بنظماً ورو- ازانست ب عبارت رأنبتم بيثيروكرد جال نازرا ببرابه نو کرد وازسافی نامئرا وسن سه بده ساقی آن ارغوانی نبید که روز خرابان بیایان رسید بگردان زره عمر برگٹ نذرا چوشاه نجف روز شب گشته را وفات **نوعی در برم کل اور ب**نه تسعة عشر دالف (۱۰۱۹) آلفاق اُفتاد-ديوانش بطالعددر آمدوابن أبيات حاصل شد بكشادين شيشه كه فورشيد برايد ران بين كصبح انشب أميدبرآيد وست فرسودتن ول شيدا أى نيت ابر كل طوربود لالة صحرا أي بيست باده می خوا بهم برسیر ما به ما بم کازمیت بيج اوجارده چون ساغرسرشانسيت سيان ديره وربدار شرم فاصارود شراف مطرب ودلدار درمقا بدبود ما بيسواد علم معاش زمانه ايم مفلس شريب ايزاين كارغانه ايم خصم است بخود بركه بجان دنمن مانمست ماهاشق وجزخا ندخرا بينن مانيست يروزصابوي كك بردب يعقوب مرست کارن کمت سرائ سانست النظاط مكم بوس بارس أيد نسيخ هزي ادوبكل د مأعم رُ نت سرے کائے در داست گویدوش مرا سبوى باده سلامت كدر منت دوس توردى أبين وماقفات أبيذائ فينالكا لأقريدا لما مكوت أيد چرلازم است كنسخر آفتاب كندر يوطام باده سخرشو د برعوب ي

بروْره زاجزای جمال ^{تا}بع رنگاست درباده گرفت*هم خمک دیخت شکرگیر*

(۵) نظیری-مولانانظیری نشابوری

سخن سرسنرش نظرفیرورهٔ نیشاپوراست از انش نظیری خوامند- و دبوان زنگینش رشک نگارخانهٔ فغفوراست از انش بے نظیر دانند-

مرزاصائب گویدے

صائب چنیال ست شود بیجونظیری عرفی بنظیری نرسانید سخن را و دادن مرزا نظیری را برعرفی و برخود مطلق نخوا بد

بدوكع في درقصا ترجرب است ومرزا درغول خودي فرمايد

بلبل وشنوا بشابور نجل ازطيع بنظيراست

مولانا تظیری فیروزه وارازنیشا پوربر آمده در مندوستان بهین جو بزشناسی خانمخا نالن نامے بر آورد و قصا بُرعزا در مرحتِ خانخانا ان برصفی روز گازشبت

منود-وصلات گرانمايداندوخت -بعدجيند بدلالت خضر توفيق احرام حرين

محترین برنست و مبدا حراز این سعادت کبری رخت عود به در دستان کشید. د در گھرانٹ - احمداً ما درنگ توطن رکینت -

وقعيهما كليرما دشاء كتنا شعارت امرفرمود-مولاناغ كفته بعرض رسانيدك

مطلعشراین است ے این خاک درست صندلی مرفشة طری بادام و ماروب رہت تاجران را

پادشاه درجا نزه قربیب سربزار میگرزمین انعام فرمود-دو می

بینی محرمندوی شخاص بغولی در کتاب گازار ایر ارسف کوید!-« موان نظری بشایدری ماجی الوان در دیش طبیعت صوفی بیت مهنب الاخلاق بود

د در آخررود گارزند گانی عنان نظرتراشی بصوب طرزگفتا رصونیان وصدت کردار منعطف درساخته بخنت سوا وعبارت عربي ازمصاحبت نكارنده ككروا راهر ار روشن سانهت سيس ردوازده سال كرنتم عمرا وبود دراحداً بإ واقامت گزیده علوم دینی تصبیل كر دفعیج تفسیر ررجديث از ضرمت مولانا حبين جربري واره منودو وربر ارومبيت وسه (١٠٢٣) بما لم رد فدس خراميد النظ-قرش درتاج بورهٔ احداً با دوا فع شده و برقرش گنبدسے تعمیر کرده انداین جهنار بست الديوانش انتخاب أفتادت تاجب بكنى راست نخوا نندمكين را جزناهم نقش كمن لوح جبين را بدسوردآن فتبله كهاز شعله واغ نبست بعشق عقل رابهنرے دردواغ نيست بریمررامش مبندازید مکتوب مرا شرم ی آیدز قاصد طفل مجوب را المربردوجها تم كه نيك خواه نوام مبين بعبب وقبولم كه وربينا و نوام كه مكدوروزشدة تش بزيربا دارى وگرخدابردای دل سرکجا داری جرمهن است مش تؤكر فدر من كم خود كروه ام بين زخر بدار خونين را در دل بروسيمست نداغم كدكراماست مى گرېم واز گرېيچو طفلم خبرے نبيست كة تازه عاشقم وخاطرش كبن صاف مهرمانی او اعتماد نتوان سمر د عنقابروز كاركسه نامه برنشد ابن رسمها اعتازه زحروان عهاواست عيارشوق باندازهٔ سخن باث توان زنامزمن بإفت اشتياق مرا المنت است كرفود بريم مثاع آيد بريع عشوه برم جان كمست نازمرا أن فدر زنده نازم كر محل برود دوست بودكه مرديم بهنگام و داع غم ندارم كراجاب بادها وشسن شود يك توجرا أتو دركاراست وصرعالم مراد بطاقتی کمن که نکویان نکو کنند تؤكار خود برغمزة معشوق واكزار

مسافران جن نادسیده در کورج اند شگوندی رودوشاخ بار می آرد کردر خدشت عرب بین می بندم چیشد قدرم بریمن می شدم گراین قدرز ناری بیم بری با دین ازین سست وفای آید گلم از دست بگیرید کداز کا دیشدم نازم باین شرف که غلام محبتم لاف نسب نوسب و دم نے زنم نازم باین شرف که غلام محبتم لاف نسب نوسب و محقی کی گاشنی

سخنش بهواراست وگرش آبدار- دیدانش بنظرامعان در آمد یخزل و قصیده و شنوی بک رئتیه دارد-

درسلک طازمان اکبر با دشاه انتظام داشت وقصائد فراوان در شناطر ازی بادشاه و شاهزاده با و امراء اکبری نظم آورده و بامیرز اجانی و الی ننز نیزمر بوط بو د و زبان براحی میرز ا جانی و میرز اعاز می دناری شود-

دراوا فرعهدا کمری جانب بیجا پور حرکت کرد- و درنطل عنایت ابرام بیم و انسگاه قرار گرفت-عادل شاه در ملازمن نخشین ضلعت ملبوس خاص و انگشتز زمر دبیش بها

عطافرمود- وثنكسته حالى اورابموسيا ثى لطف واحسان مراوا نمود-

میروراشعار نودشکایت بسیار از دست روزگار دارد- و در زمرهٔ مهدومان خوداز امرام میمادل شاه اظهار رضامی کندو در مدر اومی گوید مه دوشاه شاء میرور بلند نام شدند نخست دالی غربین دوم فدیو دکن رسد بعهد توشاعر به بایته ملکی نهم نوانش شاه وزی ظهوری نوشنیش کی بر دوشاعر شهور بای تخت ابرایمی اشاره برا ملک می و طاقه و رمی نوشنیش می بر دوشاعر شهور بای تخت ابرایمی

درایام افامت بیجا بورفرمان طلب شاه عباس ماضی باخلعت فاخره بنام اوصدوریافت امامیش از وصول فرمان-منشور اجل نامز دگر دیدواین صورت L

ورسندا حدی وعشرین والف (۲۱ ما) رود ا دیم طرع ^{در}انگند با د شاهنخی چ_بر شخ ألي است مؤرخ دوعددزائدرابيس تعميرا فكند-این چند ببیت ازغر لیات سنجر به انتخاب در آمد تونخوابني دگريے بهست خريدا ر مرا شهرص است ببرجانب بازارمرا مدتاب ديدن وف طاقت شكيب المات في ويون تقاب مشى رهم برنماشا ألى است مخففان كدرورياى علم درجش اند چكوة تأنكني شان سوال خاموش ال آتشِ خرمِن منی نند نبر کرشت و بگران <u>دونرخ من جرا</u> شدی ای توبهشت کیرا ای بخت مبیع عشرت تا محیمخواب بین میسردار سرزبالین نا آفتاب بینی رائه نبرد گوش به را ز تهای ما درخل دل شکست کلیدر زبان ما طبع نزازیا ده مکدر نمی سمنم ناخوانده كرجه آمده ام زودى روم من لانت ابرني خم بسور ن مد ببشدم الماس بدل بإستم ومنت كشم ازخود برباك ناقد أفتادم بركردسار بالكشم أكراز دامن محل كشيرم دست بنيابي ای خون ما به گردن طبع غیور ما ماعجر وهمينم حريفان زبون طلب اى عم جريش ازين جائے تونسيت درم بالگذرازين سرايا بنا قباله را الركسه احوال من يرسد بكودر نفائد امشباي بمسابا ومهان من ازخودرا گوبياگر موس وست بريدن دارد مهرآمربه تاشای تو با تنبغ و ترنج داغ سوزى مربم بداغ من علطات مراكيسينة زهبن كك فروشان است ورمنص ورتني كرواند بكردسرخو لبنن نبست اوراسر آزادى اين منع اسير وست من درزلف اوكستاخ نزازشان بود اين زمان فيسيم سخرو كررنسيش اربن

(ع) زمانی-ملاز مانی بیز دی

علت این خلص آنست که مذہب تناسخ داشت و خو دراشنج نظامی گنوی بندا واین خام خیال را درعالم قال می آرد - کر ے

در آخ فروست م هے دید ازیزد برا مدم چو خورت ید برکس کرچ مهر برسسر آید برجید فسرو رود بر آید

قره دیوان اسان الغیب را غرول بغزل جواب گفت- و دم هیم هفیری لبل شیراز زو و دایوان نو درا نزوشه عیاس ماضی مرد دعرض کر دکه دیوان نواجه را جوا

میرارردو دبوان مودرا مروف می باس می بردو در ص مردد دبوان مواجرا بوا گفته ام شاه فرمود خدا را جرجواب خوابی گفت کلیات او ده مزار مبیت است مور

صهبج صاوق سال دفات او درسندامدی وعشوین والف (۱۰۲۱) نوستند و ناظم نبر بغریمی در تذکرهٔ نودگوید موفات او درسند مبزار و مفده (۱۰۱۷) واقع شد "

معنجة تاملش باين رنگ مىشگفد

حكايت از قدرآن يارد لنواز كنيد باين فسانه مگرعب مرا دراز كنيد باك شيشه درنون نشسته و نوشي کران فسش عدر نواهي سنگ

زبان طال خوشان کسیمنی داند وگرینسوس آزاد در فسانهٔ تسست

(٨) شاني-شاني نكلو

در خوری شافے بلند وار د- ومرکانے ارجبند بیمولانا فصیر بھی ہروی در میں اور خوار میں میں میں اور میں میں میں اور قطعُ طویل النہ بیلے می ہر دا ز د- و درعنوان اَن می طراز درے

ما بكرى ول انفقت كان عشق كرا را را مان د بدوستور ما مان د بدوستور

بگريرد كرد ديدة بسند شاني كائيرزودن بيم عقل سايد نور

نوآن سیج مقالی که مک مینی راست بیاض جربی کلک توصیحگاه نشور وا واز نناطرازان بائیسر بربشاه عباس ماضی است و منظرا تنفات ث ه اختصاص داشت و درصائه این ببیت م

اگردشن کشدساغروگر دوست بطاق ابروی مستانهٔ اوست

شاه اورا بزرگشید ومبلغ هم منگ عنابیت کرو-

شاقی درا واخرزندگانی درسنه درمقدس گوشهٔ انزوا برگزید- وازسمرکار شاهی بوظبهٔ مبیت تومان موظف گردید- نوتش درسند ثامث وعشری والف (۱۰۲۳) واقع شدرو پادشاه سخن' تاریخ است -

چراغ فکرش چنین پرتومی دبدسه

چوش است با دوزلفت سرشکوه بازکردن گله باشے روز بهران بشب دراز کردن کدت آزارگر این است به بیکان ترا به به اجرے نیست در محشر شهیدان ترا برخاصد آج که بسوی نو فرستم بهجون نفس باز بسین باز نیا مد جون منع گرفتا ر به اسید ر با نی برجیند که بهرواز کنم در نفس افتم بیست مکن کرفیم ترغوال این خیال وریز مجنون نوتنها ترازین می بایست

(٥) الله معدرضاين واجعبرالشوها في الم

ازنژادخواجری بالله امامی است که عارف چامی در نفیات الانس برنظریر. احالیش برداخت واوفرزندخواجه امین الدین جس باشد که حفرت لسال الفیل ا بادمی کندومی فرمایید ه

برندی شهره شدها فظامبران چند برخی رع میکن چنام دادم کد درعالم امین الدین صن دارم فشکههای درسندار بع دستین ونسعاً ته (۹۷۴) متولد شد به فعالم درشبر از در کفت

درصفام كتصيل كرده وبهارا دهسبر يبشد دركشتي نشسته خو درا بدساصل بندرج وكشيعة وازانجا برقصيرا دراك خانخانان كردران امام دركجرات بود-عازم كجراث شُدانفاقاً خانخانان دران فصت به آگره رفته بودنیکیبهی از گجرا**ت به آ**گره نستافت و خانخانا رادر یافت و با اوسیرسنده و وکن کرد- درسندست والف (۱۰۰۷) از خانی انان جدائ ورزید- ودرسرورنج ازتواج مالوا رسیده بیاری صعب کشید- ونذر کرد اگرشفا حاصل شود خودرا بزيارت حرمبن تشريفين رساند- ازبر كات اين نيت شفا دست مهم داد-ودرسندانناعشروالف (۱۰۱۷) كمرابهاء نذرمحكم بربست- واین سعادت غطمی را عاصل نمود- وبعار تليسال ازراه بندر سورت بركشت - ودر سريان اور با خانخامان برخور دو درس ننا نبیعشروالف (۱۰۱۸) النماس گوشنشینی کردخانخانا ل برای او سیورغالے وصدارت دیلی از درگاہ جمالگیری برگرفت- وباین تقریب دروا رالخلاف وملی بدل حمعی فروکش کرو- تا آنکه دیرسند ثلث وعشرین و الف (۱۰۲۳) محل مفریعالم ملکتی شاء زوش طبیت صاف فکراست . سیاقی تا مه برای خاننی نان درسلک نظم کشید وبصلده بزار وسيجيب ودامن أرز ويركرو- ازان است ٥ بياساتي آن آب جيوان بده نيسر شيرة خان خانان بده سكندرطلب كرد ليكن نبافت كدر مندبود او بظلمت شتافت اى خداجىس اازعىب بازارىيدە مى فرىشىم ولىدىدارى خرىدايىيىدە كرا بكينة ما بمطيعين سنك است شكشدول نشويم ارتزا سرحبنك است توخنده براك بن جال دراسين دار توغنظ مرومن بسراع صحدم ألهنش كرسوصن عائبا نهيست يروانه أبك انت كرديش شمع سوفت (84) نرّادي اوشش دوكم ساختن اس

دنیا بیثالِ تعبتاین نرد است برداشتش بری انداختن است (۱۰) رضی- آفا رضی اصفها نی

اُسْناد فن و نقاد سخن بود-سیر مهندوستان کرد و برگشف و درسندار بع وعشری والف (۱۰۲۴) جادهٔ فناپیمود از آه از رضی " تاریخ است-

نقش شخن باین آئین می بندد مه

نهركي وبرافروخت ازعم أزاداست كيمزوى كل انطبيا نجيم باداست درفراق توجينان است نن بجمائم كرچ فانوس برنخ كي نفس مى گردد نخواهم زميت جندا بنكه باز آردبيا مثل وصبت نامر برمال مرغ نامه برستم

(۱۱) ملک_ملک_ملاملک قمی

مشهوریخن سرایان است-ومعروف نکنز بیرایان-مرز اصائب بخن اورامکرر تضیین می کندو در مقطعے می گوید سه

این جواب آن غور کی آماشب که می گویده که جیشم بنش بازگن ناهر حبه خواهی بنگری دوسفرس نبشتی شاعری ٔ فتاد-واز قم به کانشان آمدو ایام دراینجا آنجن سخن گرم داشنت - آخرمتوجه قروم بن شد- و فزیب بچهارسال درمصاحبت موزو

ومستغدان أن مقام كررا شيد-

ودررمفهان سندسیج و خمانین و نسعاً ته (۹۸۷) از فروین براً مده سرے بریار وکن کشید- واز مرتضی نظام نشاه دیواندوالی احیز مگروبعداوا زیران شاه اکرام وانعام فراوان یافت -

و در بیجا بور دامن دولت ابرائیم عا دل شاه و الی آنجا گرفته-از

مقربان بساط عزت گشت و فریا از نهال برومند دولتش برجید و وجی جهر قابلیت ملاظهوری مشاهده کرد فریفیته گردید و دختر خو درا در حباله کاح او درآورد صاحب تاریخ عالم ارای عباسی گرید:

"مولانا ملك قمى باتفاق مولاناظهورى نزشيزى كتاب فورس راكدنه بزاربيت است

ودبنام عادل شاه تمام كرده منهزار بهوان بالمناصفه صله بإفتندي

بنیخ فیضی وقت که از درگاه اکبری به سفارت میر با ن شداه والی اسی میگروای شدد در و بفید خود از احد مگربه اکبر با دشاه می نوبید که: -

سوراحذيگردوشاعرمناكي نهاو-صافي مشرب اند- و در شعر تبيع عالى دار دريكي ملا"

و المكتى كم كبس كتراخلاط ي كند- ويهيشه مرزة ترب وارد- ديگر ملافهوري كد بغايت"

دونگین کلام است - و در مکارم اضلاق تمام -عربمیت آستان بوس وارد یک

تاظم تبريزي گويد:-

در ورسند براروبست وجهار ملا مك فوت شد و ملاطهوري يك سال بعدازوي

د ابوطالب كليم توبد: -

ملك آن بإ دشاهِ ملك معنى كرنامش سكة نقب سيخن بود

چنان اً فاق گیراز مکسمعنی کردر ملکش از قم تا وکن بود

سوی گلزار حینت رفست آخر کردلگیراز ہوائے این جمین بود

بجستم سال تارمجيش زايام بهنا- اوسرابل سخن بود

امّا بن تاليخ ازروايت ناظم تبريزي يك عدوزياده دارد-

بيش ازين كليات فنجيم از مل ملك ديده بودم - دردقت مر ديوان غول

که اس عفی کومولانا محرصین آرا دمروم فیدر بار اکبری میں صفیے ۹ میر سے لغامیت ۱۸ ام نقل کیا ہے دکھیم در بار اکبری مطبوعہ لاہور ۔ فا معام سٹیم بریس سراف ارم ، مختصرت ازوبنظر در آمد- خوش لفظ است- امامعانی تا زه کم دارد- وتشبیه که رکن رکین فصاحت است در کلام اوبسیا رکم دافع شده - داشعار چیدهٔ ادا زین قبیل است که به تحریرمی آید به

ولم زداغ غمن صدم بزارجار ميز است مسى كه دوست بود با توريثمن توسير است أكروفا مذنما بإستنيزه بهم خوب است ازبن مربخ كربيدا دكارمجوب است ولبيك صحبت شان خالى ازتماشانبيت اگرچیجاس ستان بنی زغونما نیست كترسم دوعب محشريسد دست بدامانت مده رخصت كربيز وخوب مردم شيخ فتانت اگر ما مدعی عمد وفالستی منی ریخم کمی دائم ندارداعتبارے عمد وسی ننشيكن وخاموش كن زبان جهيه بروز حشرشهبدان جوخون بهما طلبند كسنك تفرق خصم ساله داران ست باحنباط مي عافيت بهسانع ر يز بيامست عدان داشت سقيم كة فاصدر دست بزهب جرد انشت زانكة بأكبرق او- باعثِ رسوا في تست صلح كرديم من وعير درين بودصلاح بهترأنست كرتقليدسمت درنكند منفي شب كوركه درسائة بروانه كواخت نبيتى شرمندة بطفي زمانت لالصبيت صريتم ديدي ملك يكبا رسرس شكوةً.

ر باعی

عاشق بهوس گریش کانے می داشت جا دورم جون تونگایے می داشت ای کاش مل بواله وسی می آخت نا درنظر تو اغتیارے می داشت

(۱۲)ظهوری- ملاظهوری نرشیری

ظهور دولت مخن درعهدا وبمعارج عليا رسبيده ونهال كلام موزون ازبين تربيت اومسر بيطارم انتضركشيده -

مرزاصات اورا باادب یادی کندوی گوبده صائب نداشتیم مروبرگ این غزل این نیض از کلام ظهوری بمارسید ظهوري درين زمين دوغول دارد- بين ازان نقيرر اخوش آمدسه بالحنج كشبيره تغافل رسانده بود خورابه بيثن كذنكاه ازنفارسيد ساقی نامی ظهمورسی عجب صفائی و نمکینی دارد. و به نا ژک ا دائیها دل ا ا وست مي برديكُتا تيم اين ميني نه سنام بريان شناه والي احد نگر است-نْتُرْمُلَّا بَهُمْ طِرْرُحَاصِ وارد- آماغزلش باین رُتنهٔ نبیست - بعد از تحصیل حیثیات محل سیافت برنست و بهبیر عراق و فارس بر داخهٔ عازم گلگشتِ دکن گشت و انغوانُ احسانِ ابرا يهيم عاول شاه فراوان نعت اندونت - وكام وزبان رابدا اوشيرين ساخت-علَّا ملك في اورا بزيوركما لات محلى دبيره طرح ألفنت ريخيت - وصبيثير خوورا ورعقه ا زوواج مولانا كمنشد-وابين برديوخن آفرين دماغ انحا دنوعى رسانبدندكه ناليفها بمشاركت فكربه بخريم آ در دند-چنا بخولاً ظهوري در دبياجه "خوان حليل" مي طرازد كه "ظهوري قبل ازین دربیرا بیش **گلوار ایبراهیم**" واکنون درگستردن ^{در} خوان **خلیل**" سیم عديل ملك الكام است" وفات ملاظهوري در وكرج سنفس وعشرين والف (۱۰۲۵) واقع شد-نتى سال بېش از بن كليات سيرضخاشة از ومنظر رسير- و درين وقت د يوايخ ل برست الدوسة جندانتا باقتادت شب ازمز كان ترونتم غباراً سنانش را بيننيانم كدكار يادوادم بإسبانش را مده دازگابدر بخاری میشن است.

تفافل مشفصيدا فكن اين سرزمين بأم كدائم برنقرب نكام وركيين باشد مر کرد تو کرود کرومن کرخاک برخیزم نیفتادم جنان کز کوشش ا فلاک برخیزم بهجينان طفل مزاجيم الربيريث ديم كوج كردي است بحاكرج زمينكر شديم بلاست ابنكه طراق جفا مني دا ني ازین چه باک که رسیم وفاتمنی دانی گذشت کارزطفلی جرا نمی دانی مرار نؤنش منجله برتنے وائم سعادت است بعشق توبرنس مردن وكبيل خضرتهم عمرجا ودان نذراست عجبب نيست كمغيرت مزاج كوشده است تعرب عجي كرد در مزاجش عبر اگر در لف خرور است عجر ، ما ابنجاست بازمودك دورغرود ناجندا ست كذخم فرب ازنجير لاعر بر ممكرد اند كويداست الرجينين صتبا وقدر أن مروا معم كوصبر مرا عجز تصورميكن نبينتم مرو عداوت بمحيت سوگند تشسن برسرراه صبا ازمن مي آيد بحلدى جون لگا بي نير بينان فاصد خوا ج وانستم حيا وروعشة سيما بم الدازو بنكين كاوعرض حال كووآ بهني بودم تختنين اينكه سأكت بهيكيه ملزم مني كردد خموسي نفعها داروسيخن بردازمي داند مين بس است كرمر فاطرش كذر داد الرجيها دمرا رخصت نشستن نبيت منی دانم شکیم از سفر کے باز می آبد زحدير واست فينم اشكبارم فرع غلطاني كهاكركشة شوى فدر نوافزون كردر سعى فرما سے كرسياب شوى از تفظمت ثانوانان اندليكن ورسخن مرداشتن بردباران کوه رااز کاه کمتر می نهند دوقى است بادشا ي افليم دوستى خوابم كريك دوروز توباشي باين خون چوسن داكه رساندى سربها شیخ تونمی داشت اگراب مرقه ت فلككويا للاش نصب مشاطل وارد وكرنصيت ازخورشيدومرا ببذكروال ۵ مزاج کو- کسے کموافق مزاج کسے سخن گوید (فرہنگ رشیدی جلد دوم صفح ما ۲۴ مطبوعد کلکندسر ۲۵ اور) - کدام جورنو از لطف ولنشین ترنسیت جداحتیاج کنشویش انتخاب سی گذام جورنو از لطف ولنشین ترنسیت جداحتیاج کنشویش انتخاب سی شیخ فی مضی ورع بینی تو و از احمد تنگرب آلهر ما و بنشاه بری نکار و که: - «مولانا ظهوری نقل کرد که روز ب در باغ یک از نشر فاء کله مفظر مجت بود - ۱ قسام" «مردم برکنا روض کشد تصحیح می داسشد به تقریب یک از الای اوراء ننه گفت" «که نودا چماریا و شده توض کو شرنشد آب بمومنان خوا بهند دا دیمروساغ" «که نودا چرای برخاست و ساقیش علی مرتضی" «نیشا پوری برخاست و ساقیش علی مرتضی" در و کریخیت "

راقم الحروف گويد چون تقريب وض كوم درميان آمد- دنشي فائده ا زسحاب للم مى تراودكدوض كوثر مربع است - شيخ جلال الدين سيوطى رحمه الله تعالى دركذاب سرالبدورالسافره " مى آرد اَنْ حَرَجَ اَتْحَكُ وَالْلَهَ ذَا مُحَنْ جَابِرِ قَالَ قَالَ مَ سُولُ اللهِ حَلَى اللهُ عَلَيْدِ وَسِلِّمَ اَ فَا عَلْ الْمُحَوْمِ اَلْمُلَمُ مَنْ يَرَدُ عَلَى وَالْمُحُوضُ مَسْلِيرَةً شَهْرٍ وَتَمْ وَا يَا كُو عَلَى السَّوِيّةِ لِعَنْيَ عَرْضُهُ مُونِ لَا طُلِيم

(۱۲۱) زکی بهدا فی

ژکی الخلق ذکی الطبع بود- وگوئے فول گوئی از اقران می ربود- توت مدرکه بلند داشت- و بائلآشکوپی درخدمت ممیرزدا ابراجیم محدا فی درس می خواند-مبرزداط ابرنصبهرآیا وی انتقال او درسنه ثلثین والف (۱۳۰۰) نوشته و "ماظم شرنزی گوید" و فات او درسنه بزار دسبیت و پنج (۱۰۲۵) و اقع سشد-د اوساز سخن باین تا نون می نواز دسه

سكنان فيت دم ازففائ بتند گره زجيه كشا دندوبرز بال بيند

ك درباراكبرى صفي ١١٨ مطبوع لا يور ١٩٥٨ عارع-

ترابنگهت بیران مضایق نمیت و این طایع ما را ه کاروان ستند گردل از عرض تمنا برا دے نرسید این قدر شدکه نزا برسرناز آوردم

(۱۴) فرقنی- ابوتراب جوشفانی

جوشفانی المولد- کاشانی المنشأ - از قافید سنجان عتبه شاه عباس ماضی بود-وگوی شخن از بهمراسنانان می ربود-

وا و قطع بنظم آورده بیش صاوفی بیگ نفاش به اصفهان نرستاد-والهٔ سرخلص کرد صادفی بیگ قطعهٔ درجواب نوشن - وجها رخلص بخریز نمود-ازانها فرقتی بیندش اُ فتاد-ازان جها رخلص بیک کلیم بود-گفتند چرا کلبخلص نمی

كنى- گفت بخواجم كه ظرفا كليم جوشقا في خوا نند

ارٹخال او درسندست وعشرین والف (۱۰۲۷) انعاق منتا د نهال کلکش این نوع نثر می افشاندے

مجنوبِ تراعار زعربانی تن نیست برواند برسوخته محتاب کفن نیست چیشد اگرمزه برسم نمی تو انم زد کلب بلب نرسیداست بن دربار ا خون تراوش می کندا زجاکهای میام طفران شکم بازگم کرداست را و خاد الله جوجاد ویک که از بهر فسون ابه انجنبانه به افسونم زندین شمت بهم بر لحفظ مز گان الله

(۱۵) فنفور - في من

ازسادات لاچهیجان-و درفن طبابت وشعروخوشنویسی متاز زمان بود-در ایبران رسمی تختص ی کرد- دبعد وصول مهند فعفور تخلص برگزید- بلے شاہ معتدران کشور نصاحت است - وخسر فقت طراز ان قلمرو کتا بت - وراه اخرا بام زندگانی ملازم شهزادهٔ ببرو بزین جها نگیر با دنشیاه شکدواشکا خود را بهرجت اوموضح ساخت-

و درا بمرست اوسور سرب و در بلدهٔ المه آیا وسب نشان وعشیرین والف (۱۰۴۸) جبینی هیأنش بر

سنگ فنا أفتا ويد

دبوانش قريب چهار مزار مبيت نوشنة اند- نقاش فكرش باين حن تصا وير

می کشدسه

عس گونواب حتى كامشهام مى گرد عس گونواب حتى كامشهام مى دورت الباحت كامشهام مى دورت الباحت كامشهام مى دورت و برستا به نسبج شها ران مرخ قده به به بین آمدوانداه نگشتم مرشور بده بساهان توان بازآورد این ندوشار برستیانست كا دمر بناید این قوم خود نما كرند بین نده به با دان می المین کاش در گرو افوتها كنند می در در از از طرف كله می گرد و ما در نازت از ان فرخ می می در در از می از در از طرف كله می گرد و ما در نازت از از طرف كله می گرد و ما در نازت و از طرف كله می گرد و ما در نازت و از طرف كله می گرد و ما در نازت و از از است و شورتی من كران ناز كران از ما در ا

(۱۲) نظام میرنظام دست علیی شیرازی

نشق ماکسیخن طرازی است - ونظام فلمرونکنهٔ بپردازی - درعمنتلی سالگی دنیائی دنیخ بروزه را و داع کرد - و این سامخه درسه نانسع دعشرین والف (۱۰۲) واقع

ف والكاء في مافظية شراز.

ساب ککش باین آبداری گویری افشاند

دلم العشق كردان يكرد شيم به كارش چوان مرغ كركرداند كه بركرد كارش رونيا كيسر موعم نها شداهل دنيارا كدلكيرى نباشد دففس مغان ديبارا الفلك من م آغوشش نايد دوزسيت باعبان برج ب بندد كلبن نوجيز را چشم چن برعنفوه کرداول بسکوفویش بادهٔ خودخوردسانی ساغرلبریز را دل کافسرده شد از سینهٔ بدر باید کرش مرده برحبی عزیز است نگر ننوان داشت من آن غم که باشد آشیانم سایت برگ تواند میش باقسی مراب خانمان کردن

﴿ (١٤) مرشار- ملامرشار ببرد جرد ی

مرشدسالکان جاده سخن است وصاحب تلفین مرتاف این والافن از وطن خود ریگرای میندشگر چون بقند ارسید جا فری التفای برزا فاری وقاری عقال پائے اوگر دید و در ان عینب کرسی نشین عزشگشت و مرشد فان خطاب یا فت - بعد فوت ممبر (راغازی خود را به بهت کشید مرشد فان خطاب یا فت - بعد فوت ممبر (راغازی خود را به بهت کشید بیشیده ناند که وار دشد ن مرشد از ولایت خود فیندها رور اقامت افکنان بیشیده ناند که وار دشد ن مرشد سال بیش از بن به نگام که نظر بر بهر به به اور میا برو و و در نذکرهٔ مشا به م فتاد تعین نذکره از خزان ما فظیرا مد -

ومبررتفی ا وحدی صفایا فی صاحب نذکرهٔ عرفات گوید یلحض کلامشل کا «مرشد د و نتیکه از بیز د جرد به صفالان آمد بنده بخدمت ایشان کرر رسیم-ازانی "

دربشبرا زرفتند مستفسيركرد- چون بملك سنده أفنا و صحيت او بالمبرزا عازى مرآمد

" ونرقليات ممود- ومرشد مان خطاب يافت- ويون ميرزا عازي جرعد شها وت چشيد -

"ارادهٔ درگاه جهانگیر با دشاه منود- دراشناس تخریراین مقالات به آگره آمد- جندروزالی ا «دریافت به آگره آمد- جندروزالی «دریافتم- بس دراجمیرونند به اردوست جهانگیری واصل سنند و بملازمت سلطانی شنب"

"گردیدوا محال با بهابت خان می باستد"

و چینین مهر تفتی در ترجمه طالب آملی که با او بهم ملاقاتها دارد می نوسید که به در و قانتیکه از ایران عزم مبند کرد درسنده بخدمت میرندا غازی قیام نمود؟

برخال وخط شناسان جبرة تاريخ بهويداست كهميرز اجاني والنتثر بدر مبرزاغازی درسنه احدی والف (۱۰۰۱) ناصبهٔ بخت بملازمت اکبر ما دنشا براذ دخت ومبرز اغازي درنته ماند- اكبرما دشاه نتنه را بهمبرزاجاني ارزانی داشت و نیابت به میرزاغازی عنایت شدوج ن میزراجاتی در بریان بور درسنهٔ نمان والف (۱۰۰۸) جان مجهان آفرین سیرد- با دست ه ميرزا عازي رامشهول عواطف داشته ولابت سنده را بالوباز گذاشت- و درسندا حدى عشروالف (۱۰۱۱) سعيدخان بينتا بانتزاع سنده مامورش مسررُ ا غارى علقة انقيا درگوش كشير- ونا مجهكررسم باستقبال بجا آور ده سعيدخان را دربافت و بهمرایسی او نو در ایدر کاه اکبری رسانبد بیمت خسروانی برحمت بچالی ملک سنده رنگ رفتهٔ اورا بحالت اصلی آورد- و در عهد جها نگیری صنو ملتال در افطاع او اضافه شد- آخر بصوبه داری فندها رسرمایم افتخار اندوزنت و بهانجا درغمر ببست و بهنج سالگی سند احدی وعنشرین والف (۱۰۲۱) بهانة حيات اولبريز گرويد-

مبیرز اعاری بعداز آنکه از سنده بهندخرامید- باز به سنده نرفت-پس طاقات مرشد و طالب بامیز اغازی درسنده بقول میرنقی در عهد

اكبرى بوده باشد- والتداعلم

عنی ماند که تذکرهٔ میر مفی صفال کی بعد تبیق این جریده بنظر رسید اسای شعراء ترتیب حروف بهجی می کرد عجب صلاے عامے در داده - وبه آف موزوف که بیر ده چه قدیم چه جدید در مها ن خانه خو د تکلیف موده و به از تذکرهٔ میرتفی کاشی است - تذکرهٔ صفالانی نسخ ناقص از حرف الفتا د " ما

له ما نزالا مرا جلدسوم صفي هم ١٧١-

حرف الباء برست أمروج بندحا ضرورة بعض مطالب الحاق منوره شد-مرنش درسية نلشن والف (۱۰۴۰) ازلباس عنصري براً مرمنتخبي از ديوان اومحتوى براقسام شعر بنظر در آمد- زبان خوب دار دوسخن بقدرت مي كويد- قصايد ومننؤيات اوبازغول است وساتى نام مخقرك نشه آور ازميجانه وكرش تراوره مطلعیش این است ے بهاراست ودلمست ومن درخار خونناجام مے خاصداز دسین یا ر كيم كدور چشرسرا زخاك بركنم أن دبيره كوكه جانب فأثل نظر كهم بوذنا كونشه بإم تفنس معراج بروازم من أرخ عمر كرباري فايذ مخت اسازم چشم عاشق میستم تاجید جرا رنیسینن طرة ولبزيم تاكيم بريشان زيستن تادوروزت جمع گردم زين پريشيار كستين كاش اجزاى وجودم بكسلدا زيكركر ولسوحنة دربس وبوار نباشد بسيار زهدمي گزر و گرمي ميس ابنقدرا خرنمي داندكهن وبوادم بسبب مرشد زطورين شكايت ميكند شكوندربزدازشاخ برستخيب جوان ريسكرشدا زنض ابرعالم بير بهان برنگ گل انتد بخاک سائه گل زبسکاطف مجوا کرد در زمین تا نثیر ہواچنان برطوبت کا زرزبان تاگوش ہزارجابزندر لیشہ نا اع مشبگیر كشعليون ى كلانك بكذر د زحرير ينان زلطف واكشت طمع أتنش ننير كزاني مش خرندارد أغاز رابعشم بسنشيب است وفراز چون وعده وصل گلرخان دورودرا چون نا ارع عاشقان سبت وبلند

در اختراع تازگی عبارات و نازگی اشارات بے نظیراً فتاده و با بچادسید

سبّاره سببربلند خیالی دا روشق دیگر داده -عرفه شویات او «محود وایاز" است که صنف اکثر او قات خود را حرفِ این مرفه شویات او «محود وایاز" است که صنف اکثر او قات خود را حرفِ این

کناب ساختهٔ سال آغازش که احدی والف (۱۰۰۱) باشد این مبیت همری مینا برسه در است نفتاری این مشورنای مجمع تاریخ نظست و زنظای

ورد مسلمان این مسوره می مسوره و می میره این مسرح افاده میکند. و تاریخ اختنامش کرسندار مع وعشرین والف (۱۰۲۴) باشد این تقریح افاده میکند.

> الهی عاقبت محدود بایث. ۱۷۷ ماهم

امّانزیب ناداده درن حیات گرداند شیخ عبدالحسین دامانشیخ علی نفی کمرو در مهناروستان نسخ شعدده فراهم آورده به نقدیم و تاخیر و طرح ابیات فی الجمله ربط داد- و مُلآطبغر التی مشهدی دیبا چهٔ نثر به مخریر آورد-

ونوت زلالی درسنداهدی وثلثین والف (۱۰۴۱) و اقع شام مطرع از جهان ذمت زلالی بجنان " تاریخ یافته اند -

ازمجودوا بازاست ۵

من کرد و خرد بے برگ گردد فی از بک جرعه شا دی مرگ گردد جنون یک قطره از لائے فیم او سربیوشی و پائے فیم او

(١٩) نقى مشيخ على نقى

از شعراع معورهٔ مکره ومروج نقودسره است- در آغازس و قوف بی نمام مکسب علوم پردا خت-و درمعقولات و منقولات از اکفاء و اثر ای شنشخ برآمد واکنژنا وکِ فکرهمبیمعانی می انداخت-و وحثبان خیال را در دام عبارت بند می ساخت - دبیر انشس شقله تصاید وغور لبات و دیگر مبنس شعر منظر در آمر تفکیک

ك انديم ع ارج طاوب بي أيد

VF

غرادارد- وببشز تناگستر حاتم سيك اعتماد الدولد است - و درصله تصيده دالبه كرور مدح اعتما و الآول گفته مبلغ نظيرسالياند مقر گردېد و بعد نوت نجيم چند سال این وجه رمتعلقان شیخ می رسید مطلع قصیده مذکور این است ے ابل صورت كر محييت صوري شادند فارع از نفر فيه معنوى اضدا دند رحلت شیخ درسنداصری وثلثین والف (۱۰۳۱) انفاق اُ فتاد-این جند ببیت ازديوالش فراكرفته شدب جندان دلم بيرسش جثم توشا ونبست وانم كرمزنواضع مست اغتما دنيست كشد چوسوجن بي قديث ملاكرا گزوجو مارسبه سایهٔ منهال مرا كم كن بنشراب لطف كه بيرنشد اياغ ما روعن جنان مرمز كه ميرو جرانع ال كردى سفير حبيتم تعتى راز انتظار ابن بور مینیهٔ که نهادی بداغ ما جوبهالسه كوقت مرك يان تازه ميسازد بهنكام وعش مى كنم نوعهد دبرين لا عانتقال نامی بیجرو تا نوانی دانسنند کوبکن آخریز وراین فوم را برنام کرد نعتی درگرمیه آور دا صطراع شق جانال کے رور آتش سوزندہ آن جو ب نرگیرد مانم نده مکیند بشیون نبرد راه رفتي وخريثم كددرآغا زمصيبت سريبين افكني وحبيهم ببالا تكني نفددل دردي وآنگاه تنقريب حيا نبست درست وراش ول شادشينيدي كرجيده بادشابى زغلاى بدرى ازبسرى عوض روزقیامت شب ننهای را واي برجال فلائن أكر آرند تجنف

(۲۰) طالب آملی

برادر خاله زادة حكيم ركنا كاشى بود- جوباى معانى بلنداست وغواص لآلى دالبند

میرزاصا شبگوییسه

بطرزتاز قسم یاوی تنم صائب کیجا مصطالب آمل دراصفه باید آ

در بیبان شاب از ولایت نود برآنده به نز بهنکدهٔ پهن رخرا مید چون میرزا

غازی و آماری از بینیگاه جها گیر با دستاه بصوبه داری تندها د مامور گر دیدو آفت د کمیاب قدردانی ابل کمال دا رواج داد-طالب نود درا باستان میرزا

غازی کشید- و به انتفات فرا وان اختصاص یا فت طالب قصیدهٔ طولانی در مدح

میرزا غازی می طرز د- دوران قصیدهٔ رفتن خوداز بهند بیش میرزامفصل بیان

می ناید- از انجاست این بیت به

عنایات شوق تو شدور ندک ول زدے فال رجعت زم ندوستا نم

و بعدرصلت میرزا غازی کرت نانی برگلشت بهندشتا فت وایا می باعبدالله

و بعدرصلت میرزا غازی کرت نانی برگلشت بهندشتا فت وایا می باعبدالله

و بعدرصلت میرزا غازی کرت نانی برگلشت بهندشتا فت وایا می باعبدالله

و بعدرصلت میرزا غازی کرت نانی برگلشت بهندشتا فت وایا می باعبدالله

خان بها در فیروز جنگ ناظم تجرات بسر بُرد- آخر باعتصام ذبل جهانگیری نوی باید شدو درسند ثمان وعشرین والف (۱۰۲۸) بخطاب ملک الشعرائی بلند نامی آندو در در جین سال ابوطالب کلیم مهرانی از مهندوست ای بعراق بجرمعا درت نمود-طالب آملی در مدح جها نجیر با دشاه و اعتماد الدوله وزیر د نورجهای قصائد غرا دارد-

وسنی النساخاتم بمشیرهٔ طالباست سنی النساخاتم درعه صاحبران ثانی شاهجهان مرار المهام محل بادشا بی بود- و شوهرش نصیرا برا در کلیم گرکنا کاشنی در در مندوستان رخت بهتی براست بیون فرزندے نداشت سنی النسا خاتم دود خرکه از طالبا مانده بود به فرزندی برگرفت - کلان را بیقل از دواج عال خان و خور درا بحبالهٔ نکاح حکیم ضیاء الدین مخاطب به رحمت خال کرسیر حکیم قطها برا در دبگر حکیم رکناست در آور د- ن النّسا خانم درذی المجرسیة ست وخمسین والف (۱۰۵۶) بساط زندگا در نور دید-

طالبا درا وأبل مهردار اعتمادا لتروله بورا خرستعنی شدو نطعهٔ اعتداری

بنظم ورده-ازانست سه

دوصنف اند ابل طبیعت که برگز ندارند باهم سرسازگاری یک رافرو مایگی کردست عربی کی را بزرگی و عالی و تباری

من آن شاعرم شکرلبتد که دارم زنجیت بلند تو اسبدواری

کرگردسرما فوت یکدان گردد دروبینم ازچشم نا اعتباری

به گلزارِ معنی هستزارِ فصبیح بمنصب پید شدندستم گر سزا دی به و دارم بیر حاجت بمهرم مرا در داری به از مهر داری

طالباً درمدح فيليج خال ناظم لا بهور نصيده به شتاد وجمار ببت دريك

شب فكركر دوبان ى نازودى كويد

منم کنیست چومن شاعرے راہاسخن منم کنیست چومن قائلے زاہلِ کلام گاہ ابن دوستمعنی ہی تیصیدیس است کریافت از سرشرب ناسبید دم اتمام

الممرزاص عب اشهب فكرا زطالها تيزنزراند-ومهنكام ورود سرمان إي

تفديدهٔ شفت ويك بين وريك جاشت درمدح ظفرخا ك بنظم آوردودراً بنا عفرها تدمه

برزار حیف کرع فی و نوعی و سیخر نبیند جمع بدار العیار بریان بور کرقوب خی ولطف طبع ف دیدند نمی شدند بطبع بلند خود مغرور بهین قصیده کریک شت روی داد نال ظرکرگفت است در مین وشهور

اكرج طالبا رابيت وسببت افزون است- اما فزوني ابيات طالبا باوست

وقت كم است- وكمي ابيات مزدا بانتكى فرصنت افزون - وابن معنى ازنفشيم ابيات برساعات وأضح مي شود-آمرم بربن كنسبت بجناب مرز اصائب بادن مني توان كرد- آما اين بهمهٔ نفاخراز طالب آملی نامنظور است رجه شوکت نصبیدهٔ نرب صدبت در مدح ميرزاسعدالدين ورعرض جارساعت بخوى انشامنود ومطنفا لب باظهار كمال كمشود يطلع قصبيده ابن است ي بسكة وشدشعلة حل كرواز مينائسه من شبشه رافواره أنش كن صهبائهم و در آخرقصیده می گویدسه شبكر ورمهم أغوش بريزاد خيال جارساعت در كذارشام ديواسائن این بمهاطفال منی را که افکارمن اند داد کلک مریم آسای سیجاز ای من طالها دوسن جوانی از زبیا خلعت زندگانی برآ مرواین وا فغه درسندست و "لمثين والف (۱۰۳۷) بيش ارڤوٽ جهانگيريا د شاه بيک سال رود ا د ـ ديوان نصائد وفرابيات ورباعيات طالبا دروقت فخرير بدست آمد فرصت وفا لكردكه بانتفاب برداخة شود كل جندار كلستانش حوالة دست قلم مى شود م بے رونما نزا بنوکے می مفودسے كرس كالح جوبر المئية بود من كيم دشرة قل ن مرانداز ذبين بيل نوم كراني مى كند بركر دنش بازادزارابيكم عكزرم <u> چون سيعيم كه برسرمه زوشان گرز د</u> طالميت كن وفالغ شواز ملامية فلق كغل موم زاسبية بيشرا زاداست وشنام خلق را ندیم جز دعا جواب ابرم کرناخ کیم و شیرین عوض دیم سكينين كالملكون مي سوارشدم الميرست كرنگ بريك را كبرم فاخترع فراب استكراريا بصلاح درعان تگری گندوستار خود اند

مڑہ درجان ہے ، بہم دہرگوئی دلان بیار است (۲۱) نشفائی اصفہائی

اسه شرف الدین سبین است- پدرش کیم ملاطبیه جادی بود-مشالا الدمراص کسب علوم بسرعت نور دید- و حکمت نظری را بیشیز و رزید- و مدتے مشق طیابت کرد- قرابادین اومشه و راست - وعم با درنسخ نویسی شعراً فتا دو بمعاجین

افكار دماغهارا تقويت بخشيد مرزاصا عب فرمايي

دراصفهان که بررسخِن رسدصائب کنون کنیف شناسخن شفائی نبیت میم مرزدشاه عباس ماضی بافرو نی قرب و منزلت ایتیا زواشت نا بجایس میم میرد.

كروزى درعوش راه شاه رابرخورد-شاه خواست كه ازاسب فردد آبد جكيم انع أمداما امراجمه يها ده شدند نام كيم كذشت -

۱۵۱ امر ۱۴ مرین وه مساوید به جیم مرست -بهو برمزاجش غالب آمد مهیر ما فر دا ما دمیگفت سناعری نضیات شفائی

را پوشید- و هجاشعرا و را پنهان ساخت" لیکن در بایان عمرازین امرنا ملائم تتوبه را

موفق گردید-

فوتش در رمضان سنسبع وثلثین و الف (۱۰۳۷) آلفاق اُ فتاد-زادهٔ طبعش دیوان جدو مبرل و جیند شنوی است مثل الا دیدهٔ مبیدار" و

«مُلدان حَبِّنْفْتْ" و «مهرو هِحبِّت" این ابیات از دیوانش ما خوذ شد ب در دل در آنفز چ گلهای داغ کن ازخا شرچون ملول شوی سیرباغ کن

مولیش را برقلب عم آخر ول بینا نید این کتابی پاره کوس خصمی مهنا نید ما کھے نوکو کر بردر گاه اودا دی کبنیم مشت خوفے بڑیا بیالیم و قرباد سے کینیم

ارْدْبالِ تَجْرِين بِيسْ ولها كمن عالم واطعي شمشير استغنا كمن

شكوشان زيرا فجارى نزش رويكن اے دراغوش مائندہ دہ برخو تی کن منهان كنزرخيالت كدبار سرحائي امت بخ دغم تونگويم كربيم رسوا أل است زبسكرنوك توسريك كناه مصحد بانتفام ابدآ مشنى مبير تيست فبهالسك كدلي فشكفدا زيبلوى او ماے آنسن کیبلوی خرابی شید ول جونشد كشته دبيت ازمزة تركيرند وامن ديده نگهدا ركه ورمدمي ما ابن شکوه جا نسوز بحشر دگر افنا د يك لحظانبرداخت مرا دا ورمعشر کهبدیت بی بیرامن این را زمی گردد فداعشق مرااز ننك رسوال نكهارد گرنفذجان بهاے وصالت می سنور ازقاصدنو ذوق خبرى توان گرفت كارىمكن كيورده جوئ وكرنشود أن دل كنامزد بوفاے توكرده ام نتې عمديدرا دلسوري شكرزبان داله بمسم لامكن شبرين كدمي ترسم بحالفة زمرسدادم برزم امتحان كمم مريز برج دارى برسرم بم رنيه وا يكي كشم كهرنا زگى عهاردا و دست تبرخم يشكستن بيان مين ساست الني مرافعيت بينمان ديدني كردمي وسنكم كبوئ يبتى آيازارز ان بهاكون

(۲۲) فاسم فاسمهال وبي

قاسم مائدهٔ فصاحت است و ناظم و ابر بلاغت منهج بهیم خوابراعیانی فررجهان میگی در حیاله عقد فاسم خان بود و به علاقه سلفیت جهانگیر ما دشاه به باید ادر حدال میشی مشهورگر دید به باید امارت و زنیه مصاحبت سربرا فراخت و به فاسم خان میشی مشهورگر دید در او اخره مدجهانگیری بحکومت صوبه اکبرا یا و دحر است قلعه آن مصر می برد اخت و در اعاد دولت شاه بجهانی بهنعب بند اری به برار سوار و ایالت

اله مانزال مراجله ١٠ صفي ٥٥ مطوع كلك

صويربنكالدامتها زيافت

ودرسنداند بنادر العبين دالصد ۱۰۲۷) بعد طنظ برو كلى بندر كداز بنا در عمد ه الم بنكالدامست - بفاصلة سردور باجل طبيعي در كزشت - امير سي خير مستجع كرائم اخلاق

بود در ناز نهار تقید داشت و برسال و دلک روید بیستحقان می رسانید -

راين سخن باين شكوه مي افرازوسه

منور برس بید مهم سداد کنم دس شکسته د لم اب بخنده و آنکنم داد بجوس بید مهم اس بخنده و آنکنم داد به بر آوا زلبسته ایم خوان خورده ایم طالب غاز ابسته ایم

د ۲۱۷)شوقی-مبرمجر حسین

ارسادات ساده است - وطراح سخن باحلاده -ميرزاصائب كلام اورا

تضبين مبكندومي كويدت

چاب و باین و بال سن اینکدیرشوقی گفت چوشیراز دوطرن می کشند زنجرم از دلایت محد د بکشوریم نید آمد دیشمول عواطف احتماد الدوله طهرانی جها نگیری گروید سبد چند سے سد کا چهانگیر پادنشاه لازم گرفت و به تقصیرے مور دغیاب شده دیسی افتاد و میتوج قاسم خال چوشی از قبید ریانی بافت - و مد نے با اولبسریژ د -سخر بولایت ایران معاودت نمود و جانجا درگذشت -

طلا مصن بايس جاشني ازمعدن بيرون مي آروسه

دوشق برکها که بلندی ست بسین است فردنهٔ حمایی گردون بدست است نتوال عربه هاچشم تو کردن آیب بنواضع گزرانند زخود مستال را

د ۲۲۷ جمی ار د ستانی

فانح الواب حيال بندى است - وحرف شناس ففل ابجد شكل بسندى مرزا

باطب سفن إوراتضيين مي كندومي قرمايد اين جابة ن غزل صالة فنخ كفنه است الزفراموشان مبادة ك المابادارد فى العملة تصبيل كروه بوو- ووركال هلايبت ونهابت باكبركي زند كاني مبكرو- وفات وورك زخمن واربعين والف (٥٧٠) وانع شد كومرسخ ينس درسلك فظم ي كشد - ٥ بزار لكن بس كفت جب عازش جوسر منوروه كه برون نيابيا وازش بدبده انشك شو درمنمون دل مارا ستاره شمع بدورسروان دربارا (F. (Ya) الداعيان سادات مهرات وآبكية نقش بذبر محسن صفات بورد محاشدها فسون فصاحت لوازندهٔ قالان ملافت مبرز اجلال اسبرگوید الكيست فيض بداراندول اسبر تنجرعه زجام فعيعي كسنبده اند ابتداءهال ورخدمت حسن خاان بن حسيبن خان حاكم بسرات عظيم تقريب اشت-وتخم هدحت بدروليسرفرا وال درمرز بين سخن كاشت وران ايام وروة شفائي بسهرات انفاق افتاد- دورمجلس حسن خان بامبرزا قضيعج بلاقات دس داد- دېشاعرهٔ ابشان بمنازه انجاميد - فان طرف صبحي گرفت شعا في از برات برآمده فصبحي دانيجوكرد فسيحى درديوان بلندع صلكي داكار فرمود ووصلاً ملتفت ا جواب استند م محصیمی در دیوان شفالی منظرد آمدول نخواست که زبان فلم بکلات رکیک کشور مبرنفى وحدى صفال في كديد عندنوب وم منكرومان ادشدندون ما ايج لوائی شاه عباس ماضی درست احدی و تنتین دالف د ۱۰۳۱ سوادافرد زیرات كرديد يميرن الصينحي بالباب ملازمت كشت وصعبت اودلنشين شراه افتاه ووجنليات

فراوان فضوص كردانيد - وبهمراه محور لجراق عجم وما زمذرال برو- از فروغ تربيت كوبراورا صلائع بمنظيد" وبوال فصبحي نبظرور آمد يخوش محاوره است المأمضون نازه بندرت دارو ابن جندبه يث ازوالتقاط يافت 📭 زبون ور وبرسشان زلف بارتشدم مه صید دوست کرصبد دل فکارشدم رمزليت خطوه ست كرجون بجتامر بد آب سيدان جنترة خورست بديراً ما زلف برخو نش میفشال کربیشان شو^ی توناشا كمن آبته وكر جيران نشوى بخون علطم كرامروزش برشنام أشناكرهم بيكزنازى بارتبسم بريئة نابد بهرمنع نكبي كزمره كوتاه نزاست رنبيطس بلني است جماجت بنقاب بلب نياورم الأفتم بنام تولود بثراد بارقسم خوره ام که نام نز ا أن فدرزن كرول جاست دريكان و خوليش مابروك نزكان تنمكيتفان زديم مروطبا بخورون بالكسنيم ماذمرقا نليم فصبحي نه مشهر باب محروم بوستانخ ومره ووآكشم خادتهم كرتازه زباعم بريده اند اذبهادابشيم كالعيث مفريب مرمن این نالهٔ زار ول خرم دارم كرفداروزى كند دست دريرسرزكم فتقريبني كهمارا بووحرب جامشد فاكآن كوي فعنتي زجيس رنجكن ازمه وصربهاموزجيين سافىرا

د٢٧١)شا بورطهراني

بدرن خواجكي براورهيقي مبرزا محاشريب بجرى بدراعتاد الدوله جسائكري است مشا پورفربی مخلص میکرد- قصائد دلفریب داردوغز اما مددان زیب مرز اصائب اكلام اور اتضين مىكند وى فرائد ب

محران می رود آنکس که توکل وار د صائب اين تاده غول آن فول شابورة كلبات شأبي ونظروراكم تفصيده نسبت وكميرانسا مشعرى بتزى ويدودا درقت ونزاكت اى دبر چو<u>ن فاعدهٔ افلب اس جریدهٔ وگرابیات غوالست جرز بهت</u>از غز لیات اوجها بروه و شدت برشوخي نوسوار الصيصدرز ينتخست لونا سوارشدى فمنبرزمين مست كرج ورحاشية بزم تو واخل باشم دوخراشيده ترازصغية باطل باشم وك بردردا زغوغائي مرفال عمين بردم وكل جريم ازين بستان نام باسس بروم ورده بارسيكر ومنون بارى بيسنع محمرج خود راكشندام بيشرساري بينغ تامست نگره خراز نولیش ندادم بهی سرننارول *ریش* مندارم الكشت بريم زنى كزفغال يراست نازك ولم يو كاسترجيني خدات را فدرس ليست از بازريكا استغناى آو ورمة ولوارمن أزولواركس وتأفيست ماؤلكاه دوركر رندان باكب بربمر مضر و فرند محل داکه پوکنش بد سيد بزخيراو ذن كرشهاوت اينجا النص است ارمد وكشنه برقائل زميد چارم از پرفع کدورت گریدمی آید الربرغاطربا رصيابينم خب ارعود وافنش دا بكذاريد كركار الموارو ببروورتص كنان بردم تيغشا بور عمد ميابه زلاني بسركشنة فولسيشس بركدان صلح يرتجيدن ياى نكشد برتيركه جول نيشكران دست توخوري تا آبن بريان بهي جزو مدن مشد وي جرف نيست درعالم ز فازي خر عشق معذورا ست كرينصور دابرواركز ور ومندم ورهاكست ورومندال يتم عيب إيش ۋو تباشميب ويسي آن بوس كم تَقْدُ الداسي مِعْامِ الْمُعْمَ تغم البدل وعدة صدسال وصال است كففهادم وعريان ستتدكسوت من يجعيرك فودرا بهيرتان مالم روش نشدزاتش اجترف د بجال جزايغ كحديويرا وسوفلتيم

فرصت عض تمناكد ورابام وصل بارستغنی و من ستغرق نظاره ام نین مركد فروشان نتوان باده خرید ف صفرای می ازباد و نونا ب شكستیم در ق بستیم از مهم بدر ایند كرمن بوید و ام آنقد را صلاح كرباطل شده ا

د ۲۷۷)اسبرمپرزاچلال من میرزامومن شهرستانی

شائوادا بنداست وموجد انداز بات دلیسند به ابوطالب کلیم توبد ب میرژای اجلال الدین است است که سم برفری دست ارسخن راستی طبعش استناوس است که سم برفری دست ارسخن ومیرژا صا شب سخن اورا مکر تضین میکند دور مفطعه میگو بد سه خوشا که کرچ صائر به صاحبان سخن تشیخ سخن میب دا جلال کند اسیبراگری تامیز شدیمی میروی است ام با میرژا صائب اعتماد تام دارد و مکر د

نغیهٔ سنتایش می سنور و دمای می گوید به باوجود کند اندیک کتاب ن شود باوجود کنداستای فصیحی بوده است مصرع صائب تواندیک کتاب ن شود میزراا از احلیهٔ سادات شهرستان صفایل است و بمصابرت نشاه همیاس متناز زمان پیپوسند سگرم صحبت ارباپ کال بود - و بعلویجست وسمو فطرت انتصاف داشت - اما باگروش جام و نشرب مدام آفقد دخوگرشد که در عبین جوانی برلسنز نا توایی

افتاد-ودیسند تسع داربعین والعت دارد-ومضایین بهادفناداد-دیدانش سیرنموده شد. عنت وسین دارد-ومضایین تا ده کم واقع شده ایس چندرشحداز خمسنانش می چکدسه

گرچه آن فیمین ندارد و آن با است شود حرف آنشبازی طفلان بهسالت شود رخصت کشتنم بده نرگس کم نشاه را با بکن آنشنای دل گرمی گاه گاه را

بامبد کستنگذاشت ببدادش دل مارا فداجيت دبدور شننن ماقاعل مادا كرور دام زنا فل غير صبيد ما مني كنجد بلب سردم زرشادي شكرابن سوداني كنجد تنهبيدة فم ششرتيغا فل اجر بإدار د ليرازع بسبوي كرنكا بحكرد جادارو خط باركره مرز وتكشفكر ش مست جهاغم خار دارومی نازور سرشن سبت *چاند کست به بکدل که نزاد وایش بست* بكدام جان بباز دمكدام سربه خشد جولان دل شكار ليش اذ كار مرده است مستارة مي رود حاوس مبنوان كرفت غِرِت روا نداشت كرتنه الزارسش عرومز ورفدم نامه بركز شت وخوب دائم وين زشت البنقد والم كهرج بست بغيراد من اتخاب ال مرستنفاست ناويك كالداون بها چشم خوبان رانگاه عدر فایی لازم آت وربيتان كداهاس بوفيض رسا ساريبينوش أينده شاكوارو مصفندان يشود برووي فأناب كاف بايدكهاد تقصيروابل بكذود بدوستىكه برح وركوى وغبارنشوم تسيمها نبراز سركزشت من مكنيد بكذاريدكهاام وآب بكشم عماسوخندام تا نفسه بافندام گنتم ندی ول نشنیدی سختم را اداید دیدی چرفدناز کشیدی وست كبرنگيروا و بإفت ادة را ج آستين فالي است بيكار نابكرون رياعي الای پیست سیرونیا کردن ورملکت وجود سود ا کردن چى دەرى ئان كى بود كارز نان ازسرمهٔ سایه دیده بیناکردن (۲۸)ادانی-میرجید مومن بردی

كالمش ادال أن فوسيدارو-وانداد إست مرغ سيدورو يارغود تنم بالحا وكرويد

و مهال اقامت ندیده رفت بوسعت آبا و مهند کشید د درسنه تکشین و الف د ۱۰ ۴۰) دار و و کن شد- و دران الکرمراحل زندگانی بهایان رسانید -

سيارات ابيانش ازافق بيان طلوع مى كندك

با دوی توردز بکه رهم برجین افتد دربدانسایه که برروی من افتد یک دل آناد دربی دا گرفانی نیست به سفنیست دربی محرکه زندانی بست

این عرباد نو بهاران ماند این میش بسیل کوم ساران ماند زنهارچنان بزی که بعد از مردن انگشت گزیدنی سیاران ماند

(۱۷۹) سعبدالفشيند مردي

نغشبندگارگاه نوسنس تلاشی است - وصورت آفرین مهیولا سے خوش فاشی میزلا صمائب اور ابزیان ادب یا دمی کندومی گویدے

این خوش عزمل زفیص سعیدای خشبند صائب زیردل نهانگی رسیده است سبعیدادر صفایان افامت دانشت و نزد ا کابر وقت معزز دفخیرم می زیبست

سعیدادرصفایان اقامت دانشت و نزد ا کابردفت معزز دفخزم می زیسه: گفتش خیال در برزرعبارت چنین می با فدے

كس نيست كفارم دول ريش براده اين فاركراً تنشا زخاب برارد

(۳۰۱)نظرمشهری

نظرعندلیب بهاراست و عدیل طوطی شیرین گفتار و درست الشین والف (۱۰۳۰) اجرام بهین الله ایست و بعد از اوراک این سعادت منز جرم الگذشت و

وراشاءداه شدائدبسیارکشبده کشنی اوشاست - بعد فنت نام بهشه بیجا بور رسید-ودرسلک مغربان عاول شاه انخراط یافت -

اول نظیری تخلص می کرد - باستدهای نظیرندیشیا پوری نظیر قرار داد - گوسیت به نظیری عوض حرمت باده میزادر دبید به نظیرتسلیم کرد - د این سوال دیجاب ظاهراغاشاً

نظر آموان معانی اماین نسم نند کار می کندے م

مگذاشت زسامان تنم صنعف عدائی جندانکه نگاه شوم وا زمزه نجیزم درسلسلهٔ بال فشانان جوائی خم ناشده و زنامهٔ من بالی نیست

راس) نادم لابهجانی

سرخرونی موکه شعراست - اما ادشکست نفس نادم تحکص می کزیند- وصد آمای مجلس فی کست به میکن از فروتنی درصف آخر می نشیبند- اکن طلق اللسان بو د -قصب السبن از رائضان مضار زبان آوری می ربود - از دیار خود براک و کس افتاد - دیامولانا نظیری نیشا بوری صبت مغتقدا نزداشت - بعد جید سے بصوب برگالی خرامید - وازا نجاب عظیم آبا دبینه حرکت کرد - آخر به اصفه مال معاودت شرگالی خرامید - وازا نجاب عظیم آبا دبینه حرکت کرد - آخر به اصفه مال معاودت شرگالی خرامید - وازا نجاب عدد -

ربجاين كلامش درسرزيين ورق سبرى شودسه

در کعبداگردل بسوے بار نباشد احرام کم ازبستن دُناً رنباست برگزاین طفل مزاجی نروداز بادم گرنبالوت دوم شوخی گهواره کنم باعث ماد و گل دیده بیدایس است بلبلان شور مرا رید که خوایم نبرد

بنورش را طفای است کل جیدن بداند بدامن آشیان بهبل ادکارادمی آید

(۳۲) متروری کا بلی

عالم مریک نام دارد: نکات رنگینش گلیستهٔ سروری است. وخیالانشیش سرمایج حضوری در در وی جهانگیری بسره سرد و در زمرهٔ خوش خیالان می در نهال نکرش باین رعنائی می یالدسه

لطف ودشنام توسكير بي يوس است است است المار بير الموست بيد است على الموست وبالزدن اختراع ساست بيدند المطلب القطاع ماست عندر دست نتى است عمل مربع الموست بيدند المطلب القطاع ماست عندر دست نتى است عمل مربع الميوة بيد ساية بيد است

(۱۳۱۳) مطبع تنبر برزی

طوطی ہے بدل ومطبع اسنا دازل است میبرزاصا تنب مصراع اور قامین می کند وی فرما بدسه

جوابك فى الست ابنا گفته استطيع كليدكعبه و بخان در مغل دارم مطبع تجارت بيشه بود- از ديار خود بسير من رخرامبد- روز كارے ممثار ا

طرة اشعار شيرائي عارض ورق مى شود ٥

آب کرمرااز دل بر درد بر آبد چون شامسواری کا کرازگر دبرآبد چودست عدم درخیال می آبد زشگان ته وجودم طال می آبد

(۱۳۲۷) اوجی نطننری

فكربلنك طرفداوج دارد وشعرآبدارش عجب موج ميرزاصا شيخن

وراتضين يكندوي فرمايدب با دنشابی عالم طفلی است یا دیوا مگی اين جوا مصرع اوجي كوقتي گفته است وادجي نسبت بميزرا مي كويدسه صائب نود و برشعر مراب من تنظ برسدام كرجكردار يا فتم اوحى باحسن خان شاملوهاكم بسرات بسرك برد- ودر مدح اوفراوان تصائد برداخت ديوان اويطالعه درآمدواين جيدسيت بالتقاطرسيد كرم ككى است كدر باغ خود نمائن سيت كيم ساخة بودن كم از كدائي نيست كشامرشيب وكرصبح شباب است بيشيدن بنغم اندوجهان مكيزه نواب أتش بريكر الدووا راكماب سأ ساغ بغيروا دزرنسكم خراب ساخت بوستري وبجرنج لب باركياست نگيرگرم عنائم صغب دبدادگجا سنت این آگهرے کرگران میتوان خواید رطل گران فقيميت جان مي توان خريد درین مربث گوائم شرامان گوری آ دربن زمان بسرما بدر مخسازد بهر مكه اب خنده نتوان تنبت شارشي منعب كل كردية في في الصورياش مَى بزوراين رناك برجرته مابستة ما حریفی این قدر بارتفاق میسیم أبجود ستاربر بشائم زسروا كردة فاطرمجي ندارم ازتوا خرديده ام ك بالماش ديرانيم ماست آيد أنكردرا بنه بك جلوه لعسوالك من الفي والمالية خاطرهم راباين عنى تسلى جون ملم چندان امان نداد كرخا كيسركنم باأن كه قتل ما يتحل حواله كرد صفا عددي وقتاك بإدرا نازم كمسلح داديم أفتاب وسيم را زین آب گذر مے توان کرد ازباده تے توان بریدن

آدجی این فطره خونی کامل خوابدر مرفه انست کددرگردی وشمن باشد

(۵۳)مشرقی میبرزا مکصشهدی

ورنظرونشر منشأ بدائع آثار است ومشرق فراوان انوار چندے درخراسی باحس فال شاملوگزرانید- آخر باصفهان شتانت- و درسلک منشیان شاه عباس ماضی انتظام یافت-خان ندکو درمفارتت اوغز کے گفته - از آن

والمشرقي ازكنارمن رفست ارمشرقم آفتاب رفست

ديوان مشرقي بملاحظه درآمد-قصائر غزا در مدح شاه صفى بنظم آورده- و

مقطعات بهجو بسببارگفته - محررا وراق التزام کرده که زبان خامه را از بهجوبایت مرکبات شعرانگاه دارد-

منتمر فی مضامین حوب درقصا نگرتلاش کرده-این چند مبیت ازغ البیات او برجیده شده

نی گویم کاتش رنگ یکی بو بگرداند اللی آن گل آتش طبیت نوبگرداند دوستان بوی می از خرفهٔ ماسے آبد ملمت بوسف ازبن کمنه تبامی آبد

بچوفورشید فدم برسر دنیا دارم عالمے درتزیک آباه پا دارم پرتوشیع رشے افتا ددر کاشامه اسٹوش یاقت شدخا کستر برجانه ام دل رابشیم گل داغے نرسائدیم پرواز وقود را بجرانے نرساندیم

زُكُوبًا م ورشك آيرم بخون نام كان دريارت ولها عضت عايد

کاردوبار المعیش تبارای دادن است کی دار نم بجام کن و درسبو کمن مطلب نیارای دادن است انشیشتا باب نرسد کی رسید نامیت مطلب نظر اسلامی دارد مدر بهارنشا بطیند درخوان الله نماک مرابع امید در تفسس دارد مدرخم فارکشیدم مذبوری گل دیدم (عندلیب شنیدم که نوبهاری بهت اب مرابع با شنیدم که نوبهاری بهت را برگزیک نظر دجان دا دنجیس یاد

(١٧١) منبرالوالبركات لابهورى بن ملاعب المجيرات ان

صاحب طبع منیرونظم ونشرولبذیراست - درمنشاً تنخودگوید اسمن ب خانمان که درفار وسخن وطن گزیده ام صدر هزار مبت بلند بنیا د منها ده ام" منثورات او وسشر که برقصارتری فی شیرازی نوسته منداول است - مولد و منشا منبیر وارالسلطنت لا مرور است

درعهد شاهجها فی اول بامیرزاصفی خاطب بسیف خان ناظم اله آباد بسری برداین سبف خان دا ادم برزا الوالحسن خاطب به آصف خان بن مهرزا غیباث بیک اعتما دالتروله طهرا فی جهانگیری است - بعدازان مثیر را اعتقاد خان حاکم چنور بسرخورد اعتمادالتروله مذکور مربوط گشت - واز خان احسان اوزل برداشت -

و مفنم رصب سندار مع فرسین والف (۱۰۵ م) درستقر الخلافه اکراکها درخیت حیات برست مند مند اورا بلام و رتقل کرده زیرخاک سپر دند-طبع منبرسوا دسخن را چنین روشن می کند ۵

قدم برون تهدماه من زمنز لِ خواش بود چصورت آبینه زید محفل خویش سی ندان کهرفتار ملورهٔ خواش اند پیشاند و اندر دیشه در کل خواش

(۲۷) فدی-مای محرمان مشهدی

جان سخن بروری است و روح معنی گستری معادت زیارت حرین بغریفین اندوخت و دبگاگشت مندخرامش نمود و در شهر رابیج الآخرسند ننتین واربعین والف (۱۷۲۷) شفنبیل عتبهٔ صاحقران نانی منت برلب گذاشت روزاول تصیدهٔ بعرض رسانید که طلعش این است ۵

ای الم برخود ببال ارمنادی بکشار با در زننائے قبلهٔ دین نانی صاحبقر ان بعنایت خلعت وا نعام دو بهزار روپدی ابیاب کشت و در ذیل شناطرازان انخراط پانت - و بیومیهٔ بیش قدر سے موظف گردید - و بار با بجوائنز کام دل اندو خت شیخ عب دالجی صاحب منشا بهجهمان نامه در دفائع جش نوروز سال بزا

الا روز بخشند دوا زدیم متوال سریرا رای آسمان چهارم پر تواعتدال برساحت مل "
اندا نحت وافسر ده طبعال منها تات را با بنزا زدر آور درست نزدیم ماه فد کور- "
امایی محدچان قدسی در جار وی تعبیدهٔ که برح با دشاهی محلی ساخته بود بر زبر "
ادکشیده مبلغ وزن را که برخ بزار و پانصد رو ببیشد با و مرصت گردید و درا واسط سشهر "
درسی الا ول سند تسع واربیبن والف (۱۰۷۹) بسؤان صلیه شرصد بهرعنا بیت "
استُد و درمیش شفا یا فنق جهان آرا بیگم بنت صاحبقران تانی از آسیب آسش "
استُد و درمیش شفا یا فنق جهان آرا بیگم بنت صاحبقران تانی از آسیب آسش "
در او ایل شوال سندار بع و خسین والف بعناییت ها عنت و دو بنرا در و بهیه تمتع "

شيرفال در مرآة الحيال مى نوسيدكه:-

وجهل دوج بجرى مى نكاردكه :-

" برگرفت"

" حاجی محدجان نصیدهٔ رنگین در مدح صاحقران نان گفته بعرض رسانید با دشاه"

" اصّام جوا سُرِّيتِي طلبيده فرود تا مِفْت بارد كانش الدان بركرد ندانهي " ا ما مؤلفين نشاجهان نامها مثل مملّا عبد الحميد لا محوري وملاّ علاء الملك تونى وصاحب على صالح كهركدام حالات بادشا بى مستوفى مى نكار وصلة يُركرون د بان قدسی بجوا سربه زبان علم نباور ده اند-قرسى بإدشاه نامة صاحقران ظم ورده چون عبرالتدخان فيروز حناك وروزن بإدشا فارنى تنجيد- باين صن بيان اداكروسه نهنك كدازغايت اختشام تكنجد ببحراز بزكيش نام بخاط ناقص می گزرد که برای نگنجیدن نام دو تعلیل اور و- آز غایت اهنشا واز بررگ -احدیها زائد است-اصلاح برین وجری نواندشدسه نفطيت اعتشام تكنيد بجراز بزركيس نام وطوري ببنكلف معنى مى تواندت كرضميرشين را راجع بنام سا زند بعين نهينك كه ازغابت احتشام او نام بمرتبع بزرگ شده است كه در بحرني كنجد- واصلا محك كرده شيمعنى راصاف ادامى كند-منتوی وقصیده فارسی خوب است لیکن عربش جیندان رننبه ندار و- آنتهال^ا ويسددست وسين والف (١٠٥١) أنفان أفتاد كليرورم شيرًا وتركبيب بند كفة وناريخ جنين بافتهم عرع دورازان بببل تدسي جينم زندان شد شخ عدالحدري كويدكرو فرسى بعارف اسهال وردار السلطنت لاجور در گزشت وغنی شمری در تطعه تاریخ وفات کلیم کورد که عمرا درباد اوزبر زبین خاک برسرکرد فدسی و ملیم عانبت ازاشتباق بكرگر گشته انداین هرسه دریکی هیم له تذكره سرآة الخيال صفي ١١٥ مطبوع كلكند ترجم حاجى محدمان قدسي-

ظاهر منطوق عبارت جين است كهرسه وريكيا مدفون اندواين وخفة تواند ىڭدۇچىد نەرسى را ركىشمەنىقل كردە ياشند-ومبرطا سرتصبرا باوي مي توسيدكر استخدان اورا بمشهد مقدس رشا ولوان فدسى بنظر تصفح درا مدواين چندسين اختيارا فتادت نودبه كردم من بحصر ولغ نوبش اول شب م سندفس الم الم المناف ورجابوه گری مثل نوکس با دندارد تا در بود آن بیشه که استا دند ارد در مجلسه که باران شرب مرام کرد نوبت بها جو آمد آنش بجام کردند ابنياغ محببت - أنجاج أى عصيان أسانين وكيتى برماحوام كوند درونین فصلے کو مبرائ کلش برگرات گریم بیماند عمراست خالی خوشت بندر مردد براند عمراست خالی خوشت به مردد بازلف تومی ما نددل از من برد روز عرم درنمنا سے مثب بلدا گردشت عربهم ودومن ورفكرب سامانيم ميزيان تجلت كنندبر حنيرمهان أشنا عبشلين ماغ بإندازه كيت منگدل كاش كل غنجيشود تاول ما بحث بد گروست شام بجران گیردگاوی شب مشکل کنتا فی من انصبح دم برابد لالدوانعي زمبان بروكه وانعموارد عشق والبهمت ارمام بيشت مبرو تاب بجران شرائي سيت تاوق صبوح ببشترانصيم مي تعدد كل بهاية ام مگذاشت بخواب عدم شبون بلبل محل ربخينه بودند مگر برسسر فاكم (۳۸)سلیم مرزای طرمشنی

ازطبقهٔ انزاک ونکندسنجان بلنداوراک است صاحبطبع سلیم ودری قیم-درسلامت عبارات ممتاز و در نزاکت خیالات بے انباز-ابنداء حال با میرز ا عهدالتدوزبرلامیجان سبری برد-وبربیمصاحبت امتیا زداشت- درآن

امام مثنوى رنكينه ورتعريف لا مهنجان انشاكرد-أخرالامرورعه رشابجهاني سرب بهندكشيد ونننوى مسطوررا تغيرداده بنام تشميرساخت - ازان است درصعوب راه كشمير چنان معلوم ی گردد کراین راه روموران بود بر خرمن ماه زیس ریبرو در وسنگین خر آمد زیابش ریشنه بیت داری برا مد بماناكافراست اين كوه خو نخو ار كردارد بركم زيين راه رُيّار معلطان سنگ ازوتاے توائی کہ باشد بد بلائے اسمانی بسامان زمنن این راه زشت است مجرو شو که این را و بهشت است بعدورو دجندوسنان ندبم مبرعبد السالام مشهدى شدودرمدح إو قصائد بلنديروا خن تهرعبدالسلام ازعدة امراشا بجهاني است ورحد سالهزادكي بمنصب شايسته وعطاب الحقصاص فان احقصاص داشت وبعدس وآلاى سلطنت اول مخبثی دوم شد۔ پس ازان ناظم گیران وعقب آن ناظم میز گاله-سبيس بخطاب اسلام خان ووالاباية وزارت مبابى كشت وجون نوبت وزارت بسعدالشدخان رسيدبإدشاه اسلام خال رابابات ممالك وكن سرفرازفرمو ومم درزمان حکومت دکن سنسيع فحسين والف (١٠٥) جمان فاني راوداع منرد مقبرة او درسوا دا وريك آباد مروف است عاية دلنشين دارد-في وفي سليم در ركاب اسلام خان بسرے بردو ورسانے كراسلام خا فرن كردييني سنسي وخمسين والف (٤٥٠) اوبم دركشير رخت سفرازين عالم بر بست و در دا من کونے کہ شہور نرجنت سلیان» است مشرف برنالاب ول خلق نشين فاك كرويد این جندست از داوان سلیمرارباب دون سلیموض ی شووت

گذارزوسنفر كه گل باغ و فا يم بردست توسناليته تزازرنگ حنايم بيون كمان حلقه يكيكن دوخاندا الاجندد بروكعبه مخوان اين متساندرا برست أتبينه ازعكس نحش كلدسندرا ماند زننامذرك اومبندوي نزكش بسنه رانه ازرونفن كمان توروستن چراغ ما ائازه روززخ خدنگب تو داغ ما وزفنس رفت جو غرى حمن از با د مرا بهنزازسرولود ساية صياد مرا درجدل كوش وزبانش سبرومنشايست مرعى كزنكند كحث سخن ولكبيراست خوشها مستفع ازمتناب مي بايد كرفت "ناسح امشب شراب ناب می بایدگرفت نادسائی بنهزودیم جا بهمراه است جامة سروزموزوني اوكوناه است جدل ا زصم منرباشدو ازمن عيب چون رگر بعل زوانارگ گردن عیب بعانصبب توازمن جنائكه خوا هن سبت كاستخوان مرامغز ببجومابي نبست امشب كرز نجتم بسوى برم توراه است جون شمع سرايات ننم ونف نكاه است صبيرهاراا زخانكش درد لصجان أنش ناوك اورام روين شع بيكان أتشلست انطرب جرب ميم صوفي سحد البيانسافت ساقى كلفام محن بانع راميخانه ساخت وانف كسف نشبره آن كبكلاه ميست چون صورت فرنگ نگائش نگا فهبت نيم بباكفصل كل بكبش آشيان گيرم ديم صدكل كالمجون فنع يك بركب خزاكم إ چونگل تقریب این آشفنه دستاری نمی داخم چوبلبال عششور پرگفتاری منی والخ فامددردست بروزنبرروي تركش است باوجو دصد تبرلانم زشعر دلكش است روزى كس خورد كم ديكي زان وك آب تواندفرو بردن كررزي أنشاست بهركدام فك لطف ى كني توب است كداعهام ولمرازع مجدائي نبست راحت مردان بم ازميرخ بمرد انكى است منفررا دروقت عنن دست دباز وسنكا غفه درجاكف تفل در زندان است دوق اردىدنى مشوق بدلكرى سيت كراين باران شب سبدر كرفت است گرودگرفیرسستنان ام کم ٱبْنِنديش روى توجون ح كادباست نتوان ويقش تراآ بينا نكه مهست جامع كونة اش اولى است كه صرمتنكاراً فندريتروكن اين مدرعفل فويش نشان مركب طفاان ركاب كوتا أسن سيمرازم فوحال آسان ببيراست الب مجون في ليلي حدور الشست جون مدروى كاشبان تنبديل ندميشود سفينة بطلب الوان دراك سرم باده موب صحفة نو سل مهان بخار درجو ما تدعو بزنست كوتابى زمالة زغردرار ما سست منعش بتوان كردا زبنياكهوال است كرسرولود كبكله وبر زده وامان بيجكس حال مروارانمي واندكر حبيب عالم راعثم محون صبح بردستا واست المكريض جيبش زيك كوشوار فهست شابان چراسکیم برورشک مے برند دل درون سبينه ام مى نفسدا زحرف و بيج سازے البيان راج ن صَّمَا البيت راه باره واست می یا پدیرا برآ ب نده تنبغ اوبنزل أاجل مى سازدم ازعم فاص چون دف كافته ما دبوار كوش دارد ازبارهان بنبيت أبنكب نسكوه كردن دريفام فنق دل رااز تعلق باكس بالمدائليزا شوان يرسي شاهداد अंतरीक मिर्मा कर्म कर है। منافقت كروام لطروا مشنه شوق كالوب الديران راكبوتر بالأرد الم المارية ال المان الموت بروانات ين كاس يورده فورامي فوالم ليك تأكة نااز دودمان غودبا ورنشز عداد اعتبارى دولت مشير الميداني الفاصياد سركرده ماراسر نداد and the first of the second المستاريان المرات المالكال بالماري والماري والكري والكري والكري والماري و ぶんかしゃいうじょうこうしょうと باجريان الذيان وركواتا بالإيران

جان سفاد اگر دا وجرع آیے ہائیں جنگ رابروی من آورد الاعذابيت سركز ولكبروعدة او كالرميث وابدهم اولانك باشد الثارث آبد لكارزلف ازآ شفتكي الشنايان رادرابايم بريشاني ببرس جونتند باوحوادث مشوفها را تكبز بنا مروم ب دست يا چور كان باس بسكروارم ذوق عنتن ازفضات رونكا درمهان خانه جيون تبيرميدان محتثم سفراة ل شوق است بكوسيت مارا صيدمان ودتوان كردكم نو بروازيم ماكه معشوق بران بهجو كبونزيا زيم صفابانندك زينهمري اونسكو كننيم جنان تناعت نقراست ساز كارمرا محمين عبب شوم قربرا زمروا خوزن عد کردم کرگراین بار مکوی تورسم سرمر دیده کنم ساینه د بوار نرا تغفى نماند كه درمنتج نقيرا ول كسيكتضين جيبان درنفطع غزل طح اندا خت سيلم است می گویدسه إِكْلَا ٱ يُهَاالسَّا قِئْ آدِنهُكَاسًا قُنَاوِلُهَا ستبمرامشب ببارزربت حافظ قدع نوش وسيركوبدسه <u>ىلىلە برگ گلەنوش رنگ درم</u>ىقار دانشت كفت مانظويديون كلك بيائم رأتسليم رْبَان رُوْمُكُنّ است كدا ومعاني بريكاندرا باغود آشنا مى ساخت - جنا بخيه مملاً وارستركويت وفك كذكروى بكلام النداست يثيث كنبردة توسين التداست طرفد اینکسلهم از دست دیگران ی نالدوی گویدست ديوان فروبيس حرافيان مدة مليم عافل مشوكه غارت باغ تومي كنند وزری کریده المادران الأعراد سي سائيا داوان سيت ازخنا تم شي

لام مبرزا صمایت دانفری کرده اما با بغ نظران می دانند کرمبرزا صمایت خیلے صاحب قدرت سیر بضاعت است - حاشا که با خدو جربر داند - ومتاع برگاره را دستایهٔ خودساز دیمضایی که از سبایم وصمایت بهسایه بکدیگرو اقع شده و منظر ترج این نارسارسیده در بیخانبت می نماید - و چون ناریخ و فات سبایم نفدم است اول شعر سبایم مذکوری شود -

سبیمه مشاط را جا پل تو ویواندی کند کائیند را خیال بردیخاند می کند صائب دل دانگاه گرم تو دیواندی کند آئیند را گرخ تو پر بخاند می کند معنی شمیری نیزاین مفسون را می بندد کهه

هرکس که دیدروی تو دیوانه می شود آبیندار رُخ تو برینخانه می شود میرسه چینم توام زبوش تهیدست می کند یک سرمددان شراب مرا مست می کند

سیم می بیم و م درد ما مید سال مید می مدر عمائب ۱ دونیم بیم ست نوبا یکجهان شراب ماصلح کرده ایم مبکی سده دوان شراب سب سیم از مینم میرست نوبا یکجهان شراب

سَلِيم مصدا جُلُون براً بدكاين سيجنبان بسنگ سرمت كستند شيشه مارا صاغب عنانه نالهٔ دل در د بيشيهٔ مارا بسنگ سرم مشكستندس ينفه مارا

ملاطا برعنی نیزاین فسون بسنداست ۵

ربیم آنگرمباداصدا بلند شو د ارسنگرستیم آبگیده خوایش سلیمه نه اشفتگی طره متفصود خبر داد برفال که از شازع شمن د گرفتیم

صائب مه خوارد تا ودام بن فن برسته من این نال را زشانهٔ شمث و دید ایم

سَلِيم ونين ارباب في جهر ذا في بس الله دركوه بدهنان كرنبا شد كومباش

مَا مَنْ عَنْ مِفَاكِشْمِدِان رُمْنِا شَكِّمْ مِنْ الله وركوه بدخشان كربنا شد كومهاش ما مَنْ عَنْ مِفَائِشْم عنفت نظر كنى دانى كطون فاخت بريا م مروفان الست

من عن بالادست ما الميشي جل شق من طوتي قرى سرورا بهتر زخلي ال زراست

م سامهند جگرخوان خوده خون مر ا هم بروز بود که را جم باین خواب قتا د منا ه صاحب ازمهند عگر نبوا ربرون می آنم منتشکیر من اگرنشا و نجف خو اید نشکه أما ملانوعي خبوشاني بيس ازمردومي كوبيت كداخت مند فكرخوارم اى اجل مبيند كاستخوان مائى عذاى زاغ سنود و ملامنشر في نيزم بندرا باين صفت يادمى كندومى كويد دامدراً رروب مندون سفد كنون بادادل بهند جار خوار مقتضاى عُسن ظن مَّ نكه اشتراك مضامين راحل برنوار دكنند و ناكمُحل حسني وانشة بالشدجرا دريفيل ديكرروند-عَلَامَةِ تَفْتًا زَا لِي وَرَطُولِ نَقُلِ مِي كَنْدِيلِحِصْ كَلَامْشِ ابْنِكَهِ: -" عَلِيرَة ويضّعُ كرده ميشود كدا خذ ثانى ازا ول بنيني با شدوا لاا حكام مرقه مترتب نمي تولا" "شدوازنبيل توارد خوابد بود- و درصورت كما خد ثاني ازا ول معلوم شاشد بايد" " كفت كرفلان شاع چينين گفته است و دمگير ب سيفت برده چينين يا فته- و باين محسن" «تعييرُ عنتم داند نضيلت صدق را- ومحفوظ دار دخو درا از دعوى علم بنبيب دنسبت " ورنفض بغيرانتني" واگر کسے بنظر تفتیش ملاحظ کند کم شاعرے را از تو اردمضامین خالی یابد چر احاطة جميع معلومات خاصة حضرت علم اللي است تعالى شانه - خامة معنى لكارتبر ي بتاريكي مى افلندج دا ندكه صيدوارسة است يا بال دبرلبته الوطالب كليموب كفته وكوبرانصاف سفته منه كليم بطور بلندي بمستند كماستفادة معنى جزاز غدا مكنم نظر نکاسته در بوزهٔ گدا شکنی بخوان فيض الهي جو دسترس دارم

ك اطول علد المعنفي ١٨٠٠ بحث مرقد مطبوعه

ممرزبان سنجل كفتن أشنا بذكهم و لے علاج توارد می تو الم کر د "نقر جزوے از اشغار توارد فراہم آور دہ - چند میت از توار دائے خن متاخرين برسبيل استشهاد عرض ي شو د بحوالي دوجبثرت جبثم بلاكتست أمتيررسه ببتم دل سيران بمجا حمريز دازنو بون قبله كرد لبلي بهد جا بجانشسته منامه بحوال دوعشمت چثم بلاك سته برای شنی من زهر در نگین دارد بن في من تضاكر راب او خواعنبرس دارد ندانستم كارخط زبر درزير مكبن وارد من ما أمير عان شرين والمم العل اليش كدبه جذية محربت بسراند بدر كرفتم مبيرخره دم والبين زلبغا بهمين نرافتن زو بكشاكش نهانى كبداز بدر برآرد نقى ، چىمازۇرىيىشىن كەمىتىت زىغا سبب ابن است جلاب وطن آئيندرا سبلم وشون رونش بمركس مغريبي دارد زين ستم أينه در فكر جلائي وطن است كليمه فينددرخان اش أتش فتداز برلوته تكيفود ننوانم ز رضت بردارم متيمه والبشم باركران عمدوري كضعف که از رخت شوائم که دیده بردارم كآبيم و زنانوا ني خود اينقدر خبر دا رم بهرقتم نوست دارد الرمنيث وبرست الماسير رفخ قتال جهاف است كريخ بريشه است عرصيرى ونبت ومركشت وتصورت مرز دست قفااین قدر کے آید الماغرى وتضاجران أوفونم والمفريزد ازقضا این قدر نمی آید السرسه باربركن برسك آيد سليم مرازصي فشروزن كن رفني الب النسير است ما المرابع المرابع المالد واعوا عداده واعداده سيك أوشيها عي درازم عيد برحم بيث است كر دارد يشم لطمنا از وليريا مهرمان من वर्ध कर्मार्गिति दिन्ने द्रिके करा كه عاشق كنشه وشارته باريم وارد تطوده مرايساده وستأ قطرت فندعى أيد

بليميه آكلينوا يحبردا زمابسوى او دل سنت نامصُ في المنتان بربال مرغ بسمل است نامة مجطافتان بربال منع لبس است فطرت مصى توان ازول تبييدن بافت اطاك صانب وموشيه مان اسميكان اوست عمردوباره ساية سرور دوان اوسن فطرت عيش الديكام دل دردمن رست عردوباره سابع سروبلث رتست أبجون درروض افتدسيكن شيون جراغ صاحب صحبت ناجنس أتش را بفرياداً ور صحبت ناجنس را باستند غرا أزاريا طىسة أبهون دررفن أفنار نالغبردانرلج دردست ويكرك ست خزان وبهار ما مشرقی ۵ برگرینانیم و بامبدرنگ و بو فالصمه ماراخرزسنادي وعمنيت جوتنا دردسیت دیگریے است بهرار و خرزان ما شنگین بانام تا انگند از خود نام را وآعظمه مهاازول برون كن تابرا بدمها صاحب نام ونشان منود مگبین را وحميدسه وورفكن نام راكدنام فكندن كرسسيلاب تكرا (عينكب صافس الكم ومراج وجنان بكنشت زين سفف شفا چو نور دیده از عینک گزر کرد وحيدت رحيم مه سوس بالاسفركرد نَبْيَاص ٤ بِماغ بسكة سرم رضت كل بشود علاف عنية كل مشبشة كلاب منود نشم غني كل سنديش كلاب شود وحدمه بكلشيخ كرنن دوست بي نقاش د و اب که شیرین جان زد دل مارا وأنش مه سباتشم نيغيم مكو قابل مارا قاسم واواده وم اب زنفيت سمندم دلم می سوزو از شیرینی جان صائب معشها صطول النعين باشد كرهبين بقدر مبندي درأ سستنبين بانثد بدل ٥ دينكاب برفدوش كاكلفت بشر ورخورطول است جينائي كدارداسين برواز ما بورنگ بال شكت است وميمال الكالى است برداز اورئك بال شكسة است بمراب والافتان المدوع في الماني بوجيشوعكس دروك شخص بينمان في كلفن انده مرم أسلام عالم عكس انسان جهان انسان شدوانسان جهان من باکیزه تر نبود بیان انسان به بهتی شخص و مروم به به به بهتی می مینا اعکس بے خوکیش و بخولیش انسان بنل چوشیعکس است در و آشیخص عبان نودباک از کم و بیش این مضمون توضیع میخوامد للندا میشرح رباعی پرداخته می آید-

مثرح

جستی را که دراصطلاح صدفیه صافیه عبارت از صیفت حق است تعالی شانه تشبیه می دم در درادر آبینه مشابه ه می کند- جهت جامع آنکه بر دو محتوی برگؤ ان شبیدنات از کنژن اند-کثرت در دات را بی باعتباراعضاً و در دات حق عرقشانه مجسب شبیونات داند چنابخه می فرماید گذشتا کنن آخی فی شانه جه دو خوالان ظهور اند آن نناسب اعضا داند چنابخه می فرماید فاشح بکنش آخی به می میند داین کمال اسمائی وصفاتی جلوه می دید چنابخه می فرماید فاشح بکنش آک ث

وعدهم ما که در اصطلاح این طائفه علیه عبارت ازعلم حتی است جل برا مدّ تشبیه ی دید به آتید - بعلافهٔ آنکه بر دومنشاء انکشاف اند-

 واشتراک استمشه ومشه به بعینی انسان وانسان العین بطفی خاص دارد کوکس شاعوکه انسان است این بطف را د و با لاکرد-بسن منی رباعی جنین باشد که بستی بعین وات حق که جامع جمیع شیونات است در مرتبع علم که بمنزلوا آینید است جلوه نمو د و عالم بمثال عکوس وظلال آی خص مینش شد. ومعنی بید تولیش و نیموش آنست که عالم را مانن مکس د و جهت ببید اشد - آذین رو نرموج د علیی ده می نابد و لوصف نیمویت نظری آبد بیم خولیش است بعین جیج زیرا که آین خص د رفقیقت نو د برخو د مشهود می گر د د و حکس را جز در و یم غلط نما و جو د سے نیست - و آزین روک حکس در حقیقت خود اوست که برخو د شجلی است مجوریش بعین

ا ما حقیقت انسان از حمار شاتن عالم ما نترشنیم مکس است بینی مکس جینم کرفدات حق دروجلوه فرمود با جمیع مرانب کردرعالم متعلی است و معنی باک از کم و معنی و را نسان و خله و را در انسان و فصر در انسان و فصر در انسان و فصر در انسان و فصیل در ما مین و در شیم مکس نفادت میدارد الاب اعتبار کم در مرات و صفر و در شیم مکس ای اسان را عالم صغیر می نامند و عالم را انسان کبیر - صفر و در شیم مکس در انسان کریس انسان را عالم صغیر می نامند و عالم را انسان کبیر -

موجود في حدد الته-

این معنی برطبق اصطلاح مشهوراست و اگریر بکشوف حضرت مجدد تدس سره که مطل کنن نیزی تواندس -

فرد هجد در قدس مسرط خفائن عالم اعدام است وصفات عالم اعدام صفات الهيد بشرط آئكه وجودي جل شار؛ ووجودات صفات در اعدام نتجلی شوند تحيشين كل عدام بمنزليد مواد باشند- ووجودات بلكه عكوس آنها بمثاب صور- وسركي خفيفت ازبن ماده وصورت تتركيب يافتة والشداعلم "

ددين منفام دوكلمة ترجيصا حب رباعي تغلمزي أبدنام أنسان شيخ غلام صطفي ست واصلش ازكنبو ومولد ومنشأا ومرا وأيا دازنوابع نشابهجهان آياد- انسابكال بودد وراحاط وعلوم عقلي ونقلي متنازا مأنل تجعب بالمعقولات بشنزار ملافظب الدين شهبدسهالوى ممودونباب درضامت شبخ غلا مرفقت بدار اكمعنوى المذكردوسلسارع سندحديث بشيخ عبرالحن دبلوي رحمة اللدتعالي رسانبيد- ورسيم ارادت درطريقهم قادريه بينات جي جان مخرشا بجان آبادي بحا أورد-مثيج حال فحرا ازكملاء عصر لودو درعزلت وانتنفامت بكانة وقت مي رئيبت شاه کلیم التدهیشی دبلوی می فرمود کسیکه در با فت صحبت اسلاف نمتنا دانشته باشد-الله حال محردريابر-شنيخ غلاقم صطفط درفنون ديگرسواي علوم درسي نيز دسننگاه عالى داشت مثل طب و پیوم و خوشنوایسی و فنون حرب دعام شائد بینی و علوم بهندی محیشیة که اكثر برا بهمهل غوامض ازخامت شيخ مى كردند وشعر مبندى نيزخوب مى گفت صنا ديد شعراء مندی در حضورا وسرفرودی آور دند- و اصلاح کبت و دو صدی گرفتند-كشب ميع فنون دراوح سيدة محفوظ بود- وكراسي ازكنف در ملك نداشت - و استعاره بم نى كرد- وفت درس سوائى صل كتاب آن قدر فوائد زوائد بقدر حوصكة تم څکري کرد که برگاه این کس رجه ع بجوانشي مي نمود فوائد مسموعه را از فوائد مکتوبه زماده ى يافت وم کس از ارباب فنون بی درست جی می رسید بسرفت که مناسب آن کسی ويرميني واشت

اَنْ عراجهٔ ان نوکری شکی گزرانید- درعد عالمگیر با وش و به علاق منصباری از بند بدیار وکن فراسید- و مدت درین دیار اسرد د آخر یا ترک نوکریشگی کرده در بلده المحدور بائ اقامت اقشرد-

مى فرمود درايام طالب علمي ماجوانے تعلق خاطرىنى برانشىد جوان درقصية از قصهات سكونت دانشت خودرا بمسكن مجوب كشيدم ودست ازتخصييل بالكثيدم فضنا واجوان فوت شدومن مربصوا دادم وتفة مولانا قطب الترين واكزراب بران قصيه أفتا دوازمردم استيفسار حال مينده تثود يصورت واقغد بعرض رسانيدند فرمود سی برود و اورا بها روم روم گفتندا و با باوی زنها رمنی آید-حضرت ما فلم گرفته برنشف نوشت أطري قاكراً أطر قُ كَمَا إِنَّ النَّا مَدَّ فِي الْقُرَايُ این کلام افسون عرب است کریان جانور وعشی را صبد کنند- استعال این کلام درین مقام نظر بحال شیخ و حضرت ٔ ملاکه اُستا د بود بسیار بموقع و افع شد-بمجرود بدبن نشقه مسمعا وطاعة بخرمت الاشتافتم وسعا دت الاثرت وربافتم شيخ بيش ازانتقال بسهسال لباس را نضيروا دولبس قبص اختبار كرديننب اوا ود نواب دید که گوین هٔ می گوید نرجی کشیل کنیگال خیرًا انتفالِ او درکسبهٔ آنتین واربعین د مأنهٔ والف (۱۲/۲۱) واقع شد اكىۋن كلگون فلىمرجادة مدهاى اصلى ى خرامد-الونتيم كمشاع سي جميع دواوين زباف رااحاط كرد دواوين زبان ديكرراجه علاج ي تواند کرد- وجارم البهٔ مختلفه بو دن خود بسیار نا در است مثلاً علا مرّ حلیمی من نفازع أديده جرم انطرف فيروولامت ممرر من الدي كري سرانكشت واست زدكا مم این ضمون بعینه در شراس شرف قبرو ای دا قع شده کهی گویدسه عَنْرِيْ جَعَادُ اللَّهُ النَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَكَا رَّبَّيْ سَتَابُهُ الْمُنْتُدِّينَ مِ اين منزف ابن شرخود ابرابي رسين خواندورسير كمشل الع فعمون شندة. عة تاج العروس جلد المسفى المام مطبوع مصر شرح طاجا مي صفى مم واصطبوع كاليور والوالدي

گفت بلے نسیندہ ام وسیت نابغہ ڈیمبانی برخو اندے کھکٹنٹٹ ڈنٹ اصرِعرِ کو نئز کَتَ ہ' کَنِیٰ الْحُرِّ کُلُوٰی عَیْرُہُ وَکُھوَمَ اِنْعُ حُرَیضہ عین مہلے رضے اسٹ کہ دائسترسینوروشتہ صبحے را داغ گدند تاسرا بیت بمند۔ پر سرعین مہلے رضے اسٹ کہ دائسترسینوروشتہ صبحے را داغ گدند تاسرا بیت بمند۔

ابن رشین بعد بنواندن شعر با ابن شرف گفت که تو این مضمون را از بنجا گرفته و فاس رساختهٔ زیر اکرمعاقب غیر جانی با بدر در برین تو هر دو بیک است و در سرین نابخه

جداست -

دا قم الحروف گوید در شعر ابن سنرف تقابل عضویا عضواست ، پنشخص با شخص شلگا نهان ناگفتنی گفت و ابن کس انگشت گزید سب می بایست که زبان را تعذیب می کرد- و پیچنین چنیم نا دیدنی دید پاگوش ناشدنبد فی شینید- و شاعر الین اعتبارات گفاید می کندو گلامی رسعید استشرف مازندر انی گویدیت

نگاه گوشته بیمی سوی مامی توان کردن نماز وقت بیاری با بهامی توان کردن د مهر بان الدین قیراطی در بهزیئه خودگویدسه

كَمُسَلَامِ بِالطَّنْ مِنْهَا عَلَيْنَا كَصَلَوْقِ الْعَلِيْلِ بِالْإِينَاءُ وَالْعَلِيْلِ بِالْإِينَاءُ وَالْعَلِيْلِ بِالْإِينَاءُ وَالْعَلِيْلِ بِالْإِينَاءُ وَالْعَلَيْلِ بِالْإِينَاءُ وَالْعَلِيْلِ بِالْعِينَاءُ وَالْعَلَيْلِ بِالْعِينَاءُ وَالْعَلِيْلِ بِالْعِينَاءُ وَالْعَلَيْلِ بِالْعِينَاءُ وَالْعَلَيْلِ فِي الْعِينَاءُ وَالْعَلَيْلِ فِي الْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ فِي الْعِينَاءُ وَلَيْنَاءُ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعِلْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعِلْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعِلْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعِلْمِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعِلْمِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعِلْمِ وَالْعَلِي وَالْعِلْمِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعِلِي وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلَيْدِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعِلْمِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَلْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعَلِيْدِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلِمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلِيْمِ وَالْعِلِمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالْعِلْمِي

ا تاکیم مزگان شبا داغ باشد تیر او دبیرهٔ زخم مرا ابرو بودشسنیر او دبیرهٔ درخم مرا ابرو بودشسنیر او داری مان مان مصری گوییسه

خَلَفْنَا مِا طَلَفْ اللَّهُ مُن فَى ظُلْمَةُ مِ هِمْ عُبُونَا لَهَا وَقُعُ السَّنُ وَفِحَوا حِبُ طَلَفَنَا مِ اللَّهُ مُؤْفِ اللَّهُ مُؤْفِ حَوَا حِبُ طَلَقَ مَا مَا مُن اللَّهُ اللَّهُ مُؤْفِدَ اللَّهُ مُؤْفِدًا مِن مُعْمِون رايا فقد جِن بِخْ علا مَم اللَّهُ مُؤْفِدًا مُن اللَّهُ مُؤْفِدًا مِن مُعْمِون رايا فقد جِن بِخْ علا مَم اللَّهُ مُؤْفِدًا مُن اللَّهُ مُن اللَّهُ مُؤْفِدًا مُن اللَّهُ مُؤْفِدًا مُن اللَّهُ مِن اللَّهُ مُن اللَّهُ مِن اللَّهُ مِن اللَّهُ مُن اللَّهُ مِن اللَّهُ مِن اللَّهُ مُن اللَّا مُن اللَّهُ مُن اللَّهُ مُن اللَّهُ مُن اللَّهُ مُن اللَّهُ م

أنْهَارُ الى درفاتمة فن ثالث ازمطول بيان كرده-

وسیرسین فالص گویده خونی دوم تیخ آوای نفوخ جکیداست آن خال کربرگونشه بردے توسیاست ومؤلف كناب بيش ازاطلاع اين مبت كفنت

لَيْسَتُ مِنَ الْمُسْكِ خِيلاً عَ لِحَنْهُ حَنَيْهُ وَمُ تَقَاطُرُهِ فِي صِمْصَا ور لَحَ ظُنِهِ الله وعلى الله الله والردون الشديمود است والردون الشديموم والردست والردون الشديموم والردست والردوست وثانى بعبد از ذم است بشرطيكم آثار سرقه جويد انما شد-

عارف جامی ندس سرو در مهارستان تحت ترجمهٔ سلمان ساوجی میفراید از و حدد در سلاست عبارات و دفت اشارات ب نظیر و فناده - در جواب استادان نقاشد دارد - بعضه از اصل خوجر و بیشه فرونز و بیشه برا بر - وی را معانی خاصه بسیار است و اکرشه از معانی استادان بخضیص کمال اسلمیل در اشعار خود آورد بسیار است و اکرشه از معانی استادان بخضیص کمال اسلمیل در اشعار خود آورد بون ثانی در صورت خوبتر و اسلوب مرغوب ترواقع شده محل طعن نمیست مهم معن ترک در و حامد در و حامد در گرگان اومشند

معنی نیک بودست ابد باکیزه بدن کهبر حید در وجامه دگرگون پوست ند کسوت عاربود باز نبسین خلعت ۱ د گرند در خوبیش از میشترا فرون بوست ند جهراست این کهن خرقهٔ بیشم بن زیرسش بدر آرند و در داطلس د اکسون پوشند

ومضمون اين قطعه را هر ركل ت دريسية آورده وبرمنطوق قطعه شابدك كزرا نيده-

من اس است

فابريعنى كرباشد عامة لفظف كس كسندان كريربريانه بوشاندوش است

(٢٩) گلم إوطالب

بهدانی المولد کاشانی الموطن - عارج طور سعانی است دمقنبس نور سفندا مینید بخشش بربیندااست و خامه سخشکنش بهدست عصا- درجیج اسالیب نظم تدت عالی دارد د بهد جا داد سنتوری می دید وارد استحد اورا خلاق المعان تانی فشا ووباربسیر می شدشتافت کرت اولی در عدم جهانگیری رسید و باشاه فوا شفان بن میبرزد ارسخ صفوی صحبت کوک گردید و بعد چند سے (اور ا) یا دوطن دامنگیر شدود در شخان وعشرین والف (۱۰۲۸) بعراق عجم صف عنان نمود و از قریق رفیق طالب " ما بیخ مراجعت خود یافت لیکن بیش اندوسال در آبخانداستاد و کرت ثانی شبر بزعرم جانب مراجعت خود یافت لیکن بیش اندوسال در آبخانداستاد و کرت ثانی شبر بزعرم جانب مرشد جلور بزساخت و با میر جانب مرشانی نم تفلص بروح الامین مصاحب و مراوط مراست و تعرف و با میر جانب و شان نفوان نصا نگرخوا برداخت آخروست المرسان و تعرف از می ایک الله برگرها در و در شنا کستران نوام بدامن دولت صاحبهٔ این نانی شا به بیمان آنا مرا الله برگرها در و در شنا کستران نوام بدامن دولت صاحبهٔ این نانی شا به بیمان آنا مرا الله برگرها در و در شنا کستران نوام بدامن دولت صاحبهٔ این نانی شا به بیمان آنا مرا الله برگرها در دولت صاحبهٔ این نانی شاند و در خطاب ملک الشعرائی بلند آواز و گشت و رسالها در در کاب والامشمول عواطف بود و

صاحبران وقع كدانسفراول كشمهر لواى معاودت برا فراخت وجرسلطنت ور ترب مستفران المراق وسام وصول انداخت ساعت در آمدن شهر وجلوس برتخت مرصع كرحس الامر لعرف بك كرور روبيرزينت سرتيب با نقد و ورعض بهفت سال صورت المام بذبرفت و وشعراء باى تخت اشعار آبدار در تغريف اين سربريب نظير بردام المند ومودخان روز كا دبرخ اذان اشعار در تاريخ قامها ايرا دساخت باختيار المجم شناسان روز عمودخان مقررشد وفران بنا مراب والف (۱۸۲۷) مقررشد و فران با ساعت در زو بكي شهر نور دو فراه شوال اين سال نير اعظم در زو بكي شهر نور دو فراه شوال اين سال نير اعظم در زوج كل فرام بيد معرد و فراه شوال اين سال نير اعظم در زوج كل فرام بيد ومعانق عمر دوا فل اين سال نير اعظم در زوج كام والمن مقرر دا فل اين سال نير اعظم در زوج كل مقرر دا فل اين سال نير اعظم در زوج مقرد و فراه شوال اين سال نير اعظم در زوج كل مقرد و فراه شوال اين سال نير اعظم در زوج كام دا فراه بنا در محمد حلوس نمود - و قام ند روز عش عال انتقاد يا نت -

الوط الم كليم در تهنيت اربع و توصيف تخت مرصع تفسيدة تظم كردوم يا يدسرر

فجستنه في روز فرسة منوال شانده انده كلما يعيش برسال

بيده درجة فهول يافت- وكليم مميزان عنابيت خسروى سبخيده مشد مبلغ بيخ هزار و بانصدروبييم سنك برأمد وبأن زبدة موزونان انعام شد-و درحش نوروز سال ویگر مینی خمس و اربعین و الف (۱۰ ۲۸) حاجی محرصابی فارسى در مفالله تصليده مرز سنجيده شد- وجهبن قدر مبلغ بموزن برآ مرجنا بخه ور شرحميا وكزارش ما فت -ودرس دست واربعين والف (١٠٨١) باقيا تأكبتي تصيره تهنيب ورو بعرض صاحبقران رسانبید و مبرر برکشیده مشد- ومبلغ پیخ بترا درو بهیمساوی ور حاصل كرد-وبوضوح ببوست كأفدسي وكلبحربيا يؤسر مريثنابي جنامخيه درميزان اكرام بهم سنگ بودند درمیزان انعام بهم رتبهٔ مساوات داشتند- وجنا بخد این بر دو ار با قبا درموز ون معنوی راج اند درموزون صوری نیزر جان دامشنند. ورحش وزن سمس نشمان واربعین والف (۱۰۴۸) ور دارالسلطنت لاجور كليردا بزادرو بببربصيغة جائزة شعرعنا بن شد كليم ورنأخيرا بإم حبات خو دنظم ننؤهات صاحبقران تقريب ساثعة رخصت بمعرصاطل كرد- ودراً ن خطر بهنشت أبين رنكب الفامن ريخت ونبقر بسالياً ارسرکا ریا دشاہی اسودہ حال می گزرانبید-جون الوثير صاحبقران دير منتمس قوسين والف (۵ ه ۱ · ۱) بعهوب كثشم ارْنْفاع يادْنْ - وغرة ربيج الاول ابن سالْ فل ورود برخط مُ تشميرا ندا خست.

ارتفاع یادند- وغرهٔ ربیج الاول این سال ظل درود برخطه کشمیراندا خدند و الوطالب کلیم تصیدهٔ در شمنیت مقدم بهمع با دشاه رسانید و بر تمت خاصت و دولیست اشرفی طلاس احمر بهره مندگر دبیر- و بیمن سال از وجینین روز سے که موکب سلطانی موافق چارم شعبان جمین سال از

مرعطف عنان بمور كلبيم را ورصاع تصيده دولسيت مرانعام شد-نوت كليم ما نزوم وي الجرب «احدى وسنين والف (١٠٩١) وقوع ما نت ودرنزدكي قبر محرفلي ليم مرفون كرديدت الفت تاريخ وفات ا وعنى ابن جندبيت ازديوان كليرتقل مى شودسه ول دامن مجاورت جيثم نتر كرفت باطفل اشك صحبت دبوا مذدر أرفت زان ينم نديدم كذكاب بين أفتد بيمار جب البيت الركم سنن أفند غودر اوزسفال شكت آب مخرو مذرهم كردكه تون ول خراب نخورد داغ عشق تو گل بست كدر با درود كم تمناك تواز فاطرنات ورود زمن ديه مطلبي ول كيا- د طف كيا وطفى برفعك ودل بزير بإعيان ميداز ذوق گرفتاري بخو دباليدة الرفيس تناكس ازبرهي صتياد نسبت دوستداران وانبودايي شيم ازولدايث دبدة أمبدراكردى سفيدا زانتظار مبان رست و دلم و ن صد عداني برأ بيرانت زوتم برون زدل بم رفت انبهاك بيبهرورانيو وتمناعم خضر روزكوناه انبراي روزه والان بهترا زيراكوب شابان دانسش حساسا توبادشارهستى مشار اوسه برما بهجوطاؤس كرتبز رمينت وكم ميروازات يرك فودين وخودا را- زينر فروم مريزني سيف بنووز انكردوزكار بلجا بهج سروسامان کنی د بد كباب عُسن توام فدر حظ فكو دائم أسابه ذوق كردا فكرا فتاب نخورد المتان الشنابي فسمت دريا باشد اغنا برود الدوقة ود برند عربانار وتنودى بادارد مزه را داد زکف چیم نو در آخرشن يول كسه اوفات مرف با مطاطراكد ووعان انكاح وطلعنازاداغ

بنان زمعیت می کنند کسب غودر تزابأ يبذبهم أسشنا نني فواهم حاشاكه بانو برسردل گفتگو منم وشنام وبوسه سرجيعوض مي دبي بده چن رشنه گلدسته برومه خوبان گرديدم ويك باروفا دار نديدم آخرببان فاختذام شد گلو كبو د رمنت رضل مبكه بگردن كرفند ام ارا دا كفاليج بركس جالت مي هم باكمال بدماني من وكسبل عالمم تنال ركش دكل ب وفاولاله دورو وربن من محدا مبدا شیان بندم كمشاك زبان بازخودك راجوبيبي ربنهار كينتم سنب مهناب نباسشي (۱۷) محصوم مرمصوم سرمرحه بدرمهما كى كانتنى وبرا درمبر حجراست مساحب دبهن فاقد بم طح الوطالب كليم ومبرزاصا ئب بود-مبیرز اصابئپ غرایے ی نرماید دیکرنگی ہرستیعنی طرا زباہم سیان می نمایدے خوش آن گروه کرمسن بهاین بکدگرند رجش فکرمی ارغوای بکید کرند مى زنىندىسنىكى شكست گوبېرىم بىدولىج شارع دكاي بكدگرند زنندىرسرجم كل زمصرع رنكبن في زغرنازه كل بوستان بكدكرند سخن تراش چکروند تبینج الماس اید نید توطیع بکندی فسان بکدگرند بغيرصاب ومعصوم مكترسيخ و كليم وكليم دركرزا بإسخن مهر بان يكد كرند ميرمصوم مدت باحسن خال حاكم براث بسربردو درعهرشا بجهاني قصدم تدكر دو در نواحي مركا له أنتاد- اعظم خان ناظم مركا له ميردا باعزانه و احترام بين أمد- ولوازم قدرشناسي تبقديم رساند- اعظم ضان عبر اراوث خا واصى است- احوال اومجلًا در ترجم واضح سمت وضوح مى بذير د- میمنصوم مدتے دفاقت اعظم خان برگزید- والنواند احسان او کامیاب گردید سکیسخن بین خوش هیاری رواج می دیدسه مراکشایش خاطرندازگلستان است کلیترفل دلم برئ ببایان است ای کتیم او موافق زیمان شع طلبی آن فدر باش کیفنفا زسفراز آید

ای دیم او بوای دجهان سے عبی ان فدر باس دسف و سرور را بید خراب بهت ویشم که صبح چون گردون گرافتاب بیستم فنا د شام نما ند نام قاصد بون برا مرفالب من شدستی مرفع گرفیح من جواب نامئد دار ار بود

بدر تربیسرو آزاومعلی شدکه میرحصوم درسند اثنین فیسین والف (۱۰۵۲) در بهندوفات یافت و قطعهٔ نامیخ نوتش در دیوان میزدامی ما بر بنظر در آمد ما ده تاریخ این است مصرع معصوم نزد حیدروسیز قدم بنیا د-

14°((VI)

مؤلدومنشاً افتجبور انتواج اكبر آنا داست-صاحب دبن رسا وفكرآسان بيا بودوشور ابرعت تمام ميكفت- وتجينم ردن جوابرفرا وان ى سفت طبعش درمسلك سفن طرانى اگرجيد است مى رفت اما ازجادة حسن خلق الخراف داشت -

نفیدهٔ اعراضات که در مقابلهٔ نفیده هاجی محرهان فکری بنظم وردهٔ سر تمام دارد-وطالهای و میرالنی و دیگرم دم را بج کرد-چون شیوه ، بجا شارخودساختر بود خود نیز بهف نادک حریفان می شد. مناظرهٔ شیخ فیروژ باشیا

صاحب تاریخ می صادقی روایت ی ندا عدد انتحارش بعید بزار رسید ا دراد اکل حال چند ہے رفیق خاتحانات بودوایا مے ملتزم آستان شغیر ما را من جهانگیر ما دشتا ه - بعد ازان در سلام ملازمان ساعقران ثانی شنا ، جهان - نَاسَ اللَّهُ بُرُهَا فَكُمُ مُوْطِشَد وورزمرة احديان سركاروالا داخل رديد ويون مظلع اوكهسه چیت دانی باده کلکون مصفا جوبرے من دابروردگارسے شق رابیغمرے بسمع بإدشاه دسيدو وفصب آه رجمت آكه أم الخبائث را ورلباسي نبايد وصف كردد وحكم صا ورشدكه ازمما لك محروسه اخراج نما يندر شند ا تطعه عذرى الملاكمور وقول عادف جامي قدس مسره استشهادا وردكه ارْصراحی دوبار قلقل سے بیش جامی بازجها رقل است باوشاها دسرعتاب وركرست الحق درعدداكبر بايرسناه وجها فكربا دشاه وجن دربنيا داسلام راهيافت صاحقران نانى ازمرنوموس قرابين شربيت شدوسلطان اور بك ربب عالم كيرتم- و اين سردويا دشاه غفران بناه حق عظيم بريا سلامبان مهند مثنيدا أخرطال درخطء كشمير كوشه كيرشدوممو اجيجه ازسر كارصاحبفراني م ظف گشت ازمنطومات اوست شوی سی بدولت برار دربرابرفر ن اسراد طلعش این است سه ربشجم التدالة تتملن الترجيم أمره سرحتنبئ فبيش عميم دربن عن كل والانشهنم المروواست كفوندة كل ابن ماع كرية الوداست ببيك ل كنوان انديشة ونياؤون كرون كمرين كنتوان بردود سن خويش در بكستنبن كرد كفت دعانيك توتعبيل كالست باخفرس كفت كرعرت دراز باد شناسم بوى زلفت دا أكر دريشكب ترديقي فسؤكوا زان فاككا زدى بيى مارآيد

بهوابت ويسريكني كدورز يردم تيغست بوطن ازجيني بردم سرديكر برون أدد شهبه حسرت اغوشنای نازک بدن منتسم بجائے موے سرور ماتم بندقب ایجشا (۱۲۲) ادیم میرز اابراہیم بن میررضی ازاجاع سادات أرتبيان من نوابع جهدان است بدرش مبررضي نيرض سخن بود. دبوان مختصرے از و منظرور آمد-طور قار ما دارد- سافی نامئه او شیرین افتا ازان است سه حذرکن که دلوارهٔ جوشی شنید د ماعم زے خان بوئے مشتنبد بگرید زنجیرم اے دوستان کسیلی کند بارد سندوستان دورا زان دراشك بنيام ببزگان آشنات دست باسريسر بزانو- يا بدامان آشناست ا ومحرسا في خوش واردو زباف دلكش مبرز اصائب عن اورتفي ي مي كندو ابن جواب أن عرب صنا كادم مكفته است محرشش دامن مجرم فون من حدد مرده به ا و المحم ازجانب ما درصفوی نزاد است - در ربیان شباب نصد کلکشت بهندوستا كرد- ودرعدشا بجاني درين دباررسيده- بندريه صليم واؤد فاطب نقب خان كه از ا مراءعمدة شابيماني بود بارياب ففل خلافت گرديد و نوئينان عظام نظر برنجابت خاندان طرف مراعات اونگاه می دانشنند لیکن از سبکه برندی وبیبای مجبول بود -وسود ائے نیزوزیسرداشت-وعلانیہ فرنکب مناہی می شد-ویااعیان شوخیها می كرو- ازمرتبر انناد- وجون بالفرب خال بم ب ا دائيما از صركرر انبيد-خان مكة ا در ایس زستا د- تا درسنسین دالف (۱۰۷۰) در دارالخلافه شاهیمان آباو ניתונים טוגת פראפר-

ہمار محکش جنیں جوش سے زند ہے رسا کی ہیں کہ جون برخیز دا زجا قاتیر عنالیٹس نندگسیو کے اوجون سائے ششا د ہر یا لیش

(سام) الهي-ميرالهي

انسادات اسدرآ بادمن نوابع بهمدان است- كلامش لطافة وعدوبة

دارد-ومذا قهارا لنت خاص می بخشد-درصفا بان بسیار بوده- دبا میرشفانی و آفا رضی صحبت داست.

المخربة نزم بنكده من رشتا فت ودرساك ملازمان شامجها في انتظام بإفت-بسيار

نوش خُلق و وروبیش مزاج بود- ونزداکا برمع زرومحترم می زیسیت -ونش درسندار بع دستین والف (۱۰۷۴) واقع شد تیمنی شمیری این مصرع

وار زخ بافت مصرع برد اللي زجهان گوی سخن سیف کلکش دِسر با باین خوبی عض می کندسه

سیف ملک برا بای و بی رس کا مده در از آب دیده من می توان نیم کرد

رباعی

ازدورین ای تازه گل باغ مراد چون بخیر بیده خنده ام رفته زیاد عربان چیرایه برم در کف مست نالان بیسبوی خالیم در رو باد

(۱۷۷) یجی میریجی کاشی

شاعب است احیاء معانی کارش - وجان در کالب خن دمیدن شعارش از ولایت خوددر عصرصاحبقران ثانی شا چههان رگرا سے مشر شدودر فیل شنا طرازان شاہی منسلک گردید-

ملاعبدالحبيد مؤلف شانجهان المركويد و-

وه غرة وى القعده سنة تسع وجمسين والف (٥٥ -١) مَيْرِي شاعر را صدمهرانعام شد التلي" وجون تلعدارك وارالخلافه نشابهمان أباد باسائرعارات بعرف مبلغ شفت ك رويد درسند شمان فحسين والف (١٠٥٨) المخام كرفت وصاحبقران وقت دخل شان درین عارات جش عالی ترتیب داد-میر مجیسی ناریخ بر آورد که رع شدشا ہجہان آباداز شاہجہان آباد وران جنن البيخ از نظر شابي گزشت و مزار رومبيد صارم حت شد انتقال او در شاجهان آبا دیا زدیم محرم سندا ربع وستین و الف (۱۰۷۴) أتفاق أفتاد-تخل سخ باین نازی می بندر سه قدم منه بنيستان كرما سشرال ست بالإرباديني بإكا زففران است زروي آدميت بيندس ناصح منى داند كيمن باآن برى توكردام آدم منى قوام مده زوست كربيان كوشد كرى را كيموسيائي باشيشكست دامان است برجيها يمزنانيفشائم مني كيرم قرار دكفِ زالِ ملك يتوجون سرويز مم نرمي بسيار خوابد بادرشتان سائعتن مغرض نماغور دتا دراستخوان جاكرده اليجان علاف كردوموا فق يكسنوند بانتبغ شان زمم نتوان ساختن مجدا حيائم بس لو دحني ان كركشب بالكيني شود يون روز، وس عر مؤتن بم بي تواتم بران في كارزودرناخن ول كروبودخر برائ وش ابوان فن عن إدرياكوم يم ازنا وكوصيّا ذاكه-اينفندردا مم كرميت دام اكرنواني بالمعنوان كرد دولب دوناقن مردات تا بمزسد گره نفاط فودوا می توان کردن

له ما ترالامراملدسوم سني ١٩٩٨ مطبوع كلكند الممراع

(۱۷۵) دانش میرضی بر براوترا به ضوی مشهدی

شاعرِعالی جناب است و معنی ٔ نازه یاب-زلال بحکرمنش ورکمال صفا و شهرینی و نهال بیانتش درنههایت ناز کی و دلنشدینی -

بین ن وربهای باری در میاه بادالدخود حازم بهند کردید و در است نیات در عهد شناه جهان با دنشاه بادالدخود حازم بهند کردید و در است نیات

بىندگفت ـ

را و دور مهند بالبت وطن دارد مرا چون حناشب درمیان فتن بهندستان و گل ایم در میان فتن بهندستان و گل ایم بعد وصول مندوستان بارباب مفل شاهجها نی گشت - و در شعبان سینه من فق

سنبن والف (۱۰۹۵) نصيده درمرح بإ دشاه بعرض رسانبد-ودو برار روبب

صلعنابين شدريبية ازان قصيده ابن است ٥

، نوان بلندك فسيراً بي كرم است فط كرازكف دستِ مباركش بينيّا وجند خود را در ملاز مان شابراده وارا شكوه ورا وردوب الطاف

خاص فوازش بإفت شاہزادہ رااین ببیت اوکہ ہے

تاك السربركن اى ابرنسيان دربهار فظرة تامى بيتو اندنشد جيداً كوبهرسود

بسيارنوش آمدولك روبيربها معشوم حمث منود-

دايامه در بزگاله باشابزاده محريثياع بن شا بهمان نيزىسر برد-ازا بخارخت سفر به حيدرآباد دس كشيد- ونزدع بدالله فطب شاه وال آنجا

اعتبارتام بمرسانيد-

میرا بو نژاپ والدِمبرضی بم طبع نظم داشت و فطرت نخلص می کرد- و در حب را آیا در به شبن دالف (۱۰ ۹۰) برلستر تزاب خوابید- قبرا و در دائرة

الدرة الزال مقدم معرف الماند

میر پیروس استرا با دی دبیره شد. سرلوح مزار او کننده اند که این رباعی را دم آخر بظرآ ورد-رياعي فطرت بتوروز گارنیز بگی کر د ننواخت بهرخارج آ بهنگی کرد آن سینه که عالمے درومی تنجید اکنون زیرد دنفس تنگی کرد ورباعي دنكرازم بررضى كدرفراق والدخودكفنة بمبرلوح مزارم برابونراب مخت رباعی مذکورنقش است رباعی وأنش كن اعتاد برعمر درا ز كايد بزمان كمب عمر دراز گیم کرو عیسے بفلک برث دہ آید بچہ کا رہے بدر عمر دراز آخالام سلطان عبدالله فطب شاه مبررضي رانائب الزبارة خود مقرر منوده ورسد اننين وسبعين والف (١٠٤١) رخصت مشهد مقدس ساخت كددروضة رضويه ازجانب سلطان مراسم زبارت تتقديم رساندوور إزاءاين خدمت دوازده تومان تبريزي ساليانها زسركار سلطان باوى رسيد نقل زمان تعر ساليات ورمنشآت حاجى عبيرالعلى طالفانى كمنشي سلطان عبدالله اود- بنظرداسد-

انتقال مبررضی در کندست وسبعین والف (۲۷۱) و اتع مند- منتخب دبوانش برلاخط درآمدوا بن اشعار منتخب گر دیدے

المك شناس اميران كراز ففس رستند بنخل فانء صب د آشيان بست ردي ماونو بردي بادهٔ کلکون به بين آب عرا فزاينوش و مسن روز افزون بين

المه مين رباعي ما و في نغيرورمًا ترالا مراجلدو ومصفحه ٨ ٥ مطبوعه كلكة ورترجه علام فيضى مذكور است ينجا و دركسنه يك بزار وجهار اثفات أفتا ده ميرابوتراب دركسنه يك بزار وشفست روداده بس از

الدفهد كرحفيفن حال ابن دباعي عبيت

اله آما ورفت - وجندے وران مصرر حل اقامت انگشد-آخر بارسفر بصوب حیدرآبا و دکن برنست میم محرمومن استرآبا دی وکیل اسلطنة

مح قبلی قطب شاه بدیدن کبر شرف اورد کبیم برسم تو اضع شیشهٔ کلاب را غلط کرده شیشهٔ شراب برمیرا فشاند-میر آزر ده گشت و کبیم غری عرب انفعال شده راه بیجا بور

عیسه مراب بربیرا من میده بیرا و دورا مصافر بیرم رو رو بسال معاورت میده به عرفت و درانجانیز زمانه موافقت نکرد و ناگز بربه ار دوی جمانگیری معاورت مود

وبامهابت خان الازم كشت-

چون صاحبقران نانی نشا جههان برا وزنگ فرها نروا نی بر آمر مکیم طعهٔ ناریخی ا ملاکه ده بعرض رسانید و با نعام دوازده بهزار روبیه یکامیاب گردید ازان قطعهٔ ست

بادشاه زمانه شاه جهان خرم د شا دو کامران باشر

برسال جلوس اولفتم درجان بادتاجمان باشد

و درسندا حدی واربعین والف (۱۰ ۱۷) بنا برگبرس التماس رخصت مشهد مقدس نود - و ذن رخصت بعنا بین خلعت و دیخ هزار رو پیبر کام دل اندوخت و در

نفتن نونین زیارت حرمین شریفین یافت و با بران دیار برگشت - اوجی نطاندی

and of

میان م نفسان تواستم مسیحا را برارشکر کی دیدم جکیم رکن را سفینهٔ سخن از در ط برگناراً مد گزراسا حل ایران فتا و دربا را کهن نزاب جوان نشه طبعیت او نرید عرطبعی دید ایست را زید مراحی پیاله مارا نیست با ی بوس صراحی پیاله مارا بیدا دراک زیارت روضهٔ رضویه بجاذ نهٔ حب الوطن متوج کاشال گردید.

دا با عنون كرده برارادهٔ دركاه شاه مى روبصفاع ن اوردوازشاه جندا

النفات شافت بشيراد آمديس انجند عاز وف سفر بكاشال شيد

مبرزًا اميناني قرويبني مؤلف شابجهان نامه ي طرا دو كه: -التحكيم ركنا بعراق مراجعت بموده بدعائي دولت البربيو بدمشغول كنشت و جون در» لنسلك مدحت مسرا باین این دود مان علبه انتظام دانشند - و دارد - در اکثر سنوات اوراازروى مرحست برافعامي بادوشادمي فرما بندر وفاتش درسندست وستين والف (١٠ ٩٦) و انع شداين مصرع ماريج بإنتها بد رفت بسوى فلك بازمسيج دوم كلمانش قربب بصدمترا رمبت است يمجحون حنين مرتب مي سازد. اگرخوا بهی کسبخی زور فقر وسلطنت بایم بجینبیای فغفوری بزن کشکول جوبین را سبزه بایال ست درزبر درخت میوه دار دربناه ایل دولت بست خواری بیشتر در ایج مکیدوروز صبورم که از فراق بهان شاخ تو بربیره ندارم خبر چنوژ مركر نشرم بسورني باركس وبن دبده ندوخت جشم برناركس صد شکرکه ورجهان مستم برگز نخت الحنکی فقید دستار کسے (۲۷) حاوق عليم حاوق بن عليم عام كبلاني واقف فن است وغف شناس عن مرز اصامك شفين معراع اوسم يروازدوى قرمايد جواب آن غول ما فق است این تقط بهار دبیرم و گل دبیرم و خوان دبیم مولد عا دْنْ تَجْمُور كُرى الله ورغانكرى بنيس شايست فرازى دا ويون مكيم عام باتفاق ميرب مديهان بهانوى درزبان اكبرى

ما مرالام الماء اول صفي عده-

بسفارت عبدالله فان والی توران نامزد شده بود-صاحقران تا بی شا بجهان در سال اول جلوس خود حکیم ها فرقی را بهمان اعتبار نزد امام قبلی خان والی تو ران رخصت فرمود- حکیم ها فرق بعدا دای سفارت مراجعت ممود دا ز در گا و خلانت مجنصب سه هزاری و خدمت عرض مکررمبعرض امتیا ز در آید-

د پایان عرد رستفرالخلافه اکبراً با وگوشهٔ انزواگرفت و بسالیانهٔ بانزده هزار روپهیازسرکار پادشانهی مؤظف گردید- و تاسسندار بعج نیسین والف (م ۵ ه ۱۰) شا اوباضا فهای متعدد نیجسل هزار رسید-

حکیم درشوال سندسیع وستین والف (۱۰۹۷) در اکبراً با دستریت نناچشید-ادېم خامه را باین روش جولان می دېدسه

ازگردش فلک امراده رورسف فاسس بیک کلاه دو مرشکل است پوسشیدن ما تدرجوانی چیسنشنا سیم کز اقل تصویر کشان قامن ما پیرکشیدند بغول من نرسید است فعل من برگز نوشا کسی درانه است از زبان رستش دروینجا مجلے احوال سید صدر جهان که در نرجیهٔ حافق ضمنًا مذکور شد مزبان خامهٔ

سدجهال القريب بحج حوالدي شود

مولدوه نشأ سيربها في است بكسر باشك فارسى وباسك تختا في در آخر تقسبه البيت ارتواليم لكه وسيرفاضل جيداود- وطبيع ظرافف و كلته سنخ داستنت.

ابنداء مال بوساف شیخ عید النبی صدر بلامت اکبر ماوش ورسیدونصب افتاء ممالک محوسد برو قزار گرفت.

ودرسندارج وتسعین وتسعانه (۹۹۴) پادشاه اورا یا نفاق حکیم مهام نزد عبد الله مفال والی تورال باینجی گری فرستاه بعد تقدیم سفارت معاووت منوده هه ما نرالارا جدیس مند ۱۹۷۸

در خطة كابل يا د شاه را دريانت -

وبين ازجينه يعطا مصمنصب صدارت كل برصدرع وشافت ست ورفنة رفنة ببايا

امارت ومنصب دوسراري متصاعركشت

چهانگیر باوشاه درایام شاهزادگی چل حدیث در ضدمت سید بخواند- شاهزاده اورابسیار دوست می داشت - روندی سیدان قرضداری خودشکاییت کرد- شاهزاده با سیدوعده فرمود که اگرنوبت سلطنت بمن می رسد- قرض شاراا دامی کنم - یا هر بینصیه که خواه بید میدیم - بعد جدولوس سیدر ایختار کرد - اومنصب چها رهزاری درخواست پیادشا می منصب میکورنوازش فرمود - وصدارت را نیز بحال داشت - و فنوری را در انطاع با دانی ای دو

سیدیسن الزمان نافع الخلق بود- درصدارت عهدجها نگیری چندان مردمهاش بمستقان مغریفود کرمبر تراجعفر آصف خمان بخرص با دشاه رسانبد که انچهوش آشیانی اکبر با دشاه دروش بنجاه سال بخشید- سید دروض و بخ سال بمروم حواله کرد-صدو بهیست (۱۲۰) سال عمد الشت - اصلاً در عقل و حواس ا دفتورے داه نیا انتقال اود که سند سیج و عشرین والف (۱۰۲۷) و اقع شدمشهور است کرمرگاه سید بسفارت نوران رفت با دشاه و امراء آنجا سید را در نفون بسیارے امتحان کردند شنل خوشندایسی و تیراندانی و شطر نج و غیره عسید در بهرباب کامل عبار براهد

ومردم آن دیاررا در حرب انداخت

اما ملا فاطعی رسالهٔ درباب ایلی گری حکیمهام و سیرصدر جهان ترتیب داده دران رسالهٔ جمیع بشر بانسبت به حکیمهام نوست الاعلم عبس که آن رانسبت بسید نقل کرده- وسید برعلهاء آنجا غالب آمده -

ك مَا شُرَال مرا جارسوم صفى ١٨ ١١ م ١ مطبوع كالكتر -

(۴۸) فُرُج - مُلّا فُرُج اللّه فِنوستنري

. نازه دمانع نشنهٔ زودرسی- و انجن افروزسخن عربی دفارسی است- سیالی عصل على در معلافة العصر كه نذكرة الشعراء عرب جمع كرده احوال الارا بطمطرات مي نويسة وميرزاص عب مرراورا درمقاطع يادى كنر-ازانجلهاست سه المين زخاك فرج كامران نشدص بالمفض مم بظهورى ازين جناب سيد ارْدوطن الوف بسيرمالك دكن خراميد-ودرخدمن سلطان عسدالله وفطف والى حبدراكما ومندلت وثروت تمام بهم رسانيد برى زادان خن راجنين نسخيرى كندك ستناره ی شکنند آفتاب می سازند مفان كدوانة الكوراب ميسازند دربهوات بادة كل نك بيتا بيم ما سالها شدكر ميوا دا ران اين أبيم ما ازره بیانگ برزه در ایان نے روم کری دید فریب صداعے جرس مرا الرزير بمريم عب ست كروريا درزيمات وفرون نرزعا باست كشيئة زولم شيشه شيئه سنك المست بمشرى فرم از فؤنكست سدارى دازاشوارعرى اوست النَّهُمْ إِبِّنْ عَطَا وَإِنِّي السِّرَاءَ لاعروان لمنفوع الايام إ وَيَنَا حِرِي لَيْحُ الزُّمَانِ وَاهْلِهِ دفن الكلام واحتلة أتحتاء اشاره است به واصل ابن عطامعنزل كه النغ بود بعني حرف راء رانطق كمي توانست كرد ولوي تن ا دامي تمو د كر حرف راء در كلام ا د نهي آمد و مبيب لشفه برسامها منكشف عي شرتا محرسي كه ضرب المثل شد- وشعراء درا شعار خو داستعال كردند له ساافذالعونون على ورق ٨٨٧ فيزست كتب خائراً صفيه في نُراج نبر ٥٠ - نك ابن خلك ن نبر ١٩ عوف الوأ مع وعد لودب وكامل مروص ٤١٨ من معلوع لودمير -

المحرفان كويدورمدح صاحب ابن عباد ذريسه

لَعَمْ يَجَنَّبُ الْ يَوَمُ الْعَطَلَ عِكَ لَا اللَّهِ الْمُنْ عَطَاءٍ لُّنْغَدَ السَّرَآء

وديكرے كوبدسه

وَجَعَلْتَ وَعَلِي الرُّاءَلَمْ تَنْظِقُ بِهِ وَتُطَعَلَنِي حَتَّى كَا نَّكَ وَاصِلُ

روم، احسن فطفر خان

مبرردا احسن الله مام احسن تخلص بن نواجه الوالحسن تربنی - نواجه درعهد اکبر ما دشاه وارد بهند شد دبوزارت شاهزارهٔ و انبال و دبوانی و کن

اختصاص یانت - وچون جهانگیریا دشتاه سربرآرا شدخواجه رااز دکن طلبیده ادل

بخدیمت مبنرخشگری نواخت و آخر نتخونین وزارت اعلی ومنصب پنج هزاری ممتازساخت و درسنه تنکیف و گلتین و الف (۱۰ ۱۷ عکومت دارالمل) کا بل میمیرمهٔ و زارت مقرر

كشت وظفرفان ازجانب بدربه كوست كابل اموركرديد-

وجون نوبت دارا في مندوستان برصاحقران ثاني شاججهان رسيد غوج

را بنصب شش هزاری شش هزار سوار سرفرا ز فرمود-

ودرست نه انتین واربعین والف (۱۰۴۷) صوع کشم پر مرحمت شد- ونظر برآق سفالی ودولت خواجی خواجه را ازر کاب جدا ننموده م طفر خال را به نیابت پدر زمیست مهده

للشمير فرمود-وچ ن فواج نوز دېم ريضان سند اثنين واربعين والف (۱۰۴۲) درس مختاً

سالكي وولعيت حيات سيرد صوب كشميراصا الأبطفر خال تفويض يافت ومنصب

براری وعلم و نقاره مرحمت گروید-

له ما شرالامرا جلداول صفحه عاء-

' طفرخان مدتے به حکومت کشمیر پردا احت- وملک بنت را معتور ساخت و يايان عمر در دا رانسلطنت لا **بهور فروكش كر** د د دارسته مكث وسبعين والف (۱۰۷) محل بصحراس فنأكشيد ظفرغان صاحب وبروج برشناس بدر-وسرك مجبت وترسيت ارباب كال داشت - انتظارش مين بس كمثل ميرز اصاحب مادح أستان اوست فطفرخان جد جادرمقاطع غول ميرزارايادى كندازا نجلداست طرزياران بيني إحس بعدازين تقبوانميت تازم كوئيهاى اوازفيف طبع صامب است بهشت عدد قصیدهٔ میرزا در مع ظفرخان نظر در آمه میرزدا تعربین سخندانی او بسیاری کندویاس منکخوارگ بجامی آرد-دبوان فقرك ازطفرفان مطالعه أفتاد ازانجاست ٥ ولم بکوی تو اسیدواری آید نگاه دار کدروزے بھارے آید

وركوشة ميغاندمين كفك وشنيات يالان برسانيدد مافي شب عياست دربتان بندجون اودلبرخود كامنيت رامرام كرحيى كويدوكسكن رافسيت شادم بالشكسكي خدكه بيش من قدير دل شكسته وركف شكستداست گوشنهٔ عینی اگرساتی باداردیاست عرادرگوشهٔ میخانه خدمت کرده ام

(٥٠) استاعات ان

ميرز المحيرطا بهزام أشنا تخلص بن ظفرخان مزكور درعدشاه جهاني منصب بزارويا نعدى داشت واحوال نتى ساله شا بيجان رامنص بقب

له كاثر الامراجلد م من م م ك كاثر الامراجلد م منى ١٠١٠-

بعدجلوس فلدمكان ولتنم ببرزاويع عزلت كزيدو درمسنة احدى وثمانين والف (۱۰۸۱) دخت به نهانخانهٔ عدم کشید دبوانش شمرتها تدوعوليات ومنوبات وديكرتسم شعرينظر درآ مرمثنويها ينقي منعدواردواز الجلاست سائى نامر-اين لميت ازان است -عكيماندسانى برمجلس نشست چرانبض مينا تگيرد به وست این جندیب ازغز لبات او زاگرفته شدسه الفت مبانة دوستكريني منود دندان مار فبضة منجر من شود بسكدرراه فنابا فأك يكسان شتنم ميتوان بجون غبارا فشائد ازبرابهم انهادت كوبرمردانكى كمترنث تنج أكردرا معاتش رفت بجوبرنشد بردم نویدلفف و گرسے دید مرا دل مے بروز دست وجگری دہرا كروسنمونا فركشد آسان بجاست موشد سفيد وتركي دل جان جاست كشنت برس وردف كشت مناس معام بخوالان سرعالم أب است كدام جزء يزان زيگد بگر گسيد ند بغيران كدرا حوال مم خبر كمير ند ببادِروی نوشها کنم نظارهٔ ماه زرسفيدبودازبرائ روزسياه خلق خوشت مرابه نننا خوانی آورد كل عندليب رابسخنداني أورد رولت اوقت نبركى بخت مكبت است جاروب وفنتِ شام بريشا ني آورد بروطهان بيدصاف بداند ذوق آئينينست بد رُو را ما برندان عمت وبالشستن كروه كم گاه گاہے نالہ برخیز دار زمجبر ما دل من ازسك كوى فو وفا دار تراست لقمة چرب خوشام كندرام مرا زود بگسلدازم رشته كهتا باست مردراتن آسانی باعثِ فنا گردد ا زلسکردست من زفعلق بریده است رنگ گرفت را برجنا با د ی دید

كل ميشترو برجوكني مث خ را فلم ساال ول تطع تعلق مثود زياد عفل ناجار كشدز حمت الايش نفس دابيريميز كند طفل جوبهار سنود عبب بشى بدازنمد بوشى است طرزآ بلینه توسفس مذکرد و لم زرورساختن ابرام سفارگرود بیش کرزدد رستن موازیخ نراش بود بركما بودم انشصف باخود انشت برگزم مى نتوانست كه ببخودك زر چون برآشوب بو دشهر د کان نکشایند تادرون بربودا زتفرقه دل وانشود جشم سان آئد وعبي فالق ميست بيوسته بيوكس خودم دركمين خوليش دبية نركس ندار دناب سياى جراغ نيست نازكطينتال طاقت سماي وثي نتوان كردسررشنه زنقد بربرون چندهان رشته بهج شوی سرگردان

(۵۱) صائب مبرزام حلی نبرنری اصفهانی

امام غولطرازان وعلامی خن بردازان است-ازان می کدآ نتاب خن در علی شهود برتوافشانده بینانچ خودگو سے مشہود برتوافشانده بینانچ خودگو سے دعوی درمیدان می انداز دومی طراز دے

زصد بهزا رسخنور که درجهان آبد یکی جوصائب شوریده حال برخیزد حامل او اسخنور که درجهان آبد فریخابت از ناصیهٔ کلامش بیدا ولمعهٔ شرافت از ناصیهٔ کلامش بیدا ولمعهٔ شرافت از سیائی میانش جویدا فرج مفایین برجبته منقا وجنا ابش خیل خیل معانی بیگانه بندهٔ حافر جوابش - دوق سلیم در حدیقهٔ اشعارش بنو برکر دن مسرود و فری معانی بیگانه بندهٔ حافر جوابش - دوق سلیم در حدیقهٔ اشعارش بنو برکر دن مسرود و فرین معانی بیگانه بندهٔ حافر جوابش - دوق سلیم در حدیقهٔ اشعارش بنو برکر دن مسرود و فرین معانی بیگانه بندهٔ و درخور برش می درخور برش در کمال روانی - لآلی تعبیرش درخها علی با درج کمال رسانیده معهذا اصلا از تکلف کرد کلامش بردید. علی ایستانی با درج کمال رسانیده معهذا اصلا از تکلف کرد کلامش بگردید.

و این کیفیت در کلام نصحاء دیگر کمتر نوان یافت نه

نصيده ومثنوى بم دارد اما متناطع فكرش بتريين عروس غول ميثيتر برداخته- و

این عول رعنا را بطرنه تازه و اندازخاص جلوه افروز ساخته-چنابخ خودمی فرهاید سه

غول گوئی بیمناختم شدا زنگنته پروازا را عی گرسلم شدر موزونان سیابی را ونیزی فرها پرسه

غول نبود باین رُتبه بیچگه صامت نواسعشق درایام من کال گرفت و از جمله شرائف اوصاف میرزاست که با وصف این جلالت شان از سن عراء

معاصرين ومتقدمين بركرا دراشعار خودياد كرده بخوبي يادكرده وتنيغ زبان را بازخم جيجي

الشنانسانية وخودمي فرمايدت

بهمورونت خی دست طرح ده صائب گرت مواست سیمان این جهان با پدرسش از کدخدایان معتبر تبارزهٔ همهاس آبا و اصفههای است بیرزا در

دارالسلطنت اصفهان نشوونها بافت وبهكر فرصت درشش جدت عالم كوس سخندانی زد ودرعین نشباب آخرعهدجه انگیری منوقع مندوستان گردید - بون وارد

داراللك كابل كشت خطفرخان كه برنيابت بدرخود خواجه ابوالحسن نربتي ناظم

کایل بود مبرزار ابکندر شن طلق صید کرد-ولوازم فدرشناسی نوعیکه باید به تقدیم رسانید-چناپیشم ازین اببات میرزامتنفادمی شود

كلاه گوشه مخورت بدو ماه مى شكتم بابن غود كه مدحت گر ظفر خانم م د نوم به ارسخایش چو قطره در شوم فنم خورد بسر كلك ابر بسانم

بلند مخت شالا بهار تربیت کستانم کدانسیم بوادارست کستانم خقوق تربین راکدور ترقی باد نبان کیاست کدر حفرتت فرو توانم

ك مَ تُزالامرا جلد اصفى اله > -

توبای مخت خن را برست من دادی وتأج مرح نهادي لفرت داوائم دردى كرم وجوشد خون معنى من مسيد منب تواين معل ازرك كانم توجان زدخل بجامهرع مرادادى تودرنصاحة دادى خطاب محبائم زوقت تومعنى شدم جنان باريك كمنوان بدل مور كرد بنها نم براشت طره شيرازه روس دبوانم جوز لف سنبل ابهات من بریشان بور توغني ساختى اوراق بادبردة من وكرنه خارسف مانداز كلستائم توست شن گرهون صدين دادي چوكل توزر سبير رسختي بدامانم بون حکومت کابل دراوائل جلوس صاحفران نانی شامیجها ن برنشکر تفديض بافت وظفر خان برادراك عنبه خلافت شتافت مبرر انبرب رفافت فطفرخال بشير مندخراميد چون را بات صاحبقران درسند تسع دنلشین والف (۱۰ ۲۹) جانب و کمن بابتنزا زدراهه مبرزا بالطفرخاك درركاب موكب سلطاني سرب بدياروكن كشبة ارانجا كمشرمر بإن بوركروبسيا رواردميرزا درعن اين شهرم فرماير ونتياسا دوغب براگره و لامور را چشمن انهاكمال كردبر بان بور خورد وجون سيرلشكر مج يحارف ازمشا بميراولها درين شهراسوده اندنوجيه كردانه فالم نقيرة بن برفاست ٥ فادبسك گزرات كر خسسد دا فيارفز ودكوجها عيران ور ددرامام المامت بريال بوريدميرزا فورا ازابران بدمارم شروسنال رساشدتاا درا بوطن مالوف مرد- چون خبر قدوم بدر مجبرز ارسید- قصبیدهٔ در مدح ثواجه الوالحسن انشاكرد ورخصت وطن التماس منو دورا تجامي كويدس شش سال بین رفت کا زاصفهای بند افتاده است توسس عوم مراکز ار

كزنرمت بورئيش جن بمنضمار مفتادسالدوالدبيراسيت بنبده را أورده است جذئبكتا خشوق من ازاصقهان براكره ولاجوراشكمار آمرعنان كسسنة نزاز سبل ب فرار زان پیشنرکزاگره مجمورهٔ وکن این راه دوررا زیسشوق طے کند باقامت مبده و با پیکرنزار دارم اميرخصتي از أمستان تو ای آستانت کعیماً مبدروز گار مقصود ون زامرس برون من الت البرابحف فصين من كن كريثار باجبهة كشاده نراز آفتاب سبج وست دعا ببدرقة راهمن برار الفاقاً موكب صاحبقران عنقربب درسندا حدى واربعين والف (١٠٨١) ارْ وكن براكبرا با وعطف عنان نبود- هزدهم محرم سنداننين والعبين والف (۱۰۲۲) ظفرخان را حکومت شم پیربه نیابت خواجه ابوالحسس مفوض گر دید-ميردامحل سفزما ظفرخان برنست ونس از كلكشت كشمير جنت نظيرعازم ابران دبارگشت و تا آخرابام حیات نزدسلاطبن صفویه کرم و مجل زیست - وور مداع ایشان تصائد غرا برداخت -وفانش درسنه أنين والف (۱۰۸۰) أفات أفتاد ودر اصفها ك مدنون گرديدوغرالميرزاكمطلعش اين است ٥ دربيج برده نبيت نبامت نواى تو عالم ميراست از نووخ البست جائے تو برطيق وصبت برسنك مزار اوكه بك فطعة سنك مرمر است كنده شد راثم الحروف كويد ٥ رفت ازبن عالم بسوي روضة دارالشلام عدلب نفر رداز قصاحت صاعبا فاحة أزادانشا كردسال ولتشف أبلبل كلوارجت صابب عالى كلام

د بوان ميرز ا قرب بېشناد بزارمت بخط د لايت بنظرر سيده د ميرز اسي دس

غول متفزق بخط خاص برحواشي آن نسخة قلمي فرمودة انسعارش عالمكبراست ونفخ از تخرير - جندمبي بنابرالترام بيرايداين مقام مي شودسه زبان لاف دسوامي كندنا تفس كما لان دا كر دوبرخاك مالد برفشا في سنه بالان را مدازروي بصين سابئر بال مهما أفت سيست است دولت ناكجا جزد كجا أفت ازتماشائي بريننان جهان دلكبرماش واله بكنقش جون أثبين تصوير باسس البيج مدردي مني ما بم سنرائك خواشتن مي شمرون بدرجينون سربياي خواشيت بردسية خوليش بوسدزندباغبان ما رُنگین نزازهناست بهاروخزان ما ازیے نغیر بالین است بیداری مرا جلوه برن است درمیخاند مشیاری مرا درفزنگ این طلم و این سیدا دها شامگذر د في خورد با ديگران يمننانه بر ما بگذرد ای که فکر چارهٔ بیاری دل مے کئی نسبت نودرا بجیثم یار باطل می کئی در دجون شحد منور امن كن عالم را عشق ساز در مهوس باک دل آدم لا سخت می خواجم که در آغوش تنگ آرم نرا برفدرانشردهٔ دل را بنفشارم نرا نقش إي جندزين طاؤس برجاماندة ازجواني واغها درسيناع ما مانده است زبيرى حرص دنيانفس ظامع را دوبالأثعر گدارا کاستروربوزه از کوری مثنی سف يااز گليم نوليش شايد دراز كرد رتیغ سنم بربین چه بزلف ایاز کر د كروف مرك بريالين ابن سماري كويد كه حال در دمندان شرحتنيم ياري كوبد ابل كال رالب اظهار فاموشي است رمنت يدير ماه نمام از بلال نيست ای خوبی اسید باین دستگاه حسن این یک دو بوسه گرین شاری چری شود رمزى ستازياس ادب عنشى كمرغان شب نوبت پرواز بربروا مذکر: ار ند نشن بای رفتگان بموارسا زوراه را مرك را داغ عوبران برمن أسان كرة مكن اعاشن ظالم زساده لوجيسا كرنينج سأك فسان راسياه مي سازد

سوضنن ازعرض مطلب نزدما آسان نزا درطلب ما ہے زبانان اُمّرت پرواند ابج عقل کامل می مننو دا زگرم دسرور وزگار آب وآنش می کندصاحب برش شمنشهررا چوسج تینج جا تگیرا دد دم دارد الدن وكذب عن سنج را كزري نبيست ورِّرُون تومیتی است که درعالمنسبت ا خرماش كه دل ا زخم زلفت، نسر د برككسب أومين كردا دم _ شود مفرع رنگین مطلع می رساندخویش را ر ر ر د سر ر ر د بدن ما ر و دل ر د بدن آ ماجاب الودكان راجرأت بروار نبست ج شدر ون زون گرا مراست سنبشه ما صفاى سبيذم ا در حرم كند قت ديل خون دل ازمیالهٔ زر می د بد مرا نیرنگ چرخ بر گل دعنا در بن جمن أئبين بي بيشت چه د بدار نما بد صابت زملائك مطلب رنند أنسان (۵۲) عنی ملامحرط اسرانستوی شمیری انشئى قبيله البيت ازفيائل معنبركشمير- از بدوتشعور درحلفة درس ملامحس فاني بشميرى للمذمنود بجو صطبح بلندداشت دركمنر روز كارجيثية شايسند بهم رسانيد آخر بغواصى يجسخن أفتاد وجوابرك كدبنفذجان توان خربير ببرون أورد بمبرزاصاتب كلام اوراتضمين ى كندومى فرمايرك این جواب اَن عزل صائب کرمی گوید عمنی با دایامی کردیگ شوق ماسر بوش داشت عنی بنناء طبیعی مجبول بور د با وصف بد دسندگای بخضور خاطر سبری برد- از بنجا رعني قلص ميكند حررة المحرورشرخ وكزرانير- ودرست تسع وسيعين والف (١٠٤٩) دامن ازعالم سفلي تجد

دا انش سائرود ائر است - چندىت سايرضا بطر تبت أفتاد م

عاشقان راجنبش مزكان جبنتم باركشت عالمحدااضطراب ض ابن بماركشت جون بوددست فالى بدنمابا شدوعاكون تونكررا ندزب برلب بخوام منس آشنا كردن جون مُهرُة شطر نج مرو خارد بنا بذا سبلی نخوری تا ز کفِ اول زمارهٔ تا نوانی عاشق معشوق بسر جائی مشو می کند خور مشیر سرگردان گل خورشید را كست مكبين مكنرسفارزارباب وقار ساير گرسائيكوه است سبك مي باث موم درزبیزنگین خالی ست از نفتش کین باتونزد نکیمولے دورم زفیض عام تو الكشششدن جرة عاشق نشود زررد این داغ به پیشانی سیاب مها دند وردم صبح عنی بیرفلک مے گوید كة فضانان دہرآن و فنت كه دندان كبرد خاندام ساخته از رنجیت رنگ بود أليست جون فهرة نردم بهوس قصر بلند فاطراوازغبار لشكر خط جمع نيست سردم أن زلف برسينان شائد بيني مي كند الندربردك كردود سوس افناب رفنتم سوی یار و ندیدیم روی بار ليكن چوكوه ثاله زرزهم زيان كنم گرشیج برسرم رود از جانے روم اگربخاک فیتم نیفتم از برواز نعنی جوسایهٔ مرغ بربده در ره شوق آبينه خلية زسكندرنيانت است چشم کرم مرارزشالان که جزیند ازنزاكت اونتدمضمون من الرمضون كسه بهلو زند چراغ مجلسم نودمراتاب عدل باکس اگر درمیش من دم میزنی خاموش می گردم چنان بستيم منى داكه نواندكس بردن زمضمون بردرى بإران في باشد ع مادا سى برراحت ايماكردن فوتلمت بشنودكوش ازبراى خواب جيثم انساندرا داقم الروف دا بم فعون عنام بفعول عنى بمرسده ك منت سابها برفود كفش خوش خاست ازبراى بشم منى زبر بارعينك است مَعْفَى نِمَا نَد كَرِينًا نِجُ كُوشُ الْهُ اسْتَاعَ اصْمَامَ افْدَاهُ وَابِ عِبْتُم مِي كند حظ فوديم

کرمیع قول مرغوب باشدستونی میگیرد- بخلاف بینی کرعبنک دا حدید تشد برمی دارد. و برای نفع جمسایه دیده و وانسته خو درا درشکنجه می کشد-

(۵۲۷) ناظم مروی

عمدهٔ ناظمان جواهرمعانی-وزیدهٔ گهرنبدان عرائس سخندا نی است در خدمت عباس قلی خان دلد حسن نمان نشاملو اعتبار عظیم دانشت و بهت اینی رسانی

مردم می گماشت

بربان استعدا دش منوجي يوسف زليخا "ست كربوسف سخن را ازجاه وزدرا

وارباند و ممصر ملند پایگی برده برخت نشانداتمام این کتاب درسنداننین وسبعین والف (۱۰۷۲) شده است سنبل نشوش کا کلے می افشاند سه

نواہ ہنم کہ زغیش بدعل زمد ہے گئم تسبیج تا زیا نی گلگوں سے گئم نیس نے زیاں نیس کرمیس کا خوسند بیر زینے میں میں ایس

زسیرِ باغ وزندان برنباید کام سودایم نشاخ سنبلے برسرند زنجری است در بایم کن ناچند نواب ای ست ففلت نازبرکن سرمنیای دل بکشا دما مع دبدهٔ نزگن

ی پیدوب بی سوعت در را در برستگیری افتادگان زبا منشین بیاایوی ازین سنیوه آبرو وارد برستگیری افتادگان زبا منشین تطرهٔ آبی کف و نی شدو برخاک ریخیت آدم خاکی چیطرف از عالم ایجاد است

بیفراری عضوعضوم را بکام دل رساند زخم شغت بزنم چن ماه نوستیاره سنگر بسکران باعنباریمای خود شرمنده ام ایخنان سوی نوی آیم که گویاست روم

(۵ م) واعظمیرزامچرر فیع فردنی

نوادةُ مَّا فَتْحُ النَّهُ واعْطُ قُرْ وبني است-يا يُهُ تَعْلِقِيشَ ازان رنبيع تركه سبام علم

له ابن شوی ازب که تادرالوج داست و درکتب خان اً صغیر حید آباد کان موجود-

نوان رسید - وسنرفیهٔ نوصیغش ازان بلند تزکه سال ا وراق نوان بربیهٔ لا ل منظوما تنش دركمال خوش جلائي- وجوابر منثوراتش در نهايت بيش بهائي-جتت كمالش كتاب الواب الجنان است كتاش سخن را در بنايت نازى بافتة وباتفاق جهوركتا بيابن وش بياني درباب مواعظ ترتبيب نيانتة اماءرش باتمام ابن كتاب وفائكرد- فرزندش مبيزرا مخرشفيع كة للميذوالدخو است مجلدًا في بدانجام رسانبيد ابن مجلد درببيان فضأتل اعال است ليكن به آن زنگيبني وغرمض انشا أينيست مطالعة ديوان و اعتط طبع را درا بتنزاز آورد- اين چناغز ال ازختن اونخرال 0-112-ازربان كلك نقاشان شنيدم باري بے زبان نرم کے صورت بدہرد کا رہا این قدرطول امل رهمیدی در دلجرا مصحف فودرا باین خط می کنی باطل جر ا آزاده بهرای کس بند نگردد فامشت سرواست که بیوند مگردو بربدن ازجمان مسرمائ از زندگی ماشد كها فرون فبيت شمشيرا زميرٌ ندگي بإشد شرش طبابخ بركل سيراب معازند حرف اگريواشق بيناب م زند سربرون أوروكس ازروزن أبين كفت فيفرضح بتدمى تواند مشك راأ دم كند نيك فوالان درجمان مرده وسيع مروم اند جزئز من روئی مذہبین سنتر سبند از سمیار ہا روزكارا فرستكريا شكنن عكند مششمى سازدمكافان شكستن سنك لا اگرنورشير وضار توديين نظريات چوه و نوزبيري ي روم سوي جو انبها وسندبرداشتن وقت دعا ابماعيت كرنشفاع عارما بيش فدادست تهياست دابناى بن و د جدر باش زائلاً ب ماآن مرشق بأك بآئتينه وشمن است

كدرود تطح شودراه جون سرا زيراست

فروى كذارود تركسند زومك

فيض بروائكي محفل مايون يحت. كرجيرا تحنن زصفارى قدم بإران است عُرُوارا تربود آزادگان را از سرور آبتلنى ببيردا باشدبراز آب نبات سخن بگوش بود بیش از زبان محتاج مخنوري نتوان بيسخن مست وكردن شودازعول-طبع ظالم معزول ظالم تز كمان رازه گرفتن ببشتر برزور مي سازد گردیدیاے بندنگین تا سوار س آزاد نبیتند برولت رسیدگان كرتنى دستى شواعظ ماية ديوانكي است جسيت باعث كزدرختان بيدمجون شود دا الكربتربر ردوسفى جون تمسع سود كشت داغم دلنشبن تردر مواس نوبهار بانندا زبيخانا نان برگيعيشس افديا زندكاني شراربيلوي صحراسه كند بادكيراز ببدمجنون سشيوة أفتاوكي گرگزارند اله بر زق توسر بالامکن ظالم وأفتداز كار أستا وظالمان ا مرحلقه كمانهاست چون شدكها ده صدحيف كه مابير جهان ديده نبود بم روز کیدسبدیم به ایام جوانی ظاهرارائي ښاشديشيو کا روشن د لان ميرداتش ازبرائ جامة فاكسنري بيست جزعجلت ازاحباب نني دسننان را بيداجروق بيد بنامند الزك (۵۵)رقع ميرزاتس مشاعر رنیج المقدار دمنشی کامل حیار بود-اصلش از قروین است ـ رتما باقامت مشمد مقدكس سعادت ماصل كرد للذابه شهدى شهرت كرفت بعدا ز آن که منازل علوم رسی طی کردو دستها به فنون بهم رساند. نز دندر محیات والى والخ رفت ومبضب انشا امتياز يافت -ٱخرعازم م شدوجها ردم رجب سندار لع دحسين والف (١٠٥٧) بآت بوكس صاحقران ثانى شأه جهان دولت تازه اندوخت و درملا زمت اول كلعت دانعام سهزادروبه کامیاب گشت-و ورسلک بندگاین درگاه درآ مد-ودرجش وزن تنسی ببیت وجیارم ربیج الاول سیزست وستین والف (۲۱۱) پمٹنوی تهنيت جش بعرض رسانيد. ومبلغ بزاررو بديرسبيل جائزه مرحمت شد-ودرعهدعالمكيري بخدمت داواني وبيوتا تكشميروا موركر دبد-ابحام كاله بعد زکیرسن از نوکری استعفائمو و و از سر کار با دشابهی وظیفه تقرریافت - و در دارالخلافه شابجهان آباد وظيفه حياتش منقطع كرديد-عندليب تلم زمزمة اومى سرابد آنهاكه خواب راحت برنودحوام كزند جون شع كارخود را يكث بمام كرد سهل بانندلذ شوفارى كدديرا بن المحارا المحكاود افاراج ون ول مذبراً لفت وشمن كمتاكرم است كردي جشد باتش ليك اودشمن خارداآشن توان دقالگيرودامية منهاين الى خار دامنگيروسيت نې سېل شده نرعی کيف آرم کيمرا در نور حالت خو د نام برکور کار آ بدام زلفِ توعالم تمام دربنداست كسى كه باذبود ويده تماشا فى است تفای آیدراب زروی آین دان کروبونشود با کسی کم عدین آ (۱۵) نامج میرز اوب تبریزی نكة طرازمتاز است ومصداق نرانه عندلب شيرا ذكهمصرع "برآ بخ ناصح شفق گريدت بيذير" يعنى كلام اوشنيدنى است وجرعة جام اوجشيدنى -مسررا صاشبه كريشعرا ورانضمين مى كندو تقطعي مي قرما مدسه بن جواب آن فول صناكرناصح كفنته ت تالب ساغر بخوب من كوابى مى دبد

في الجوار تحصيل كروه ورعبياس آبا ومتوطن بوو - وبشيوهُ تجارت اشتغال داشت. اشعاربسیارا زناصح بنظررسیده - سواد کامش سرمه درجیم ورق می کشده باسرمه رام نگرد بدحبشم جا دوش که از دومیل سیابی رمید آهویش درزندگی برگ است کار ما خواب گران ماشده سنگب مزار ما درخفیقت ول بیرحم ندار دمغزے بسته راکه نباشدلب خدان وی ا رماعي ادا في السين والمستى را عنوداست بقدرين السينى السين برمركب چوبين چوفنو د طفل سوار فوش راجى د بدراجيش ازياي توققا (۵۷)سالک محرامراجهم فزوینی سالک مسالک خوش بیانی - و مخترع عجائب وغرائب معانی است مست در صفالا ف اقامت واشت - وباصاحب كما لان آنجاسر رم صحبت بود-آخرعازم متدوستان كردبدوبواسطة ربط قدسى وكليمسرايه جيية اندوخت وبوطن مانوس مراجعت كرد-خويشان او آنچه واشت بهمد را واكشيدند -ناكريركرت ثانى خودرا ببهندوستان رسانيدومدت اقامت كربيه وباز بجاذبة وطن به قروين بركشت - وبهما بخادر كزشت -عنركلامش ينين بوى وبدسه این دوبادام یک الخ د گرشیرین است مهروكين شوخي تشان تراآ بنبن است چه دوق چاشنی در دعافیت جر را کشیر بیمشکرآب است طفل بدخورا ارداآیا دست گری گردد ون سی مال است. بائے زید كلكون دوانده بردم شمشير وإن وصن بيش سنى قائل نداده ايم

استخان من د مجنون برتفاوت بردار اسها چاشی ورد فراموستس مکن بےبرگی من فسکر سر انجام ندارد چون شمع تام است بیک ترک کلاہم (۵۸)سالک بیژ د می

ره نورد فلم وخوش مقالی است وتیزر و جادهٔ باریک خیالی-افار حال در شیر از بود-شاندرنگ می کرد- آخر مکسوت درویشان برآمده سرے به صفالان کشید- وجندے دیل افکند-

ازانجابولایت وکن افتاد و درخدمت قطب شاه والی حیدرا بادی گزدا چون طائفه مغلبه را از انجابرا وردند بدا را لخلافه شا بهمان آبا و آمر - ملآ شفیعائی بزوی بیاسس بمولمنی رعایت بسیار نمو د- و درسندست و شین و الف (۱۰۹۷) بدملا زمت صاحبقران نانی شابهمان رسانید-و درسک مردت گزاران نظم ساخت-

ملانشهٔ جائی بردی خاطب به وانشمند خان در عدش ایجهانی منصب سه بزاری فائز بود- و در زمان عالمگیری بمنصب بنج بزاری و و الامزنب بر بخشیگری منصاعد کشت و درست داصدی و ثمانین و الف (۱۸۱) در گزشت-

سبباطعیش عقبق سخن را چنین رنگ می دید می در در و ایسان می دید می در براتش سبز کردم داند ایسان کردم داند استان کرد براتش سبز کردم داند استان کرد برد براتش او د کردهٔ نوید در وزی سرد سازد آیا فوای ناله نے می در مد بنا در بیا می در وزی نازی این نے سوار داد آیا در وزیم بود بی اید در وزیم بود بی اید در وزیم بود بی نام دیوان قضا می آید

سلع مانز الابرا جلداصفي . ٣-

زبان مرزه درایان توان بزرگین هم کرمبندمیره خاموشی جرس باث. (۹۹) صدری میبرصیدی طهر افعی

صيد بندوحشيان خيال است و دام سه فراوان غزال - فرع شجرة سيات است وصاحب انواع حيشيت -

انصفا بال به مندخرامیدو پنجم ربیع الاقراب نه مس دسین والف (۱۰۹۵) به مانزمنت صاحبقران ثانی مثناهجهان میاهی گشت وقصیدهٔ که بمدح شاهی بردا

بود بعرض رسانید- هزار روبه یصلهٔ نفسیده مرحمت شیمطلعت این است مرحمت شیمه این در این است این می می می در در در در عظ

ز جهمان خداراسبه عدل وکرم بزیرسائی قدیه نو نیر عظمه م سرخوش گوید:- روزے جمان آر البگی منت نشاه جهان بسیر باع

صاحب آباد می رفت مهرصیدی از بام سراه ببانگ بلند طلع خود برخواند که برنج برخ افکنده بروزاز نباش تانکهت گل بیخته آید به دِ ماغش

برنظ بررخ افلنده برونازباش تاللهن کل بیخته آ میم سنسنیده مسرور گردید- و بینجر ار دو میبه صله عنابین فرمود -

دادود شوی در تعریف مطالعه در آمد- تصاید در مدح صاحقران شاه جهان دارد و شوی در تعریف مشمیر موزون ساخته درصوبت را کمشمر گویده

زبیم جان دروصد جان ریاده شود ازباد بوی گل سب ده

نوان بهممن مردان دوسیر بیا چه کست برورخود ننوان گوشهٔ کلانه کست دوشق برکه بهت مهیا جنگ ما ست برروی ماکسیکه نراستا درنگ ماست

ماكه باشیم كه در بزم تو د اخل باسنیم دولتِ ماست كرصرت كش نعفل باسنیم بركه خوا بدنظسه بربر بربه جمال توكسند آن ندر تحسیم نیاید كه خیال توكسند

له تا ي الفكارمفي ١٠ ٢ مطبوع مدراك طاهماء-

جون روكب كل شداست شرائم يجام بند نهانكث تربي توزبانم بكام سند ان کل کرمنع بوی خود از با د می سند مارابه برگ سبنر کجا یا دمی کند مزعی که بریث کسته شد آزا د می کت د صتيادما بنائ سنم تازه كرده است غم زب مهرى اوسيت كريجيند مهال سايم مرتبة خونش برليث ن دارد می کنداز خود منهالی راکه سیوندش کنند کتراز برگی نباید بود درسخنب رد ل تغافل مله أمير صد ادا دارد ميان أشتى وجناك بمنقام خوش است با آنکه اضطراب مرا غدر خوا کاث خودرا بجشم أبينه دبيري وسوستيم بركس راجا معاسستى برنگ واده اند صورت دبواريم درعالم خور زنده اسست كوزه ببايسة ج ببني بدورسننش بردار مردب برگ ونواراسبک ازجائے مگیر زرگلرخان مبنؤ دارد نظر بهار امروز يوغنج وكر مكلش فتكفنة باست وو نسبت برحه بالزاريب ركل باشد تقصعشق است كداز فاربنا لدبلبل چشمسته بوز ارصف مز گان بهتل عام سان درزمین آینه بیندسیاه را كمراتندي خريه تو معاتى كرد برجيعي كويم ازال نام تومطلب باشد

(۲۰) مام ميرزا محرعلى اكبراً با دى

شاء بیت متانز در نظر ونتر سحرطراز- نقد عمرتا دم آخر در خریداری متاع گرا نماییسخن صرف کرد- وباکلیرو فدسی وصاحب طبعانے که بعدازین دکا ن تازه گوئی چیره اندمیت داشت

بدایت حال ملازم شا بزاده و ارانشکوه بود و مربدخان خطاب داشت وحدث ورناقت وانشمد فال شفيعا شاه مان بسررو

اطركار بمدر اوست دده بريوست تخت درويشي نست وقلم وقناعت و

سرنوش درننكرة خود كريدكه:-"روزے نفیرگفت-نواب دانشمندخان میرخشی و پخت خان تن بخشی سرده برما ل للهربان اندجرا منصب شابيسته نمى كيريد وهنده كرد وگفت به ترك دنيامههردن " ا زنفیری ی دخر-اگرالحال با درغیت بدنیانمایم با ن زن بندوی ما ندک با شوبرمرده برآ لىسىغىن دفىة بامشىداتش سوزان دىدە خوامېركە بگرېزد-كناسان بچوبهاسىش رامشىك "بسوزانند- نقر باستقلال داشت ونازنده بود بجعبت وفراغت بود راتم الحروف آذا دكويدكه فقررا بانواب نظام الدوله ناصر جنك يشه خلف الصّدن نواب آصف حاه طاب شَرّا كاربط عبى انغاق أفتا ده بوروانق كه بالا نزازان متصوّر نباشددست بهم داد- چون نواب نظام الدّول بعد يصلت بدر برسند ابالت وكن نشست يعض بإران دلالت كروندكه حالا بررندم كفوا مراست اختیار با بدکرد و وقت راغیبنت بایشمردگفتم آ ژا دشده ام مبنده مخاتی نمی توانم مشد- دینیا بنهرطا لومت می اندغوفهٔ از ان حلال است زیاده حرام و این شعر فروخوانده شدسه درین دیارکشا بی بهرگدا بخشند فینمت است که ادا بهین با بخشند وفات ما بردرسندس ونمانين والف (١٠٨٩) واقع شدها حب ديوال ضعيم و مننى السي متعدداست - ومننى مخقردرمرح جهان آرابهكم دفترصاحقران نانى شاه جهان گفته بنوسط عنايت خان أحنى تخلص نزد ليكم فرسادست بدات اوصفات كردكار است كرخود بنان فضش أتشكار است سيمر انوش أمد ويانصدروبيصر فرستاد-

له تناعجُ الافكار صفي ١٩٣ مطبوع مداكس علم ١٥٠ ء-

(١١) فياض- ملاعبرالرزاق

لا بجی الاصل نبی الوطن مصنف کتاب در گومبر مرا د "تلذ بخدمت مکیم مسدا شیراندی منوده و در عقلبات و نقلیات دستنگاه عالی بهم رسانده و جلواندر شید را بسمت سخن طراندی نیزعطف می ساخت -

دیوانسش محتوی برقصائد و منطعات و غربایات و ساقی نامه و دیگر نوع شعر نظر

اسید-قصائد طولانی فرا وان در مدرح اتمه ابل بیت رضوان الشعلیم و استا دخود

حکیم صدرای شیرازی - و استاذا لاستاذ میبر بهافر و اما و استر آبا و می - و در

مدح نشاه صفی صفوی و امراء عصر دار دو درح ته ندگوید مه

حتیدا بهند کعید حاجات خاصه یا رای عافیت جو را

بهرکه شد مستطیع فضل و بهنر آبنی بهند و اجب است او را

موی زلفش می کشر آشفته سامانی ا می کندنکلیف بهندر سان پریشانی مرا

موی زلفش می کشر آشفته سامانی ا می کندنکلیف بهندر سان بریشانی مرا

کرا دمان که از کوی یا د برخی سند و بیشع تا بی این گری زبانی تو بوشع تا بی این گری زبانی تو

وشیری بوذهر و خوشد ای فرها و زان خوشتر کد او دلبران خوش باشد و به به او زان خوشتر من باشد و به به او زان خوشتر من با به باین کن و آنگرمزه خواب به به بی تابدانی کرچ و در زیرسپر مردان است فرار چ کندار با غبان باین نرسد کروففی شد به به به باین نرسد خدر بست مازین جمین بارسخان آن بودول سر مردانازم که آزاد آمد و آزاد رفست و مازین جمین بارسخانی بوده اند و دریاب این اشاره کرسن ایم باین خود به نگینی میبروه اند برکس که زخم کاری ما دا نظاره کرد تا می داخم جسان معندور و ارم فاتل خود را بیک زخم و گرجان مرا و را فطراب آنگند می داخم جسان معندور و ارم فاتل خود را

(۹۲) نجلی مُلاعلی رضا ارد کانی

اذکداندازادگان ار وکان من اعال فارس است- بعدازان کرفتم درمر حایس شعور گزاشت بهاراد مختصیل علم به اصفههای رفت و نزد و آفا حسین خوانسیاری که از مشاجیر نخار براست علم نه دو تخصیل را ببایز نکیبل رسی به از مشاجیر نخار براست علم دوان خان ولد کنج علی خال که در سال بازدیم جلوس شاه جهانی از فندها ربهند آمد و بهنصب بهفت بنرادی و فطاب امیرا لا مرائی سرمایته مبایات اندوخت مقدم اور اگرامی داشت و تبعلیم فرزند نخو ابرای مقرد نمود و در عاین فرا وان مجل آورد و بیجنین سائراً مراء ایران با او بهربانی و گرمچوشی تبقدیم می رسانیدند -

بعد چند سے ہوای وطن اصلی در حرکت آمد - وا زین دیا رہ صفاع ای معاق منود - نشاہ عباس ثانی مشہول رافت ساخت - ودر شہو کرسنہ آشین وسبعین والف (۲ کے ۱۰۷) قریبا ازمضافات ار د کان دیسپورغال اوعنایت فرمود -

ودرسن الن و عانين والف (۱۰۸۳) شا وسليمان صفوى اوراب درگاه

(١١١) اشرف كل محسب

بسر ملا محرصار لح ما زندرانی است وصبیدزا ده ملا محر تفقی محلسی فلل ما صب جودت بود-وشاعر و الاقدرت طبع جالاکش معانی تا زه بهم می رساند- و مهائب گلها در جب و دامن سامعه می افشاند-

درآفانها در افانها می خدر کان به مندرسید- وبه ملازمت سلطانی استسعاد یافت - و بنعلیم نرمیب التساء می موخز با دمث ه خرگر دید - مدت باین عنوان بسریر درآخر شیت الوطن مسنولی کشنت - وقعیده در مدح زیب التسابیم مشتلر درخواست رخصت بنظم ورد - درانجای گوید ب

يكبار از وطن نتوان بر كرفيك ول ورغونتم اكرهيه فرون است اعتبار

بین نو زب و معید نفاوت نمی کند گوفتایت ضور نیانشد مرا شعا به سبت وباطنى است جدد ملى جداصفها وليش نست تن جبر بركابل جه فند صار ودرسن نثلث وثانين والف (١٠٨٣) به اصفها ب معاودت نود- و رت دیگرفائید وزگارز مام اوراجانب میشرکشید و دعظیم آما و بتیت باشنرا د عظیم الشّنان بن شاه عالم بن خلدم کان که در ا خرعد جد دو دنظم ان وبرمی برداخت بسرمی تردیشنرا ده خیلی طرف مراعات او نگاه مے داشت وينابركبرسن درميلس خو وحكم شسنن كروه بود-لملاءريايان عمراراوة بهيت التدكردونواسنت كدازراه بشكاله ورجها ولنشت عازم مفضو دمشود-امّا درشهر مونگیرازنوابع بتینه سنراول اجل دررسید- واورا بعالم ديگررسانبد- فبرگا درآنجامشهور است -اولا د او در مبرگاله می باشند-مبرز امحم حلی و آنانخاص بیرملاً محرسعبد مرد فاضل وشاعر بود. و در مرتشار آبا و نوت کرد-چندور ق ۱ شعار بخط خو دشس نبظ درآهره ازانجا فراگرفته شدسه تاسينهٔ مانيست رسانا وكب نا زست موند نظرى جيف زمز كاب ورازت زان دل از کشمکش مند برینیان مانکری سسکه زر بررویبیه وه مانشد بما خوا با نداست نهن چه در د با ولم چه خوا به کرد بال پک شیئه ا بروت کتائم سوخت د بوان مُلَّا هِجُ بِسِعِيدَ ٱسْتَرِفْ بِمطالعة در آمَد- انواع شعرْفصيده وغورَل وتَسْوَى وتطعه وعيرالادارد وجمه جاحرف بفدرت مي زند وف تسب السّاء مم برسار عدا برائع الم فرستا دكه ورور مت و ككاه واروركملا نا مخطوط شدوتطو يلے در ندمت برستارنظم كروه سردال

ارسال واشت- اولش این است قدردانشورس ناسا نورجيثم عالى اى كهر كرقديت بمجيثمين حورانداشت دُرِين قطعه آيه كرميه قَابَ فَوْسَكِين أَوْ أَدْ فِي رَاجِائِ آوروه كرنمي توان بر زبان ملم گزراند- خدا د اند درجزای این بی ادبی بجیمقوت گرفتا رخوا برگشت - از بنجا ست كري تعالى عن ومايد الشَّعَرَ اع كَيْتَبِعُهُمُ الْغَاوُونَ الْمُرْتَرَ الْهُمْ فَيَ كُلُّ وَ ارْتِيهِ مُوْنَ -این چند پیت از نحزلبات او ایرا د می شو د ب أنسك كدرازعشق بكويدقشا ندني است طفك كم خوش محاوره أفتد نما ندني است سیح گروانی به منه کام بر بینانی کسند عامل از بیمایگی دو لاب گردانی کند ا زغم إفلاس او قائم به ببهوشي گرشت بون چراغ مقلسان عمر مجاموشي گرشت ورايران سيت جزم بدارد وبروز كالالى تمام روز باشد صرت شب روزه واران ا كهجون فصل زمتنان شدنفشهما دودي كرزم حیات از صحبت افسردگان نابود می گردد مرخودرا ازتوای بے مرکے خواہم ربیہ تاجوانی عاشقم جون بیر گر دبدی مربیہ بمُنياجون ورايداً دمي برنجت مي كردد بهواچون درمیان مشک آبر تحت ی گرد بشاكِ بيَّة ميزان مُكركه از ممكين بلند ساخة با در برابر فود دا کنی اگر رہ باریک آدمیت سر منذر كف چرس باز ننگر خود را ساقیاساغومگردش اَرمُنگین وا گذار كشنى درياكشان لالنكرى دركارنبست الرنكبين نبيت نكبين دان طلاراعشق حسن ليموي أن أبلدو عم بدنسيت الشية تغنى زول اسرف ببا و عارضش بهجون آن حافظ كم معف ما تام از بركو كابلان راجز لكدكوب وادث جارة نست ى كند ماليدكى مصين اعضار إعلاج عائة تصويرا نروعن مصفاتر شود فافلان راجرك دنبائيت زينيت درلياس ورجوانی روشس حالت بیری وارم بجون گل زروبهارم بخسنران می ماند بهج درويش كرشيريني برمنعم برد عاشقان پیش تو اول جان سیاری کیند ما بلان ابل جهان را نیر روی ترکش است فردیون گر دید باطل جلد دفتر می شود آب راجندانكه وشانند كمترسم شود رنسة رفيته آبرورا برطرف ساز دغصنب كر خطش دركما آب خو بی و نفسو بریم دارد جال نازنبنِ نوخطم اند مرتع را می منو و دروقت بیری حرص دنیا بیشر نقره جون انگشری گردیدی سیدلعل موم نوشبوج وشودمست جوعبر متاز مردرا خلق منحو كم زنجابت نبود خور نهال خونش خوراب روان خونتان كارفودكن راست جون فواره مبارمازير اشك نگينونايان گرنياب در كو مباش طفل صاحب حسن را درخان بودن بهنرا محصه كردن داغ تو درميا نع خويش چرك لالنشيندگر دسم عشاق شود زساغری خاطر بریشان جمع چو نورحب مضيف از نظارة عينك ازلگاهِ ناتوانِ او بحشِيمُ س ختم در دسربهار رابسار دادن وبنيت كليهام تاريك كرددا زجراغ ومكران بيحشي دردناكي كز فروغ آبيه بهم سربزرگی نتوان گرد زشان د گرے كام شيرين مكنم ازتى زىنبورغسل چوان خف كد درخميازه گير د برديان د بوقت عض مطلبة ففل فاموشي البطارم (۱۲)راقم-مسرراسوالدين مخدستهدي رافم نقومش غربيه وناظم جوابرعجيبه است-مبيرز اهاشي يخن اودلفنين مى كندوى كوبيك اين جواب آن غول من كرافم كفته است سيخ دائم أب درجو دارد وفون مي فورد بريش خواجه غياثا به مندوستنان تجارت ي كرده وميرواسعدالدات

در خدمیت اسلام خان مشهر ری شاه جها فی معوز و محترم بسری برد-المخريدار السلطنت صفايان عودكرد- اول وزير سرات شدر بعدازان والم مجوع ممالك خراسان-مثوكت بخارى اوج اوست ومدت بااوبسر مرو داوان را قم پیش ازین بنظررسیده بود- درونت نخربر مدست نیامد-عراس افكارس برمنعة ورن جلوه مي ايد بهمیشه دست دکشادین از بهزیامت. کلبدوففل صدف بردواز گربات الره از ناخن مربیری کشاده مننود که از کلید غلط بسکی زیاده شود بس بود در سفر کعبر مقصد مارا توشهٔ ره قدمے جند که برداشند ایج (۲۵) شوکت بخاری (مخداسخی) معنى ماب دِرْقت آفرين - وكليرت بندخيا لات زنگبن است - ا زعنفوا ن شعور زلفة عن راشا ندكشيد وجيرة عرائس معانى راغازة تا زه ماليد-دراصل صراف بيسر ساست از بخارا- بهما بخانشوو نما يافت - و بنقادى نظر صادا وطلای تبیدور بازار نکته سنج را گج ساخت دفت أوزيك اورا رنجانيد- دكان را بريم زده تركب وطن كفت ورخت بنجر به مشهر در فعد من كشيد و ناصير سعاوت بأسنان سائى روضي رضويه منوّرساخت وصعبت اوباميرز اسعدالترس وزيرمالك خراسان برآ مروسالها بااوب يرد-وفعائغ ادرمرح اوبروافت دريك انقمائدى كورم سارة نلك اقتدار سعدالدين كرسعداكرا دوكر داستفادة نور له نتائج الانكارصفي ١٨١ مطبوع مدرامس ١٨٨ ماع-

بياغ شعود سواد خط نزرا نازم كدرنشام برات دمت وصبح نيثا يو روزب مرزاسف الدبين كسى دا درطلب مثوكث فرستاد منفوكت دراك وقد ببدها ع بود- جواب وا و-مبرزا آزرده شد- دیا محضّارگفت باران برمیندر مر منتوكنا چه بدكردم-این حرف به منشوكت رسید-متا نزشدو این بهیت فروخواند منتِ اکسیرارا زنده زبیرخاک کر د ازطلاگشتن پشیانیم ما را پس کانید ہمان ساعت مهر رابشت باز دو مردر دونشی دربر کرد- وسرے بصور اصفها ك نشير ولقبي عمر در دارالا مان إنزوا بسرآ ورد-حاشنی در دو مذاق شکستنگی برندهٔ ائتر داشت میرعبدالها فی صفایا فی قل ردكيمن دراصفهان بودم كه نشوكت بخارمي تنشرب بإصفهان أورد-أكشئ زيت اوى رسيرم- كاسب اتفاق ملاقات نيفتا دكه اوراب كربيد دبيره باشم- واعرفكه با اومرتهایا ربودندی گفتند که تا اورا دیده ایم چینین دیده ایم-شوکٹ اکٹرمضا بین اِدّعا ئی می مبندو۔ ومعانی وتوعی کم دار دجینا کدمرنا فارا عبيارشخن مبزبن است ككشت دايوانش انفاق أفتا دواين جنديميت درسلك تخرير ورآ مرسه دراز ببيكانكى شوخى بروي آسشنا بند د كمأ زوعشت بشام ديرة آبوحنابندد كرنقش نكين تبره بود نام سفيداس درشام عم خوسش مراصح أميراست چون گل رعناخزان رازبردست فولین ازبرای مزحروی می بیش از بیش کن وكروخاك داسكث داشي بخانديافت لفس الربدن رب سوى آن آشار بافت نيست دلكيرى دع الكشت وسبتن ترا فون من صدماری ریزی ی بندی جنا خطرا ززنك ي برون زونهانيست منارا بإشداسان راأفتاز لامكان سيران ك دايوان شوكت بخاري فلمي ناياب دركتب خانه آصفيه عيدراً با دركن موجود است

چون کعبتین دانع توازشش جهت بكمشت استغوان شدم ازسس كرفت است چون حنای مرناخن شده ام پابار کا وخث أن شدكر سبكرو حيماز دست برد مردش عبدمرا سنك فلاخن كرداست دبيرو واديد بود ماييم سركرداني خدة مينائے نے گری مشان است ماتم وشورجهان وست بهمداده اند بيش صاحب نظران آبيذ خشت لحداست بهجمر مح ببني آرزوي كرجربسباراست ازكم بيش نبيت مى توان دادن ازان كنج دين كام مرا بقدر فرصت ميك شبركرم كردن نبيست غبمت است جوانى كه موسفيد شدن طبشع سروبری زاد ز قری دارد عشق معشوق وشرض كند تسخيرش خفر پیراین برگ خویش آنی می کند مستى جا ويديا شد مائم خود واستن خود آراشوخ دابرسشرى افكنده ازبايم كردستش سبح ازتخ كل رنگ حنا دارد اگردر ماکندگردآوری خودرا گهر باشد و دكوچك فيك مراية عربت بزر كان دا قیمت گوبرم افزون زنگری گرد د گردش عشم خرمدار کسند غلطائم سخن رافطع کن تاقطع را<u>ه دل توانی کا</u> كيمن از فرص كهرهامشي زا دسفر دارم چراگیم ذناصح بند آخر یمتے دارم طمع در مزمرب آزاد مردان كفرى باشد برنگ مرده فيروزه نابوت ازنگين دارم بمردن بم نيفتدا زبلندي رُتبة تامم عيشكن ارجي خود ليشدى دارد درد برکسی کرارجندی دار د ازسی گردی نتاده ایجاد زین بركس بتفام خود بلندي وارد (۲4) قاسم-قاسم دلواندستهدى درعنفوان سن تميزيه اصفهان رفت ويتصيل علم انتنفال ورزيد ودرين

شاب دور بهندوستان آورد ومدت دربن دیادابسر برد و در دارالخلافست تشاجيمان أباد رخت بوادى خاموشان كشيد ديوانش بملاحظه درآمر- واين جندمت بيرايم تخرير بوشيد مى طبيدول در برم ازشوخي ستيارة پيشم داغم مي بردمي أيد آتش بإرة بخوش وسكوه درول جاره ماكرنى الله مانددر نزل كليد وقفل درواكر في است مى شود برجيد نيكوبار بدخوى شود نازچون برخويش بالحديب البري رقے انخط مشکین تو مخر برنث ر دوجهان زيروز برشدز بروز الزنق خامع بوقلمون دركف اندبيشه كداخت 🐪 رنگ آخرنشد ونيرنگ تونصو پر نشد فأنل دفه كاردر حتى ما كرو روز فتل دسنم گرفت وخون مرا بایمال کر د رسدلاف بروقاصيصحا نوردسدا كه ما نندِنگاه إرضانهٔ خود فرد برخيز د جون نسخة دفيق به نزويك كم خرد الدبين تواينه را خواب مي بر و فسرده دل منشب داغهای من شرو چومفلس کذر دیگران حساب کند باین طراوت اگر بگذری بکوچهٔ نقاش برائی ابی تصویر فکردام نما ند كارم كان تو از كوسشة ابرو آيد بركمان توجرا منت نركش باشد رشنه برچندفعيف استكسستن دارد بمشقت نبو وقطع تعلق فاسم اگرازی برسنانی سناب زخلق روی ل کشکل آدمی بت راخدای آ دمی سازد مره موشیست کواز داغ جدامی گرود بسكيه بروى تودشوا رنظب بإزكتم ى كندكم خانه ألمينه نمثالش بهنوز طفل يجيروا أميزش مني واندكه جيست زمر كان في ترفارى كس وريكا وددام فداداندكرسراردبيده ياازدل برون أرد درسى جن فرخلها سے بيو ندم فتاده است بشاخ دگردسيدن س صافی آیند بریکار کند سولان را باش بمواركه أسبب درشتي ناكشي

فبراز تیمت گوہر نبود دریا ادا ونزيع فيسخنور ومنخن سيج ببرسس آب تے بیرون مزاوراز ذشار آئین را رازدل نتوان بزورا زمر دبينا واكشيد (44)طغرام للطغرائ مشهدي ظغراي منشوراستعدا داست وفروغ ببشاني قابليت خدا دا ديطرح نشر بطور نوانداخة ولآلى عبارات رابجلاي تازه نظر فريب جوبسريان ساخت ازولايت خود بسوا د اعظم بهند خراميد - ويكيند درظل عنايت شا بزاده مراد بخش بن شاه جهان بإدشاه بمراددل كامياب كرديد-ودر ركاب شابراده بسيرمالك دكن يرداحت - آخردركشسي حبّت نظر كوشد انزوا كرفت وجها بخابمفر اصلى نشنافت - و درنز دبك قبرا بوط السيكلي دون ا اطغرای کلامش براین نوشس نقشے صورت می مندد م دلاج شع رك كروف ملائم كن تبردادن سرائي تويش فالم كن بغير ترك بوا صرف اين كلاه مكن كلاه فقر ترك كل وكباه مكن بسوى دوست نگر سوى خود لكاه كمن أكره أبينه سرتا فام شوى بهمه جيثم نشستهاش و تواضع به بإدشاه مكن كرائش كريت جانشين ويش كند بأوازدف وف دخرردزرا بميناكن عروسان راسوى بحانة ان برديساد نتوان چوابر برسر دنیا کریستن ما مدع برق عنده زنان ازجمان گزشت ازعيش غربت كى كندبيرى نفرف دروا موی سی کا فتد زسر برگزی گردوسفید بيرجون شدى خورد ازسا بيطغرا بردين سابيى أفتاد ازطغرا درايام شباب جيز در المخواه عيراز دعائ يادان منابرای ساعرون سرشد برسجده

تا نواني چېچۇل كەفصى خدارىيىن شاید به بیند آیخه مما کرد آسمان از دود آه سرم بجشم ستاره کن (۲۸) مخلص (میرزام کی کاشانی) ازعا لئ نلاشان خطء كاشان است وتياشج بحش منتج مضامين تازه وكلام مليحش مفيد حلاوت باندازه-وبوان عور نش منظر رسيد سيرخمامش ازننگي فرصرت انفاق نبيفتا دين رسيك عجالة الوقت فرأ كرفيته مندسه كرد ببجادكم ازطرة جانا لذ جدا وسيث مشاطه اللي مشوو ازنشانه جدا نظرينام اين خاكسار تبست ترا دماع خواندن خرط غبار سيست ترا جبالازم درمتفام بحبث بالوشمن مبالبساتن تنى باشدسلامي بهتراز نبيغ زبان بستن چگونه خواچه باسیم سی عسلم گردد که چون سوال کنی حایم اصم گردد جون کار ما بحرف رسد گرييس کننيم ما جون قلم سخن بربان وگر كبيم این خواریت که برمبر کوی توی کشیم برگزنشد که نقل بجای دِگر کییم قدت بيانشدشهور ورعالم بررعناني تخلص ببشتر مشهرت كندا زنام موزون رعصبال اب گريدن ورجواشها نمك وار ازين فعت جدازت ي بري ون ريخي وند تاكس مفطرتها شدك فروم شدفاندا چون گرفتی سبت شاعر در عطاسستی مکن بقربان سرث كردم مكن امين خام دسينها يرسن عرواوى ساعرجون نقرة فامت امن بودن می کندنز دیک را و دوررا بستنا مشرباى بينان كيانم صربهم أثله يرستوريس درفانون فلس جوب ادمقراب می باید خرطاندور را الرجزع زمكين سيت يك سوارترا منوونام زنکوي تو عالمے تسخیر

برقدر كارتو صورت نهذمه دغوب مى نفود دورز نقاش دوشاننش تمام بیگاند واری گذری از سواد مشم ای تورویده حب وطن در دل تونیت مالم بادانة شبيج در ذكرش كي است بركه نامش برزبان آردبرد ازجا مرا (۲۹) موسوی موسوی خال میرزامعزالدین محمد ازا جلة سادات قم- وجراع دود مان امام مم است - وصبيرزا وه همم الحمار ما ك مشهدى كرسرا مرعارات من مرده ماس ود موسوى خاك ازعنفوان شعور دامن سعى اكتساب علوم برزد- واوألل كتب دروطن خود تصبيل كرد- ودرربيان شباب بايد مو دمبررا فحزا بريم زوه - بدار السلطنت صفاع ال شتانت و ده سال درطفة درس آ فاصبين خوانساري لمدمنود وجاوة عقليات ونقليات نوردبيره خودرا باقصى صرو كمال ديسانيد *و دیرس*نه اثنتین و نشانین والف (۱۰۸۲) تشریف به مهن*د و سنتال آواد* وغل مركان بواسطة جو برواتي وسعبني موردالطاف ساخت و وبنرو مج صبية شاه اواز فان صفوى وسلف سافن باخود فرقع تش برا فراخت -اول بدادا في صوية عظيم أباد- بنن مامور كرديد- المصبتش با بررك اميدخان نظم ينشد بيراميرالامراشالسندخان برنيامد- چه بزرگ امبيرهان ازجلالت خاندان خود دماغ برنلك داشت وميراز رسضة سیلفیت با دشاه د علاده نضل و کمال سربزنجیت ناظم فرو د منی ا ورد- ا خر ناجاتي صحبت ايشان مع بادشاه ركسير مير مضور طلب شدر

لعاتر الامراجلد المنعي الهاب مطبوعه كاكتر الهيماء

و درسه نه تسعی و دالف (۱۰۹۹) بخطاب موسی خاک در بیران تن سرا فرازی با دنت - و بعد یک سال مدیوا نی مجوع ممالک و کس کامیا بی اندو-سال تولدميرسنة سين والف (١٠٥٠) است وسال انتقال كه ديدولا ولن الفاق أفتاد بمسند احدى ومأية والف (١٠١) اول قطرت تخلص می كرد- آخر موسومی قرار داد- وخطاب فان ہمبرین تخلص کر فت د انش متداول است - این چندر شحداز آن سحاب می چکدسه ابن شبشهٔ مَی غیر سری زا د ندارد جزیا د نونکر دل ناشا د ندار د سْباشندائشنائی ورجهان عبراز می نابم اگرورخانه نود میسنم درعالیم آبم نو توبه ایم کهند سرام بی میام من ساقی عبار مافقی مارا شمام سکن بدل الكُندُ ٱلنن باز دُلفِ عنبري مُن الله المائلين تبخانه آور داست مِن وَ جِنُوشِ باشْدكِ مكبشا بِم بروشِي عِبْم كرمانِي مستشم <u>در رشتَه</u> نظارة مروار بدعلطاني شراب جلوة درساع اغوش م كوى نظربر گریه مشانه ام گردوش مے کردی چون گين ددي زمين سرکوب ديوارين ا بنرو روزم بستى افبال معارمن است لبش زخندهٔ وثدان مما ربود مرا شراب باكل مناب نشيش دبد شمشير نكاه نو مكر كار فرنگ است يا بيج مسلان نظر رحم ندارد زنده ام کردسک حرف قیامت این آ اینکه از به سخنی کشت مرا بیزی سیت در قتل ما نگرد می انتظار تو کونا ہیے کہ بور زعم دراز بود منربركس كدوارد درجهان كمنام مبكرد ىنى باشدىگەين فنيىتى رانقش ورطالع ندارد با بزرگان جبره كشنن صرفة قطرت ككساراز واب بهجكس ملزم ني كردد بي أميدسرازواب عدم بر دارند مزْدَهٔ زخم نوی گریه شهیدان ندم ند دران حراد او دم آگداز و دن گرفتاری غوالان راسراغ خانهٔ صبیا دمی دادم بهت ماصفی نقویم را بیسر نوشت گرسیدروزیم دفت مالی از ماخوش است در فکر آن دیا نم و در بیا دس کم چون من بردزگار دگر مهجیکار ناسیت

(۱۷)داسخ میرمحرزمان سهرندی

سهر ندشهرسیت مشهور در وسط راه و بهلی د لاجهور- نام ندیمش سهرند است جون سلاطین غرنویه از غروفی تا سهر ندمتفرف بودند- سرم بهرزبان در خلائق شد و جون صاحبقر ان نانی نشاجهان کابل را تا قرابا رع غرفی در تقرف داشت حکم شد که سرم بهدراینام قدیم که سهر نداست می نوشته باس ند-

د اسخ سیدوالانژادبودوراسخ القدم جادهٔ استعداد-معانی تازه می با بدوخوبان خبال دا درلیاس زنگین جلوه می دید-از عمدهٔ ملازمان ومصاحبان شاهرا دهٔ محمد اعظمین خلد مکالی بود و

بمنصب بقنفدى سرا فرا ذى داننت -

وْفَانْشْ درسهر مُدرسه ومَانْدُ والف (٤٠١١) واقع شد" راسنج برد" الشرخ برد" درسهر مُدرسة الشرح برد" الشرخ المدت

طوطي ناطفة آبناك كالشن سرمى كنده

گرندورے تاج بسم اللہ باء بونزاب کجکلابیدانکدیے برسرام م الکناب بادارشام غیم بزم شوشان کردیم مششق ارسرم گرنیتم و برسیان کردیم جائز صبر بہالائے جنون ثنگ آمد آجد آجداز دست برآمد به گربیان کویم

له يك النوى دا تخ سهزندى به حيداً باودكن در مطبع اخر دكن بقالب طبع دراً مده است-

(۷۱)علی (شیخ ناصرطلی سهرندی)

ىنبرنىيتان خنورى است ومردمىبدان معنى كسترى - دوالفقار كلكش تبهخرفلمرو بیان برد اخنه - ونصرفطیعبنس آفتاب خن رااز انن غربی را جع ساخته پهمروش گوید در ماک سخن بود جها نگیرعلی درسشرب دل دلی علی - بیر علی باشعرعلی نمی رسد شعر کسے زانسان کر خطکس بخط میرعلی گل واکت نگی برسرداشت و جام استغنا در دست - چاشنی گیرمنشرب بلند بود منمسك سلساء علية نقشبند- استفاده ازجناب بمج محمر معصوم خلف الصدق مجد فدس الله اسرار با منوده- ودر شنوی زبان به مدح حفرت فیخ کشوده که يراغ بفت كشور خواجب معصوى منورا زفروعش بهت دتا روم رَد الذما بتنابِ شرع بر دوش بيوضيح النباكي باطن قصب بوش الم مولد ناصر على وموطن ومنشاسهم ثبار است- ابنداء حال بالميرز الفقيرا مخاطب بسيف فال برعثى جون جوبر بشبشير ملازم لود-جون سيف فال را حكومت الما ما د از عشكاه فلافت مفوض كشت - در رفافت ا و بكلكشت الما ما وخراميد- وجند عبسير محمح البحرين دماغ را "ناز دكرد-سيف فان سرش مرث فان خبني سيوم ما حقران تاني شا الجمال وداماد اسلام خان خستى سفيدونى تخلص به والاست وعد فلركان سن نسع وسبعين والف (٩ ٤٠١) بصوبه داري كشمير رياض آمالش نشارت المن بعد جدر المناه والمرف و ورست وثمانين و الف (١٠٨٧) بعنايت كالىمنىب وخطاب وضلعت خاصد ونمنسرا زنتكناى عرك مرآمد-وليس ازان بنظم صوب المآياد وسراني خاطرش آبادي بذيرفت - و ا بیست و پنج درمضان سبیخس نیستین والف (۱۹ ما) بیمان حیاتش لهریزگردید سبیف آیا و بک بنزل از سهر تبدآبا و کردهٔ سبیف خان است کی خلاط کا اور ابطرین آل طرفاعنایت منور بسیف خان جوبرقابل و قابل دوست بود -"راگ وریکی" درفن موسیقی و فص بهندی بعبارت پارسی تالیف اوست -بدرانگذشتن سبیف خان - ناصرعلی داسند بزاد وصدم (۱۱۰۰) از سهرملا بریابور دفت - و با فروالفقارخان بن اسدخان و زیراعظم خلارکان موافقت دست بهم داد - بلے علی بود دوالفقارے برست آورد و درمدے او

وچون دوالفقارخان درسنتات دمات والف (۱۱۰۳) برتسنچر ملک کرناتک انصای ملک دکن متوجدگر دید-باا وبد کرناتک رفت وایام معدود دران نوای بسربرد- وباشاه حمید اعتقادتمام بهم رسانید در مدح اومی بردازده

اینک اینک ساتی شرین رسید نوست جام حمیدالدین رسید طلقه درگاه بیچون جام او از بین تا آسمان در دام او جام او نورست ید رُتَا نی دود انجن افروز ست جانی بود گرجمال او براند از و نقاب دورن برخان گردد آفتاب

له مَا ثِرًا لامرا جلد اصفي ١٠ ١٠ مطبوع كلكند الم ١٠٥ -كله ما ثر الامرا جلد اصفي ١٠١٠ مطبوع كلكند الم ١٠٥ -

ورحلانش بركشد تنبج ازمنيام غبراو باقى تناغد والسلام واین نشاه حمید مجزوب بود درجنی - بعد فوت اوعلی دوست خان ازدؤساء نوابيث اركات برمرفير اوقية عالبشان بناكرد وازمدوحان تاصرعلى نشاه عادل بببزءاجه شاه مخاطب ببننرك است مشريف خان ازسرافراز كرداى خلدمكان بودوجندي صدارت كل امتياز داشت - گويند شاه عا ول ترك دينيا كرده بود- ودامن دو فقربست آورده- تاصرعلی درمدح اوقصیدهٔ دارد کمطلعش این است منم آبطفل نظر کردهٔ استا د قدیم که بودنقط سهوالقلم نکرسکیم وباعضنفرخان ربط كلى داشت - وابن تحضفه خان ازرفقا دوالفقا خان بددو بحكومت بنجي مي برداخت بنجي شرسيت مشهور برمسا فن دوازده كرده از اركات ويك ازمعابيسبعة منوداست - درمدح عضنفرها ل كويد بچوبیل بے جگر مگر بیزداز میدان ما بشنودگر کوه آواز غضنفرخان تفرالامراز وكن به مندوستان عطف عنان منود- و در شابيمان بے نیا زمنداندی گزرانید- وہمین جاہیت مریضان سنٹنان و آلہ و الف (۱۱۰۸) بجنة الما وي خراميد عرش زيب شعت سال و قبرش دروالي مرقعه سلطان المشاشخ نظام الدين وبلوى قدس سره-سيرهفروكي رنبيرورى فلى مى كردكر دوزت بالحص از بادان بزيارت خَاكَ فِي الصر على رفيتم وبالمحموب وأثنيم - بارك رولقبر في المرعلى آدرد

گفت- بارسه آن تولی شما چین دکسه خاک گردیدیم و می دقصد منبوز افغان ما خمنشکست امایمی ریزد کی بوشان ما گفتم برزبان شما این افغان ناصر علی است که مرتص درآمده - یا ران تسین کردیک مریر*کلک*شن درگذر فرخرا بهجیده - این چند میت بنا بر نفالون کتاب بهتر بررسیده أنخاكه ممرم كردكت دجلوه كاو اوست يك بهره شميزوش نكهان فرس راه اوست می توان از ساییشمشیر کردن بسلم بس بوديك بيش ابرف تبغ ت الم كوارانيست عشفت طبع نابر مبزر كاران دا جبلات ازنشاط عبيد بإشدروزه خواران لأ دوش يك لخطه بخواب أعنه عيارت م طبش دل پینم کرد که سب رار شدم شيشه بريشيشه زدن كارجه خاراكه تكرد خوی نازک بدل من جیستمها که مذکرد قد آرا خلفته درعالم امكان مني باشد في دلّ تنگي نبازاً ورده ام اين جارنيهان ا فرديما أى ست كذف ن دراسي كانراست درنزيرين ازونس يوتصويربرا درین دریانکوم ب بحرفی آستنا هرگز جومایی شدر بانم آب از مشرم شکایتها گراز توبهنزی نبیت از ما بشرنباشد ما ونواى برييش وركيش يم تماميم آشیان ممردهٔ چون من گرفتارش مباد سخت بے رحم است می ترسم که ازادم کند انتقام دادخوا بان فيامت سدتمام مى فشانده بمرة قائل سرمه برسوزم مهنور رمعينهاى مبثين سينتوان ساختن دل بودكرصديري درشيشه باشد بجينا فحالي عیشم برینداگرے طلبی رزق حلال مرع تسمل خورش بازنظر دوخته است بودر منیا درین بیشت ورخ آ میندستی بزرك أبدوج ونولشين ورشيم شالان لأ نشاط این جمان برجند کمزسی کل مز بطفلان عبدر وزجمد آس بودوا فسوس تشنرا أنش بأفوت برازاب تعاست خشم إلى كرم از لطف بخيلان بهنز كلاه سلطنت عروان شكست ناشت منى دىداكر ليشت يا فقىسرانش مرمرأه ازدراي كاروان وحششت ناقة ماستدازيشم غرالان زنگها (٤٢) وحد شرر الحرط المرفزوي بكانه عصرايد - و در فنون علوم ونظر ونظر ونظر كرداز معصران مى برد-

الحق درايجا دمضامين تانده وابداع مترعامتل كبنظيرأ فتاده وآن فدر وشيزكان معانی که از صلیط بعیش زاده - دیگیر حف اکو میان را کم دست بهم واده -میرصیدی طهرا نی گویدے صيدى امروز نورحبشيم كمال مبرزا طاهر وحبير من است ونبزى كوبدسه فصتش بادكه مرخيل مبنركوشان است صيدى امرونيخن سنج وحيد است وحيد ابتداءحال سخربر دفترسے از دفائر نوجبہ نویسی شاہ عباس بنانی صفوی کہ درسندانتننین دمسین والف (۱۰۵) برتخت فرما نروا تی برآمد ـ مامور بود به وینام فرط سليفه اعتما والتروله ساروتقي كهوز براعظم شاه بودبه ببيثيرستي خود نواخت وجون اعتمادا لدوله بقتل رسير ومنصب وزارت برسيدعلاوا لدبن شهور برخلیفهسلطان قرار با فن -مبرزا طاهرراعهدهٔ بیشیرسنی بحال ماند- ورفته رفست بجلس نویسی شاه که عیارت از و قائع نگاری کل باشد سرملبندگر دید-و درعهد شناه سلیمان که درسندسیع وسبعین والف (۱۰۷۷) بریمسند دارا ئى تنست نېزچېزىكاه درا ن كارستقل بود دىكيال تقرب اختصاص داشت<u>ا ځ</u>الا يوالاما بيروزارت منصا عدكشت -و دراغاز عهد سلطان مین مرزا که درست شمس و مآنة و الف (۱۱۰) جاتوب نمود مور دعتاب گر دید- تا آنکه از کرورسی بی دارست ورخت سفرازین عبرتکده بعالم ويگر پرتست -دوشنوی دارد- میکم مقابل دهرون اسرار اعطعش این است سه بشجراللوا لريحلن الرجيم بست ساك ذرياض فديم وديرونارونيار الطلعض إين است

غدایا سیدم بے سوز وارم کر دیے بھی حب راغ روز دارم و درین شوی گوید رمدح شاه عباس نانی چنان آبادت دازوے زمان کے چون شابعسل برشدر ضان وبدان غول قربب نشي مزار بب ازومنظر درآمدة تاكجاكسد منظر تأمل ملاحظه كند بمطالعة سرسرى چندست برحيده مشد عكس خويشير زائبينة بديوارأفن د توريعشون ازل دروكم ازياراً منساد مرازصیت بازل جد باک مے باث كردرد ان النجس حرف ياك م باث چوى بنى بدى از خصى خود در دىرى كوشى زابىسرددائم چون سفال گرسى مى جوشى می کشد بیرس بدامن با بجائے می رسد جمع ساز دمزع در بیدواز بای خوش را أتش سوزان برازا باست هشت خامرا ما فضدان لاجوري باشدگوارا نزر لطف بافتمازنالدوررنفش دل درويده سا زرروقن ساعت آخرنود بخور أسواشود بشت وروباشريك آئيم به ما سيم وزر ونيا يرستان رامنافت ي كند دل الرسكويم ازطفلي في دا في كرهبيت آنچ روز اول ازما بردهٔ آن را بده جارة نبوذسك توبيرا مجز إنفعال ازگدا زخونش ما مشد مومیا فی شبشهرا ارْلِلِي گفتار شيست زبان را الكيارنا فوشى زادة خود نيست زنهارا زسوال مرخبان كريم را برمبوة رسيده زدن ساك البي است باشراگرچگفش طلا تیره کخت ا دائم برمين بيونسلم داه سے رود برصر كرشويدع ف شرم توخواناست چون کاغیر مشقی ر جمال نو نگایم نقش بای است بمواراست بیش از ما د درا فربیش است سالک گرنظام ردز فقات مرا بِرُخْتَن تُونِ ثود مضالِعة نبيت كسار متوكوبية ببراج ثواني كفت چون نيرم ياري گويندعاشق مي كث من شنهاعاشقر بردوست خوديم عاشق ا

كازدندان زبان دارند كاتى بيشنربانه بورخاصيتِ أب بننا خوسب ملا بم را بشابان رسداز زبردستان فيض بناني بناي خامذراا زخشت زيرس محكمي ماث اگرخواهی زعمرخور حلاوت تن مسختی ده تمررا وقت شبريني جواثبد استخوان گبرد كه دروقت سواري دست جي صناعنا با چودولت بافتی خوی بدت فرمان رواگرد^د بررماشي لودمشه ورخورشير جهان أما زرياشيره رابيوسته در دامان خود دارم كرجوب شيبروزن كشت كأرش دوخنن ما تواندنفس ظالم از گدار خولیش عادل شد بارجون أفتد مكارى جب براسنززند عيب خودنسيث بعاجزمي ديد فرمان روا ازتغانل بهتم خون دردل فرصيت كند كركندا قب ال مارا كامياب انتقام دروصل دلم وانشود بسكه ضعيقم ازر شنتار بگره دیر کشاید كەازنىنلآنچىي آبدزىم موم مى آبىد نوان كردن بنرى كارا سيخت كبراك كهجون ماركسيمان أوتخيت ارتشيم نمازين بدرويشان جوامبري يسندحن نوازشد زرلفت باش وبارة ولق نفتسب ياش بااعتبارجنك بدارد تلاسنس فقسه غلط مكن عرسرت كشت كرم وكر بلند كه بازگشت نباشد فتاده رااز بام درشتان دا نبری آشنای بکد گرسا زم نبايم درشما راما بسان رسشة گوهر شاعران جاك ازبراي شعرفهاك مي كنند دختر بركس وجبها فتادمفت شوسراست ذرين شعردار فيستمه في وانع شده-امثال اين مقتمون برحيد بلندونا زك بإشركسنن ودرزمان حرف كبران افتادن جرا-مش عمق ، في ارى كەخدرا بكرتشبيدى دېروى كويد بخون من نشاه مز کان او حرفیر جنان کشیمیان سین علی بخون برید وسيح سورى شيرازى كذورا درجعل فرودى أردم دلت نسوخت كرياره زبربارس بزير بارتوسقدي وخربكل درماند

وعرفى مثيرازي كردان خور دامجه مى آلايدى شا بعصمت - "لانترصحبت من شح كند فراج غير دُخر درْج دنشد ازلبها ميمن وملا ملك فمي كه نودرا بجه حواله ي كندسه تاجيد والفضول زندلاف دوستى داد اوب دسيد وملك راكتك زنيد ونعمت فانعالى كدازج مقام حرف ى زندسه بياكشيشيرى دريخود جام سنداست بببن كه خازه مامسجدالحرام شداست (۲۲)عالی میرزامیشیرازی حادى فنون وافر بودوجامع علوم متكانز - اسلاف او درننه برا زيشيدهٔ

يرش كيم فتح الدبن عم حكم تحكيم شان است كدرم بندوستان با نشاه عالم درونت شابزادگ معباطية بهم رسانيد دائيش حكيم حاذق فاك درسال أخرعالكيري بخطاب حكيم الملك امتياز بافت ودرعه دمح رنشاه بينصب ببخزاري وخطاب عكيم الملوك وكمال تقرب محسودا قران كشت حكيم فتتح الدن

گویند مبرد امحددر مندسولدت. و درصغرس مراه پراشیرا درنت وكسب كمال موده بركشت و درخدمت فالشفيعاي بزدي مخاطب والشمي خال نزلدنود-

ودرساك نوكران خارمكان النبازيافت وجون شرحيدرا بادنع شد الديخ فتح از نظرت بي گؤرانيد- و بمرحمت خلعت سرافراز كرديد- ثاليج إين أه

له چ برست فلندر ان (فرینگ رشیدی صفی ۱۲۹)-

از نصرتِ بإ وشاره فازی گروید دل جمانیاں شاو آمد نبسلم حساب تاریخ شد فتح بجنگ حد رسم با د دورسند اربع ومآنة والف د۲۷ ۱۱۰ بخطاب فعمت خال دوار وهلی با درجی خسام

بغت فرادان اندوخت وموشكر فعت واحب واحب " تاریخ یافت مو

و دراه اخرع مرخل **در کان ب**خطا**ب مقرب خان د**دار فکی جوابرخانه ^{نگی}بن دو پیست آور د

وجِل محداعظم شاه بعدانا نتقال خلد مكان بدادة مقابلت شاه عالم از

وكن شفت مند نمود ميرزا محدعالى ملام ركاب بود - وجون محد اعظم شاه وروقت قرب فئين برگاه را در گواليا رگزاشت - ميرزا محد مرا سے محا نظت دروقت قرب فئين برگاه را در گواليا رگزاشت - ميرزامحد مرا سے محا نظت

جوابرخانه درگوالبار ماند وبدر کشندشدن محمد اعظم شاه وظفر یا فتن شاه عالم - مبرز المحد نعیت ملازمت مشاه عالم دریافت د بخلاب و انشمه نرخان سموانی میا بات اندونیت

ملارست سماه می موریات رب برای در می در با به با با برای در به به با با برای در بیا با برای در بیان از در بیان ایستاند و تجریر شاه نامه مامورگردید - لیکن اجل فرصت نداد که آن نسخه را با ایمام رساند و قلم قصاید بیندستی منوده در سب نه احدی و عشرین و مآنه والف در ۱۱۲۱) نسخه حیاتش

اتمام رسانید-مبرزامحد درنظم ونژقدرت عالی دار د خصوص در وادی نشر طلسم حیرت

دیوان محتوی برفصائدو عزبیات و منوی مسیم بدستن عالی، و مشآت او نظر در آمده

ك دردائرهميرمومن واقع حيدرآبا دوكن مغون شد-دكلزار آصفيصفر ١١٣ مطبوع يني الماسات

كه كليات معن عالى بسيار ناياب خوشخط بكتب خائد الصفير حيدراً با دوكن موجود است

درويهاچرويوان خوومي لكاردك:-«وربدانين حال بدمناسب شغل طبابت كرسمك مورد في بود كيم تخلص مي»، ومنودم يهز تصحيف حكِنم اغتيار تخلص حكيم (الغ شدو بفرموده استا ديي ودنواب والشمندخان عالى مخلص كروم " این چند سبت از دلوالش ماتنقط مگر دید ب كرچون ستگ سلياني ست ما در زادر وا مخوابد كرد فترك بثت پرستيها دل زارم ناخن انبیاشکند تا گرہے باز مشو م موج آبی چورسید دا نه شرسازشود من جرامنقش كنما و داند و كار خو دنش مى كندبازابن دل شوريده آزاينووش کافذ آب دیده را الم گذار و بحرف گربه مرا حدكره بكارافناو تابيار پيوستم رشة حياتم را بمجورست فتر تسبيح غاك راه د وسيجشنن آپجيوان س نقش بائ وبركام كندمان درتنم مصروواز يادكس جزيك ازبرى كلند ارادرمر كرفتن كے فرا موشم سود بارى ازين قرار بربيني ۾ مي شوه محفتی اگر قرار بگیری رسی بکام درمن ناندجز لفس آن ہم کشید نی ست دبن وولے كرواشتماز دست من كشيد غوابرم بيث مرتبع آسننا بلند دريادل كن وزكدو بوجرمباست مى كندساية برنفل سياه يوش مرا سيرياخي كدبو ومبيتوكم ازمائم نيست روببإئين مىكشد قديج بادان داندام كشت اميد مرانشود نامعكوس شد كرجون أثبنة حرفى ازىس ويوارى فغم بربزم وصل او کاش اینقدر جمی شدم عی بجرائش به دل سنگ تو جامی گردم كوكب سوفة ميكر وكراندك عدوس كر طوياريست في سوز و بيشام زباني بم بجاي امشع روشني داويم تا صدرا العصاى تواش طفى واجنيبت كالثم ازر كابش دور دقت نيبواري بميتم

كاملان رابهم بمشتكي الدوست فوداست عاجت كروش بركاد كث رماني را ظورالا توان ولے مِسْر آموز مروم اند پیران ورخمبده کمان کها و ه ۱ ند فيراز كسي كد كفت بمطرب بجا بحا حوث بوا وكس نشنيدم زابل مهند دره اخالص سيدسين مخاطب برامنبياز خال صفاباني خلف ميرزا بأقروز مرتورجي به حاجي الحرمن التشريفين بود-بعدورود مبندوستنان دروكن - خلدمكان را ملازمت كردو درسلك للازمان سلطاني منتظم گرديد - ومديد اني صوبهٔ عنظيم آبا دنيمنه وخطاب امتيازخان التبازيافت - وشروت عظيم مرسائيد-وورعهد شاه عالم عازم دبار ابران شد- ودر بعده محكر رسبده باعلامر مروم مرعب الجليل ملكرامي برنور دو محبتها داشت المنبازخان اموال لكوك ازنفو وجوام وافمشه باخو مى برد - خدايا رخاك مرزيان ست دهة حثيم طمع براموال او دوخت - علامتُمروم برين عني اطلاع يا فنه - بهر چەرمبالغە كروكرىيىنىتر نىبايدرفت - وازىمىن جاعطى عنان بايدىموو- گوش نكىرد دمر مركب بجولانگاه قاتل روان شد - چون بسيبوستان رسيد مبر محد انشرف الويش علامة مرح منامث نعدمات سيبوستان استقبال كردد درريويلي خود فرو د أوروب ضرابا رخان ميرمحداشرف رابتعيب درخدابا وطبيد-وكسان الدرا فرستاد تاشيكار النبيار خان تام كردند- داين حادثه ويسند اشتين وعشرين ومآنة والف د ۱۱۲۷) واقع شد-علامه مرحم دد آه آه التياز خال له أثراها ماجلد اصغى ١٨٥ تذكرة فدايارهان-

" اربع بإفتراند-

وبوالنش مطالعدافقا درهاف أوست-تلاشها بهم داردا بن حبد مبيت بزبان قلم

ووليت مى شورست

مادطن داغم بخاك مربلا مي خواستيم

بالل الجبرايد ترازوست بده

رسپاد خسل بهار و زماینهٔ کلیمین است بره روزی مارنع عرض کمالات دل است

ئیست تعقبر کسے کرما بہ بندوافتادہ ایم حق الفدم کرفت کرما ہے نیمرد

ر العدم رفتی مانی بینم خود را بهم و آاز دیده رفتی مانی بینم خود را بهم

تاغ اندمشو سبر يسب را بخت

بكويش قاصدى ميرفت بيدروان زماداني

دلیرین سکدوارولیشت حیثم ناز کے ای کاش بھی ار عمر

باختشى كرلازم ارباب وولت است

نست ياطفى جاب نامىكر نوشت دوست

دادانبرا بردودفقل براب

بِمْتِ بِرُس بِقدرِ وسعت احوال اوست معنون عن ماكر دبر ما ظلمت عصبيان غصب

في وابم بغيرازمن كساندوى نشان يابد

ساقى ياكونكسل فزان أدوم وسرسد

رشنهٔ تسبیع زوگوعه که ماه خواستیم نگامدارزبان راوبهرچه مست بده سیندا نش می شوچه وفت ممکین است

سپیردا سن میموندون مین است روزچون شب می شود آئیرنفردیال ست از جنون دوری خود در کمند افتا و دایم

بای کے کہ آبلہ ڈوورسراغ ا

حِدائیار توجوں آئینه تنها می کند مارا که نباشد برجین تدر محل خود دوروا

جمه مکتوب می داد ندمن دا دم ول خودما دیده گرمزیم گذار د بازی بیند مر ا

در کربلاگ سند شود گر گسستنی است دشنام می دید بسائل خنیمت است

اندزبان خامه ما را یا دنتوانست کرو یاران مگراین شهرشا سنگ ندار د

آب چندین عشمه ازیک جشمرٔ بل می رود آب در باراشب ناریک و تش می نند

چ برگرد دالی قاصد من بے خرباشد ای می تو ہم برس کرسف کند بابدار جناعی راکه بااغیارمی و لخواه می بندی آگرمنظور ول بردن بودس مع دی دادم کادنظاره بعبینک چوفتر شب بردش سر بیرت که دارشیشه بخور بند کمن

ده ۷) باول رفیع خاص مهدی

نسبش بخواجشمس الدین صاحب دیوان می پیوند. و پخش میبر زا مجد طالم بر وزیرخان - ورعه دصاحب قران ثابی شاه چهان از مشهد مقدس - به مهند رسیده از کری شاهزاده اور نگ زمیب عالمگیر رگزید - بعد جلوس عالمگیری بصوبر داری پر بان بورواکبر آیا و و مالوا بنوبت سریلند گردید - و در حکومت مالوا سینه ثارث و ثمانین والف د ۱۰۸۳ میات مستعاد راوداع نمود -

وع دیگیش میبرزا همفرسرو قد درمشهد مفدس مدرسنه عالی دار د ... گورالدین محد خان و فخر الدین مخدخان و کفایت خان بسران میرنا

حبفرسرو قدبه مبندا مدند - و بخطابات و خدمات با دشاهی ممتاز بودند -اولین دیوان مربان بورشد و دراور نگ آیادسنست و عست سرس

او مین دیوان بر به ن بچر شدو در اور مات اباد صفحت و مصلت و ما ته والف (۱۲۷۱) بساط مهتنی در نذر دید-از اشعار اوست ه

شد صرفهٔ ما ما توشکستی دی مارا بر پارهٔ این آبید عکست زنو وارد و و مین فانسامان شامزاده مخرمعز الدین بن شاه هالم بود - آخر دار و مفهٔ بیرتات کشیم شد و مهانجا درسند تسع و ناشین و مآنه والعث د ۱۱۳۵ درگزشت -میرزا محمو و پدر رفیع خال با ذل نیز به مهند آمد محمود ابوره و اقع

میردا محود پدر دفیع خان با دل نیز به مهند امد عود بوره واقع اورنگ آباد ومحود بوره دا قع برمان بور بنام اوست - دقرسش در

محود بورة بريان بوراست

له مانزالامر اجارسوم صفي ١٨ مد مطيوم كلكة -

مولد و فریع غال با ول دارا لخاافه شاهجهان آباد -الدهنفهان دامن دولت عالمگیری به دو بچومت سر کار بالنس بریلی سرفرازست دانشت -و فائش دیرسند نکت دهشرین و ماند والف (۱۱۲۳) انفاق افتاد-منصلة توت بیان دارد - و به اقتصاء تخلص خود فراوان جوابرز وابر بذل وایشار

جیکے تو ت ہیا ہے دارہ - و بدا منتضاء علص جود فراوان جو اہرز وا می نا پر۔ حملۂ حیدری او خریب بڈو ہزار بیت مشہور عالم است ۔

نقشاز كالمش درنكين صفيرى نشيندت

گردوطور جای نقش با معراج احدرا بدیبینایزک واری کند نور محدرا گردد کاراتت تنگ سبتن انجنین باید ببین درنام او گنجیدن میم مشدورا امشب چشم ریخت زمزنار موس ما مرگری که بو و گره در گلوئے ما مست مام خبخب و مینا سے گردونیم بردوش مے کشند نکویان سبوی ما

دان) انرشفیعائی شیرازی

ا انداعهل شیراز -انداعهل شیراز -

مؤلد ونمشاء شفیعاشیراز است - در نور وسالی شمش از آبلید فررگرد بد اما چراغ بصیرتش ردشنی کامل داشت - اکثر در شبراز مسرمی برد - و با صفهان جم رفته- بامسنندان آنجا صحبت واشت -

کسانیکدا درا دیده اندی گویند که بسیار کریم تظراد دا امر گاه در نظق مع آمد محلسیان راشیفی حسن کلام می ساخت

فاتش بدعشرس ومآمّروالف لا۱۱۲) دانج شد این چند مبیت از دیوانشش بعلت تام دنیا دلیافت سو

رنشقه طول امل تاروجهان طنبوراست بعبة قدر برسراين كاسته خالي شورا ست زاآب كلسنان آموخت شوقم جانفشاني را بنيائي نونهالان صرف كردم (ندكاني را غطائرو نظاهرآن ومبن غنج رقكرا وركار بودهامت باين تمن ننگ را وخلوت خالة خوركوشة ورويش فحزون را جنان بالشدكر كيرو بإدشابي ربع مسكورا برهمل راواكم از نفضان مردم راحت است سنك كم وزد ترا زور الكبين ودلت است چون آن شعر سے كدا نداز مد كم طبعال قطيعيش زموز وني جدائي بودهاصل عضوعصوم را منناه مى خبنند بخاصارت خلعتِ بونسيده را ووسنان واكسوت تخريدم بوشد فدا أوالكنشب شهاوت وست كوتاه است خالم را نشادون شناسان رامقيدزبور دسا امانتدارخود كروم زناداني مربشان را الترآخر بزلف برفن او نقايه حان وادم دين سرنوش فحمافضل

اذمردم سركار عبد الله خان زخمي شابجهاني بود عن فروش مصطبه معاني است وقد ح كروان الجن سخن داني عمر بإدر كوچ شاعرى شافت و صحبت عجمه ا ر صاحب طبعان عصرخود دربافت - چنام ني از دو كلمات الشعران كه تاليف اوست

سمت وصوح مي يابد-

شاگرد محدهی ما بروموسوی فان فطرت است - واز یادان سشیخ نا صرعلی ودروس اوی گوید م

باشعر على بن رسد شعر كس ذان سان كه خطكس نظام رملى

له نشخ متند دواز كلات الشعاء دركت فانه آصفيه حيد رآباد وكن موجودا ست ويك ازا نها فشخه مركت في مرازج الدين على فان آرز رست كربسيار خوشخط است و اشاعت كننده اين كناب دهره بدالله فان عزم بالجزم وارد كراين نسخ كرانا بررا بطيع رسانيده اشاعت ديد ساير د كارسار توفيق رفيق رفيق كروانا و-

شخصه ور مجلس كفت كر تعديه رسد بكلط بالمسموع نبست . فقيرشابد عا زكام ميرند هوي قلى سليم طهران كذارش منوو بالطف سافدت يدبيها نني رمند بيش لبت سخن برمسيحا تخدرسد اواخره وردارا لخلافه مثناه جهان آبا ربإ ورگوشة قناعت شكست و به تزوج و ا کابل بروا فست -ولادت اودرسی که تحسین والف ده ۱۰ واقع شد ـ عمری وراز یا فت و وعشرة ثالث بعدمات والف وووا) بخلوت كدة خوشان شتافت جام كلامش بكروش مي آبدسه زين وآسان درميكشي فرماسبرت كردد سرت بون كرد والمستى جهان كروت ركر في نظر برگل شبنم زده افنا د مرا آمداد زخم منك سود فكرباد هرا كارجون با ناقص افتدوست بردارازكمال بمزبان لال را ناجار بابركشت لال تغزيرهم بقدر بزركي مقرد است ازاسىپ تازيان انسان كلان تراست زدست وبازدن بسل نؤ دانستم كه بعد كشنته شدن بم تلاشها باتى است ورعدم كم زعشن شور يمست ملکرسیان دریده می آید مثيراز كاجعيت دلها ركب ناكست از وشرا لكورهان شدكه درس باغ الموارد كس د بلب د اردار نتوان كفن وست خود محرندن دم عاطابر النفات خال لفده صفالي نام اصلى اوميرز المحدطا براست - ازسلسائه ميرزايان وفرسلالين صفويه بود - مشاواليه وبرادرسس ميرز الحيملي ورحد خلدم كان ازصفايان لعواوان مروش وركلة بفالب ميجور أمره-

د کن رسیدند- و با مخلص خان ربطی بهم رسانیده بتوجهٔ او ملازمت یا دشاه مال تخشين بخطاب انتفات خاك و دومين بخطاب منتفث خاك مور واكتفا كريد التفات خان دعفر خل ركان فومدار براز مضافات اورناك أباد بود- و درعه رشاه عالم فوجدار كو دراز توانع گجرات احمداً باد شد د درز مان مج مرتزم بفرجدادي ما ندو و مندسور از اختات صوبه مالواي برداحت بحن المبرالا مراسب سيرعلي خان بدكن رسيد خودر الخدست الميرالامرا رسانبید- ومشمول الطاف گردید-أخرصحبت بريم برخور دناگز برمتو تبردارالخلافه شابيجان أبادكشن ودرنوا لمركون رسيده ورست تسع وعشرين ومآنه والف (١١٢٩) بروست قطاع الطاق رُش تُنص انقطاع يافت -وكي انطبع لودونشرمستعدا نرمي نوشت وبشابئه قدرت دانشت كرسه كانت در حضور ا دبا اسباب كنابت مى نشستند- برسد راعبارت غود مى فرمود - وفقرة لاحق برائی برکدام بے نائل ی گفت وربط کلام از دست می داد- و با وصف أن خود م در ان حالت مشغول كابت مي بود -ازالفاتفاناست ت گویا بعرض مدعا یا رسب زبانم را بهبنداز موی بین تارفانون فغانم را میانیکیسم پیشیده ام بعد از ننای نود برنگ مردهٔ فیروزه نبلی در عرا<u>ے تو</u>د شهرت عين توشدا ذكت يه ديدار تو ازنسيم بال بلبل بشكفد كلزار تو (٤٩) عمار ميرزا الومزاب پسرالنگاث ځان ۔ نوش ذہن بور۔ وشعر خوب می گفت -

چوهٔ عاشق خلص در بهوغهار قصیدهٔ برداخت ینی ربای ربای جاب ادا کرده گویند که بهو کرد ما را جعفر شیرین ولطیف بهجوشیروشکر صنات کرد انجاهیب ما بودخمبار امروز برای دبارے گشنه مُهز

(٨٠) واصح مبرزامبارك الله مخاطب الادت فان

ازدودمان امارت است-جدش ممیرمخرایا قر از نجباء بلدهٔ سا وه و دامادی او بمیرزاجعفر آصف خان علاوه بود- درعهد جهانگیری بمنصب میزخشگری دم مبابات می زد- و در زمان جلوس شماه جهان بوالا پایته و زارت منزقی گشت و لفرصت تلبیل به ایالت و کن و خطاب خان اعظم فوز غطیم اندوخت - د تبفریق به صوبه داری گجرات و نیرگاله و تشییرواله آبا و مامورگردید- و تبیج وقت به یکارنماند- آخر با دشاه ا و را مجازگرد که کومتِ بهرصوب که خوا بد برای خود اختیار کند- او فوجداری دار الجیور چوشپور برگرید و در ایام حکومت آنجاموانق سدنهٔ ای و خمسین و الف (۸ ۵ مه ۱۰) مرحاری گزرت بهیود

ود نشراه باشاه شیجاع منسوب بود-وسلطان زمین الدمین بن شاه نشیجاع از بطن آن عفیفه متولد شد بیسر خوردش میراسلختی ارادت خان دعمر خارم کان بعدا زفنخ واراشکوه بحکوت صدیعٔ او دهم مامورگشت و در بهان سال ازین دارِ ملال درگزشت بسراوم برزاممارک الله واقع از درگاه خادم کان بخطاب مورد فی ارادش خان

بسراوهمپرراهمهارت الندواح ار در کاه طدهان بکلابه موروی ارادت خا ما مورگر دید- و درسند ما ته والف (۱۱۰۰) بفوجداری چاکنهٔ و درسنهٔ ثمان و ماننه والف (۱۱۰۸) بفوجداری نواحی اور تگ آیا د و بعداز آن تبلید داری کلیرگه

- in the gallier

له مأنز الامراجلد صفي ٢٠٠٧ تا ٢٠٠٧ مطبوعه كلكنة ١٨٨٠ و تذكرة ارا دن خان-

ودرعصرنتماه عالم ببنصب جهار بزاري امتياز بافستا- و درعه ومحرج منه نثمان وعشرين ومامته دالف (۱۱۲۸) و د **بيت** حيات سيرد-وبوان واصح بظرور آمر- چيدغز ل بخط واضح برمبوامش اين نسخه بود- نفسائد وغز لبات ورباعيات ومننزى متعدد دارد-این چندگل ازان جمین چیده شده عارف ازویر است ولی او منے شور 🐣 آیکندونما شود و رو منے شود ومقراض فنانوراست سيع زندگاني را بوداب دم شمشيرصندل سرگراني را حيراً لفت است بزلفِ تو ببقراران را بلی سیاه بیسنداست سوگواران را موجم و وعشت كند فروم از ساحل مرا درطبيد ن رفت ازكف وامن فانل مرا عربست كروبرازم ما وقف خراج است درعالم دل باختن خویش رواج است بجيب صبح زخورشيد كلفشا نبها ست بجام بيري ما بادة جوانيها ست براه اوجرور بازىم فى ديسة مذونناتي وك داريم و اندوب سرى داريم وسودا واضح بهيج راه دلم واستح شوو این فل زنگ بست شکسان کلیداد وقت أن نوش كدمرا رفونس اندا تصنقا برمراد دل خود بال زدن تفضال ست من بيساخة از فيفِن مكهدان دارد دست فرسود مرطلعت ورشيد نشد ركردسركروانده صيادك مراسرواده است گرمیاً زادم ولی جائم فداے دیگر بست يافت بك بيراس سنى والن بم كفن است رشك فرما أحد المسيت بجرعيش ما ب سانی کرم افزود که درنشه کمی کرد بخودشرنم أفت سناك اوب او د این قدربس کو دی خاطر خودشا د کشد رفنتيا عجان قابل ولسبتن سي بست دوزخ گنی که بمدار ا بخشد كاعصاف برازعفوغيار آلود است كه مابركنج تفس طرح أسنيان كرديم بهاروتف صبا - کل بکام کلین باد بکاغذاظگری بیپیده ام بینی دل خود را مباد اگرید برسالم کنی ای نامه برست لسراعی

در گنجفهٔ دبر شهان عالم درسنف رعیت اندفی بیش وندکم عصد دارندندان جهاندارشدند چون کمنماندگشت بازی برایم

(۸۱) سيدل ميرزاعبدالقا درعظيم آبادي

عدهٔ سخن طرازان- وشهرهٔ سحرس واذان است - درا قسام نظم بائه بدندو در اسالیب نشر ننبر ارجمند وارد-طبع در اکش چه قدرمها نی تا زه بهم رسانده - وجب نمر با نورس کداز نهال قلم افشانده - نهاه شکل شس نشراب بینی نه و موشیاران - وطلا ---وستایهٔ کامل عیادان است از آغاز شعور تا دم آخر جبشم برسیما می معنی دوخته - وجراغ هیم برمزا دخود افروخته -

ازنرا دفوم برلاس است- دربلده عظیم آباد ننبید از نهانخانهٔ عدم بشهرستار وجود خرامید و در مندوستان نشوونها یافت

درمبدء حال نوکرشا بنراده محراعظم بن خلدم کان بود- و بنصیبا متیازشت یجه از مقربان تعرفف میرزانسم شا بنرا ده رسانید- شا بنراده فرمود تصیده و در مرح ما انشا کندنا رسم استعدادش دریافت با صافه منصب و تقرب سرافراز فره بیم این خبر نمیرز ارسانیدند فی الفوردل از نوکری برداشت - بهرچند یا ران مقیبرشدند کرقصیده در مدح شا بنرا ده نوان گفت - بسرانکار با زرد و نوکری را ترک واده در دا را کنافه شاه جمان آبا دگوشهٔ اِنزواگرفت و بفنیه زندگا نی بعنوان فقرو توکل بهر

حيَّ تَعَالَىٰ اور ااعتبار واشتهار ارزاني فرمود- امرا واركان سلطنت يهمه

آرزوی ماقان داشتند و اعزاز واکرام نون الحدیجامی آور دندسیمانواب شکرانشد خان کهٔ خود با جمع ایل مبیت محواعتقا دمیرز ابود دمیرز انیز مخلص خاص این خاندا است -

نواب شکرالتد خان از سا دات خواف است و دا ادعا فاخل رازی دا زبیشگاه خلد مرکان بحکرت سهرند وسهار نبور و مبوات سرز ازی داشت آخر در میوات سند نمان و مآته و الف (۱۱۰۸) از منصب حیا یستنفی گشت مبر عطف الله نشکر الله خان بیسرا وست که نجطاب پدر می طب گر دید و خلف دیگرش میرعنایت الله نشا کرخان - د دیگر سے میرکرم الله عافل خان -

نواب نطام الملک آصف جاه طاب نراه در شعرخو درا شاگر دمیزوا دبیل) می گرفت - در منشآت میرزا چند رفعه که بنام چین فلیج خان است عبارت از نواب آصف جاه باشد که خطاب قدیم اوست - هرگاه میرز ابدولت خانهٔ نواب می رفت استقبال و مشایعت میکرد- و مبرسند خودمی نشاند-

ومیرزا را با امبرالا مراسیحسین علی شان نیزر بط نام بو د در ایا می کامبرالا مرا بنظم مالک وکن می بیر داخت میرز اابن دو ببیت ازشا بیمان آباد به امبرالا مرا نوشت مه

ای نشهٔ بیانهٔ قدرت بیرکاری بستی اثری یا بینهٔ اداج خواری کمی در فدی گلی جوش بهاری کمی در فدی گلی جوش بهاری کمی در فدی گلی جوش بهاری کلیکن مدیر برای در در محد فررخ سبیر تاریخ طبع زا دمیرزاکه علی میسادات بوی نمک حرامی کردند

ن شهرت گرفت ميزدان و به شده از و بلي حركت جانب لا بهور كرد يعبدالصهر فا ناظم لا بهور تعظيم و تكريم تنام بيش آمرو خدمات شايسة تبقديم رسانيد وجون دولت سادات عنقريب برهم خورد-ميرزا درهمان ايام به نشاجهان معاووت بنود-وسبوم ما ه صفرس نثلث وثلثين و مآنة والف (۱۱۳۴) رفت بعالم بانی کشید- و در حن خانهٔ خود مدفون گردید-ميرزامعني أفرين بےنظيراست اماعيارت بطورخو د دار د وبطور حمبور نيزفراو ا جوا برسخن در رشنه ونطق کشید- اگر کلیانش را انتخاب زنند مجوعهٔ لطیف نفبول حال می شو د وخط تسنح برنسنی سی سامری می کشد- جنابخه درین عدالت گاه شهو د عدل وازبس توت طبح كابيا دياى فكرتندى تاز دوبطور والظهوري ترشيري دریک زمین کررطرح غول می اندازد-ومبيرزا رابجركامل مزعوب أفتاده و دربين بحرث نائي كرده مبيرعطاء اللند صاحب رسالة عروض كوية بعضه متاخرين شعراء عجم مركامل تنمس شعركفته اند-خالي ازعزو بتى نىيىت جنا كخه خواجه كمال الدين سلمان ساوجى فرمايد بصنوبرقدد دائش اگرای صبا گذرد کئی بهوای جان حزیب می ل خسته راجمے کئی وانطالع ميرزاسدل است توكوم طلق ون گدا جي کني حزاين که نخوانيم درے ديگرم نها که من مکبجاروم چو براينم داوان غول ميردانبظر درآمه- اين جند گوهرازان محيط برآ ورده مشد مست عرفان راشراب دیگرے درکائیت جرطواب خواش دورسا غرے درکائیت ادب جيهاده كندشوق جون ففول فتد جاى عذرول أورده ام قبول أفت ديدة انتظاررا دام أميد كرده ام اى قدمت بجينيمن فانه سفيدكرده ام أخرز فقت مرسر وُسَيَا رُدِي بِا فَلَقَى بِجَاهُ تَكْبِهِ رُدُو مَا رُدِي يِا سائرسدی تفیل فواب مے باید مرا كافرم كرمخل وسنجابى بابد مرا

النشصين دمحسن فرنك أفريدن است بهزادي تؤدست زدنياكشيدن است موزيندلباس كلف أزاد است برمبنگی ببرم خلعت خدا داد است وانهصاحب ربيثه ازام يزرش أب كركست ألفت تن باعث فكرسر بيشان دل است كربربراستخوان صدرخم جون بادام بردارد كسادالتفائي جبنم فوبان كام بر دارد من بني گويم زيان كن يا بفكرسود بانش ای زفرصت بیخرد ربرج باشی زود باش باقنالي كدول برخاست ازدنيا ببعظيهم تْسْكُوهُ فَقْرُ مَاكِ بِے نبیا زی كر دکسلیمی بازبیتا بانه ایجارد نواے مے کمنم مطلب دیگر تنے وائم دُعاے مے کنم بون صاب الربرخود جامه فروم آرم من دربن بحرنه کشتی مذکر وے ارم بشوخي مزه ترسم ورق به عرداني وربين حديقة بنه فدر دان حسيسراني ازگر کسبت بردسشیوهٔ علطانی را جع مشنن دل مارا به نستی نریب ند چون شرر مرده جمان را بزگا م درباب چه وجو روجبه عدم نبست و کشار د مزه است "نانفنس باقى است صندل جبين ليراست سرگرانی لازم سنی بود نبیدل کر ج دريشبشان عدم نيز جراغاني بهست عرتا ما تفس سفية طاؤ مسس شو د درطاق نغافل ہمہ نقا سِشے چین است ول سخت گرہ مشار تخیم ابروے ناوش چون بطرمی باطن من عالم آب من است صافيعني كردستغنى زورد صورتم كركفته انداكر بهيج نيست التداست بهستى تواميداست ببستى مارا بهرطرف گزری سیرنزگستان کن بقدرنقش قدم چشم دوستان بازاست كوشه كيزيتنه مي باشد كمان راتا دم است مانفس بافىست ظالم نسيت بفكر فساد توغ قر باشتى كرما ئے ديدل سين فلندان صيف است زاب مغرور كين درطيع مل مم تكث نشو و نما قارغ ازجش غباراست زميني كدمم صوع جرت الميذعب وش فلم است حسن بمشق تأمل مكذست ازول ما

زورکان دے کر نماند کیادہ است ی شنر نطینت ظالم نفے کرو د فطلقهاز تنكى ابن خايذ بصحرا زده است ب نرفظ الدرم سبستى اگر جامى داشت شمع تصوريم كمازمن سختن بم ننك شت كاش أجران دادين ميدا دكر وصلى مبود فاشفرسيدل أكاه را دام بلا است گربراً مدا زصدف گوبراسیریمشند است آ پخيبر دارو دلت زين خاكدان قدِّ دوي بي غميدن ارزمين سوان گهريردانشان كدول ببرسيكشد التفات صتباد است مذدام دائم وني داله ابن تسدر والم جون سح در وطع مستى خىزى دركا نىيت درنيام برنفس نيغ دو دم نوابيد است خاندم چشم به امراد نگایی بریاست آن قاريسمي به آبادي ما لازم نيست چائیکه بدائعی ما طبید دل چوشفام است الويدييشت است وممدراحت جاويه أن داكرسيده جزوبدن ميت بالأنيست چون ساير باش بكفالم أثبيته نسيار رشنةٔ راکه گره جمع نساز ددوسراست تاخمو شي منيني حق وباطل باتي است أرسيدن جة قدروشوار است مرده بم فكرف مست وار د بكذراز اندىشى كوسف كدوركنان ما يانسيم ببرجن باجلوة بيرابين است ورمذجائح المعبين بارمارا فوائدك ست الميج كس المعنى كمنوب شوتى أكاه نميت أتش اين كاروا نهاجل برجان كن است برك رفست ازغود بدايغ تازه ام متنازكرد آنکه ازمردان بمردی باج سیگیروزان آ يشكادان تجزد بركسه غالب اند دسية حاجت تابلندى كرداستفنالشست أبرد باعض مطلب بحنوان ساختن نقاش عرق رنزها نقش مراكست بيدل نتوان بردام از خط جبينم فردج بإطل شود تشرورق دفتر است فاري ديوان ديري ت ابيش كرد أتى برى نازمين بشانى است قماش فهم نداريم ورنه خوبان را

برقددستی کرمی سائی بهم یا می شود زين مدامس فاشبرون فينت د شوار

برنگ آب سیربرگ برگ این جمن کر دم كل داغ است ببيل أكروت ازوفادارد ا ورفدم سسروهم امان نو باث وأعرار جرا ببيكر من سب بيه مذ گرديد قدم بهرچه گذاری رکاب می گرده چوگرنشوی بم عنان نود داری خواب من آواز این دو لاب برد بركه ناكم بيدل از بيداد حيسرخ ونگرکسے جبہ باشد گرمپرزا نباشد ورمجلس كيمر ت موقوف خود فروشي است مسلامت سخت مي لرز وبران سنگ دينك جوبر كردد مزاج ازاحتياط خودمشو عامل مگراز و کان تصاب جگرے سرید و باشد بدماغ دعوى عشن سربوالهوس ملبنداست زول حقیقت رو و خول برسبدم بخنده گفت برویا بیا که می پرسید الرمردي ورخفيف اسباب تعتق زن كزانكشن دكرانكشن نريك بندكم وارد راستی بردل این قوم سنان می باشد مج ادابائه به ارباب مطالب سركن وبرلبريز مكافات است الماكو تنبز محمص اينجا بحال خود نرحم مي كند برقی ز دور دارد منگامه تجتی ای بیخودان به سینید دل جلوه گرمناشد برحنيد كارفرواست امروزمفت خودكير شابدد ماع طاقت وقن دگرنبات چشمت بغلط سوی من انداخت نگایس تبرى كدارين شست خطا شدجرياشد دمى كد كا و فضب برز "بن بانگ زند نموده اندز دست نوازسس فلكم رفتم از خولیش ندائم بجید آئین آمد سابياز جلوة خودكشيدج اظهاركند خوش جيمه بران چشئه كونز زوه باز ای ساغر بنخاله الین تشنه سلامی وفيع فقيري ماناساز بميكس نبست وبراند ايم أتا بسيار خوش جوائيم ریکی نشاستنم که برشک نزسیدم چنرانكرنتورمى روم أن جلوه بهبینلست نشَّمْ تُخْبَق مارا شعله جوّاله كرد ركرد عودكشتيم چنداني كد غود را سوَّنيم دریاست می دیخند از جام محسام لنظر فيم ارْعفلت فوليش است وكرين

در وسل ار محرومی دیداد میرسید آتینه نفه پید که من با که دو جادم طبیدم نالدکردم -آب گشتم نعاک مردیدم آلکف بیش آزین نوان بعرض محمدها کردن چه بردا زم بعرض مطلب خود شخت چیرانم آفریم آخرز بارن چیرت آبینه می دانی رباعی

برصبح که در باشین و کنند مردم قانون جستجو سانه کنند توال قلک بدست گیرد وفی مهر دنیاطلبان با زون ا غاز کنند مخفی نماند که تاریخی کیمپرزامبیدل برای ساوات گفته و در ترجه او برزیار تلم گزشته محرک شد که درین محل شمهٔ از احوال دوا میر کبیرا نرسا دات با ربه و اسیالی که باعث عول با دشاه شریم شیان در آید- و این جلمعترضه نقاب از صورت حال وانماید- و اسم تواب آصف جاه بم در ترجه میرزا در کربایت برای تقریب حالات نواب آصف جاه و نواب نظام التروله شهیر خلف الصد اذبیری طرازم - وا و بیم کلک رامطلق العنان می سازم -

(۸۲)سی رعب استفال

مخاطب به قطب الملك وزیراعظم محرق سیر ما دشهاه بود و برا ورش سیرت بن علی خان بمنصب امیرالامرائ تارک سیان به سهان می سود-اینها از اعاظم سادات بارم به اندوا کا برشرفاء مهن رنسب سادات بارم به به سیدا بوالفرح واسطی راج می شود کرسلسانه نسبش در دفتر اقل مخت ترجمه سید هیرصغری بلگرامی نوش الله خریج نیجه که کارش بافت-مهردو برا در قرقد بین فلک سیادت و نیر بن سیبرا مارت بودند خلی باکشر شاکل

له كائرًا الراجليسوم صفي الآنا عما مطبوع كلك اله ماء -

سنبه وخصائل رضية خصوص سفاوت وشجاعت كهازبين ووصفت والاأثثار نمرابطهور رساندند- ونفتشهای که طرا زصفی دولت با شد برلوح روز گارنشاندند- و از مبا دبی ا بإم عروب تامنیت بنویی و نیکنای بسر بر دند. واز اسیاری عدل واحسان عصر مهند رارتشك فردوس بربن ساختند لبكن دراوا خردولت راه غلط ببيو ذروتا اوزتيا داغ بدنای برعو د مردند- ۱ ما ننز دار باب انصاف منشاً عزل بادشا محض پاس أبرو وحفظ جان عزبز بودكه ابنها مدة العرجا نغشا نبها نمو دند- ولوازم وولت خواتيها تبقد ميررسانيدند- يا دشاه عشم ازحقوق إوشيده درصد قلع وتمع الخناده ونازنده بود بهین محیال درسردانشت-آخراین را ی سقیم باعث زوال سلطنت نشدو دولت يا دنشاه وسا دان بردو برجم خورد-

" في صفى تشهاف الدين مكالعلى قدس سرؤ درمناقب الشا دات ميفرما تُدكه: « امارن صحت سبادت خلق محرى است وسفاوت استى ونشجاعت جدرى بايد » ^{رد} کرسید صحیح العشب از بن ملکات بهرهٔ وافی دامشتهٔ باشد- واحیانا بمکرنفس امارهٔ "

" الرفزكب عصياف شود- آخركار ب روى دبدكه باعث نجات اُخروى مى كردد"

مصداق این کلام درین بردوبرا دریشا بده افتا د که مظلوم ازین عالم رفتند و غازهٔ شهادت بررومالبدندنام اصلى فطب الملك حسن على است ونام اصلى اميرالامرا مين على-شهادت اول به زمروا تع شد- وشها دت ثاني بخنجر-

ص على خال برا دركلان درعه م ثعل ومكان بخطاب خانى د فوصداري ندريار وسلطان بور ازتواج وكلانه سافرا دى يافت وبيدازان بحراست اور مگ آياد

ىرىلىندگىردىد-

ديون شنراده محمر الدين بن شاه عالم ازبيتيگاه خلدم كان بعوبدارى لاً ن ما مورشره على قال بمراجه ركاب شهزاده وستورى يافت صعبت

او باشابرزاده کوک نشد- و آزرده خاطربه لا **برور** برگشت- در آن وقت مهرعه می^{رو}ید. بلكراى بخدمت بصكر وسببوسنان نيام داشت برواجس على خاك ازنواي لحبكم تصدلا موركرد-ميرسلوكماس بسندبده بعل أورد- انبداى ربط باسادات اين وفظ كرخلد مكان علم بملك جاودانى زد-ورايات نشأه عالم ازبيثا ورب لا مورخدامبد حسن علی خال را بمنصب شدر بزاری وعطای نقاره و محنظ کری فوج جاديابسرا فرا زساخت -

ودرجنك مجيرا عظم شاه بهراولي فوج محرمع "الدمن كهراول مجوع عساكرشا عالمي بود مقرر گرديد- و فضط كم جنگ نرازو شد حسن على خان و تورّالدين على ما ن برا درسيوم برسم نهور بيشيگان بيند خود را از فبيل اندا ختند و باجعین سادات بارمهم یای جلادت افشرده بجنگ کونته پراق پیوستند**نورالدی** علی خان نقد زند گانی در با خت ودیگر برادران زخهای نمایان بر داشتندوسرُخ روأى فنتح وظفرهاصل كروند يحسن على خال بمنصب جهار بنرارى وصوبه دارى

مهای گشت- وبعدا زان بصوبه داری اله آیا دامتیا زیز برنت

چون نوبت سلطنت به محرم حزالترین رسید- حکومت اله آیا و ازعزل او منام راجي خان مقرشدو سيدعيدالغفار ازا حناد سيدصدر جهال صدرالصدور ببانوی به نیابت راجی مان منوقه اله آباد شد - سیرشن علی مان ونه جنتقال برآ ور دور سوا د اله أيا وجنگ أفناد- سيرعبد الغفار بعدغالب شدن معكز كرديد عنان عطف ساخت مجمع والترس بانتضاى غفلت وعباشي دست ازندار بردافتنه دراستالت سيرص على قال افتاد وبدارسال فرمان بحالى اله أباوو اضافه منصب سرافراز تود

المابرا دركشس ستيرهسين على خاك ناظم عظيم آبا دمنينه كربر مير شجاعت ووذارومتنا

نامورروز گاربود با محرفرخ میریهان رفاقت موکدسافت بینانی در ترجهٔ اونگارش می دود و میشن علی خان برا در کلان نیز ترغیب رفافت نمودجس علی خان بیابیدی هجرمعروال بین کداز وقت صوبه داری ملتان کم انتفاتی اومی دانست اعتبار مدکرده از نیز دل برمحرفرخ میرگروید و درخواست قدوم اله آبا و نمود -

محرفرخ سیبردرجین بهنگام اتفاق این دوبرا دربها درصاحب فوج از امادا اقبال خود دانسته از بلدهٔ بنند به اله آباد رسیدوباحسن علی خان مشافهٔ تنجربید عهد میرداخند امیدوارمزید عنایات ساخت و به بهرا ولی فوج مفرر فرمود- وعازم بین گشت -

عروالدین بسرکلان محروم الدین به آنایقی خواج تسیین مخاطب به خان دوران از دارالخلافه نشام جهان آباد تبقابل محرفرخ سیر مرخص گردید و در حوالی محبی و از توابع اله آبا و رسیده انتظار حریف می نشید: مجرو تقارب فوج محرفرخ سیر عروالدین بے استعمال اووات حرب نیم شبی راگریز گرفت -

فوج محرفرخ سبیر که در کمال عسرت و بے سامانی بود از غارت بنگاه عق الدین تقویت کمال ہم رسانید وروانہ بیشتر شده در نواحی اکبراً با دخرامش نبود-محرم عو الدین نیزاز دار الخلاف کوج کر ده به اکبراً با د آمد- و در فکر عبور در تیک جمن (جون) بود کرحسن علی خال بیش قدمی منوده از منصل سرای روز بهمانی جهار کروہی اکبراً با د دریای حمن (جون) را عبور کردو در عقب او محرفر فرخ سیزیز از دول گرشت - اکثر مردم محرفرخ سیر از عدرت و کم مایگی روبه پر اگندگی آور ده بود در اسامان تانی

مرسف دامر روم مهرری پیراد مترب به بی روب پدامدی و در و این و است است. بهمراهٔ دکاب دسیدند سیزدیم دی المجیسسد: نلث وعشری و مانه والف (۱۱۲۳) ناقی فریقین دست داد نسیم نیروزی برالوی محمد فررخ مبیروزید - و محمد معز الدین تیفییر وضع راه د بلی گرفت - ورین کارزاراز هردو برا در ترودات نمایان بطهور رسید ستیمسین علی خان برا در خورد زخمهای کاری برداشته در میدان افتاد د بعد جلوه افروزی شامد فتح حسن علی خان برا در کلان بر جناح استعجال رواند دارا الخلاف گشت و بادشاه نیز برتفاون بیک مهفته سایع وصول برساحت دبلی انداخت جسس علی خان بمنصب خت براری بهفت بزرار سوار و خطاب سیرعبرا لتُدخان قطب الملک به ادر با روفادا داففر و تفویض و زارت اعلی لمبند با برگشت -

چی عروج ژننه این هر دوبرا در از حدگذشت- تا توان بینان درصد د شکست اُ فٹا دند - و به تسویات وا بهی مزاج با دشاه را شورا نیدند - نوبت بجائے رسید که بر دوبرا در فارنشین گشتند - و به ترنیب مور بچال و استعدا د اسیاب پرخاش بردا والدهٔ پادشاه که باهر دوبرا در اظهار دوستی می نود و از قدیم و اسطهٔ اصلاح بود - بخاشهٔ قطب الملک اکده مجد داً عهد و پیبان استوارسا خت - هر دوبرا در بملاز مت رسیده شکو بای محتت آمیز در میان آمد - و چیندر و زر فارنه به ارائش گراشید -

شکوهای محتب آمیز در میان آمد - و چندر دوز داند به آرایش گراشید و ان شکاه بای محتب آمیز در میان آمد - و مان خوش گویان مزاج پا د شاه را بریم زوند - بر روز محبت بند مزه تنری گشت - و مان آنفاق که فانه برا نداز کهنه و و لنه است می افز و د - تا آنکه امیرا لامرا بصوب داری و مخص گشت - و قطب الملک بعیش و عنشرت مشغول گشته عنان و دارت بیست را جه رش چند سپرد - اغتقاد محان گشمیری به را زود مساز پا د نشاه گردید و کنگاش مخلع و تبع سا دات اعلان گرفت قطب الملک به امیرا لامرا نوشت که کا دارست مخلع و تبع سا دات اعلان گرفت قطب الملک به امیرا لامرا نوشت که کا دارست رفت است بیش از انکر چیش زخمی به آبرو و جان برسد - خود را را پدرسا شید - المیلامرا باکن تست و بادشگار را به مسکرسا خت و بادشگار را با بید رسا شد - المیشار مان دو از شام کرد که تا که بند و نسست قلعه به افتیا د ما نبا سند و را دادمت و سواس دادم - با در مان دادمت و سواس دادم - با در مان در مان تا که بند و نسست قلعه به افتیا د ما نبا سند و را دادمت و سواس دادم - با در مان در مان تا که دار به میرالامرا

بملازمت بإوشاه رسيب

لاعلاج قطب الملك نهم رسيج الآخرسندا حدى وثلثبن ومآننه والف (۱۱۳۱) يا دشاه رامقيد ساخت و رفيع الدرجات بن رفيع الشاك بن نشاه علم راا زحبس مبرآ ورده مرتخت نشا ندوصداى تقارة جلوس او آننوبى راكه درشهر برياشُده بود فرونشا ند-

رفیج الدرجات درجالت جبس برض بنب دق مبتلا بود- چون سلطنت المسر شد نوازم احتیاط مزاج از دست دا دو بعد شدها و وچندر وزروزگار او سبری شت ومطابق وصیت او مبرا در کلانش رفیج الدوله را مبر برسلطنت جا دا دند و به شها ه جهان ثما فی ملفنب ساخند - بعد ایا مے نمیکوسیم در تعلقه اگره خرص کر د - ام مبر الا مرا بابادشاه سبوعت خو درا رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناگاه فتخه و گر کرد - بحک سنگه سوائی طبل مخالفت کوفت - قطب الملک در رکاب شناه چهاگل کرد - بحک سنگه سوائی برای دین بخی سنگه به فتی بورسیکری شنافت و با بحک سنگه صورت مصالحه منافی برای دین بخی سنگه و بورسیکری شنافت و با بحک سنگه صورت مصالحه در میان آمد شناه جهان شاه و چندروز برض اسهال در گذشت و را میان آمد شناه عالم را از دار الخلافه طلبیده و میندروز برض اسهال در گذشت ما گریر روشن اختر بن جهان شاه بن شاه عالم را از دار الخلافه طلبیده

ورین کارزار از بر دو برا در بزددات نمایان بظهور رسید سیر صبی خلی خان برا درخورد زخههای کاری برداشند در بیدان افتاد - بعد جلوه افروزی شابد فتح حسن علی خان برا در کلان برجاح استعجال روانه دار الخلافه گشت - و بادشاه نیز به تفاوت یک جفته سایه وصول برساحت د بلی انداخت چسس علی خال بنصب فت بزادی بهفت بزار سوار و خطاب سیرعبرالله خان قطب الملک بها در با روفا دا زهو فرارت اعلی بلند با یه گشت - و نفوی و زارت اعلی بلند با یه گشت -

چون عروج وشراین بر دوبرا در از صرگذشت - ناتوان بینان درصد دشکست افتا دند - وبه تسویلات واهی مزاج با دشاه را شورا نیدند - نوبت بجائے رسید که بر دوبرا در خار نشین گشتند - وبه ترنیب مور چال و استعدا د اسباب پرخاش بردوا والدهٔ با دشاه که با بر دوبرا در اظهار دوستی می نمود و از قدیم و اسطه اصلاح بود بخاشهٔ قطب الملک اگده مجد دا عهد و بریان استوارساخت - بر دوبرا در بملازمت رسیده شکویای محبت آمیز در میان آمد - وجیندر وزر دامنه به آرامشس گرا شید -

سوه می حیت امیر در میان ایریم زوند- بهر روز صحبت به مزه ترمی گشت- واق فی نفاق کرها نه برا نداز که نه و و انهاه دا بریم زوند- بهر روز صحبت به مزه ترمی گشت- واق نفاق کرها نه برا نداز که نه و و انها مست می افره و دین ایم که امیرالام ابصوبه واری دفت مرفص گذشت و فطری المیل بعیش و عنفرت شغول گشته عنان وزارت بدست را جه رش چرا زو دمساز پا دشاه گردید و کنگاش داجه و فرح ساوات اعلان گرفت و قطری الملک به امیرالام انوشت که کاراز دست می به آبره و جهان برسد - خود را با بدرسا شد - امیرالام انوشت و بادش باکیال تسدّ و و در می در امیر در می در امیرالام اخت و بادش داری برایم را به در می در ایم شود ایم دارام ایم الامرا

بملازمت بإوشاه رسبير-

لاعلاج قطب الملك نهم ربیج الآخرسندا حدی ونگشین و مآنه والف (۱۳۱۱) پا دشاه رامقیدساخت و رفیع الدرجات بن رفیع الشال بن شاه علم راازهبس برآورده برتخت نشا ندوصدای نقارهٔ جلوس او آشوبی را که در شهر بریاشگره بودفرونشاند-

رفیج الدرجات درحالت حبس برض نب دق مبتلا بود بجون سلطنت میسر شد نوازم احتیاط مزاج از دست دا دو بعد سله ماه و چند روز دوزگار اوسپری گشت ومطابق وصیت او برا در کلانش رفیج الدوله را برسر برسلطنت جا دا دند و به شماه جهان ثما فی ملفب ساختند - بعد ایا ئی رسیم و زفلد، اگره خروج کرد - ام برا لا مرا با بادشاه بسرعت خو در ارسانده فلد را مفتوح ساخت - ناگاه فتند دیگر ام برا با مرا با بادشاه بسرا فاهنت کوفت دقطب الملک در رکاب شاه جها کل کرد - بی سنگرسورت مصالحه می برای برخی منگر صورت مصالحه می برای برخی برخی سنگرسورت مصالحه در میان آن می برای برخی برخی سنگرسورت مصالحه در میان آن در میان شاه و جند روز برض اسهال در گذشت می برای برد برخی از در اندافه طلبیده در می برای در در اندافه فلبیده و با در در افزاد الخلافه فلبیده و با شاه عالم دا از دار الخلافه فلبیده

پا نزدیم ذی القعده سندا صدی و کتبین و مانته والف (۱۱۳۱) برا و رنگ فرمانروالی اجلاس دا دند- و برمحی دشاه ملقب ساختند-

سجان الشرم حنيدسادات خود وعولى سلطنت مركزندواولاد متيورير راترب

نشاندندا ماحركت كه با مح فرخ سيركر دندمهارك نيامد- وى به آسايش مُكذرانبدند ونفس برطم نبيت مكشيدند- دريا لات فنند ا زهرجها رطرف بتلاطم در آمد و استبا

نوال دولت آماده گشت-

خبررسید که غرخ دحب سنه اثنتین ونکثین و مانند والف (۱۱۳۲) نواب نظام الملک ناظم مالوا از دربای سریداگذشنه نامه اسپروشهر مریان بور را

متعرف كشت الميرالامراسيدولاورخان بخشى ودرابا فوج سنكين جانب نوا

نظام الملک زستناد- د لاورخان بعدی اربه بقتل رسید-سیدها لم هلنی ان ناشب صوبه داری دکن که نوجوان تهورنش بود کارزا رینوده مردانه نقدیستی ما

نائب صوبه داری دس که نوج ان تهورش بود کارزا ریخوده مردانه نقد بهتی با میرالامرا بایاد شاه نقد بهتی با میرالامرا بایاد شاه نقد دکن کرد و قطب الملک با چند از امرا نو فددیم

دی الفقده از چمارکروی اکبر آبا د فیچیور رویه رخصت دا را مخلافه دهلی شرویزنو

نرسیده بود کرچفتم ذی المجه خرکشند شدن المهر الامراطاقت رباکشت قطسها الملک برا دیسغیراعیانی خود سید مخیرا لدین علی خاص را که بحراست

دېژى نيام داشت نوشت كريكه از ننا هزاد لارا بر آورده بر تخت نشاند - يا ز دېم دې نيام داشت نوشت كريكه از ننا هزاد لارا بر آورده بر تخت نشاند - يا ز دېم دى انچ سن ناتنين وناښي د مآنه والف (۱۳۲۲) سلطان ا بر تاميم بن ر فيع انظا

بن شاه عالم را بر تخت د بلی اجلاس وا دند- به تفاوت دور وز تطب الملک بنزرسید دیراستالت امراء ندیم و بهدید به داخت - وفوح علی العوم نگاه داخت

دا في درايام وزارت اندوخت بود از نفندوسش كرا حصاء آن جروعلم اللي متقدور

كسفيت مرام وسياه دباران ودوستان كردوگفت اگرزنده ايم باز بهم

می رسانیم و اگرخوامهش حن بنوعی دیگراست چرا در دست غیراً فتد-مفديم اه ندكور بعزم مقابله از دار الخلافه برآ مد- سيزد هم محرم سنة ثلث و تلثین وماً نهٔ والف (۱۱۳۳) بموضع عس**ی پور** رسید-چهار دیم جنگ واقع س^ید تو نخانهٔ محرشا بی با متام حبید رفلی خان میرآنش پیجم در کاربو د ومر دم بارم میرس راسبرساخته درمتفابل توبخانه مكررحلها نمودندا زبرگشتگی ایام فائله نه نخشید- چون شب شدار بارش گولهای نوب وزنبورک وشتر نال که آفے فرصت نمی داد فوج فط الملک براكنده كشت وتا وميدن صبح معدود يهمراه فطب الملك ماندند-بهین که آفناب از در بیم مشرق سربر آورد-فوج محد شا بی بورش کرد و جنگ صعب واتع شد بسيارك ازسادات سبل شدند- وستير تخم الدين على خال زخما كارى بر داشت - قطب المالك خو درا ا زفيل انداخت ـ زخم نير مربيثيا ني وزخمٌ شير دست رسید- حبیدر قلی خان- باجعی برسروقت قطب الملک رسیده اور ابر فیل څورگرفت - ونز د با د شاه اَور د - با د شاه جان بخشی منوده حوالهٔ حبی**ر رُف**لی **شان** فرمود- فطب الملك درقب با دشابي روزي بشب ويشي بروزسياه ي آورد آخرمسموش كردنيه اول مرتبه خدمتنكار اوزبېرمهره را سائبيده خوراند- باستفراغ بسيآ سمیت دفع شد- روزدویم بازخوا جرسرای پادشایی خب زبر ملایل آورد. فطالیک تجديد وضوكردة متنقبل فبالمشت وكفت اللي تؤميداني كداين شئ حرام راباختيار خود کی څورم- بہین کہ از بماتی فرورفیت حالت منفیرکشٹ وجان بجران آ فرین سپیرد-وابن وانعسلخ ذي الججرب ينشس وثلثنين فرمّاته والف (١١٢٥) واقع شد قرش درشانجال آباد نیانگاه ضائق است اذا الراوست نرب بركن وانع شابجها ل أبا وكداز بي أبي مكرالا دانشده قطب الملك ورسنسيع وعشرين و مأنه والف (۱۲۵) نهر بماز اصل نهر

شابجها فى بريده آورده و أن خطرا بونور آب احبا نمود- علامة مرحم مبرعبدالجليل

بلگرامی گویدسه

بحرود وفيض تطب الملك عبدالله نما نهر خيرى كردجارى آن وزمجنست م بهرأن عبدالجليل واسطى تاريخ گفت نهرقطب الملك مير بحر احسان و كرم

بهران منبد بسیرس واسی باری سط و نیزعلامهٔ مرحوم در مثنوی بمدح او می بر دا زد سه

ارسطونطرت آصف نشان است يمين الدوله عبدالمدخان است

بديوان چون نشيند نو بها راست ببيدان چون درايد دوالفقار است

(۸۳) امیرالامراسیسین علی خال

برا درخور د قطب الملک است امّا درسخا دت و شبیاعت وعلویم تمکین د د قار از برا در کلان فائن بود- و درعه د خلام کان به حکومت زخصنبور و آخر یا

بفوجداري مشرول سايشي يرداخت

چون برا درسش بعدرصن خارم کان در لام و رمشهول عواطف نشاه مگا گردید - سیوسین علی خان با فوجی شایسته در و الی و پلی دولت ملا زمت در یافت و در جنگ هجی را عظم نشاه مصدر عبلائل تر ددان گشته نوعی که گزشت به منصب

سرزاري وعنايت تقار مرباندكرويد وبوساطت شابراده عظم الثالى ب

فالمنصوب والكافئلي كالمشتر نصب فانت

دراواخری فلدمكان موبداری نگاله به سپردارهان خاطب به اوراد فای خاطب به اوراد نفیر شابزاده فطیم الشان مقرکشت محدفرخی

خاف عظم الشال كر سيات بدور بكاله إور طلب عنور شده - بشد

- Floor all sign was carlied of the

رسید جون مرتها بخودسری گزرانبیره ونسیت بهبرا دران دیگرنز د جد ویدر ژنتهٔ ندا رفتن حضورتشاق وناگوار بيندانشة بعدز عسرين اخراجات اوقات پرستي سيكرد تا آئدشاه عالم شنقار شدم محرف سيزحط وسكه بنام بدر منوده ورفرام أوردن مرقم بتمن كماشت - درين اثنا خركشة شدر عظيم الشان رسيد دررسي الاقل به ثلث وعشروین و مآنه والف (۱۱۲۳) نودسریه آرای سلطنت گشت -وسيرتسبين على خان ناظم ننينه راب وعدة عنايات سنتال ساخنة رفيق گردانبدوازین جست سیدهس علی خان ناظم اله آماد نیزطران رفانت سیرد- در كمتزرماني افواج كثيره مجتبع كشت امابنا برقلت حزانة تارسيدن أكبراً ما و دوازده ينرارسو ارميش نماند-

سيرسين على خان روز جنگ به اتفا ق حسين ساك خان صف شار بائ صوبه داری أونسيه وزين الدين خان بسربها درخان رُهبيا ميقسابل ووالققارخان بن اسرخان وزيركه توب وضرب زن بسيار ببين روحيده البيتاده بود اسبان ناخته درزنجره تو بخانه درآمد- چون عرصهٔ وغا برخوذننگ ديد بَا بَيْن دلا وران كشور مبند بها ده كشنه زخمها شنه كارى برداشنه برز مبن أفناد- و آن دوسردارمار فقاء بسيار مردانه فقد زندكاني نثار ينو دند-

ب رفنخ سيرحسين على خال بخطاب البيرالامرابها درفيروز جنگ ومنصد مفت بنراري مفت برارسوار وخدمت والاسكم رخنتكري كوس لندزنمي فرات ودرسال دوم جلوس بها فواج سنكين بنتنيه اجست سنكوم زبان سرزين ما روار که لوای تمرد افراخنه بود- ما مورگر دیدو تامیر کفر هر جا تعلقهٔ او بود لکه کوس تاراج ساخت - را جرازمولت فوج منصورها نب سر کا نیر بدر دود در کا نهاک

-4319

دربن بیبات آنچه از اجرای حکم امیرالا مرانقل می کننداین است که:
"جون دیهات اجیبت سنگه و جی سنگه سوائی با هم محلوط اند ورهایای تعلقه اولین از

" براس رو بفراری آوردند- و بناراجیان حکم بود که مواضع خالی را بغاکر ده آتش زنند

" دمکانهای آباد را مزاحمت نرسا نند- رعایای اجیت سنگه این را دیلی بوساطت

" رمایای چی سنگه امان خواست می آمدند- بهان وفت منزاولان تعین می شدند که نباراجیا

" گویید که آتش فرونشا نند و آنچه گرفته اندستر دسا د نداصلا درین حکم تخلف منی شد
" بعضی نقات ازمردم دیه استفسار کردند با نفاق می گفتند که غیرا دسوختن نقف نف

وضبط وفتق الميرالامراميميشه بربين منوال بود-

ا فواج ا وازراه بارسیکے ما بین دوزر اعت مے گزشت کسی را قدرت بنو دکراز جادہ تفاوت کند- دست بزراعت رسانیدن معلوم -

الفضه اچربن سنگه چون خرابی خود و ملک مشامه ه کرد و کلاء معتبر فرستا ده تبقیکی پیشکش وارسال بسرکلان خوبیش ایی سنگه نام و نزون کا دخر خود به پارشاه که در عرف این دیارد و له گویژم مستدهی عفو حرائح گر دید - امبرالامرا بمصالحه برداخت و ایی سنگه دا جمراه گرفته خود در ابحضور رسانید و فرجی برای دو له گزاشت و بسید رسیدن دو ارسی یا دشاه مخته گشت -

گویندا نینین طوی فلیم الشان از شاخ ن بیشین کم جلوه ظهود نود - علامی مروم میرسالحلیل باگرای شوی رنگینهٔ درین طوی بنظم آورده و داد شفوری داده -بعد اذبی یادشاه آمیر الامر ارابه صوبه داری دکسی مقر فرمود - چون میر جمار مرقندی بر دوز مزاج یادشاه رااز سادات شوف می ساخت - قرار یافت کرادل مرتکل بصوبیداری بیشته را بگراگردد بعدازان امیرالامر ارخصت دکس شود- میرجملدوان بینند شدو امیرالا مرا درسدسی وعشرین و ماندوالف (۱۱۲۷) منوجر وکن گردید-

وفت رخصت مواجه مع عض كردكه اكردن عيبت من مبرح له بحضور رسيد يا به قطب الملك نوى ديگرسلوك شد درعرض بيست روز مرارسيده دانن به دشاه از قباحت نافهمي بوساطت خان دور ان محفى به داؤد خان ناظم بربان بو تخريض مخالفت بنود-

داؤوهای با آنکسادات در ابنداء سلطنت محدفر رخ سبر داسط جانخی ی اوشدندونتازگی امیرالامرا نیابت صوب داری بر بان بور از پادشاه بنام او گرفت و داداز گرات احد آبا و به بر بران بور آمن بحکومت آنجامی برداخت بحشم از حقوق سادات بوشین ارادهٔ مخالفت میمساخت -

بجون امیرالامرا شربیرا راعبور کردنا برشدگه دا و دخها ن سردشته موانقت گسسته خیال ملاقات جم در سرندارد- امهبرالامرا در مکراصلاح اُفتاد و ببغیام کرد که درصورت نوافق ملازمت لازم و درسکان خالف روانهٔ دار الخلاف باید شد از ما

وا وُدِهٔ اِن پائی جمالت افشر ده کاربر برخاش رسانید ناگزیر باز دسم رمفان سنج وعشرین و مانته و الف (۱۱۲) عرصهٔ مبازرت درسوا د برفان اب آراستهٔ کشت و جنگ عظیم رونود و او دخان برخم نفنگ نقد بهتی باخت - بعد طوع نیرفتخ اممیرالام ابرا و رنگ آیا درسید دیرسند ریاست کن درزید وعنق بیب کهند و دیما ریه سینا بنی راجه ساجو درصوبه شاند کسیس سریه نساد برداشند امهیرالام اثر و الفقار سیکست شنی غود را به تنبیها و تشین فرصود - دور برگذه بهما نیم دوجا رکشند بجنگ در سوست - دو الفقار سیکسا جری شهادت شنید وباتی فرج بینا در آمد-سیف الربن علی خان برادر اصغر امبرالامرا وراد محکم که بمانش غینم مامورشدند و تا بندر سورت عنان بازنهٔ کشیدند - و محکم شکه تا قلد برشاره مسکن را جدسا مو دقیقه از بزب و تالان فرونگذاشت -

جون با دشاه به اغوای دولت براندازان- وسرداران دکن خصوص را جهٔ سام بو در باب مخالفت المیرالام ا- با بما و صراحت کوتا بی بنی کرد و در د بهلی با قطب الملک برروز صحیت تازه و نزاع نو برم آگیخت و صدای بگیرو بکش بروقت بگوشها مصرسید قطب الملک بهیشه المیرالا هرا را به آمدن د بهلی نزغیب می کرد

لاعلاج المبرالامرا از وننمن خانه بننهن بریگانه ساخته درسنه نسع وعشرین و ماند داله (۱۱۲۹) با را جه سیا به بنوسط سنگراجی ملها رد محیرانورهایی بر بان پوری کرتا حین تخریر در فلید حیات است و فقیر دا با او صحبتهای سنونی اتفا این در در نشرط عدم تا داخ ملک و عدم تعرض طرق و شوارع و دنگاه داشتن با نزده بنرا رسوار در رکاب ناظم دکن استا دچه ته و سر دبیمکی شنش صویته داشتن با نزده بنرا رسوار در رکاب ناظم دکن استا دچه ته و سر دبیمکی شنش صویته دکن به برخود با نتخواه کوکن و خیره طک کرداج فذر بیش می نامند و اله نود و میمان آبید منفی شاهد که در میان آبید و منفی شاهد که در او اخر عهد فیل مرکان قراریافت که با فینیم صلح در میان آبید و منفی شاهد که در او اخر عهد فیل مرکان قراریافت که با فینیم صلح در میان آبید و منفی شاهد که در او اخر عهد فیل مرکان قراریافت که با فینیم صلح در میان آبید و منفی شاهد که در او اخر عهد فیل مرکان قراریافت که با فینیم صلح در میان آبید و منفی شاهد که در او اخر عهد فیل مرکان قراریافت که با فینیم صلح در میان آبید و میاند و میکند و میاند و میاند که در میان آبید و میاند و میاند و میاند و میاند و میاند و میاند میان آبید و میاند و میان آبید و میاند و میاند

منی ناین شرطکه سرصد او اخر عهد خار مرکان قرار یافند که باخینی صلح در میان آید
باین شرطکه سرصد از محصول ملی ندرویید بعیده به سردسی حصر فنیم مقرر شود بادشاه

میرطنگ را برای استا دسرد بسکی نزدغینی فرستا د که بهدوییان محکم ساز دوسردالان

فیتیم دا برای زمینی بادشای بیار در آخر رای پادشاه برگشت و میرطنگ دا که

میرزیکی بینیم مقرد شد و سند بادشای مواندید - و در ایام حکومت و اگودشان

میرزیکی بینیم مقرد شد و سند بادشای مواندگر دید - و در ایام حکومت و اگودشان

بیزنیکی بینیم مقرد شد و سند بادشای مواندگر دید - و در ایام حکومت و اگودشان

گشت اماسند دهل نبایده بود-امپیرالامرا بطورے که گذشت سند چوته حواله نمود-اخر نخوست این تزبیع سخت سرایت کرد و رفته رفته عینم مشر یک غالب شد و قویک هجیه بهم رساند

امیرالامرا بعدمه الحمازم دارا لخلافیت و غره محرم سندا صدی و ملتین و مایرالامرا بعدمه الحمازم دارا لخلافیت وصولت تمام از خجسته بنیا د کوج کرد و معین الرین نام مجمول الحالے را بسرشا بزاده محداکیرین خمار مکان قرار داده بهمراه گرفت و به با دشاه نوشت که در نعلقه راجه سا به وسرکشیده بود اورا دستگیر ساختم و احتیاط لازم دانسته خود کفورمی آرم-

اواخرشهرد به الاول درحوالی و بلی جانب لات فیروزنشا و مخیم ساخت و خلاف ضا بطء حضور نوبت نواخنه د اخل خبه شد- و مکرر ببا نگب بلندگفت کهمن از نوکری با دشاهی بر آ مرم-

د بعدازان که بندونست قلعه را باختیار خودکرد بنج شهر را بیج الاخر ملازمت پادشاه منود و گذارشس گلها کرد- و باز به شم ماه مذکور بشهرت سپردن شا بزارهٔ جعلی سوارشده در حویلی شا پیسته خان د انحل گشت و قطب الملک بارا جسه اجریث سنگیر به بندونست قلعه شتافته بهیج س را درانجا نگذاشت و با دشاه را مفیدساخت طور یکه در در در قطب الملک گذارش با فت سام و رکت مبارک نیا مدودراندک فرصن نمیگوسیرین محی داکیر

من شارم کان که در قلعه اکبرآیا دمقید بود با تفاق احشام آنجا علم خروج بر افراشت امیرالامرا برجناح استعمال رسیده به محاصره سله ماه و چندر وز قلعه زفتی ساخت و مروکب نشاه جمان ناقی که برای ننبید را چبی سنگی سوائی تا فیچنور سیکری رسیده بودلی گردیدوسلح درمیان آمد- دين من جيبيله رام قوم ناگرناظم اله آباد دم از منافت زد-اميرالامرا وقطب الملك با پادشاه از فتح بوربه آگره آمدند- وتا فرونشستن فننهٔ الآباد توقفِ آگره ضرور افتاد-

بچهبدا رام فوت شدوگر د بهربها در برادرزادهٔ جهبدام بنیادی الفت که عشی گذاشت بود بربا داشت - حبیر زفلی خان و می خان سنگش با فوج تعین شدندو نبعویش و تفویش صوبه داری اود صه با گرد بهربها در صلح داقع شد در بن اثنا نبرنگی نلک شعبدهٔ دیگر و انمود - نواب نظام الملک ناظم مالوا دائم بخالفت از امیرالا مرا است شام نموده گام سرعت بدکن برگرفت - د بعد قتل سید دلا و رشان و سیدعالم علی شان قسمی که تربی می شود ملک دکن را برفر

الميرالامرا بابنجاه بزارسواربه عزيميت وكن نهم ذى القعده سنة أننتين وللثبن ومائة والف (١١٣٢) از أكبراً بإدكوج منود-

سبحان الله این دوبرا درسیما امپرالامراشیاعت وسفاوت و کرم وصلم و مواسات نظری داشتند و کرم از بگرز نجر اسات نظری داشتند و کافئه آنام رامشمول انواع احسان ساختند و بهرگز نجر نظر و به ارام ف کرد که دستگرفتهای سادات از سادات برکشتند و برجیندی دانستند که زوال دولیت ایشان باعث نگاس جب شادات از سادات برگشتند و برجیندی دانستند که زوال دولیت ایشان باعث نگان جب شرایی ماست می گفت اللی این شیم فرق شود ما بم فرور و بم از بریگانگان جب شرایی ماست می گفت اللی این شیم فرق شود ما بم فرور و بم از بریگانگان جب شرای ماشد که این گفت اللی این شیم فران گفت به در در و بم از بریگانگان جب

بعد بریم فوردن دوله سا دانت مردم دوفرقه نندند جمی به نیکی یا دی کردند وگرفتا به بدی و در بچالس فیا بین قریقین طرفه منا فتشها بر یا می نشد -میرزاین ل ناریخ عول محکم فرح سهر چینی نظم ا ورده ه

دیدی که چه باشاه گرامی کروند صد جوروجفا زراه خامي كردند تاریخ براز خرد محبستم فرمود سادات بوی نمک حرامی کردنا. ببرغطمت الشربنج برملگرامی درجواب حینین انشاء کرد سه ما شاوسقیم آنجی، شاید کردند از دستِ حکیم ہر جبہ آید کردند بقراط خرد السخيع ناريخ نوشت سادات دو اس آئي بايد كردند القصة اعتما والدوله محرامين خان بنابرفرانت قريبه كه ما نواسب نطام الملك^{وانث} دونكرغدراً فناد- وميرحني**در كاستغرى ر**ابران داشت كة قابو يافند بعطع رشته عجيات المبرا لامرا اقدام نمايد-مبرحب رمسطورا زنركان دوغلات است - وجد كلانشم تاریخ رسندی همواره ملتزم رکاب با بسری و **همایونی** بود- چندے به فرمان روائی کشیمه چم رسید- واز جرت میتزمشیری اینها رامبری گوییند-نششمزدی المجرب نه اثنتین ونکمثین و مأنه و الف (۱۱۳۲) درممترل تور<u>ه</u> سى وبريج كرده عرفى ازفتح لورسيكرى يخيم عساكرشد المبرا لامرابعد داخل شدن بادشاه درمل سرا بالكي سواره بخانه خود بركشت بهين كمتصل كاللياري يعنى احاط وجوبين كهروخيام بارشابي نصب كنندرسيد ممير حميد ركدوشناس وراه حرف داشت فرداه ال خود برست أمير الامرا داد وسنروع بضعيف نالى ئود - جون اميرالامرامشنول واندن شنكيتي دنجر آبدارى بربهلوك اميرالا مرارسانيدوكارتام كرؤ تورالثدخان ازاقرباء اميرالامرابيا وه تهراه ى رفت بفر يشتنير مرحد رداار يا درا ورو- و ديگر رفقاء اميرالا مرا دست پای زدند بهای نرسید ثابه طلبان سر امپرالامرا را جدا کرده نز دیا دشاه بردند ك مَا نزالا مراحله اول صفحه ١٣٣٧ مطبوعه كلكنة-

دربن من جببيارام قوم ناگر ناظم الدا با و دم از منالفت زد الميرالامرا و قطب الملك با با دشاه از فتح بوربه اگره آمدند - و تا فرونشسان هندهٔ اللها به توقف آگره ضرور افتا د -

چهدیا رام نوت شدوگر دسربها دربرادرزادهٔ چهبیدرام بنیادی الفت
که عش گذاشته بود بر با داشت - حیدرفلی خان و می خان سنگش بانوجی بن شدندو نبعوین و تفویش و تفویش صوبه داری اود صربا گرو بهر به اور صلح داقع شد
در بن اثن نبرنگی فلک شعیدهٔ دیگروا نمود - نواب نظام الملک ناظم مالوا
در بن اثن نبرنگی فلک شعیدهٔ دیگروا نمود و نواب نظام الملک ناظم مالوا
در ای شود مال و سیدهالم علی شال قسمی کری می شود ملک و کن را بخر سید دلا و رشان و سیدهالم علی شال قسمی کری می شود ملک و کن را بخر در آورد

الم پر الا مرا با بنیاه مزار سوار برع بمیت و کن نهم ذی القعده سنه انتنین و المثین و ماکنه و الف (۱۳۲۱) از اکبراگیا و کوچ منود-

بعد بریم خورون دوله سادات مردم دوفرقه نندند جمی بنتی با دی کردند وگری به بدی و در بهانس فیاین فرقین طرفه منافشها بر با ی فند

دمدی که چه باشاه گرامی کردند مدجورو جفا زراو فامی کردند تاریخ بواز خرد تحب نم فرمود سادات بوی نمک حرامی کردند ومبرغطمن الشربنجر بلگرامی درجواب جنین انشاء کرد سه با شاوسقيم الخيب شايد كردند از دست حكيم برجبه أبد كردند بقراطِ خرد مسخة تاريخ نوشت سادات دواش أنج بايد كردند القصة اعتما والدوله محرامين خان بنابر قرابت قريبركه بإنواسب نظام الملك^{نائث} درفكرغدراً فناد- وميرحبي**ر كالشغرى را**بران دانشت كة قابو يافنن يفطع رشته عجبات المبيرا لامرا اقدام نمايد-مهرحب درمسطورا زتر کان دوغلات است - وجد کلانش مبر حسار رصا تا *ریخ ریشیدی ہموار*ہ ملتزم رکاب با بیرمی و **ہما یو فی** بود - جندے ہفرمان روائی کشمیر جم رسید- وازجست میزمشیری اینهارامبری گویند-منتشم ذي الجيمب نائنتين ونلتين ومأته والف (١١٣٢) درمنترل ثوره سى و بيخ كرده عرفى از فتح إورسيكرى يخيم عساكرشد الميرا لا مرابعدد اخل شدن بإدشاه درمل سرايالكي سواره بخانه خور برگشت جمين كمتصل كالاكاري ایعنی احاطء جوبین که گروخیام با دشاہی نصب کنندرسید-مبرحمیدر که روشناس وراه حرف دانشن فرداح ال غود برست أمبر الامرا داد وسنروع بضعيف نالى تود- چون اميرالامرامشغول واندن شنگيتي حنجر آبدارى بربهلوسك الميرالا مرارسانيدوكارتام كرؤ تورالتدخاك ازاقرباء الميرا لامرابياده إمراه ى رفت بفرپ شندر مرحد را از با درا ورد- دد نگر رنفاء اميرا لامرا دست بای زدند بچای نرسید فابوطلیان سر امبرالامرا را جداکرده نزدیا دنیاه بردند ك ما نزالا مراحلد اول صفي ١٣ ١١ مطبوعه كلكنة-

وپس ازین منگامه لاش اور ابحکم با د نشای کفین منوده و مماز جنازه خوانده به احبیر نقل کر دند و درجوار بپرش سید بحب را لشدخان مدنون ساخنند
بیش از و قوع این سانی مردصالی و در و یا دید که سیرالشه را و امام حسین رضی الشدنعالی عند به امیرا لا مرا خطاب کر دکه بکخ کوشک کو خلک کو خلک کو نظام است المیرا لا مرا خطاب کر دند بسر یک فقره ناریخ بود با صنعت تقلیب بعد شها دت امیرا لا مراجی نصاب کر دند بسر یک فقره ناریخ بود با صنعت تقلیب بعد شها دت امیرا لا مراجی نصاب کر دند بسر یک فقره ناریخ بود با صنعت تقلیب با می مدرکم امیری با بین خوبی در عرصه ظهور آمر نسخه ما میری با بین خوبی در عرصه ظهور آمر نسخه ما میری با بین خوبی در عرصه فلهور آمر نسخه ما میرا لا مرا اکثر مردم در خانده خود ما میرا لا مرا اکثر مردم درخانده خود امیرا لا مرا اکثر مردم درخانده خود طعام نی بین ندر طعام می دادند.

اجراء بلغورخانها ازغله مجند وخام داصرات مجلس بازدیم و دواز دسم برماه درباد عظیم برماه دربادی است دربن مجاس دربادی است دربن مجاس بامشائخ دفترا دست و در دست خودگرفته بر بامشائخ دفترا در دست خودگرفته بر دست مهانان آب می دخت د

و الني الموصول وكن زوجهما في في كونت - بعدرسيدن وكن منفديان بالما زنات والل وكزت فارج مزاجش برين أوروند مهندا جن حبيد إقلى فان ما بغدر سورت الموال ملاعب والخفور طك النجار بندر فدكور كه زياده بريك كرور روب بود ضبط نمود ما العبد الحق ببرنتوفي بطرين استفاف بحضور رسيد ويا نزده كدروب بمثرط معاني الموال نياز المبرالا مرا نوشت واد- روز يسمح كالعبد الحق راطلبيد الموال إنها وما ف كردوب على محاحث فواحد رفعيت وطي فرمه ووكف الشيب وفائع خوان حضور بإدشاهی را بنابر تفضیری که از ایمین الدوله دخیبت المبرالامرا از دکن بدارالحلافه ما ودن مخود می خواست که المبرالامرا وفائع خوان حضور بإدشاهی را بنابر تفضیری که از ایمین الدوله به نازمت المبرالامرارسید صادر شده بود معاتب ساند- روزسے که ایمین الدوله بهلازمت المبرالامرارسید واز در در آمر مبرعب الجلیل بلگرامی حاضر بود میر بعرض نواب رسانید که رسول به صلحه الشرعید و شقی در گذر بدازگذیگا دایشان نوا منوده و فرموده و خیما که شرفه اعمان فرا می حاضر بود و مراعات ایشان نوا منوده و فرموده و خیما که شرفه اعمان می شیم با قشداء جد بر در گوار تغضیر مشارع علیه عقوشود - المیرالا هرا فی الفوراز حالت عشم با قشداء جد بر در گوار تغضیر مشارع علیه عقوشود - المیرالا هرا فی الفوراز حالت عشم با قشداء جد بر در گوار تغضیر مشارع علیه عقوشود - المیرالا هرا فی الفوراز حالت عشم با قشداء جد بر در گوار تغضیر مشارع علیه عقوشود که رباینها ساخت

مهیرعبدالبلیل دران دونت با البین الدوله اشنا نبود امامی دانست که از اولا دا نصار است چون مهر راعات سنن بروی می کوشیر شفاعت انصار برنو دلازم دید-

اممبرالا مراغس دیمن بودوشهرخوب می فهمید- و ورفن تاریخ دانی متفرد می زیست و ارباب کمال دا فرادان و وست می داشت و بعد نمازص از ای بود که صاحب کمالان در آبید و تاکید بود که دران و قشد دیوا نیان و شفه ریان ما فرنشون ب

مهرعبدالهمبل مرحم تعرفف نوش نهى امبرالا مرا بسیارى كرد و در مرشیع ابرالامرا قصیدگافزا بنظم وروه واز فرط نخیت كه با الم پرالا مرا داشت بكال و ا سوشكي حرف ندوه قصيده اين است ۵

الله المربات عيان الجبين بند الجون في النال المالية المربية ا

وزخون كربيشرخ شداست أستين بند نيل است زين معامل براهن عرب غامويش شدجراغ نشاط آفرين مبند گبتی جراسیاه شگردد ز دود غم وبديم داستان شهور وسنين مند منداین جنبی صیبت عظی ندیده ا این است نوبها رنگل آتشین مند از داغ دل ز دندچرا غان اشاعیش ازشيون عظيم امير مهين مند ماهى درأب مى طيدو مرغ درجوا كزروى فحزبود بنراتش يمين منبد قرز ندمصطفيا فكف القسدق مرهني اندهنج سے کہ بود نهان در کمین سند تنفرشان سيرعلى فان شهييث تريركرده نسنيء فتح ميين بند آن صفدري كراز فلم نين باريا چن برق می شگافت صفی آبینین مبد تبغش بروز مركه خصم تبره بخت شا دالى بهار بهشت بربن بن دریا دیے کہ بور زا برغنائیش درتزكتا زحا وشرجعس حيين بند ازس برفل زده عالمحاب او كزداغ ضبط كردنشان برسرين بالم شفا واوشدندازان سركشان دبر يعنى كه بودا وتفنس والبيبين ميند بندانشانش بالشائش أغناد تازخالخ دهرآن تكين سند عالمجتر وانظر فال ندياه در اعتناءِ مانِم وُكِن ركبينِ مند الدون زاخران بمن الكائشا زين عمر كشه زبرا زوانكيين مبند ول جاري بالك في المادان والح في هذه المُمنية مُحَقًّا لَّذُ بي وند إنسترج الملاكك واستعيرانقاك كولى أكوف است كل ما تعين سند المشترية والمشترية المشترية سياب ون ديده و آه و آنين سند تاكريل و المحد و والديد رود عكين شويد بهرس حزبي بند اى دوستان ال خبان الى ي برزع إين جاء بمنصوب بين بن الناق الل ميت رسالت ادا شود

از کلک من بمرشیع سید شهید این چندیت ریخت چو گریز نمین بهند رضوان حق چوسبر ، فرین طرائح او نامست می سبره برگیتی قربن بهند سال شهادتش قلم و آسطی نوشت فتل می بهند

(١٨٨) أصف - نوّاب نظام الملك أصفياه طاب نراه

جدها دری اوسعد الله مفان وزیر اعظم صاحبقران شاه جمان پادشاه است و جدبدری اوعابدخان که بدرش عالم شنخ ازعظاء اکا برسمزنند و از احفاد شنخ شهام الدین سهرور دی بود-

ما برخان در عدشاه جهانی وار دِم بندوستان گردید و بدولت رونسناسی پادشا وخدمت گردین شاه براده اور نگ زبیب سرف اندوزگشت - وجون سلطان افرنگرز را با برا دران محارب بیش آمد درین معرکه ملترم رکاب بود - و بعداز سربر آرا تی منصب جهار براری اختصاص یا فت و درسال جهارم جلوسی نجد بهت صدارت کل و بعد از آن بمنصب بینج بزاری و خطاب قبلیج خان افتخار اندوخت و بعد عرل صدارت شانزد بهم جها دی الآخره سناشتین و تسعین و الف (۱۹۲) کرت نانی می بخلعت صدارت آراست و در محاصره قلعه کلکنده و جبدر آباد مبسیت و جهارم بهیج الاو بخلعت صدارت آراست و در محاصره قلعه کلکنده و جبدر آباد مبسیت و جهارم بهیج الاو میرشهها بالاسین و الف (۱۰۹۸) بزنم گولهٔ توب نقد جان نشار کرد -میرشهها بالاسین خلف ها بدخال بمراتب علیاصعو د منو د و مهندس بهفت

بنراری به نمن بزارسوار و خطاب غانری الدین خان بها در فیروز جنگ بلند آواژ گشت و در فتح به پچاپور از بس تر د داتِ تمایان بطهور رسانید بضم فق س فرزند ارج ندی براتفاب سابن نوازشِ تازه با نئ - و در عهد نشأ ه عالم بعویه داری گیرات

اه مانزالام اجديم صفي ٥٥٥ مطبوع كالنز-

مامورگشت. ودرایام حکومت گیراث سند اثنتین وعشوین و مانند والف (۱۱۲۲) بعالم باتی شتانت

نواب نظام الملك آصف جاه خلف نواب غازى الدين خان نام اصلى اومسيسر تمرالدين است- وسال ميلاد اوسه مذانتين وثانين والف (١٠٨٢)

در دبیان شباب مطرح انظار صلد مرکان بود و مبنصب جهار مزاری و خطاب برین فلیج خان سرا فراز و در تسخیر فلید واکنگیر مصدر ترددات منایان گردیده باضا براری منصب بخ بزاری و در تنود و مبدر حلیت تملیم کان در تنا نرع شامزاد با مرزشتهٔ احتیاط بیست آورده ملتنرم بی طرف منظر دید

وچن شاه عالم سربه بلطنت آراست بخطاب خان دوران بهما دروصوب داری اوده با فوجداری که هنوگر دران و تش فوجدار آنجا از حضور مقردے شکر منا ذکر دید علام عرم میرمبرالجابیل بلگرای "اریخ خطاب ا دیمین" خاندوران بهادر" یافت-

نواب نظام الملک بگزوست بنابر گری بازار امراء جدیدو کسا دا مراء قدیم از نوکری استفاکروه بددار الخلاف شاه جهال آبا و آمدولیاس درویشان پوشیده خان آشین گشت

النف والكام المنافق المعالية المالكام الكام الكام الكام الكام الكام المالكام المالكا

فنخ به نگ ومنصب مفت منزاری مهابهی ساخت د منظم دکن مامور فرمود-د چون ایالت دکن برامبرالامرا سیرهسین علی خان قرار گرفت و نواب بریایی سربرخلافت نشتافت حکومت مراد آیا د تفویض یافت -

وچون امیرالامرا از دکن به و ارالخلافه معاودت منود و محد فرخ سبر را عن کرده بإدشاه نورا برتجنت نشا ندهکومت مالوا به نظام الملک مقررساخت نواب نظام الملک به مالوا آمد- و بوی نفاق از امراء پای تخت استشهام منوده درسال دوم محدشا بهی مطابق سد: آنتین و ناشین و ما ته والف (۱۱۳۲) متو تشه وکن گردید-

امیرالامرا براستاع این فرقطی الملک برا در کلان خود ا بفسط د ربط بهنده سنان از اکر آل د جانب دارالخلاف مرفض ساخت و خود با د شاه کا

همچهرا بین خان بسرخدا جههاء الدین است کربرا در نواب عابدخان نرکور وقافی بلده سخرفند بود-همچهرا بین خان ازعهد همچه فررخ سیز نخشیگری دوم باستقلال داشت و بطور یک خربریا نت بیای وزارت اعلی مرتقی گشت ا ما بعد وزارت اجل فرصت نه داد- و در ایام معدود در گزشت -

نواب نظام الملک خودرااز دکن به دارالخلاف رسانیده خلعبت وزار پوشید دخواست که نواعد خل در کان را کهمتروک شده بو دنتا زگی رواج د بهامراء خلیج العذاراین را مخل مفاصد خود بنداشته مزاج بإ دشاه را از نواب نوسع مشحوف ساختند

در بان ایم سابق سنگس وناشین د ماند و الف (۱۱۳۵) آنار بنی از علیه مان مید مان در با در با در با در با در با در بر الفت نواب بنا د ب او مقر گردید و برای نقریب امرا نواب دا از حفور برا وردند و بون نواب بنزل جما لوه ترب گیران در بود در بردنگی مال که با دادهٔ جنگ مسافت می کرده بودناب مقاومت در نود ندیده خود را دادا فر قرار داد

نواب بددار الخال فه عطف عنان مؤدود مبلدوی این ضرمت صوبرداری مال

وتحجرات ضيمة حكومت دكن ووزارت مغرر كرديداما ازنفان أمراغبار خاطرنا افروتي گرفت ودرسینست وُنکشین و ماً نه والف (۱۱۳۷) حکوست نام ممالک دکن ازتغیر انواب مبارزخان كه ارسالها نظر حيدر آباد بودمفوض كشك و ملال بيناتي بدرجة اعلان رسيد- نواب مخالفت مرواى دارالخااف بامزاج خودوموا فقت مروا مرا دآبا وكدميثية بحكومت آنجا برواحة بودبهانه ساختذا زبإدشاه ذهست مرادآبا گرفت - وجند مزل مطے کردہ جارہ جانب دکن صرف ساخت و یا شنہ کوب خودرا به وکن رسانید-میارزخان به مقابله بیش آمد در سوا دشکر کهیره شعست كروه از اورزمك آباد فرلقين بهم رسيدند-بسيت وسيوم محرم سنسبع ولمين وماته والف (١١٣٧) حينك عظيم دافع شد-مبارزها ن تقتل رسيد- ومالك مجموع بنواب سلم كشت -

بعدازين بإدمشاه براستالت نواب كوشيد- وبهبشه مارسال فرامين عنابيت وبذل انعامات مخضوص مى ساخت ودرين ايام نواب بخطاب آصف جاه لبند ا اوازه گردید- و درس پنجسین و مانه والف (۵۰۱) یا د شاه بمبالغه تمام نواب راطلب تضور بنود- نواب خلف الصدق خود نواب نظام الدّول ناحره باكس را ناسب وكن مقررساختنورب وارالخلافه نشانت ومشرف ملازمت بإدشاه

وریافت فضل علی فال تاریخ قدوم چنین درساک نظم کشید م صنفکرکرذات دین بنایی آمد رونق دو ملک یا دسشایی آمد الذي وسيدنش المرشم لأنف المن المن المن الدي الدي الد أواب بزار روسه نقد واسب باسا د نفره دروج صله عنا يت منود

وتعددوماه ازوصول دبلي بإدشاه نواب رابرات تنبيهم مبنه وكمن وصن

فرمود - نواب چون براكبراً ما ورسيد - از لعنس وجوه شارع منها رف جند لي گذا

سمت شرقی روان گردید- وبرسرا تاوه و مکن پورمرور نبوده زیر کالیبی دریا ہے حمد مناعد خود میں ان نام دیا ہے اور میں مالیان کی

جمن راعبورفرمود- وازا نجارو به جنوب کرد- و بلک مالوا در آمد فقر در بین ایام عازم حربین شریفین زا دیها الله کرامهٔ شدوسیوم رجب سال مذکور از بلگرام برآ مرواز قنورج راه اکبرآبا دگرفت موکب نواب از قرب فنورج متوجه کابی شد اما سرنهضت نواب به آن سمت معلوم نبود- بعد از ان که فقر سینمزل طی کرد خبررسید که نواب از در بای جمن گذشته روبه و کن آور د بیجرد وصول این خبر انبساط عجیج دست دا د که از غیب پدر قدم راه بهم رسبد- وطریق اکبرآبا د گذاشند عنان بجانب کابی منعطف ساختم و مهم رجب بیست کروجزی کابی وصول بوکب آصفهای انفاق افتاد

وا تع شد- بودهی منازل بشهر محمومهال از توالیج صوبهٔ مالوا رسید و فوج مرتزم از دکن استفیال کرد- در ماه رمضان سال مسطور جنگهای صعب درسوا دمجول و اقع شد- بیون آمد آمد نا درشه هرم بود- نواب مصالحه راصلاح و نست دبیره به دارالخلافه رجعت مخود-

بون نادرشاه استبلایانت دگذشت آنجه گذشت نواب را نسبت به سائر امرا فران دوران در سائر امرا فران روان دوران در جنگ نادرشاه منصب امیرالامرائی من شدر مناز استبلاء نادرشاه منصب امیرالامرائی فسیم مراتب دیگر به نواب مقر گشت و بعدرفین نادرشاه بحال ماند - دررسی ناف و تحسین د ماند و الف (۱۹۵۱) نواب از با دشاه رخصت دررسی نافت نموده بر توقد دم برسوا د بر مان پور افگند مغیان و این از در ندکه ستر داه با برشد اکن مردارا در داندای در بر ناف به اکن مردارا در داندای در بر ناف به اکن مردارا در داندای در بر ناف به این به نشد اکن مردارا در داندای در بر ناف به به نام مردارا در داندای در بر ناف به به ناف به نام مردارا در در در در به نافر نام در بردارا به به نافر به اکن به به نافر به نافر به نافر به دار به به نافر به به نافر نافر به به نافر به نافر

دراندام حرب تقاعد منودند- نواب نظام الدوله زنگ نوج مشابده كرده دررد شاه برمان الدين عربب كوشة عرات كرفت - چون رايات اصفحاه بنازنطيم و ننسيني ملك ونصب حكام جديد اوأكل موسم برنسكال قربيب به اورناك أبا درسيد نواب نظام الدوله براندنشية أنكرمبادا أويزشي رود مدا زروضه بقلعهم ببررنت نواب آصفی هموافق فاعدهٔ مسترورموسم براشکال افواج را باوطان وجراگاه رخصت فرمود- وجريده در اورتك آبا ونشست يون شيطان لعين راه زن بنی آدم است تا بحد بکه نتا مج انبیا را برورتسوملات ا زراه ی برد- و بمعارضه تَا لَتُهِراتَكُ لِفَى صَلاَدِكَ الْقَدِيمُ كُسّاخ مي سازد- نواب نظام الرّولة تَركيب وانعه طلبان ارا ده **ا ورنگ** آبا فصم ساخت - وقریب مفت بنرارسوا رفرانم أورده بابلغا رفزيب اورنگ أما درسير- نواب أصفحاه بابسر فدرمردم كه حاضر لو ذند وتزنجانه درسوا د منهرجانب عبيرگاه بمدا نعه قيام منود- بسينم جا دي الا ولي سب اربع وحسبین وماً منه والف (۱۱۵۴) وقت نشام حبَّك قائمٌ شدا زكترت تو بخابنه آصف جاہی وْظلمت نشام وْنعْلی وقت - فوج طرف ْنا نی ازېم پاشیدنواپ ْنظام الْدَّ فيل را تاخة بامعدودى خودرا قريب فيل نواب آصفى ورسانبد- وزهى شده در وسن پيروالاگهراُ نتا د-

نواب آصفیاه درسد ست فحسین دمانه والعنه (۱۱۵۱) کرم نیسنی بولک کرنانک برلست و بعد وصول آن دبارا قل قلعه نز حینا بلی را که در درست مرسند بود محاصره کرده مفتوح ساخت و بعد ازان مک ار کاث را از قوم نوابیت که از مدینه آن الکه را در تقرف داشتند انتراع بنود و حکومت آنجابه انورالدین نمان شهرامت حینگ گویاموی از جانب خود مقر فرموده درسید بینی فیسین و مانه و الف شهرامی بنجسته بنیا دمراجت کرد ودرس بنسع نیمسین دمانه والف (۱۵۹) قلعه بالکنده از توالع حبیدراً با دکه
در دست بعض امراء دکنی بود بعد محاصره در فرصت کمی مفتوح ساخت
و درس نه اصری و سین دمانه و الف (۱۱۹۱) خبراً مدا حد خان ابدالی از
جانب کابل به نشا بهجمان آبا دگرم شد- نواب به افت خام ساخت
بهمت بر بان بورنه صنت فرمود - فقیر به لکیف نواب نظام الدوله حاضراین سفر
بود در بر بان بورخررسید که احریشاه ظفر بافت و احرفان اید الی سکست خورده راه
کابل گرفت -

نواب آصفی ه را دربن ایام مرضی شدید عارض شد- بهمان حالت بهیت و فهتم جادی ۱ لا ولی خیر حابث و در سوادشهر ما دی ۱ لا ولی خیر حابث و اورنگ آبا دیراً ورد- واز استنیلاء مرض در سوادشهر بر بان لور زبرخیر و دفنه کرد و بهاری روز بروز قرت مع گرفت تا آنکه چهارم جاد الآخره و فت عصر سداحدی دستین و ماند و الف (۱۲۱۱) رایت بملک جا و دانی برا فراخت -

وقت برداشتن فعش غرایی از خلق برخاست که زمین و زمان در ارزه در

آمد- امراء عظام جنازه اش رادوش بروش به میدان رسا بندند- و نما زاداکره بروض به میدان رسا بندند- و با بان مرقب به روض به دوند شاه بریان مرقب به روف شاه بریان الدین غرب قدس سره و روانه ساختند- و با بان مرقب شخص بازی قرب دند و سنه که راقم الحوف نیم بروا قفان امرارسلف به ویداست که در طبقه سلاطین تیموریه و طبقات بنید با بریان اقتدار بویداست که در طبقه سلاطین دوی الافتدار بود شها در و کسی برداخت و قدر و سنه که در فر مان چه بن سلاطین دوی الافتدار بود شها در قرب شکی سال با بالت ممالک و کسی برداخت و قور و سنه که در برد مان چه بن سلاطین دوی الافتدار بود شها در و کسی برداخت و قور و سنه که در این فرد و کار نامی روزگار با شد بجلوه آورد-

شدکه سه لکدوبید برستخط او سواس انعامات با دشای درصوبهات دکن بطری ایسی وورمایه، به ارباب استخفاق می رسید-وسوای این قریب یک لکدوبیدیمردم جج رووغیریم رعایت می فرمود -

سادات وعلما وشائح دیا ریوب و ما و راالتمرو خراسان وعراق عجم و مندوستان آوردند- و در خورتست خطے ازاحسان عام اندوختند-

فقررا بانواب آصفیاه صحبتهای مستونی دست دا د- در حبت اقول آنهاقاً مهندولی بدادادهٔ اسلام حافر شد دست اسلام دریافت عرض بیگی بعرض رستا که مبیدوار نام است - فرمود نامی باید گذاشت کمشعر دین اسلام با شدفقرگفتم منطا دین محرد فرمود دیروز بهندولی مسلان شدنام او دین محد گذاشته شدیگفتم دیج بر فررود دیروز بهندولی مسلان شدنام او دین محد گذاشته شدیگفتم دیج بر فرر زیاده شود بهنترا آلمه می الم محرص نام مقرد نمود

نوابطه موزون واشت و دیوان خیم از نتائج طبعش فراهم آمده-وقت که بنقریب درٔ ارت از دکن به نشا همهان آما و تشریف آورد- نفر در نسا همان آباد بودم- زادهٔ طبع خود که سه

ی سوی میرود آن دست حنائی اموزکه آئینهٔ گلزار بدست است برای اننام غول در مجمع شعراانداخت - نواب اهین الدوله و فا نع خوان حضو معلی -علامهٔ مرحوم میرعید الجلیل را تکلیف کرد - میزفصیده ورین زمین طرح کرد که مطلعش این است م

نا کسن ترافشعل افرار برست است مرائمینب کاسکداد اربیست ا نواب ایس الدوله نصیده را به نواب آصف ماه رسانید مخطوط شدو لکینی النان فرمودمي فصيدة ويكرورمرح نواب أصف جاه برداخة شيب بوافقت نواب امين الدولة نزدنواب إصف حاه رفت - نواب اعزاز واكرام فراوال بعل آورد وبرابر ودبيها صدما داد- وجون نسخة قصيده از نظر كذشت شمع را نزد بك طلبيد اشاره بانشا دفصيده كرد- بريك ببيت دابغهم ورآ ورده بتوحيتهم اصغا بنودوجوابر تحسين افشاند- بعداستاع فصيده صارانقد وتصلحت واسب الكليف فرود-علامه مروم موافق ضابط؛ قديم خود نبيذ برفتند- قصيده إبن است ٥ بهارآمدو واكرد عني ببند نبا كره زخاطر بلبل كشود فيض صبا ربسكسنره وكل در جمين بحوم آورد سيم كرد بصدحيا جاي خود را وا گرفت نهوه بكف در ساله با فوت براى شابر نو روز لاله حمرا بهین به لا و و کریک عمینه در سربرگ جوطوطئ که زمنقار واکند برما نگاه دیدهٔ نرگس فسون موش ربا شكنج طرة سنبل كمندصير نظر و کلینے که ازونشگفدگل رعت وميافته أ منفار بلبل وشكو جنائي شان وزارت زعمرة الوزرا فزودس جمن الأسحاب كوبرمار نظام طن وملك افتنا را بل كرم قوام دين ددول أفتاب مجدوعلا بووسي وزارف براز نظام الملك كنشش تانى بهتركشد نكار أرا كرفقي جزربود مذكررا بقفا شابكف اوكرون أواندف ما بنست کی از نشرکف او كلاه فخربينداخت انتوشى بهوا يت دوي ده بمال المكث كزوسوالكندون فلندر دريا ويكافز ت جودش فيط الكاشد گواه اوست برس ميم رعشيم اعضا چنانكرفلق رجودش اصالح يُسرى گرفت فنم بنی خروز داش او

On suracking of

كون مك بود از جنس إس سننا

چواوندىدە امبرى سىنب الاخلاق بعبينك مدومهران سيهرستيت دوتا نشارعقل محبسم بود به فهم وذكا مثال رُوح مصور بو دبیا کی وات جكدرسنبل وكل شبشششي عنبروعط بعوكرم جوشي فلقش شودجين ببرا صفای آیندا کے اوبود جندان کمی تایدارد آبخ رو دہد فردا . طفر برتیغ جمن کار او بود سنسبیرا كرم زدست گهربار او بود ممنون تعجب است زسمشيراً تش افروزي كهامي ننيغ كف است وكف المجعلا گره گره نبودنیزهٔ صروست کنش که بندگشته دروجا بجا دل اعدا كمان جيقوس قزح تيرحون شهارسا گهنبرد بودبهجو ابرصاعقه بار بزارشكركزومسند وزارت يافت بهان كه يافت تن عاذرا زدم عيسا بريم ين طرب جيد برم رنگيني كرازنصور آن خام گشت شاخ مينا ترانسنج زمزعوله ساخت چوگانے کوبُورگوی دِل سامعان بخسن ادا بيج نظارهٔ اين محفل نشاط افر ا سيبرشدممتن ديدة تماشائي بوقوراناد تونوك دن وجوك فوشق يقد فوقو كي قواد و نوك بولدى ميشكر موندا فيورلقتانع بولسون بلند فلدي نوا قوشون سيمدن آجيله يكوب كوكل بيدو ميطدحت اوراكرانه بيدانيست برورن فلمي جون نوان منورستنا كزابل ففلم وخوب است زابر فضل وعا شعارمن شود شعربس كنم زين حرف أَقُولُ وَقَعْلَى اللَّهُ وَاللَّهُ وَاللَّهُ الْخَارِ اللُّهُ اللَّهُ اللَّلَّهُ اللَّهُ الللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ ا وللنك أنمرك بالعتي مائرست عيو ٱػٵڄٞؿؙڰٙڷٷڮڮؠڬۺ؆ؙ؇ۊؙڰڷ وَآنْتُ خَيْرُ لَهِ يُرِ لِزُوْرَةِ الفُّعُمَا فَانْتَخَبُّرُ كُلِمِنْ لِكُنْ مُكَّالِلٌ هُي قَرِ ٱسْتُهَابُدُعَا ثِي الْهُنَاٱلْمُتُعَالَ عُنْ الْمَعْمُ فِي قُوالِهِ النَّجِيا كه برجلا درشهن شابدا تداين دوگوا زفضل كركزم تف ونبزه ى كرزم

بروزمعركه ففيل ثمامي ابن دعوني زدوالفقارج بربإن تاطعي دارم فلم فوشت براي وزارتسش تاريخ وزنركشور منداصف دوام ابقا دوكون جوبير ارائخ ازوشودسدا مزارومكصدوستي وجهارنفس نشاط مَعَلَىٰ وَكَلَ مُرْبَعُ مُسَالِكُ لِلسَّالِمُ لِلسَّالِمُ لَكَ السَّالِ السَّلِيمُ لَسَالًا لَفَلْهُ فِي الْعَرْ قِي الْعَرْ فِي الْفَوْرُ بِيحِ تَأْرِيْجُا ريي جكت مون اجل باس به وزيسدا اسيس دے کے کہی ہندوی مون اون شرد بخام رعد الجليل كرو ارشاد كأحتم كن بدعا ابن قصيرة غرا برنگ نرگسو گل شغم و گوش نوق سما ملائك أزيي أمين ابن دعاشده اند وی ازوزارت و از وی دزارت الی بميشه بردوزيم شادوكا مران باشند

امیر می بودوین برود - عدالت کستر فیورصاحب هرم صف آرای بزم ورزم در اجرای احکام ستر بعیت خراجه مدوا فی می مئود - و در فریا درسی عاجز نالان به دست یا توجه تام می فرمود - در فصاحت نقریروا دراک لطائف سخن کوس بکتائی می نواخت و به ندگر سوارخ سالفه سال طین اولوالعرم گوش ستمعان را لبر بزر گدر می ساخت به بایش شخن را به برتیج میر فراها شخب بجائے دسانیده بود که موشکافان دقائق معانی و درموزیابان لطائف سخن را فی نمیشوانستند را بی بفرق تخیق و تقلیار کشود از میادی سن شخصی مالک عظیم از میادی سن شعور بمقضای علویمت و فرط شجاعت به وای تسنیر مالک عظیم درمرد اشت - نواب آصف حیا و درمه نیمسین و باشه و الف (۱۵۰) صب الطلب درمرد اشت - نواب آصف حیا و درمه نیمسین و باشه و الف (۱۵۰) صب الطلب و درمه دران و نشق صوبجات و کسی برمیل

له نتائج الأفكار عنى ومطوع مداس طلام اعراد المن المناهم عن عداد من المناهم عني من من من من من المناهم المناهم من المناهم المناهم

نبابت به ببسروالا گرنفوی مفود- نواب نظام الدوله در نظیم و مسیق امود کلک امنیت بلا دوامعارور فاه و فلاح عامی خلاق تدابیر صائبه و مساعی جبید بظهور آورد - و به بذل انعامات و عطای مناصب و نطابات و جاگیرات و ضیع و بشریف منتسبان دولت عظلی را مورد نوازش ساخت و عنیم مربه تدا که در و کن تسلط بهم رسانیده و صوئه مالوا را بترت در آورده و تا حوالی و بلی زیر و زیر ساخت گوشمال و انعی دا دوع منه و کن را از ترک از حوادث محفوظ و مصنون داسفت

وچون نواب آصفهاه از دار الخلافه دیلی الویه نوخ به دکن برا فراخت مغولان نواب نظام الدوله را برسر مخالفت آوردند- ومحاربه بو فوع آمد نوعی که- دور نرح بهٔ نظام الملک) گذارش با ذت

ودرسنخس خسین و ماند والف (۵۵۱) نواب آصفهاه فرزندگرای دااد عناب بر آورد و درسند نمان و خسین و ماند والف (۸۵۱) در حمیدر آیا و اور ا مورد نوازش فرمود وصوبه داری اورنگ آباد تفویض نموده رصیت آن بلده ساخت -

ودرسندنسع وشبين وما نه والف (۱۵ ۱۵) نواب آصفها ۱ از حيدرايا و به و لا رور رسيده بسررااز ۱ ورنگ آيا و نزد خود طلبيد نواب نظام الدوله خود را بحنور دسانيد-

نواب شهیدانداء در بین سفرنفتر را تکلیف رفانت مودود اسفار سے کہ بیش ی آبد با خود داشت و برا فنیار مفارقت رضا نداد-

انقصه بدر دبسر بنابر علی تانب و اکنگر افزامش نودند - از انجا نواب آصفی و بسررابطرف میسور رخصت فرمود که از داج میسور شیکش بت آورد - وغدر به اور نگ آباد مراجعت خود - نواب شهید بعد دوس ل مرزیکت آ که دارالا قامه را جومیسوراست تخصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اور مگاه رسانید و و خفریب بدر و بسر جانب دارالسرور بر بان اور خرانمید ند- نواب تصفیاه در دارالسرور متوجه دارالسرور شد و نواب نظام التروله سندایالت وکن را زیب و زمینت بخشید - و از بر بان بور بصوبه اور ناک آبا دکم تفرخلا وکن را زیب و زمینت بخشید - و از بر بان اور بصوبه اور ناک آبا دکم تفرخلا وکن را ست منوج گشت و ایام برشکال را در انجابسر برد -

دربن اثنا احمد رشاه فرمان روای بهندوستان بجمت اصلاح امورسلطنت کرسبدب نزاع ونفاق اعبان حضور منجر بفساد عظیم شده بود- شفیم طلب به خط خاص نوستن

نواب با دصف موافع ومفاسد دکن د وسواس بغی بدایت محی الدین کی دختر زادهٔ نواب اصفهاه که از عهد آصفهاه به حکومت را بچور و ادونی ب پرداخت محف با متفال حکم ظل اللی واصلاح کار بای پا دشاهی با فدی گران و توبی نهٔ فراوان عازم مهندوستان شد- و تا دریای سر مارا جلور بزخو درارسا نید درین من شقهٔ دستخط خاص با دشاه ناسخ عوبیت حضور ورو د منو دواخبار کشی و به اعتدان بداین هی الدین خان نیز برسبیل توا تررسید للندام اجعت به اورنگ آیا و منوده موسم برشکال در پنجاگزرا نبد-

دری زمن حین دوست مان و من از در از از رؤساء نوایت ارکات بر ایت بر این ایک به برایت بر این ایک به برایت کی الدین خان دوبر ارکات اور دودرانجام ففیرے از فزئلیان فرانسیس کی برایت کی الدین خان دوبر ارکات اور دودرانجام ففیرے از فزئلیان فرانسیس کی برایت می الدین خان محق شدند و برایت می الدین خان محق شدند و برایت می داندوقت نواب برانهای نام ارکات بودرفتند - شانزدیم شعبان سندانشین و شین و مانته و استین و مانته و

بهامت حنك درج شدادر الف (۱۱۹۲) معركة فتال أر نواب نظام الدولة بجرد ظهوراين سامخه درصد دِكر داوري افواج - واجتماع سرداران نامی دکن و افزونی مصالح حرب گشته با بنفتا د هزار سوار جرته ار و تو بخانه ببشار و بک لکه پییا ده بعرم تنبیه باغیان لوای عزیمت ا فراخت - د تا بندر مهمکیمری که یا تصد کروه جربی از خجستند بینیا دمسیافت وارد به باشند کوپ رسیده صف آرایسے ميدان بردگرديد-بيست وششمرسي الأخرسن تثلث وسين و مأمة والف (١١٩٣) تا سه باس کامل آنش خانهٔ فرنگ سرگرم اشتعال بود- آخر کا ربیست و مفتیمنه فرنگیا ازرعب وبهابت محدمان روبه بنرميت آور دند وبدامبث محى الدين خال زنده بكيه آمدتواب بجمكم لا تَنشُونيب عَكَتَيْكُمُ الْبُوْ مَربدايت مى الدين خان را زنده نكاه داشت ومصاحبان ولشكريان اورا فاطبتر ازجان ومال امان مخشبة ودلت نوا بان برحبيدوم بیشکاه نواب بدلائل فاطعه نابت کردند که بقای بدایت می الدین شان موجب اليجان مادة فتنه است اورا ازميان بايربرو اشت - نواب ترحم راكا رفرمو ده بركز بفتل راضی نشد و محفوظ نگاه دانشته مردم را برای تقدیم لوازم صدمت نعبت شا-نا انصافان فدر این نعمت فیرمنزقب نشناختند و بغیرای کل تعکل علی شا کلته اها ك جان تخشى برطاق نسيان گذاشته بنمان كريدخوا بي جست بسنند- و فرنگيان با وصف شكست فاحش بتورمصدر انواع شورش وغيره سرى كرديدند و (نواب) بشرورن فلع ریشهٔ فساد- تو ثفت دران سرند مین واجب دانسندمتو الكات شد - و فوى بدا دورًا آن گروه باطل يرزوه تعبين نود - ا زنبر كُلّ فضا دفد رَثْنِي زخى بنوج اسلام رسيرو فلعد لعرث كده ينجى كرياى تخت الكر كأفك است ع فرانسيس فت - نواب از كمال غيرت وتميت دين نين ومراعات زيم والني

طک داری که تدارک بر امرسے باید نوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمردان گردد- باو شدن برشکال ومشا بدهٔ طوفان نورح - وصوبت عبور دمرور - وانقطاع رسد غلر-خود بدولت متوج تنبید کفره فجره گشت - و یازد میم شوال سن نندش وسنین و مانت و الف (۱۱۹۳) از ارکات کوچ فرمود - و به فدیم ماه مذکور بداشارهٔ درولیشی از حمیج

منهبات توبه کردونانفس والسبین برحالت توبه ماندازانجا کرفنگ شعبده باز در برجزوز مان نقش تازه برروی کاری آردیمردادا
افاغد کرناتک کددبین بیباق ملازم رکاب بودند- با وصف شمول عنایات و افواع
رعایات وحقوق پرورش مطلقاً پاس ک خوارگی ولی نعمت نداشته - واز قهر و
خصب منتقر حقیقی نیندیشیده به طبع ملک و مال باطناً با فرنگیای ب دین تنفق ویکدل
شدند- وجهد از کا فرنعمتان دیگر را به ضمیم اد بارخو دساختند - وجواسیس خود رویه
فرنگیان دا که زیر فلعه و چی اجتماعی داشتند نقصه شنخون طلبیدند - شب بهفدیم محرم
فرنگیان دا که زیر فلعه و شنین و مائنه و الف (۱۱۹۷) آخرشب رسیده ایکا یک

اگرافاغهٔ بخوید نصاری نی پر داختند آن جاعه که نشر ذریم قلیل بردند قدر نداشتند که رویه نشگراسلام آرند

برچند بینی دولت خوالان بیش اذین به نواب رسانیدند که افاعند برسم عدر انداز کمال منائی طینت اعتبار مذکرد کرس بالاشان چه بدکرده ام تابیدی که که وقت و بنگ این این از باید بر داشت و تن و بنگ فیل داجا نواضعاً بیش از به به افاعند را دا فاعند رسید - نواب نواضعاً بیش از به به ای او دست بسرگزاشت - از ان طرف آداب بواجل نیام - چون می مهنوز خوب ندمیده بود نواب گرای که کرم انشناخته اند - اندی خود ادر عادی بلندساخی باندسا

در بهان فرصت بیمت شاق تخصی که در نواصی اون سنته بود نفنگها معاسرداد در بهر دو نیرو نفنگ برسینه تواب رسید در کار آخرشگر- افاغند سر نواب را بریده برنوک نیره کردند وسلوکے که اُست در ماه محرسم با امام الشهداء رضی الله تعالی عنه کرده بودند

ئېرە كروندوسلوك دامن ورماه حرم با امام الشهداء رضى الدرىعا بى عند كرده بودىد نوكران نواب بانواب كردند التاليك و لا تا اكنيرس اجتعوت -

مردم الشكر آخر روز سررا باتن ملحق ساختند - وتا بوت را روانه نجسة بنيا د نموند و با بين مرقد نشاه برً بإن الدين عربيب نز د نواب آصفهاه زيرخاك سپر دند و با بين مرقد نشاه دن نواب قريب قلعه چنجی بفاصله ببيت كروه از ببلجری و اقع شد - را قم الحروف گویدسه

نواب عدل تسترعالی جناب رفت فرصت نداذبیغ حوادث شتاب رفت درمفدیم زماه محرسم سنسه بدید شد آبریخ گفت نوح گرے - آفتاب رفت درمفدیم زماه محرسم سنسه بدید شد

دران شب که آبستن صبح قیامت بود فقیر تمام شب نزد نواب حاضر بود فیق دستار سبتن آئینه طلبید و برسنار سبتن مشغول شد دران حال باعکس خود مکرد خطا

گردکه ای میراحد افداحا نظر نست نام اصلی اومیراحداست - وقت سوارشدن با دصف آنکه وضود اشت تجدید وضوئود و دو کا مذنماز اداکرد و سجد گردانان و

ادعبه فوانان برفيل سوارشد-

دمع ول نواب بود که در محاربات از سرنابا آبن می بوشید در ان شبب بجز جامئریک نبی آیج ببوشید و بهین حالت بر ننبه علیای شها دت فائز گردید -حافظ می استعد ملی رحمه الله تعالی فرمود که بخاط من گزشت که شها دت نظام الدوله عندالله جه طور باشد - روز به تم از شها دت بعد فراخ از فاز می شنبل فیل شد به وم که بیخ دی دست دا د - بین الله و مرد الیفظ تر شا به ه می کنم که دوشی بلباس عب یک در مین من است و دیگرے در بیبار شخص بین بشخص بسارگفت

كَيْفَ شَسْهَا دُنَّ نِظَامِ اللَّهُ وَكَا وجواب وازّاتَك لَشَيعيْنُ وَ اللَّهِ لُعِن خَاتِلاً لَمُ چون بافاقد آمدم شبه که درخاطرداه یافته بو د رفع شد - وصحت شهادت بيقين بيوست - باز بخاط كزشت كه نارشيخ براى شهادت اين الميزوكر ما يدكرد- با خودگفتم این عبارت راحساب باید کردنشاید بانغیبروتنبدیل ناریخ شود-پیون حسنا مردم عبارت بي زيادت ونقصان ناريخ برآمد-ما فظ محر اسعد مدكورجمه الله تعالى مولدا ومكم عظمه است نزوشيري " آج الرّبن كلّي د ديگرعلماء حرمين شريفين ملذكرد و در شفولات خصوص حديث و فقدب نظيرنه ما مذبود- ووراستقامت دين وسلوك جادة شريعيت جدوجه رشمام داشت فقررا اول درطالف باوملاقات دست داد وبعدورو دميمند بالهم الصحبتها أنفاق أفتاد ندات بابركات بود روز جنگ افاعنه كه شرح آن عنقر بيب مي آبيد مهفد يم شهر ربیج الاول روز مکیشنیه وقت خلیرسندار بع دستین و مأننه والف (۱۱۹۴) به زخم چنزیر بن شاددیند مرفن اوسدان جگ سرزین لکریت کی بفاصله یک فریخ از موضع آ چنی ویک فرخ از دره کارکالوه که دره ایست مشهور درنوای کرای راقرالروفاك بيده مَنْيُ عَازُنَا اسْحُكُ الْأَنْفِيا لَكُلُالِكُ وَاحِلَّا

خاطرمالل نسكاربو دموافق مرضى بعرض رسا نهبدند كرشكا ربايدكر د آخرنواب ارفقير ثمريسيد جربابد كرد مفتم نفط مبيا د آمده - اگر حكم شود النماس كنم - فرمو د حبيب مفتم بإ د شا<u>ب ن</u>فتل اسبري حكم كرومضا بطداست كههركا ة حقى را مى خوا م ندنغتل دسانندا متنفسا رسيم كنندكه اگرارزوسفّه داشنه باشي ظا مركن - اگر امري ظاهرمي كند بعل مي آرند - جون اسبررا برسیدندگفت مهین آرزودارم که بکب مرتب در مجلس سلطانی باریاب شوم میری بعرض بإدشاه رسانيدند درجة قبول يافت - واسيررا دربار گاه حا خرساختند - و استفسار كردند كدعرضى وارى گفت بخبر- وفننيكه بإدشاه ازمجلس برخاست اسببر بعرض رسانيد كه گنه گاروا جب القتلم اللّاحق صحبتے بریا دشاہ عالم ثابت كرده ام بإدشاه ازبن صَّن ادامسرورشد و اورا امان داد حالا ابن آبهو ہم حق صحبت ثا کرده است - بیشتر برجیرمضی مبارک باشد_. نواب لب تبمنتم شيرين كردواً دمورا بهم نام فقريعني آرا دسه جلال اسيرحرف بامزه مي كوييه مزة كباب آم ومنكب خلاصى او الرازمي مروث قدي حيشبره باشى سنة در اور مك آما و نواب سا دات عرب را دعوت كرد- و دور قهوه ورميا آمدنواپ فنوه رابسیار دوست می دانشند - یک از سا دان مدبینه منوّره خالی زین بَانُوابِ كُفْتُ ٱلْفَقَهُ وَيُّا يُحَتَّرُ مِنَةً عِنْنَ نَعِضَ ٱلْعَلَى عِنْوابِ بِا فَقِيرِ خَطَابِ مُرِدَ كَمِلْوْنَا جربيفر ما يذكر فنفر - غرض مولانا ابن است كه تهوه نزد بعضه على معظم است ومحرم از ما دهٔ احترام است أواب ساکت مشد وسیدیم نعمید و بعد برخاسیت مجلس ا دائتے شكركرد كركلام مراعجب أوعيه أورا فاطررسا نديد روز سهدروض راه فیل سواری نواب وخیل سواری فقیربرا بری رفت و

إيم حرف واشتنى مديث جبل ا عد مذكورشد كه هذا جبل يُجيننا و تجينان

آن رانظم كردم واخلاص نواب را باخود باقتناس حدیث نشریف ا داساختم ۵ هُوَيَاصِرُكُولِ سَكُومُ سُلَطَانُ الْوَرَى الْقَالَافِي الْعَيْشِ الْكُنْكُ لَا مَا تُبَدَّ حَامُ الْمُنَاقِبَ وَلْمَا مِسْمَ كُلُّهَا حَبِلُ الْوَقَامِ يُحِبُّنَا وَ يُحتُبُهُ فقيرسواي اين قطعه عربي كه بطريق اخلاص برزبان گذشت ورباعي كه دراستنعا سفرج نسبت برنواب آصفی و نظم شدلب بمدرح دولتمندسي مكشوده - رباعي ای حای دین محیط جودو احسان حق داد نگرا خطاب اصف شایان اوتخنت بدرگاه سلیمان آورد تو آل بنی را به در کعبه رسان نواب شهيد ذكاء طبع وسرعت اندنيبه بدرج بكال داشت - و در لجيء غول طولاني ٔ آبداربنظم می آورد- روزے ازعلومزاج خود حرف زد که هرگاه غولی در زمین استا دفکر كروه مصينفود دل مي خوا بدكه فوا في تازه مهم رسد - گفتم قافيه اجبر مشترك است انترا قوافی چیج مضابقهٔ ندارد- بسیارنشگفتهٔ شد-د بوان خيري دارد- بعد شها دت اوتخصے ديوان اور اکشود مرصفحه اين مطلع الرُتْرَانُواتِ اللَّهِ الله الله مالله دم شمشير تؤوُّ كرون ما بسم الله وبادوادم كشي عرسك مشق كردوير كاهدر فانعفرى لشست اشعارابا مسلسلى تراديد - يون اين بيت الطيش سردد دوقى كردك م النجايل نيراسي ع كاه المان وريني شادت يريده ايم الى ياد درفر انعما فطرو و درورا كالمكان وتا فالمست المنتابذ برووكانا فالمست

اى ول زنافي ياده دمنوان كرفت سرزندة زعراب م توان كرفت

ازجيم سن يار بلد مع توان كرفت گربیخودی بسیکده فال سفر زند ای شوخ موائی مفکن سیسرنگه را این ناوک بیداد بکار جگرے کن مرنجان خاطرم جانان مزاج ناز کی دام و گرازهٔ مغروری من ازعشق تومغرورم ازگل گوشته دستاز مخورے کرز د تعراد تازه سالی است کمن مے دائم بدر شهادت نواب نطام الروليه- افاغنه ونصاري بدا بيت محي الدين جا رالبسرداری برداشتند- وافاخنه درجلدوی این حرکت فلاع وملک بسیاری اند بدایت می الدین خان نوشنه گرفتند- **بد ایبت محی الدین خان** با افاغنه *به بیری* رفت و كبيّان لعني حاكم أبخار ا ملاقات كرد وجيمة ا زسياه نضاري بمراه كرفنه عازًا حبدر آیا وشد- و مرسر ار کاث عبور منوده در ملک افاغنه در آمد-قضا و قدر اسباب انتفام نو اب نطام الدوله آماده ساخت- و در دل بدابيت مي الدين خا وافاغهٔ غیار نفاق سرانگیفت - روزی که درسرزمین لکرمت بلی مخیم شد ناخشی طفین براعلان رسيد وعائد بيرفاش شد- ازيك طرف بدرايت محى الدين خان و تصارى وانطرف ديكرا فاغتمستندشده صف أراى فتال كرديد ندتي تشافان و دیگر سر دارا ب ا فاغنه بقتل رسیدند- و کار بدایت محی الدین خان بنر بزغم ننرب كدور وروزة ومنازر رسيدا فرنشداعيان لشكرنواب معلامت حك بن اصفياه راسردارسافتند-وسریجت خان و دیگرسرداران افاعشرا برنوک نیزه کرده و شادبابة نواخته داخل نميام كردبيند

و این سائه بندیم دیج الاول سندار ای دستین و مأته و الف (۱۱۲۱) و افع شد - خون فراب شهید طرفه گر دافتا دکسا نیکه با نواب شهید به وغایسش آ مدیم - مجد به سنرار سید تدر و به شصد تا دوزای به تفاتلان در آن و اصرفقنول گر دبیر در مه دبیری کرانون نامق برد و از شمع دا چندان امان نداد کرشب داستوکند ازاتفاقات آنکدروزیکه این جنگ واقع شدیین مندیم رسیج الاول فرصت دنن هنولا نشد- بزریم آنها را ازمعرکه برواشته ورمحرای ای و دق سکن وحوش وسباع روزانه دنن ساختندو تا بوت نظام الدوله در چین تاریخ بزردیم بروضهٔ مقدسه- و بعدشام درجوار اولیاء الله مرفون گردید-

سبحان الله نواب اقل قاتلان خودراز برزین فرستادو بعد از ان خود در کن ار زین آسود خَاعْتَ بِرُو ایّا اُولِی الْاکِنِمِناسِ

وبرجا در اتناء راه تابوت اوراگزاشته اند-مردم ممکان ترتنب واده
ازبارت می کنندونباز با می گزرانند-ازینجاست که برای انتقال او تاریخ دیگر
الاحسن خابخه "برخاطرفقیرالقاشد و در رشته نظر خسلک گردید که سه
از جسان خابخه انتاب معدلت محشور با جناب حسین این فاطمه
تاریخ خواستم زبرای شها دئش ارشا دکرد بیرخ د- حسن خابخید خالی است
از جله برداران ا فاغند که با نواب شهید طریق دخابیم و دند عید المجید خالی است
کربیش عبد الکریم خال می میانداز عمده امراء سلاطین بیجا بور بود-واولاداو
تا حال به حکومت بنگا بود فیم و از نوابح کرناتک می بردا زند- عبد المجید خالی بسرخد دو دیگر سرداران ا فاغند را براه فدر د لالت می کرد و منصوبه شطریخ دفاغائبا هدید می داد در کاب نواب فرستاد آما بالانگ

د به من خال کرفواب دا به شهادت دسانید بسر الف خان بن ابرای به خان بن ابرای به خان بن ابرای به خان بن ابرای به خان بی کربا خنرخان بن کرباند ندکو د بود - ووا دُدخان بی کربا ایران مراح بر خار خان است چون می دادی دکن در در نشاه عالم ب دُوالفنار خال بسر اسدخان وزیر نفویض یافت و

نیابت به داؤدخان بنی مرحمت شد. داؤدخان برا درخودابرا بهیم خان دا نبابت حیدد ایا و مقرد کرد و بی مرحمت شد حیدد ایا و مقرد کرد و بی مرحمت شد حیدد ایا و مقرد کرد و بی مرد بی ایرابیم خان دا به فوجدادی کرفول و درست اولاد ابرا بیم خان است -

درجنگ انتقام محمت خان و دیوان اوا ماشت الشدخان کرنخم این مهم نسا دکشتهٔ اوبود و بهلول خان و نصیب یا ورخان و دیگر ببزوانان ا در از فین به بیاسا رسیدند - وچون نشکر برسر کر نول آندشهر دا غادت کرد و ابل و عیال مهمت نا بهمه به اسیری در آمرند - و از شامت علی که از ان ب بهت صا در شدجان و مال آبرو بهمه بر با درفت - حالت دنیا خوداین است ما گفتی چه و ابد بود - و دسکیه کما لرآین خلکه فرا ای است ما گفتی چه و ابد بود - و دسکیه کما لرآین

 وماً نه والف (۱۹۷۵) چند ارا مذبوح ساختند وسرش را برنوک نیزه کردهٔ نشهبرخود ند وجیجنبن سرداران فرانسبس با قوم خود هرار و نکیصد فرنگی سعنید پوست و لا بهت راسوک فرفهٔ کاروی زنده دستگیرشدند

وبدنشها دت تواب نظام الدوله جاعتى كه شبخون آوردند- بي كس روى آسايش نديد و ما كارياين حالت كشيد الله في الك لاَرْكُير عَلَى لَاَ كَانَ لَهُ قَلْبُ اللهُ الْوَكُلِي اللهُ عَلَى اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ عَلَى اللهُ اللهُ اللهُ اللهُ عَلَى اللهُ الله

(۱۸۸) نعرت - ولاورفال

نام اصلی او می آنعیم است وطن اسلافش سیالکوت از توابع لا بهور-میرعبدالعن بزیر بیدد لا ورخان نوکرشا بزا ده و ارا نشکوه بود- بعد بریم خوردن داراشکوه و آرایش یا فتن اور نگ دارائی به خلدم کان درسلک نوکران خلدم کانی انخراط یا فنت ورفته رفته مجنصب دو بزاری و خطاب و لا ورخان امتیا پذیرفت

میر مین می مین می اون ترعثایت الله نمال کشیری کداندا مراء عالمگیری است از دواج یافت و در جد شاه عالم نخطاب پدر مخاطب گشت -

دې دن صوبه داری دگري درېدا پېشېلوس محير فرخ سير به نواب نالام لملک مقرد کرديد و لاورځان در رفاقت اورخت به ديار دکري کشيد -

دیون امیرالامرا سیدهمین علی خالی را بیته مکومت دکن افراخت دلادر خان دا فوصداری را دیجر از توالی خالو رنفویش خود

وليدزوال دوليت سادان بارم واستقرار نواب نظام الملك درمالك

MAKSAR ROLL CO 14 3 COSTO OF 101/101

دکن با نواب بسرمی برُد و بمزید قربت واحرّام اختصاص داشت-ودرسب نسع وثلثین و مانه والف (۱۱۳۹) برسرابستان بقا خرامید و برطبق وصیبت در بای تبرم شد تود مدفون گردید-

شاه ابرابهيم

وهیبت دربای جرمرسارعود مرفون اردیدنام مراشد اوشاه ابرانهم است- نرشر بفش درون صارر وضه شناه برم بان الدین غریب ترب دیوار حصار و اقع شده -محوطه مختصر ب درسب در سبکین دارد-

ولا ورخان اقسام شعرخوب می گوید ومضامین مرغوب می بندد- دیوانش مز است این بواقیت از ان معدن استخراج می شود ب

بسکهی دارد جیا در بیرده محبوب مرا دبیرهٔ بیگانهٔ داند مهر مکنوب مرا مژگان بهم نباید د لدار بی نقاب ست کی خواب بیتوان کرد درخانه آفتاب آ

بی بروی توازنظرم نورسه رود این بربی کمان چه قدر دورمی رود بخشند به محفله که بیک در دصد دو ایخشند چه ی شود دل ما دا اگر بما بخشند

به من دبیب درون مروی تو ده خواب مرا می زند دست به بهاو دل بتیاب مرا بیناب مرا با بیناب مرا بینا

جنتم پرسنیده توان کرد سفر چه قدر راه فنا بهوار است شیشهٔ ساعت و در ان شود شیشهٔ ساعت و در ان شود

برندی کر او بناز کنشدن فاک برسر کر اسمان نشود بعثری رسیدی از نزک دنیا نشد انجرازدست از نیشن باشد

روزبرباری کی آیر زیاران دیره م سایدی ورزیر بالمی شود و ترج زدال در دره می ایران دیره می ایران کار ای التی تیری

فاضل متازلود- ويخن تخ معى نواز-شاگر در شيد ميرز ا دار امي جميات

کشمیری است در شاهجمان آباد بسری برد- ودرسد تنسع و ناشین و ما ته و الف (۱۳۹) بیمانه بهستی او بریزگردید- مورخی تاریخ و فاتش این مصراع برآورد کهه (۱۳۹) بیمانه بهستی او بریزگردید- مورخی تاریخ و فاتش این مصراع برآورد کهه معنی بو د کرد افلاک در زیرزمین "

شعله أوازش جنين مي بالرسه

بهرحالت كدى بينى زعيب مركشى باكم چولاي با ده گردرعالم آبم بهان خاكم بهان خاكم بهان خاكم بهان خاكم بهان خالى بنان كرداست صياد من ازراه نسول زى جونخ عشق بيجان دا مها دردانه خالى

(۸۸) گرامی میزر اگرامی شمیری

خلف وشاگردمبرزاعبدالنی قبول کشیری- رعناطرز فوش مفالان است-و کلاه گوششکن نازک خیالان- در شاه جهان آیا د قلندرانه ی گزرانبید- و به کهنه مشراب نا زه گوئی ده عنارا می رسانید-

وفاتش درسندست وخسين ومأنه والف (١١٥١) واقع شد- تاريخ كوسط

سال وفائش ورين مراع ضبطى كند

" عني ن المربي المحدث المربي ا

طوطى تاطفر داچنين درگويائى ى أورد

ازنقراءشعراست نشائهالات نگین وهدراشارات دلنشین-ازوست

ومربرشاه گل بخلص بر تحدت بن نیم محرسعید بن شیخ احد مجد دسه زندی بود قد کس الله اکنه کائی هم باین مناسبت گلش خلص می کردنستبش به زربیروین العوام صحابی رضی الله تعالی عند هے پیوند دواسلام خا
کربه وزارت بعض سلاطین گجرات احرا با درسیده از اجدا دِ اوست
بعد انقراض سلاطین گجرات واستیلای اکبر ما دشاه یکی از اسلاف اواز
گجرات به دار السرور بر بان بورنقل کرد- شیخ سعد الله از بر بان بوربرا مره
رصل اقامت به دار الخلافه نشا بهجهان آباد افکند- و به ارا ده سیاحت به برخا
ووطن اجدا دیبی احرا آبا د و دیگر بلا دراسیر کرده به نشاه جهان آبا د برگشت
ووطن اجدا دیبین مصربست و کیم جادی الاولی سند احدی دار بجیین و ما نه دالف (۱۳۱۱)

ره بالما - اعربانان

ازنژاد قوم برلاس است-اسان او درنصبه نوشاب ازاعال لا مور قطن داشته اند- پیرش اله بارخال برصوبه داری لا مورونتیژو ملنال رسید واخرسالها به فرمبراری غوبیمن تناعت کرد-

ا جربارخان درا دا فرعد فلدمكان صوبه دار تشر شد- بكتاى المألى بدو و استر شد- بكتاى المألى بدو و استراد ما نسخ و فندر دركال تفلى و من من فند و اقتفام شعر بقدرت ي كفت -

درسن تسعیمشروماً نه والف (۱۱۱۹) وارد کبهگرشد- و باعلامهٔ مرحم میر عب الجلیل ملگرامی صحبت مفتقدانه داشت - ونسخه کلام الله مخط نسخ از تخریز جود بطری با دگارتسلیم نود - و امروز موجوداست -

بطراق با دگارتسابیمنود- و امروزموجوداست -نكار تدو اوراق وقت معاودت ازسفر سنده به مليان رسيده استاع يا كه احديا رخان ببيت وسيوم جا دى الاولى سنسيج واربعبين ومأنذ والف (عمرار) درفصيع توشاب خلوت نشين نزاب گرديد- وبدا سندعاس مرباك قطعه تاریخی درسلک نظر کشیدم ویک عدد زیاده را بحسن تعمیه برآ وردم سه خان والارتبرا حريار خان دات او آئينه خلق عظيم در فنون نصل بکتای زمان ازادهٔ افکار او در بنتیم كرد از معمورهٔ گيتی سفر مائتم او ساخت دلها را دونيم یونکر مکت رفت شد تا بیج او جای احمد بار خان بزم بعم شوى متعدد دار دمثل "كلدسته حس" و موشهراً شوب " وغير د لك وتقصي عاقل مكنا لاجوري المحديار خال مناقشة كردكم مكن تخلص از من است تخلص مرائمن والإيد گذاشت- الحد بارغان گفت بكتا نشد مرابك دوناشديم وقرار دادكه يا تمغ كيم كينم-بركه توب كويد كاص ازوباشد-فان مذكورز مان ومكافي سافت وجميع ما حسطيان لاجوردا فراجم آورد-وغول ك طي كرده بود برياران عرض كردوصداى أفرس وتحسين ازبروانب بلند شري عاقل مرسكوت برلب رده برجيد يا ران تكابف كروند - غول فوورا دون انتهزا بان ناورد ا عربار مان محفری درست کردد به مرود شخط

> حفاری عربی کردانید-ای ای برگاه از مورنان یک عدد کم خوده شد تا دی مطلوب برون آمد-

أفرين لاجورى اين مبيت وستخطاكردك

برین معنی گو اجبیم آفرین ما که احمر یارخان بکتا سن بکتا

ودمكير ابن مصراع ثبت منودسه

"كوبركتاست احد يارخان"

این جندسین از ان غول طرے است م

تاخطش طرح جمانگيري كاؤسى رئخيت الشكرزنگ جورومي بسرروسي رنخيت

بامیاریکشود جلوه گرآن سروروان فاک شرجبه و درراه قارمیسی ریجبت

سرسه آلودنگایی که بیادم آمد کیسشکشفقی از فره ام طوسی رخیت

بردر بنبکده از تالهٔ زارم تا نوس بمزین اشک شدو در برناقوسی رکنت

شمع از اشکیشِش نیفلمون سیخت بیزم جای شکش همه خاکستر طاؤسی ریجنت از که میران تا عشق نده در انع جادی برای تا نشش زده که بیشه جازی

ازلب کیسرابا نیم عشق نو دانع بیون کاغنه آتش زده بک ننهر حربانعم چیرسی از سروسامان من عراسیت چون کاکل سیسیختم بیر بیشان روز گارم خاید بر دشوم

(۹۱)شهرت-شخصین (۹۱)

ا از شعراء راست اندلبشه- واطباء عذافت ببیشه است - اصلش عرب بود - درابرا

نشودنا بافند- آخرسرے به مهندکشید-ودرسرکارمجراعظم نشاه بن خلدمکال بدنوان طبابت توکرشد-ودرعهدنشاه عالم به اع الرواحترام بسری فرد

ودرز مان فرفرخ سير تظاب ميم المالك سرلمندي فت و وعوم شاه

احرام مليه النياسة وبعداداى مناسك بدركاه خلافت معاودت تمود وكمنفس

بهاربزارى مرافتار فيلك بهارم رمانيد

الفتاع الفاوسو إعم طوعه السي المراج

و فاتش در شا البحمال آیا د ماه ذی انجیمسید تسع واربعین وماً نه والف (۱۹۹ الفاق أفناد- عررسطور كوبدسه بے نظیرِ زما منسنج حُسَین گوی معنی از مکنه سنجان شرد سال تابيخ گفت - شهرت مود لاستف از براب رحلت او منتخبه ازديوانش بنظر يرسبيد دازا نجابتح يردرآ مرسه ک برای مطلب دل را منورسافتیم مالوجه الشدامين أتمينه رابير دافلتم فلكروارد كنيفس آرام بيخوام مدمن شربت منادارم وني نام مع جوابهم رفت ومركشت سراسيمه كدونيا تناكست الديندا شت كردرسينه اجا تناكسة ای گرمرکوی توجدا ازوطنم کرد من خارتوبودم كه برون ازجينم كرد مجمع شوتا درفروغت روزعا لم بكذره يكنفس وم راغينهت ان كابن مم مكذرد مرازلفت زدام آزاد خوابدكرد عدائم ولى بعدا زربائي ياد خوابدكردى دائم مفلسى أوردانيا درستى صاف برکجا دیدیم آخر کر دبسیاری کمی غابگران مردم ببدارگرد ما را بدمشني عزيزان بهشيار كرد مارا در فرابیای دل برگوندارم سلت درشكسن نقرقلب ودرارم فرصن Francis Persson بانى دام وبرعالم بالاست تؤائل 65 b sind guilting زانكرس فالمبت ريزة مينا دارم بركار تهادني الراسك في كنيد این فرم نستند زاین نیاد کم ن كم اردِنا ظالم كسى را دستگيري كن المَّالُ الْمُوالِ الْمُنْفِيدُونِ وَكُنْ الْمُردِي いかくれいいいいいい دوسترى دام ازخود دشميان ويشررا الروسى كرج كريشد ترى دولا كارأسان تخت شدازمنر باران مرا بركراديم ازين لما نفراز ارى د ال دولت علط است العلم في دروا

ای کدی گوئی که ازصحبت گریزانی چرا درب اطم عرضا تُن کردنی کم ما نده است بخیرالم توفع مدار از فالم که نخل شعله اگر باری د پرشرراست کدام واسط برواند را به شمح رساند برای مردم گم گشته خضر را ه که دید

(۹۲) ثابت مير الصل اله آبادي

ازاحفادميرضياء الدين سبين فاطب براسلام خان نوستى سفيدونى تتخلص به والا است كرازامراء درگاه خلرمكان بود-

میرمجدافضل ثما بهت آسان والافطرتی و سبیار سیم رمیند فکرتی است بیا بیری فضیلت درسی محکم داشت و در شعر گوئی و شعر نهی و محاوره دانی فرس استاد سیه نظیر و سیام صاحب کمالان شهر دیلی می زلیست - جندگاه در اگرددی پا دشاهی نبلاش منصب و جاگیرسلسله طالع جذبا نبد آخر پای سعی در دامن قناعت کشید و در دارالخانی شماه جمان آبا دمنقطعان بسرے برد

ودوازدیم شهرر بیج الاول سنیمسین و ما ته والف (۱۵۰) رخت زندگانی برسبت - ودرشاه جمان آبا د مرفون گردید -

جمیع اقسام شعراستادانه ی گویدخصوص در تصیده شانی بلنددارد- دادانش حادی انوارع سخن است - در وفت کریر - نسخو برخطی برست افتاد- و به شقت تمام این ابیات حاصل شد

تا کاشای دانت کرد جران عنچ را شاره کی دست در زیر نخدان عنچ را مرد برد م نظم اسیاب میشند می کند بروی افتد برست نخ شمت می کند ام مرکب شمع کر بروان عبراغ تو ام برگب شمع کر بروان عبراغ تو ام بندر زنیب پیش تو بر فود نیاز را جون ناشید کی گزارد نماز را بی ناشید کی گزارد نماز را

صدبار گرتوانی مانتدسض حستن صورت كمي يذمر داز دست خلق رستن تاجند ياسكسنن بريال رشندلست صيادني مروت شوق طبيد بم كشت بخانة نكشستم بينر خانه خويش شدم برنگ نجين سنگ آشائزوش غنى دراتش سوزان بميشه جيل هام عذاب ى كشدار ميهاوى خروا زء خوريْ مشجع افروخته راكس نفرونشد ثابت داغم وگرمي بازار درارم جد كنم این تیر خاکی نگه نشر مکین او می جوید از مزارشهید ان نشان ما درجلوه معشوق شود كم الثر ما چون ما چي تصوير که در آب بنفتد دادبربارتنا رفتن بإران مارا البجوكردي كمبلندا زائر قافله شد خواب ديديم كه أئيينه معارض ننوشد مى كنرصورت اين وا قوجيران مارا أبروغافل زفكرسيم وزر دار دمرا شينم من غوردهٔ کل را مذبیند د درکم يانتم ازسلام مردم بهند مرسرى بود أسشنايها بهيكل ناخون شيراست اصفي عزكات يمشم بارتراما جنت نعوينرى سبت نذرا بى باراكى كر توردة ما بي عزز فورده كيران بركى داره دازكارون چۇڭىئ ئۇابىم داشنى ئىم ازقامىيى بال يود تادرسواو كلشن مندوستان مام بستجك يحري بطوري النجا نبكي ماندازين سلسلر برمان مدى My Galland Strike تسكين عاطرش ومورث كشاك Com ob by Special Com o Link Ching (6.13 برياست كراست في وعود في المنت شهادت بدالله حسن 3 Subsect 6 11(914) ازيادات بياكري عالال الالالات مردى أزاد شربي وتركز نوش صحبت بود- و در شهر خود فلندرا ندم گذرانید- و منگامیر سخنودی گرم می داشت نی عرب درازیافت-گویند در منتهای عشره خامسه بعد مانند و الف (۱۱۰۰) مولاندندگا طے کرد-

فقردرسنسیع واربعین و ما نه والف (۱۱۲۷) از سفرسنده معا ودت نمود-وعبور برسر لا هور افتا د- در ان ابام عزیزی از سبالکون از صحبت او امر و خرفده م فقیر شدنده رسم زبارت بجا آور د- و برخی از اشعا دمیرره آور دو فقیر ساخت ازان جمله است ب

روزوصل از بیم جران توام گربان گزشت آه عید آمریس از عری و در با ران گزشت جسان آموخت بیرجانه برفتر اک سربستن رطفلی آن شکار افکن نمی داند کمر بستن اگر باحق نیازی ست حاجت نیست تعمیری ستون دستف در دیشان بیست و ماباشد

(۹۲) آفرین - فقیرالله اوری

در کاری او برخورد بسیات و نهم مرمست نالث و اربعین و بات و الف (۱۱۳۳)

در لا بهور با او برخورد - بسیار نوش خلق متواضع بود - در ان ایام تقشیم بر ورا بخصانطی می کرد بیش فقر داستا نیشواند - این بیت از تسمیه بیا و ماند سه بوران بیشی نمنا نور و که عید امد و جامه کلکون نکرد بیریان بیشی نمنا نور و که عید امد و جامه کلکون نکرد و چون از بلاد سنده عطف عنان نور و میمنم رجیه سید سیج و اربعین و با تنه و الف (۱۳۵ می از بلاد سنده عطف عنان نور و میمنم رجیه سید سیج و اربعین و با تنه و الف (۱۳ می از بلاد سنده عطف عنان نور و میمنم رجیه سید سیج و اربعین و با تنه افغات و الف (۱۳ می از با در النه و البه برات و اقع شد مسود ی اول نذکرهٔ دو بد به شدانی انه انهای افغات نور نشوی المیان انهای افغات نور نشوی المیان النه النهای المیان النهای النه به اید نواه نی از او گرفت - و از منظومات نور نشوی المیان

معرفت " بخط خودش الطراق باد كانسليم تقير مود- عنوانش اين است ب ای مُغنّی به وضوے بخرید صبح شد صبح ناز توحید صبح ليني كفهورش بمدجاست مغش جهن سورج فورشيدر واست د بوان آفرین شنملبر قصائد و غزلیات و ویگرجنس شعر نینظر در آمد - دابین جند مبیت فراگرفته شدسه فلك داشبوة عاجز كشي زبروز بر دار د استم مرزير دستان مردسكش را خطر دار د شرسياه تغافل بي صف آرائي است نفیب نالصدائی که اشک مجرانی است منوزاول درس كتاب رعنائى است به خوزهس تو نومنفق جلوه بيرا في است پىنوز چىنىم نوش تو بوى مىشىر دىد منوز لعل لبن فافل ازمسيحاتي است مِنْوْرُلُعِلْ سُكِرْهَا وراستْ فَافَّى است بتورسروفدت كرحيركرد أغوش است المنور والمن صنت رصبح باكز است منوزماه توالمن زداع رسوائي است بهارحن شرا آندین شاشائی است انهال مرودفاتا به بارست بندد لقديناب وطاقت مكذرا وسكبين مختاجان نداري فوت وسن كرم وسن دعا بكشا صن ادرافطاب أردشكوه عفق شع ي لزد مخرداز شوخ بروانها كي أفت إد در نا نواني فود كا اود ن عروبي شاخ نازك دربغل دارد منزل ما واغدل افادكان الغيباشددة شدکشف این حنی مرا از فرعهٔ کرسالها النائلي سيار دارد أفكر عائى خوروه است وعد المالية المالية المالية المواجدة چنانگر طفل پدر را ، تخده زیر کند بتدييزل زيروست مي شود ماسد 1, de Vino wast bigger ak قباي بفيه برتن ي در دم غي كركال ندر مردى فيكوم ناوال أرسو وسور دمي ع ين المار وسك المرار طفلال كمانشار + Company of the state of the s 刘章是一旦是此为此说多了。

باميد مخفق مع برستم بر مرقد را ازين وبرانها شايد رسم روزي بعوري

(۹۵) روحی مساحه فررنسبرلوری

ر تلمیر براء مهادد داول و آخرونون و باء موحده و یای نختانی بروزن دنجیر قصبه ایست یا نزده کروی از لکمفت

سلساء نسب سیر حبقر به سید نعمت الدّد ولی می بیوندد- و سید محمو در عاجی الحربین انشریفین که یکی از اجدا دا دست سوا د مهندر را به برنو قدوم خود روشن ساخت- و در نصبهٔ چالیسر از مضافات آگره متوطن گر دید و یکی از احفاد سید محمود تبقرسی درموضع رنبه بر لور وار د شد و رحل افامت افکند

سیر حیفردر عشیرهٔ شیورخ عنمانی بلگرام کدخدا شد-سید بیک نژاد صوفی سز بود- دور توحید مذاتی عالی داشت - مدتها سیدالعارفین میرلطف الله بلگرامی قدس مرهٔ راخد مت کرد وفیضها فرانهم اور د- اکثراندر نبیبر بور بدادالسلام بلگرام کیماد نمزل است برای ادر اک صحبت سیدالعا رفیمن قدسس سره مے رسیدو غیریای اسرار از بهشت محفل اقدس مے جید-

ودرعدشاه عالم بشاه جهان آباد تشریف برد وجندی بسیران مر جامع برداخت و باصاحب طبعان آنجا سیام برز اعبدانها در بهدل رحمدالله تعالی صحت داشت-

درادا خرعرسالها دربلدهٔ المعنو رفت بدارالامن انزوا و توکل کننید- و عرض عررا بطول شق قنا عوش گزرانید- مردم بسیار با وگرویده او دندوازروی اعتقادِ صادق خدست بجائے آور دند-

فقرد آن مروم با بم محت مرط داشتم - و دوام محس محبت عاراتنيم

ملاقات آخراین است که در تاریخ بنردیم دی الحجسب ننمان و اربعین و ما نه و الف الف در ۱۱۲۸) عبورفقیر بر لکه فرخ و نزول در نکیهٔ ایشیان انفاق افتاد-آن روز در انجا بجمع صاحب طبعان بود منتل شیخ عبدا لرضامتین اصفهانی و آفا عبد العالی خسین کشم بری و میرز ا داؤد اکبرا بادی از آخر دوز تا نیم شب صحبتی رنگین گذشت-

سپر نکند سٹے می آگاہ کرد آئینگ بزم سبوے سال تاریخ او شود بیدا ونت "کرار - جعفر روسے ا

ديوان مخفري دارداين جندست ازانجا بفلم ي آبر

سير نزول دات بانسان رسيدو ما ند جون دي آسمان كرب فران رسيد و ما ند نيست ارام مردن كرقهامت بافي است النت المنافرة والمنت فاست باقي است كندگردن كنشي از دانه كم قسمت كيونررا استفلى كاداردات فنا بشرور را السام مدارى دل سفره أورد ا بسرويشد فلطان آيدا د مخرك ابروكم يرفاه أكمند مازي سن برحوي لاس عروياني شنسدلعل وكوير ما 11 fee dil mil garage شاکر از کاشت کا باز انساند منظر فيدو تهاي دو الماردة المحد راد تا تد مراسول الشكرو عرف وصولم الراسات والماسورا المفطع شعر سواد اعظم است عرفي ذفود تراود چون خاسم دنگي Good go with it postolinist كشره والمراكر وكاروال سات del tom by lit (1 st yet sicker)

(۹۷) أميد قرالياش خان بهراني

نام اصلی اومبرز امحررض است - درعنفوان جوانی از محدان براصفهان آمر و با میرز اطام روحی زسبت المذورست کرد

و در عبد محارم کان به مهندوستان رسیدو بعطای مصبی امتیاز پدیرفت و درعهرشاه عالم بخطاب قردلهاش خان سرزا زگردید- و درزهان محارمعزالدین بتقريب ضيف بدوار السرور برم في فور آمد- و درايام ايالت امير الامراس حسيين على خال از فد منتے كه در مبر بان بور داشت معرول شده به نجسته بنيا و رسید و به دار زغگی احشام کریا تک مامور گردید- و با بین تقریب به ار کات رفت و بعا چندگاه رفافت مهارزخان ناظم حبدر آبا و احتیار کرد- وروزجنگ بامبارز خا ما مربود- بعد كشنة شدك ميار رخاك ورتيدنواب أصف ماه أفنا د- وغر سك طح کرده بچناپ نواپ ارسال داشت - نواب شفقت فرمود- و برمز پیرعنایت و بحالى جاكيرمرن برحماحت كذاشت وحراست فلعدمني مرك ازتوالع كرفاتكه كه الماس از سواحل دریای كشنا برا وروه در انجاد رست مه ازند تفویض فرمتو قر لهاش خان بدریندی خصیت رمین شریفین گرفت - دبیقهیل زبارت مراجعت مزود فواب أصمف ماه برستورساني مورد الطاف ساخت وجول ثواب آصفياه ديستيرو أخوالف (١١٥٠) حفوطب شرقز لماش فال در کاب قواب بنشا تی ال در دفت و در سفر محویال ملتزم رکاب نواب بود-دربن سفرفغيرا باقزلهاش خال كربرغردانغاق أفتاد خوش خلن آكبين محيت پوروسيتي مندي اوهت وايت زابون تو ي ي وائست وي انست دون فراب آصف عاه از سفر عبو بال بدوارا لال في شا جهال آياد

معاودت فرمود فزر لبياش خال بهمراه رفت والزان وقت در وارا لخلافه بار اخامت كشاه و درست نسع دخسین و مأنذ والف (۹ ۱۱۵) در انجاجهان فانی را و داع نمود محرر اوراق گویدسه

خان سخن گستر سحر آفرین رخت سفربست ازبن خاکدان سالِ وفاتش دلِ ثالانِ من يافقه جان داره قزاباش فان الومنقول است كدوزي بيش دوالفقارخان بن اسدخان وزير شكايت از وست روز گار کردم- ذوالفقارخان درجواب گفت دنیا را بامیدخور ده اندگفتم پس جبرا الواسم حسان من سك توريد

اين جنديبيث الدريوانش تقل أفتاده

وكرجيروقن ورناك است بإعلى مروس ناد برسرحگ است یاعلی مدر روشن نودبيش تويون شمح سوز من يكشب اگر تو بم بنشيبني بروز من نوشاونتی کدی بالبیدا زیمانان برو دوشم بزنگ ماه نوبسرشام بری گشت آغوشم گشت روگردان زبس آبادی از دبیرات ام چن کمان حلقه بیرون شدورون خام ام شنيدم كلفة دارى نصيب وشمنان باشد الفلاناكرده الدوم شيرااله دوستان باشد يشمن روست باس الرانى باريا عفتم منی خواہم جنیب باشی نومینواہی چناک با My Signi Bert in Salished كليدروزي استاد ففل كرففل است were still fait بر در سرت جميا مروم

768 (30) (94)

عَلَيْ الْعِيدَى فَيْ فَيْ فِي وَمُرْزَادُهُ فَيْ عُمِ افْعَلِ الدَّا بِادى است قدل الله اسراديا فخست اوال ابن دونيرا وع كال برساحت قطاس برتوع اندازد وسواد

لبّاب را برلوا مع ا نواربرکات معمور می ساز د –

شيخ محد افضل اله آبادي فرسس سرؤ سرحلة؛ خلفاء عفرت ميرسيد مج كاليوى است قدس الندامسرار مها-مهرسبهر دلابت و کوکب دری اوج بدایت بو دونضس کل صودى ومعنوى فرابهم داشت أيسبش بهسيد ناعباس عم البني صلى التدعلبيرة تم منتهى يشور وغيربنى الخلفاسست-

ولادت اونشب دېم ربيج الاول سنز ان وثلثين و الف (۱۰۳۸) دست دا دودر آغاز حال بطورطلباء بورب دربيف امصارتنقل و نرحل نمود و نرد في صنى محجرآصعشب كدادمتولمنان بعض تربات الدآبا وبودونضاء بلده يذكورداشت و انشاكردان ملاعبدالسلام دبوه است ومولانا نورالدين عفر جنبورى وديكر فضلا عصر المذكرد- و درفضائل رسمى شائے عالى بىم دىساند- و درع دىسيت و دبيخ ساگى برسعاد ارا دست ميرسب محدكالبوى قدس سرة فائز كشت وتعمن شركت محربه فرا وان اندونت وبراجارت وفلافت مستنه يركروبد-

اصل دطن ا **وسیدبور ا زتوابع غازی بوراست** براشارهٔ پیردر **ا له! با** وکل افامت افكند- وبرتلفين اصحاب وتعليم آداب مشغول كشنة حق تعالى تبول خاص علم عطاكرد وطالبان بسبار الفردغ الفاتش ج إع دل برا فروضند

تفيانيف عربي وفارسى وافردارد ازانجله حل مثنوى مولانا روم بين الججمهور La prince

ر وزمجه با نزد بم ذي المجرسشار لي وعشر بن وماً ثه والف (١١٢١) به عالم على شنا وتد م وقدم ورور الراكا ويشر ائر و تَنْهُول على ديه

شيخ مخريجي المعروف بشيخ خوب الله الداكبادي برادرزادة مقبقي وداماد والتخ يحريجي سجا ده نشنین شیخ عجر افضل است قدیس الند اسرا رجا مجرموان علوم شریعیت وطرنفیزن

اود- وجوابرسيراب در دامن دربوزه گران كوجيطلب مي رئيت

درسن دوازده سالگی شال استعدادش بربیب عم بزرگوادنشو و نمایافت و از بحث حال کا فنیه ابن حاجب حالش برگردید و تا نمتهای تحصیل از خدمت شخ استفاد مزود و مدرتها مدارج سلوک در نور دید و بشر فه کمال و تکمیل عوج و مود و بخلافت و دا ما دی حضرت شنج اختصاص بافت - و لبدار تحال شخ باستحقائ نابی مناب گشت و تبولی عظیم یافت و خارق عادات به بیارسرر دوکتب و رسائل کنیره نصیب کرد دوش شکارت علیم طابرو باطن شاف به بلند داشت مکتوبات ایشان در چهار مجلد بر لانی ست بهی برعلوفطرت و کمال شیح -

شب دونشنبه یا ندیم جادی الاولی سندار ایج واربعین وماً نه و الف (۱۱۳) درجوار دست آسود و آیئر کریم "کقیل مراضی " تا دیخ است مرتورم طهرور بهیلوی تبر پیچن محدافضنل ندس الله اسراد بها

شیخ محرفا خربهدای دَعَنَ مَن فَا بِنَالِثِ رَبِ سِبًا دهٔ ابوی دفرع آسالی م اصلین طبین است ماحی صفات رضیه و مناقب سنید اساس محمرمدارج علیا قیاس نُج ولایت کری میزان عدل نقلیات برای نقد عقلیات مشرع بدرجهٔ

كىل داشت دېيىنى ئىدىن شى بلىنى ماس شرىيت ى كىشت بىياركشاده دست شكنته بىنى نى بدختى د زى ساخت د يكاندو بىكاند را به إصال بىد لى ئىك ئوانى تائىز اوقات د رسفر كدرانىد درجى اسفار يى كثيرا زا بنا يىلىل بدادى

 ه رمین از مولانا و استا زنانشنج محمد حیات مدنی قدیس سره سند منود - جوبرفهم و د کای

اوازبس عالى أفتاده بودودر مقدمات غامضه على بسرعت تمامنرى رسيد

جدا مجدش شنج محدافضل اورا درصغرس مربیساخت و تربیت حواله شنج محدیجیی ارد مشالا الیه درنطل پدربزرگواد نربیبها یافت و مجا زوم خص گردید و بعد ارتخال

والدماجدهانشين كشت-

فد مد ودستداريع واربعين و مانت والف (١١٨١) والدففير بانواب مهارلاللك

سراندخان نونی ناظم موبه اله آیاد وار دابین شهر شد- وفرندان و قبائل را از میلندخان نونی ناظم موبه اله آیاد وار دابین شهر شد- و فرندان و قبائل را از

بلگرام دران مقام طلبید- دبا ابل ببت نقبر دا بل ببت شیخ میرانضل فدس سرو آنمآ دارنهاط بدرهبژ کمال شد- وچون محررا ورا تی درسسهٔ سیج داربعین د ما نند والف

(١١٨٤) از كشورسنده معاودت منود و در شا انجها ن آبا و خرا ناست الل بيت

خود به اله آبا وشنیده راست از اکبرآباد به الهآبا دشتانت بااعر. «کرام دنستگی تمام بهم دمسپدوایام افامست آن بلده برمجالست وموانست این اکا بر محظ وافرگذ-

دالحال آن عهودجی بیادی آیدو ناخن صرتی بردل می زند-

وعده جمت جامع با این اع و انوت طریقیت است کرسلساد جانبین مجفرت سید محرکالپوی قدس سر و شقصل می شود- و باشنج محرفا فرج نی دیگرضتی در مدین شرمنوره از یک استاد سند کرد می ایشنی سولانا و خدو مناشنج محرصیات السندی

6,00/361

من على فردر في من دار العرب بدياته والف (١١٢٩) عانى ترين و شرفين شدور من في من و مانه و الف (١٥١١) با بن سوادت فائز كشت

مشارًا البه درحده تشريف داشت وجرمقدم نقير ازمردم جهازي كه روروز بين ا جهازما رسیده بوداستماع یافنه برلب دریا جشم درراه انتظار داشت بجرد زرل ارئستى بهم آغوش ملاقات شديم طرفه سرورى دست دا د وكلفتهاى غربت ببكهار فرت سفربرنست ازجده باتفاق بمكردسيديم ودبدة نيا زبراً ستان رب العربّ تعالى شانهٔ ماليديم-

مشارٌ البه رشیخ محرفاخر) درا و اگل سنداحدی وخمسین و مانه والف (ا ۱۵ ۱۱) برجهازي كدراقم الحروف رفية بودمها ودت بمؤد ولوطن مالوف بركشت و دريسنهام بع و تحسین و مانه والف (۱۲ ۱۱۵) کرنه نانی داعیهٔ حرمین شریفین تخم ساخت. و رفت كون از اله آماد برلست

ودربن سفر سيرغلام حسن برا دراعياني فقربرفا قت شيخ ارادة حربين فيني لردد بعد طي مراصل داخل بندرسوريت شدند وسبست وجيارم عرم مسددخس و نمسین و مأنذ والف (۵ ه ۱۱) درکشنی نشستندنا گاه دران کریننورجهازات قوم مربهند وكن كداز چندى بندرلسبى را اندوست فرنگيان انتزاع منوده در دريا قطع طران شارساخة الدان وارشربست وانع فرم سنتمس فحسين ومأته والف (۵ ۱۱) و تت صبح بفرب توبها أتش حرب اشتعال كرفت - مِنْكام نمازعمر كول تولى نشاى بسيار تقابل يكديكر سوراخ كرده بسيد فلام ص رسيد - شيخ في في كنون بنقرف شادد الحاي فسيدك

للميرظام صن ج ن افرع نج بسل ورح كت الله ندنگفت ميرصاحب اللها تثبيار شديد كله بخوانيد – " ما ہم اگر شمت است بیشا ملی سے شو ہم- بہائ شریف ایشان درحرکت بود- چون در اجل "موعود-اندكى توقف دميم بارياد مقديب نشدم كه كلمة مخوانيد-اول سخن كرازا يشال مرزد "اين بدكرى عرائم وبراي في معنوانم كالدّراكا اللهُ فَحَيَّتُ مُ سُوْلَ اللهُ مَلِيَّا

العليد وسلم گفتم فوانيداين بكارم أيد-باز كفت ورب شدا بخرشد ويرسيدندا مروز الكدام روزاست گفتم بنجشنبه متنسم شدند- غالباً بها دحديث كدرونسل موت روز جمعه وسنب "كن واردشده ويتبسم كمدروالاكدام وننت بسم بدد باز گفتندمن فا زعفر نخوانده ام مرا واليممازيد-باليم منازعه ربرايشت فلطيده خواندند وبرستورمغرب وحشا-تمام شب بييش البشان نشسند بودم كلمه صخواندند- ودميان حرفيهم مى گفتند- يك يك رفقارا طلببيده استعفاكردندوكلم يحوانان شبرا بأخررسانيد ند-برگزان جزع ازابيشان ظابرنشار ددى گفتند برگزائر در دمعلوم منے شود- مزاجى كرسابات داستنم دارم اين چگورد زخم است «كه الرَّاب ازشدتُ سكرات با اين زخم جگردوز سيست - وقت صبح كه برنما زبرخاستم ايشا "راآشنا نيافتم- بعدا ذنماز دييم انتقال رُوح شده است راتَّا لِللهِ وَ إِنَّا النيرِسَ اجْعُونَ "در وشر كشى غسل داده ومكفين منوره ومما رخوانده بدريا سبرديم- باوجوداً نكماً ب ساكن بود "وبهواغيم تتحرك- جنهء ايشان يون تيراز جهاز دور ترردنت- تابدن مبارك ايشان برجهاز ^{در} پود وَجُه چها زُچا سْبِ كَدِّمِنْظَه بِود- بِعد ازْ الی ْفینم چها ذرا نا بِحَن گرد پیزمِنْعے شد ل میرخانیم^ی دروز مختنبه وانقطاع نفس روز جموسلخ محرمسنه خمسين وماً ته والف (۱۱ م ۱۱) " انتهى المكتوب ملخصا-

ميرزاعايت الديباك اندمان تفاص بدراى اين مواع تادي يافت م "شهيداث بروكوراسيد سندم"

ومحرد کلات شرار سے از آنشکر و دل برون مے دم راعی

ار نفسی سند شورم بردند بازدی مراشکت زورم بردند داغ است دلم کردنت نور بعرم نام بگذاکشند و نورم بردند

از فهرداین سانخشگرف عرت دست دا دونرانی الین مشاهره افناد کرنختی از فهرداین سنامد براد ناوک از فاکتراد ناوک

ببدى نتوانداند اخت-برا درشهيد باسامان طرلتي وفراوان رفيتي جاده پيما شد و بنده تن تنهاب زا دوراحله ا زوطن مالون مسربصحوا زُرنيرنگی قدرت تماشا بايدكرد که طوفان حوادث خاک اور ابر با دفنا داد - و بدر قدعنا بیت سرمدی مبنده را دراعوش امن وامان مبهنزل مقصود رسانبده مدستند بإزآ وروالجيرلندوالمندبرا درشهبيراكرجي بمنزل نارسيده نونق لجء مناشداما درحفيفت جست تربينزل رسيدوشا بدمقصو دبروج أتم دراً غوش كشيد كوكم وَمَن يُعْنَمُ بِي مِن بَيْتِهِ مُهَاجِداً إِلَى اللهِ وَمَ سُولِهِ ثُبَّمَ يُنْ سِأَلَهُ الْمُؤْكُ فَقَلْ وَقَعَ أَجُدُهُ عَلَى اللهِ وحفرت لسان النبسة قدس سرة فرمايد

وست ارطلب مدادم ناكادمن برآيد ياتن دسد بجانان ياجان زتن برآيد

ودياسته سرايدسه

بهرانوی که باشد کام تودرا از آوی گیرم نرایادست من بانون من در کردن آاشه ازین دوصورت اول نصیب ما شد و تانی نصیب شهیدمروم- و اورا رو نتیج و مایعظیم ماصل كشت ليني سرخ رول بجرعة شهادت كمشرت اين رُشبه ماجع بشرح ندارد القصريبيشهادت سيدغلام عس كفارغالب أمندوجما زراباستاع ولين كرفش بديدانى بدندو وال على فاخرابي قدرتر كروندكرسواس ال حاشية وواده اركسي بسوري بسائي تدروا شياواساب ايشان راج صندوق المن بمرا بشرف وردند في في في حرا الله را الله والمع بما درسورت وقف كردود ماه صفر سند وسيري و الدوالان (١١٥١) د جمازعا زم جده تشب فضالا بعانبتها ي شدو كارباد كارباد كارباد كارود ا الاستكردور كا المني الوق المعلى أريد و سيت و دوم ريف ان سدست و تسيين و ما دوالف (۱۱۵۷) بح اس واسل شدوم دری سال تحدید کان دا دعود ای

مے گوپند۔ در مافت ۔ و درس نه تسبع وخمسین و مأته والف (9 ۱۵۱) یا زبر ہندوستا عطف عنان منو د- و درجا دی الاولی سال م*نرکورا زیند رسورت رو اینبیشتر گر*دید برا در فضائل مرتبب مبرمحر بوسف سلمه الله تعالى قلمي نمودكه:-د بنتے محد فاخر وررجب سے تسع قمسین و مآنہ والف (94 ۱۱) برنشاہ جمال آبادتشرہ الأوردند وتغيررا ازملاقات مسرتها حاصل شدوليعض رؤياكم درملاقات ايشان ديده بودم "وبعيدازعقل مصنمود بقدرت حق سجانة وتعالى صاوق برامد وميرزا خال حانان ومقطم الزملافات ايشان بسيار مخطوط شدند وبالهم صحبته أكذشت يشتم رمضان سال مذكور معنقل مكان بخارة فقيركر ونديشتم مدرخت كوج بريستندو دربمين ماه به اكبراك ورسيدند در دبهبست وسيوم متوحية الما با دشار مدانهتي تتنخ يك سال دراله آيا د ماندودر ماه شوال سنه نتين مرماً نتر والف (۱۱ ۹۰)از راه برنگاله عازم در یای محیط شد که از انجا در جها زنشسته سرسی برن کشد- و در عظيم آيا و ومرشد آيا و وديگرامصادم رداه حکام ضربتها بتقديم رسانيدند- اربند موكلي برجا زنست - تضارا مسافت چند روز قطح كرده يوب ازجها زشكست سهاه جهاز در دربایتایی ماندا ترالام سموضع جا تکام که منتهای دیار سرقی عل يا دنشاه منداست ا زجها ز فرود آمد و به علت موسم برنسكال سه جهار ماه درجالگام گزرانید ازرابی که رفته بود به اله آما د برگشت- درین مرتبه نیز حکام سرراه ندور فراوان گذران ند- قریب دوماه در اله آماد مانده تصیر شاه جمال آماد کرد وسبت و تخرر منان سنة أنتين دستين ومآنه والف (١١٢١) واصل آن شهر شد دریدی براقامت آنجا پرداخت دبازنطان بمت بزیارت دبین شریفین بر بست - وثين برارادة ملاقات راتم الحروف اول تصد دكن كرد- دغره شعبان سندار بع وسنين ديانه والف (١١٤١) از شانجها ك آباد روانه شد ويتجم

وى الجيسال مذكوربه بريان بوردسيد فلك نافوان بن نومست ندادكه بروست بکدیگر کهند تنابراً بد- بعد عبور در بای نزید ابیاری سرسام اوراعارض شد-ویس ازوصول بربان بوربيماري قوت كرفت ويازديم ذى الحجد وز كنشنبه وقت اشراق سنداريع دستين ومأثة والف (١١٩٨) جان عويزرا درراه بيت الله فداساخت تاریخ تولدا و که درسندعشرین و ما ته والف (۱۱۲۰) و اقع شد در خورنشید. است وتاريخ انتقال " زوال خورسيد" عرش جبل وجهارسال-درمالت من وصيت كردكه أزمشار بريان يور- سينت عبد اللطيف تدرسمه دركال تشرع بودند وبرمرة رميارك ايشان برعتماى ابل زمان برعل منى أيدم ا درجوارا يشاك دنن سازند-موانن وصيت بعل آوردند واحسرتاكداين جنين صاحب كمال ورايام شباب ازين عالم رطت كردوداغ مفارقت برول ياران كذاشت ميهروواد الرعمراجرخ زريشكل كرجنين دات قدى مفات بمرساند قول ميرزاجا بخانان است كد:-لابسيارىك اذكراء دين رامشايده مؤدم بعدازيان ده ضدالسال يكشحف كرعبارت انشيخ كمرثك "است وانن كماب وسنت دريافتر-ونزول السياري " بسا ارباب کمال را برفوردم اَن قدر که نزد کشیخ عمد فاخر ارزان مشدم بیچ جا ا**تفاق نیفنا**د ينى برزا برخلاف وفع تود به لماقات شنح تحرفا فراكزے رسيد ترخ في فاخرسامب داوان است- اين جندست ازانجافر اكرفتاشد بماغ عاشقى ازميوه وكل نبيت سامان كفي بادام وزركس را فدا معينم كرياني المين المنافي المنافية المنافي مز گان چشیم یار بود سسیر گاه او دارم دلے کرمردم تینج ست راه او مرصا حمر بشكار دل ه ي آئي برسیان برز ده دامان زکیامے آئی حُتِ دنیامی فرسد خاطر افسروه را مخوشهالی می دبدروباه مستثیرِ مُرده را عينكب دارع دلم ازجير كلان بين شده ا موررا درجم رلف توب بيند مارس مرا ازاَد ورفيت نفس روشن شداين معنة که اقبال جهان در دم زون إدباری گرود ونيا عرين كرورة ونيا طلب بوه ازالنفات شوى ليد قدر زن بلت كرزير كندوستار ذنده در كوراسست كنندگور برستان زيارت زابد بيجو زنك كل عدم بيايم ازبرواز خويش بعدمردن نيزبارم نيست بر دوش مس در کلستانی که مارنگب تماشا ریختیم أسمان بكبال برهم خوردهٔ طاؤس بود از جاراصول دین خبردار نهٔ تا بيرو چار باد اخيار نه تابست باعتدال - بيار ت دركهيج توابن جهار عنصر يابهم دباعي از كف سردشته رضانتوان داد گرتن بربالای تفیا نتوان داد

تعليم خدائي مخدا نتوان داد دربري زند مكو چنين بايسة

ALS 3-(40)(9N)

برادراعياني فتنخ مح فاخرزائه است كسبكالات ازعاشيمفل والطعبد نود نیخ گیزیجی و برا در کلان خود شیخ محرطا مبر قدس الله اسرار بها منود- وازعلیم مورى ومستوى برة وافراندوش

مد بزرگوارش می محمل افضال اور ا در تور د سالی مربد گرفت - و به و ست

تربیت خریج بی والد مود- و بعد فوت بدر والا گهر برمسند آباء کرام مربع نشست -وطریقیم انیقهٔ اسلاف را با متمام نگامهانی فرمود-

نیما بین نقیروا و اخلاص خاصے بود-حیف که در دیعان جوانی آن شجر سیایر انگن ازبا اُفتا دواین حا دن ببیست و کیم جا دی الاولی روز چهارشدنبه وقت نمازم مخر سید نامث وستین و ماته والف (۱۱۹۳) و اقع شدو پائین روضه منورهٔ شیخ محکرال جدخودش مدنون گردید-

مسودا وراق در ناريخ وفات مشاكر البه وشيخ اسدالتدغالب كه وكرش مي

آير- ڪگويده

آنفسلی بنیخ کامل و نما آب آرمیدند در دیاض ارم سال تاریخ گفت غمر ده آه دفتند بر دو زبن عالم دکاء دین بدرجهٔ کمال داشت و شعر بسرعت تمام می گفت مساحب دیوان آن صعای فاطردوشند لمان بهین خی است چصبح صافی آبکیندام زدم زدن است دابداز فارشایشی فکر صیبر عام کرد چون گین درحلقه خود را از براشک نام کرد بیشی آب گوبر دا سیمیرد شعرا و مشهور تر گردد کرصافی ترکندگرویییی آب گوبر دا لیب گزید فی انجها درا چر بوسه در فی عقیق کندهٔ نام دگرچه کار آید

WW & - 616(99)

وَسُرُدَادُهُ مُنْ عَنَى الْمُنْ الدَّايَادِي است و برادر فالمرْدَادُهُ شَخْ عَيْنَ مرافظی است و برادر فالمرْدادهُ شخ عَيْنَ مرافظی است به برادر فالمردی است به می است به می است به است به می است به است به

وقلنیکر راقم الحروف از دیا رسنده بولایت مند معاودت منود-منفارن طلوع بلال رمضان المیارک سب پرسیج واربعین و مانت والف (۱۱۴۷) داخل اله آیا دگر دبیر-مشالاً البیراین رباعی گفتهٔ ضبیافت طبع فرستاده

چون کرد ورودسوی من یا دسعید نی الحال مر آدیفلک گشت بدید ازب کرفز و دعشرت از آ مدنش مورمضان برای من شد مر عید اواخرا بام زندگانی بددار الخلاف شا بهران آبا د آمد د بهم ذی انقصده سند ملت وشین و مان و الف (۱۱۹۳) از لباس حیات مستعار عاری شد و دران شهر مدفون گردید-

ازا نكارا وست ـ

دل دبوانهٔ دارم کرفاموشی است نقریش برنگ زلف نوبان بی صدا افتاده زنجین گذراز کوچهای تنگ کوصاحب دماغال نمی آبدبرون ا دخاع تقاش تصویر ش سیرمتناب دوچندان کند آرالیش حسن سایهٔ دلف برخسار تو زلف دگر است بی بهکران دیان از یادا بروست برم نیخ تائل رمبر و ملک عدم راجا ده است زبیاری نیفت رنابهر جا سرمه را نازم عصای آمیوسی دادا د دنباله شمش را دو و عشر غیار تربیت ما دامن بو نتراب سے خوابد

(۱۰۰) محمور عرث في خاك

نام اصلی اومبیرته الطف الله است پدرش مای شکر الله ثیر بنه ی اند ایران دیارو ارد میندوستان شدو در بندر سورت طرح توطن انداخت -مرنشه تخلی خال در بندر سورت سنخس و تسعین والف (۵۹-۱) متولد شد سال دلادت آین معرع مشقار می شود م دو برسبهرسعا دت آ مد ماه" ۱۹۵۰ : ۹۵۰ اه

بعدا زانکه منین عرش بسر صدیمیزر سید در خدمت آقا حبیب الله اصفهانی که از فضاء مقرری دا زشاگردان رشید آقا حسین خوانسا ری بو دو در مبدر سورت سکونت داشت بنجصیل علوم برداخت و تقدر خضائلی اکتساب نمود

بعد فوت والدرسبيل تجارت جانب منكاله رفت نواب شي ع التروله ناظم منكاله جوبر فابليت او دريا فسصبيخ خود را در عقد الدواج اودراً ورد- و از حضور سلطانی بمندب عرده وخطاب مرشد فلی شان سرافرا زشد و سالها بصوبه داری مالک اود اسبه فرق امتیاز افراخت

آخراز در تن گردانی روزگار دره خاسا زی نوکران خود از دار الا مارة بیجا شده خود را درنطل نواب آصف چاه ناظم دکن کشید و مدتی با او بسر مُرد - انجام کار درجید را ما د (دکن) رخت اقامت انداخت - وشانز دیم رمضان سعندار بع دسین و ما ته وا (دکن) مسافت زندگانی بیایان رسانبید -

در شعرته بان توبی دارد- ومضائن تازه ممیابد- دیوان مخور مخطعودش نظر درامد

ك ما مز الامرا بالمبروم سخدى دريل تذكرة مؤلمن الملك معفر خان-

ای سنگدل شکست من اخ شکست کبیت زان سبتی کی ست بسنگ آیگیید را بكرار محتبت رشنة ككيست را مانم كرعمرم جله صرف اجتاع دوستان كردد كه در شيم جو كمتوب مركب حورده مع آبد سراز مضمون آن رلف سبه برون منی آرم تسكين ول زصحيت روشند لان طلب آئینہ بیقراری سیاب ہے برد كه خود بخود ورق اين كتاب مع كردد جرا بسر نرود زود دفتر ایام مے زدا بدج نگین سجدہ سب روئی را كاش بيشياني خود و قفب زمين مي كردم كاش جون أبيّه من بم عهرى مى والشتم می فربید نازنینان را بهرصورت کهست درسجود توزيرعفنو زمين كير مندم چن درختی که زهر شاخ د مدر بیشه بخاک بفشارم لب ساقی و به بیما نه سکنم منمان مست كر گرمے ندید دست بهم چن نگیمنه که گذارند ورق در نیر او رننبوشخص فزابد زصفاب باطن درین مین مید خوش کنم دل را چونخل موم ندارم بخود گان بخرسسے میندارا زضعیفان کارسنگین برنے آید كە كوہى مىشو دصورت بنربر از خامە موئى

(۱۰۱) افدس ميروي شوستري

والدِ اوسيد نورالدين شخ الاسلام بلدهٔ شوسنر يود - ومنصب شخ الاسلام آن ديارا ز قديم الايام برآياروا جرا د او نعلق دارد-

ولادت میررضی در نشوسترسند ثمان وعشرین و مأنه والف (۱۱۲۸) واقع شدا زا تفاز شعور دامن برکسب نفه اگل برزد- وعلوم عقلی ونقلی در نشوسترا زخارت والدنود- وبعضی از نشاه و آن دیار اخذ نمود- بعدا زان شبه بزیسیا حت جولان دا د و اصفههای وقم و کاشان و ساگر بلاد و اق عجم دانما شاکرد- در بن اماکن نیز بخصیل علوم برد اخت- والینها و اق عرب داسپر مزد د و بیشانی سعادت در عنیات عالميات اليد- أنكاه نطاق عرم بكلكشت مندوستان برنست - و درست نسع والعين ومان والف (۱۱۲۹) از بندر تجره بهندر سورت رسید- و ایامی دربن شهر توقف بنوده ازراه درياسري بديار بنركاله كشيدو درساية عاطفت تواب شجاع الدوله ناظم نبكاله بعبغة مصاحبت مدين بسربرد- ويعداز انتقال نواب مذكور رفانت نواب مرشدقاي فان صوبه دارا ودلسم بركريد وجون مرننمد فلي شان به وكن أمرميرتهم مرافقت منود وبعد جيندي ازمرنشد فلي خا جُداشُده درطلال مرحمت نواب أصفياه خديوكشور وكن مدف روزكار كرز انيد-چەن مسلك اووارسنگى واستغناست آخرا لام دىست ازمصاحبت نواب اصفى برداشنة درحيدراكيا دوكن كوشمانزوا كرفت وبايكي ازسادات تفرش كدازمه في فطن صدرا بإداندوصلت فموده بتابل بردافت-فْثِيرِر ااول درلشكرنُو اب أصفحا لاسنة ستين دماً ننه والف (١١٧٠) بامير ولأمانها سننو فی دست دا د- بعدازان درسندخس و تنبن و ماکنه والف (۱۱۲۵) ورود فقیر س صدراً باوصورت بسن وديدوا ديد كرراهل أمد امروزم برب نظير زمان است ودرطلا تنت لسان وصنوف فشائل مننازا زان-مهركا اقتراسم كازوزده ظالم ازعربه وارستنم نوايش كشد عقرب ازكجروشي برسر وذيش كشد عاف خودنائی مردم افتاده از بارا کردگینی نباشدسای گلسه استاره عربي عدد دم و جا سے بار وطل ال وقال و تعدیم ال وقارکو زم شوك المناكران كا والورد كريست عاميه فالدبراز لا أن تصوير نبست رنشر رفت ظلم كردون بيشتر از عدل شد اين كمان ارسكه بيا ماندا خر خار كرد يراد ورشددا أبينه ساند كرم ز مركم داستمافها زاوان عكند

ماضت درجها دفس باشد حربة مردان خش كورة تسبيج منازاست مرا سخت رديان فارخ انداز كاوش ابل جمان دولتِ بدزنبگان سروايدُ سنگين دِل ست خاک بيون با توسكر آمادي تا چند بار خاطر دلها توان شدك كي چندگر بنبر كلست سال است ك (١٠٢) حروبي - المحروبي المحروب الهي هي نسكندر مالاله سلسا ونسبش بهترده واسطه به بثبنج زا بد گبلانی مرشد نثینج صفی الدین اردبیق مدسلاطين صفويه مي سوندد-ومولدومنشأ مشيخ اصفها ف است - چون ثادرنشاه برمالك ابران استبلا يافت وامنى كه درعه رسلاطين صفويه بو د برمهم خور دينين رخت سفريه ديا رمين كشيد ودريسنسيع واربين ومأنه والف (١١٧٤) ازراه دريا به بندر ثمثم رسيد- واز طربق سيوستان وحداآبا دوارد بلده محكر كشت انفافاً دران ايام عطف عنان ففيرا زسشره بجانب مهندوا تع شدو دربلدهٔ مجهكر باشنج ملاقا تنها دست داد-جامع علوم عقلي ونقلي است و درنظي وننز مرنبير آخرازراه ملئان ولا محورمنوقيد دارالخلاف ديلي شكر وقرسي جمارده سال ورى شرىبوان إنزوا أفامك كزيد د درسند (صدی وشین و با نه والف (۱۱۷۱) از شایجهان آبا و بر آ مده چندی ور اكبراما دوقف كرد والنائجاب شهر منارس شنانت وبعد جندس الزائجاب عمرالا بالمردد

در كىمكر چرو سى از اشعار طبعر او به وسنخطا عود انواضع فقير فمود و أكنون د بيان

عالیات مالید آلگاه نطاق عرم بگارت انتخاب ندشد-و ماند والف (۱۱۲۹) از بن ش کفاید است سه

(١٠٠٠) عبرزاعيالونامفالاني

ارْصاحب طبدان حال وتكنهٔ سنجان بلندمقال است يسلساء نسبش به مالک استخررتسی الله تعالی عندمنتی شانود.

المعدل المعالمات المات المعالي المقرك المده - رياعي المعالية المعنى الماست من المعالم المعالية المعالم المعال

مدبارچبرگردسرش مے گردم یک دورہ تسبیع نما ذاست مرا دست مرا در دسرا جالبین علی خان اکبرآیادی

جواب وارسال احوال وانشعار خودمسرور ساخت و فلمی نمود که: -" ففیز بیدمت میر حمید الجلیل مرحوم ملیگرامی مکردسته نبیدننده و صحبت نشع آلفاق

سر روسه بر ما دره ارتباط رو آنشر شدو کل دوستی رهنا گشت » «اُفتاد-مالا بادهٔ ارتباط رو آنشر شدو کل دوستی رهنا گشت

نسب آرزوا زجانب بدر بشیخ کمال الدین خوا ہرزادہ مشیح نصبرالدین محود نیکٹر اللّٰهُ ضَریْحَدُهٔ وازجمت ادر بشیخ محیر عوث گو الدیاری شطاری عطاری سرق کے اللّٰهُ کُمْ وُ حَدَ منتی می شود۔

ونسٹ فی می می وف بر بیننے فرید الدین عطار نشا پوری کھی خرک می کینے۔ بیوند دولہ زا ایشان را عطاری گریند-

ولاد ه نشخ مراج الدین در منتهای مأنهٔ حادی عشر (۱۱۰) و افع نشد-از بدوشعور به تعبیل علیم رسمیه برد اخت - و درسن چهار ده سالگی خود را به من نشغول ساخته - وزا بیست و جهارسالگی کشب متدا و لهٔ دری در خدست نصلاء عصر گزرانبد در قون فرادان استعداد بلند بهم رسانیده - سیس در ساک منصیداران پادشایی در آمه-

ودرا والل ملان فحرفر خ سير كذش انفيات كوالبار ما وركرد بدو در

. بنتین ولتین وماً نه والف (۱۱۳۲) به دارالخلافه شرایجمان آمدوازان وفت ز مان حال درین شهر بسری برد- وجنگا مرسختوری گرم دارد صاحب فراوان نصانيف است مثل رساله موميهن عظمي درفن معاني ورسا ر عطیم کیری " در فن بیان بهردو بزبان فارسی بطریق " مفتاح " در تلخیص " که سابق کسی برین منوال ننوشته - وفرم نگ مرسسراج اللغته " بطور بران فاطع و « چرانع بدا بین^{، ب} درسیان لغات واصطلاحات شعراء جدید که در کثب سالفهٔ نبیت و" نوادر الالفاظ" شنكرلغات منديه كه فارسي وعربي آن درم شارغيرمشهور است و ورمنفرح سكندر نام " واستفرح قصا مُعرفي" و السراح منبر" ا جوبُهُ اعتزاضاتِ الدالبركات تمتنير براشعارع في وغبره ونسخيم مر وارسخن "منثرح فعيدة ابوالبركات تبيركه دراعتراضات شيد ابرقصيدة فدسى محاكه بنوده-وش گلهٔ نان سی بهُ منها یان " د تذکرهٔ اکثر شعراء منقدّم دمنیا خرکه در بن ایام بتخریم آن اشتفال دارد وكلبات اونظاً ونثراً قريب يتلى بنرار بيت است وبعداز انكه خط مشار البه جرة وصول منو ومخقر دبوانش شخصه تاره ازشابها آبادا ورددابن ابات انانج سمت فريريافت ٥ مُوك جارة دل السيون أي كرام كاركر الدوسي اوت أبد چنده مرد و المان دو ا دجوای آن بری دویتم من برواز کرد طفل بازی کوش اشکم را کبوتر باز کرد les will be the lie of it was the be single man so it in si محفي حدي و در عالم بويد التم ا سرو لینت برسی او روزگار مرا I Juil & Loginu فان ويند كريشم بلل وسم ألرسا بردى أن كُنْ

از کف ائیبهٔ گذارند و دل ما گیرند اگرازناز بتان اذن تماشا گیرند دنع غفلت زندگی افز ای انسیان ی نشو^د عمرازشب زنده داربها دوحيندان ينشو گلرخان ننگ دلم خاطر من شا د کنید چون شود بند فها باز مرا باد کنید ولبران بامم أشنا مشوييه ميناليتم ما شما مشويد بنوش نونِ دلِ من كه نوش منك دارد منشراب میکده ام لذست گزک دارد ببدماع است كشكش نرسيداست بنور مىكندناز نبط اوية دمبيد است منوز بشكنم شبشته دل تا بتو آواز ديم وض بي طاقتي خود بجه انداز ديم وحشت آموز غزالانم من مشهر استاد بياباتم من به بزرم می بریتنان خود نمائی نشیخ کمتر کن بسبان شمله اسباب معبيشت دالبسركرين شنبدم اندره دورآمدان شوخ فرببنده شودای کاش شیع محفل من ماه آبینده حسابی نبیت در ببین فرنگی سال جمزت ا ندارد بإدايام جدائي جيشم مستن او زیب نوش ببران خور دن آرزد رسم است زردی بر برگفت این جنین بدر ما را شكسنديا بنشين أرزو بكوشي صبر كه نشاه مملك بن نفر جون تمرينگ است أدم أنست كراور الدرو مادر سيست بركة وتربيث فود تكند عوان است نقافل ابن مهررسم كياست جان سي . کلف وعده دلم نیز شرمسار تونیست دگرمرس حکامت که چند در دنداست گرفت آن مر بشدی مر دکر دربر خترقی بشوق یک اوسیکردن ا كر معنى عدار أو افيد بيست من عادي وسنة المنه والوي الو Gro jos is willing . خاطرتوندا في جرافيال كذ شدين 6.5 () 3 (3) 10 50 to ازبزركيها يودكرب وفارم كرده أله ى دوائنداسان رابير كار خاكيان نزگاردوباش يادس مادم كان فياك ي شفرسيارا زردي دفاي خود

صودبيت شدآ نجاكه بببت خود خواندم ببنائكه برسركس خانء فرود أبد نمی فہم نہان نر کی جیثرم خن گوست اشاربنهامي ابروشا بدابنجا نرحان بإشد أبجونوش خط مهركن ورنبكنا مي حرف شد نفش ورعالم نشاند آنکه سود عمر او دیده باشی گل مشیم آلود كريه را بم دل خش مي آيد عالم كرجان ديد آن شوخ كي تن ميديد آدذوبحاست سعيت ورتمنائے وصال كمرودانينون خالى حسن موزون ثناس سرداين باغ است دارمنش بيان مبشتر لیکن دل ما آخرازان شوخ کمشیدی ای آینه ما تحدر تو نشنا خنه بودیم بامال كرو تحوي من تيره روز را زانو سب سمند سواری که دیده م نصيب ابل كمال است ازجمان تفديد كر در شكنجه فند جون شود كناب نام غيارخط أو خاك شفاست بنداري ربوداز دل عشاق سيحضوري را زتَّار و تشفقه ما ب سجع نباشد جون شمع جمع كردى مرندى و پارسائى نه بن شعر كها حقّ نفقه دانشد است خطاست افدمعانی زنکر بم طرمان شورجر بارومن ناز بالش غدابت توخود بگوكهمرا آن زمان جربايد كرد داجي الفنتى تخ ابدلود زبنسان درجال و المن المرون المراد المنارد المنارد المراد أندر اطفال رايمي ف افيوني خرور حيف العاقل كرماندز نده مي كيفين برجدادونهم ولكن بمر اوتم ماشدة فيل كرنرانيده زعاج است شربندى دوه است ازميزاروني الاولاقية معالى المالية يخده الا كالمام وآواد مراح الدي على أرزو از شا ایکان آیاد برفات دفت سفر به دیار شرقی کشید - وور بلده کمنوا مد و يساطعاس قان بالواب مقدره مك نافي موبد اوده برور دو فيوا اخفاص بافت وون نواب صفدر جنگ بندم ذي الجسيز سخ وتين ومأة والف (۱۱۹۷) درگذشت-آرزوبانشی ع الدّوله خلف نواب ندکودکه قائم نفام پدرشد بسرے برد- و درجادی الأخری سندنسع و شین و ما نندوالف (۱۱۹۹) در بلدهٔ ککه شون کرد- و در بهبن نثهر مدفون گردید مؤلف کتاب گوید ۵۰

سراج الدبن على خان نا درعصر زمركِ اوسخن را آبرو رفت الرجويدكي سال و فا تش بكو-آن جان مان معنى آرزورنت

(١٠٥) مظهر ميزدا جانجان سلمالله تعالى

مظهر فيض البي است - ومشر ف الكابي - شاه مسند نظر وفنا - وعنبم آسنان نوكل واستنعنا -

نام دالد ماجد اومبیرزا جان است از پنجاد جتسمیته او نوان دریافت انانام وخلص اوگو باعنایت نرجان اسرار نبوی مولانای رومی است که بانصد سال بیش ازین در دفتر مششیم شنوی ارشاد فرموده و کراشته منایان مجصار انجن استقبال د ا منوده بینی ه

جان اول مظیر درگاه شد جانجان خود مظهر الله شد لیکن نام اوبرالسندمیررای کا تان جاری شده - این اسم بم معنی بلنددارد فقیرا بامیرزا دلافات صوری صورت ندبستند اما غامتیاندا خلاص کاست و بهشد به آمدورفت مراسلات خط بمکلای حاصل -

مَبْرَدُا عِامِع فَهْ وَفَعْبِاتِ وَحَن كُنترى است - دِبِهِ اقْعَنَا ى اسم غُودِ رَبِي الرَّيَّ معنى بِرورى - نُوعِ وس مقال را بمشاطلى ذبينش طرزتازه - و تصوير خيال لا بترتى فكرش هن بجه اندا زه - شعاع آوازش آنش زن خرمهٔ ا- وشوعی اعدازش شور

افكن الجمنها-

فتیردر اشناء طریر این کیاب تکلیف نتیجم کرد میزرا ترجمه خود و اشعار آبدار برخری در آورد و در آورد و در آت است و در آورد و در تاریخ این است و در آورد و در تاریخ این است و تقییس از انفاس خود بدید دوستان ساخت نسیخ ترجمه این است و نقیر میارد اجان جانی خلص علوی نسب - بهندی مولد چنفی ندیب از نقین بندی می مشرب است در وشره اولی ما قد خانید بعد الف و فادنش اتفاق افتاد - نشود فاب می می تا با دار جناب حفرت و نقاب می تابید باطنیش در محروسه شاه بهان آباد از جناب حفرت اسلامی نقیم این نقیم می توسط همربن منید این نقیم بیدار با با دار در بی می تابید بیدار ب

" بنه اعلای او امیر کمال الدین در او اگل ما نه ناسد از خطهٔ طانف بخدب نسمت بحدود
" ننه کستان دخت اقامت انداخت - و إغران روا فی بعنی از ان مما لک عمر گزرا بنده - اولا د
" کمیز بهم رسانید از انها امیر مجون و امیر بابا در عین ننخ مهندوستان که بر دست بهما یون
" پادشاه اتفاق افتاد - درین مملکت وار و شدند - از ان با زخدمت و رفاقت سلاطیس گورگا"
" شعاد بردم این خاندان بود

المسلود المراح ال فركود كم ورشه الماحير بابا و در درج دواز دیم از اميركمالي الدين مسلود الا حير را الم يركمالي الدين مسلود المواقع است به معالم كير با وشاه عليه الرحمة بعالي منصب تركب و نيا سرافرا زگرديد.
" د اين خاكساد المروطفل دوای مال ديا بش درسر شريح بير بعد ميم بيل عفر در بات اين شنت " خيا برخود را براس و دولت المرخو درفتكان ليسند با ميد آنكر شبي درعالم ديگر باذكند بيجون نشش قدم " ميدا بيشان نشست از بس و داخش صفحف فوی دارد - تاب ترمير امياب مي آدر ميزيد و نفريد " بردرايشان نشست از بس و دوان گور ده - ديون گريم خود را بيك شرود نسر برده ، بخويك شورشفی " الآن كرده مان برجوان دو تاب گور ده - ديون گريم خود را بيك شرود نسر برده ، بخويك شورشفی " الآن كرده مان برجوان از دوان ميردون دا قع ميم شود احباب از داه بوك شورشفی المدان موردون دا قع ميم ما بگی خود و كانی بر

وسخى بخيده رزياده برين نسيت كرنظر بزركال يا فتنطس تبرلي مهم رسانيده است- اطسبي منس خاتر مي نعيب كذ الرومن اشعام الم جون صبابا د فرویز کل وربیان تو ام باغبان روبمن أوركة تناخوان تو ام البجيسياب روم كربيكنان جانب سنتن من كه جاروب كش گورغريبان نوام طرفه شمعى توكرهيون صورتِ فانوش إل متصل كردتوى كردم وجران توام الم خربيِّ من منظر المنهم من منظر جان ندادم که دنهم کشته احسان نوام داغ بېچون آفتاب ازدست رضار دوست أنكه روز ومشب بلاكردان وبدار وواست ببثن بلئے برحنا زدمرمدرا درخاک ریخیت اذبی آزارمن ناحق در آزار دخود است الرعوبانيم ون شمع نام بيرة بن كيرد خدایا اس سودا زسرتا پای من گیرد درين ره نيننه بايد كه دسست كويكن گيرد بهنردركار بإشرشق راجون بإبسنك آمد گریبالم مجشر آید و دا مان من گبرد ا زان بیرانین خودجاک می سا دم کدی تریم كەنزىسم ئى عربانى گرىيان كفن گېيرد ازین عالم مجردمی روم چون بوی گل منظهر بهین بس است بس از مرگ خرجاری ما نسب ورست كند گربها به زاري ما بالبيد جون عكبين منتبث سخن مرا كام بيد دغلها ي خن گرجيه تنن نزانيش سيون ديرگفتاين مرده جان دارد مرائشت است وبازاس مركسامس سركران اين جفاجهاك مراسروجراغان كردهاند سودول ازبهی موی نابان کرده اند برنگ آميز كردون چون سورب اخديم سوعيد كل وعاشور بلبل درعين ديدم المانشه بروانش فرايح أرد أكروصال تواين بار رو مخود مرا أوال اوتحقارتها يُرامدي الشخوالي لا المادالين والمارا والماران والأمال الماراد ملقه برصلة توافرود وأرز قراست بيفرر بيم جراف د كرفيار بهاست الى روى الكادية وارافاده است my milloureline

بی کس برجامه زیبان آل من نام بین نکو گرچیونم چون سجاف سرخ دامن گیر بود نداشدن بی کس برجامه زیبان آل می نام مر مو فرق کم نولستی و من مفت از میان رفتم مبین آلیند گردی زغمی تینج ممکاره خود فرد است ای بیساز رجیت سیفی صدر کرد جو تو در دیده من کس نگذار د تدے شهره دار دکه درین خانبری مے بانشد بنان اگرچ ندا شند ندر مظهر ما خداگواه که دلوا دسخت منعتنم است

(۲۰۱۱) در دمند-فنیرصا حسی

ا زنجباء او وگبیراست - وشعراء خوش تقریر -ا و دگیرشهری است از توالیج محیر آباد سیدر - مژدر منورشخ صدر الدّین ندس مرهٔ که از مشانه بیرا ولیاء دکن است دربن شهر دا قع شده - را قم الحروف کمرر بزیارت مزار فائض الانوارسعا دن اندوشت -

 فیمایین نقیرومشائ البیر فائی انداخلاص دانی است دیمیشدطری مراسلات مسلوک دربن ایام به نقریبی از نشاه جهان آباد سیمت بنگاله رفت و نزد ناظیم برگاله به جمیعیت هم گزراند

اشعار اوبدفقیر کم رسیده بیندبیت پیش اذین برنیشت کمی نوشته بود از آن است می برخم خویش از آن کویکن ملک ریز است که شور خندهٔ شیرین بکام پردیز است و رکوی میفروسش نماند آبرو مرا لب تشکی فروخت بدسیت سبو مرا جان بیکساند دادم و شادم که عمر با بود اسست برمرا د تو مرگ آرزو مرا میاعی

از فیض توای شا فع روز محسنسر بر دوز بود عید غدیر د بگر چون جام بود چشم امیدم دوشد بردست توای سائی حض کوئژ ریاعی

یکچیدعتاب و نانه ظاہر کردی وین همردوروزه بار خاطر کردی بیدانمردن ربہت بخاکم اُفتاد ادل بالیست آ بچد آخر کردی

الما المركال ا

ازمردم سرکار محین او بناه است بونایت شایی متازیود و به خطاب معنی باید خان می در تلامهٔ و نیا ما نیا می باید ا معنی باید خان سرزاز نسبت تلایی می در ایست و فلروستی بایی بیاس فلم بوتی فائن برآمده و در تلامهٔ و فلروستی بایی بیاس فلم بوتی او آباد -

and consoling the

بكشن شفر شايش جي آفيام سركردد لأكان حي توبان تخذيون بادام مراود

اگرچددافل بزم ولے نیم دانس مدان میں ہم ہم شاخ بیوندم (۱۰۸)عولت میرعبدالولی

بن سپرسورالترساد نی سودتی که ترجمه اش دفعل نانی از دفتر اول گذارش یافت از مستعدان وقت است کننب درسی نز د بدر والا گرخوانده - و در معقولات میشینی خوب بهم رسانده -

فقیرا بعدمراجعت ارسفر بهیت الله در ببند سوریث گلا قات او اتفاق اُفتاد خش صحبت است موینقی میندی نوب می داند-

مشار السنبان سیرشانههای آباد در حرکت اگورد- و از بندر سورث روانه نشره-بعداز طی وش راه بستم جادی الاول سسندار بع دستین و ماننه و الف (۱۱۹۴) وا آن بل رهٔ فاخره شدر- ونا وقت نخریر- جان جاست

منتنجی ازدایوان خود برای مطالعه نفتر در بندر سورت فرشاده بود این چند بیت ازائیا فراگرفت مند م

سدنان در النه والنه (۱۰۸۸) در نز جنکده عالم ناسوت خرامید و بال استعداد درسن جهارده سالگی به استفاضهٔ انوار تربیت والد ماجدش بعروج بدر کامل رسیدسلب پرسیش بربیت و اسطرب سالج المر بدی علیه التحیته والذنا منت می شود مدش سیدعلی به انتفناء آبخور دا زخطهٔ گیلان به دیار مند دوار دشد پدرش میر معرش فی برا تنفناء آبخور دا زخطهٔ گیلان به دیار مند دوار دشد پدرش میر محرشفیج بن سیدعلی از ننون فینس و کمال آگی داشت - و در تحب ته بنیا داور ماگیانی رئگ توطن دیخت -

موسوی شان نخست دامن دولت امیرالامرا سیبرسین علی نمان گرفت و بنظمه داری د صارور امتیا زیافت - و چن امیرالامرا درسندا حدی و المنتین و ماته و الف (۱۱۲۱) از وکن جانب مند حرکت کرد-موسوی شان در رکاب امیرالامرا بسیرمهن رشتا فت - و صحبت اکثرے ازصاحب کمالان انجامنل میرز ابیدل و میسر عید الجلیل بلگرامی دریافت - عید الجلیل بلگرامی دریافت - عید الجلیل بلگرامی دریافت - عید الحیاب کمالان استان میرز این با دریافت - دو فراید: -

وربي بينه وردكن اززبان امبرا لامرا اوصاف كمال ميرعب رالجلبل سامعه افروز بود- بيون ملاقات " واقع شد مجمية نسخه جامعي يافتم-

بعد ازبریم خورون طبغهٔ سادات ازسن سی سالگی ناننتهای سن انحطاط درنزم بشکدهٔ طل او آ آصفهاه حلاب شوای اوقات زندگانی راحرف گلکشت بهشت بربین نمود - و بمنصب ده آراز و یا تصدی و صدیمت دار الانشیا سرافرازی واشت -

دبى رمات نواب اصفى و دمي نواب نظام الدول شهيد به سندرياست وكن خدمت الشاء سركار والايم برموسوى خال قراريا فت - الحال نيز نزد دُركيس وكن قيام دارد - وبرمهدهٔ انشاء ومنعب جماد بزارى و محلاب معز الدوله فرق اشازى افراز د-

فقيرا ببدورو ومالك وكن باخاب ذكوري الس سنوفى اتفاق أفتا ولتبي كفتاف

كره كشائ عنيه دلهاست وككريزي تقريش رنگ افروز بهرة مدعا-ابن جندسية ازديوانش فراكرفتنه شدسه یاس دل گرمی توانی داشت سلطان شوی این گلین راگریدست آری سلیمان می شوی منبراً نكونسزل دوروپالنگ الص نالم دلمواجون جرس جارى طبيش تنگست مى نالم درديده ام خيال روخ خوب يار ماند اين فقش برحب ربيرة ليل وبهار ماند فارغ از بردوجهان بندهٔ اصال نوام سرد آزادم و با بندگلستان نو ام بسلم کردی وبرے طبیم آ زر دہ مشو می کنم رقص کر در دیل شهیدان تو ام يهار خلق شهرت بالمهنر ومسازئيس مست مكمن كل يرشكفن قابل يروازنبست منهای کار ماشق از بدایت دوش ست شمع را آبینه انجام جزآ غاز نیست شد صرف سوزعشق بیانی که یا فتم مانند شمع سوشت زیانی که یافتخ منظور از نظارهٔ سینت نشهادت است از قتل بدراست امانی که بافتم دادْجانان نيزمن ون است بابرباس دا معلى باللي نباستد بهتر از ول معلى is the de de in it would be so the will be بهوس زخم بهناب بجلى دارم كاش عرياني من زبك كتاني مى داشت eli 1 6 5 - 15 6 Chicii المناز بالن مجوج نيم جاتى بست أفترال شيف المحرويا ما هزنست الله الله المال الله الله الله الله Light was all of Color il mandelling of the advant عالمب بيرافال الميني است وطه آبايش بعدال- ولسيش

سيدعلى محدد في رحمداللدي رسد-

از اجدادش میرشده طامیر در عهد اکبر با دنشاه وار دسوا داعظم مهندوستان گرد و فرول تمام بانت و بیس از جندگاه متوجه گلگشت دکن گشت سلاطین عصر مقدمش راگرای داشته باین ارباب عقیدت احترام ما لاکلام مجل می آور دند - بیس ازان اخلافش در گیرات احمداً با د توطن اختیا ریخوده مرجع ایل نفسل و کمال بو دند - و به سدنت سسنیه مشارطی کردند - و از چید قریبه که اکبر با دنشاه بطریق سیورغال مفر کرده بو و مرف ما بی تناج می نمودند

والدش سيدم برخان درزمان خلام كان خودرا درساك ارباب مناصب

منتظم ساخت و بخد مات عده منازلودوا زعلوم آگایی دانشت -

مولد مير داخان-حيد دابا د است نشود نادر دسکر نواب آصفياه باننه و از مجلسيان خاص نواب بود- و دراوا خرعهد آصفياه بخدمت انشاء سركار والا شيام داشت و در كاب نواب سيرشان بحمال آبا د كرد- و صحبت شعراء آنجا دريافت - بسيار خوش خان - زنگير جمهت است - و جامئه مير دائيت برخامسين او دوخت اند-

فقررا در وكري مجيني فرادان با اوصورت لست-

الاستناد السافش دراء ما الأساد المسادر المسادر

خود را زینگی تفنس آزادی کنم این مشت بر تراضع متبادی کنم درس از این مشت بر تراضع متبادی کنم درس ایردهٔ دل برنفس آوازی بهست کردرس فارنهان فارنه براندازی بهست خرسم آثر به برنشش تربیحیم نا رسانی منبال آستانش من ومشنی جهر سائی کربرد بهام داد بحرم خوش نگایان رقی نود آن دو سه معرع بهوائی ترکیل ای باغیان گلیستدیش می باد می آبه مرا ترکیل ای باغیان گلیستدیش می باد می آبه مرا

به گلش دل بر داغ سیر با دارم معاشران مجن انتظار من مبرید منی توان به فلک طرح اختلاط انداخت مرازصحیت این سفله ننگ مے آبد خوبغربت کرده را دربیکسی مهم عالمی انتشاک بلبل ما درفشس کم سے کند یا درفش

(۱۱۱) ایجا د-میرزراعلی نقی

میل ایجا دهمبرزاعلی فتی ایجاددارالسرور برنان بوراست به معاجبت نواب آصفهاه رسیدو فرادان اختصاص بهم رسامید و بعد فوت پدر درسد اربع و ستین د ما نه و الف (۱۱۲۲) بخطاب موروثی نقیرعلی خان و خدمت د بوانی حید رکم ا نقد امتیاز برست آورد-

اول مرتب در اور مگ آیا دوار دفقیر غانه شدو بعدازان در نشکرنواب نظام م شهمید دور حیدرآیا دنیاس متوالی اتفاق آفاد بری بر نالم بین سروایج ا دست - وزور تهنیساغلاق برای او-

الم المرازي الفادل والم المرازية المرا

خود را مثال آینه حاضر جواب کن برميند برحيراز تومگفتن شتا سب كن خدا تکروه مگر در گره بهین داری خطاست اینکه بگونم به جبهه چبین د اری بقربا منت روم ظالم جه تخربیری چه تقرمری خطِ الله ن وحرف تودرد ل كرد مّا نيرى این گهریمین ندار د که نو در گوش کنی گفتهٔ د ل نسکنان به که فراهوش کنی گیرم که در کفی بمد رنگ حتا مشوی المخر تو رفته رفية أر من بيوف شوى كه جا درى زكل داغ ميكشد المشب بردی مشهد بردانه شمع را دیرم بی خورده دل لاله برد د اغ زگلش آرام مناعی ست که بی در نتوان یافت چشم حباب کورشود این سزای آو بالبيده بود بير بخوراً خسر خراب شد بريرروي فرد معجف كل بردارد راست ی گوید اگرسرو که بیدوش نو ام برصورت تراكبين در كاراست مي دائم ولم ازنست بيخواي برئن بيشيكش كردم اول بروى نودبدم زمعمورة فشمون مادرين شيرسارك شبيه ماه أمره ايم مارا زنگل غوش آمد این وضع میرزائی دارد بميشه دربر بيرابي محظر

(5) [(1) (1) (1) (1) (1)

ازخوش فكران اين عصر است ورايام تا ايف اين كناب توعمد هود ايا اشارة فقرال شاء كرد ونسيت سعة له الله كناب تعلق الارب و برتيد بساط عذاك ومناطقة را بهم ايرام بهدما حين ...

- 1 200 (C) 58 1 5 5 m

الدفق عبد الوباب تخلص به النظار از سادات کاری الاصل است بعلسایهٔ اسیش از طرفین به " خدوم چهدا نهالی بخاری فدسس سرع شق مصفود - مداد و مثلاً این نؤد بلیدو استخداری سازی " والا استان ناملا طبون نظام شاهد - چه ای از دواج فقر یا همدی سیدم نیفیا حالی نخاری سازی

د مصارتهريناه دولت أراد ألعان أفناد ببين تقريب طرح اقامت درفلعد دولت آباد "ريخندشد-بعداران كرجيشت استفاضهم رسيدان عشمسار مكتدسنان بفدر لاى برداست " ومشت خاک تودرا بمقویت این آبجیات کامیاب عمر حاور انی ساخت - گویشخضی ایر بهت در کراری کر و سنه

خداناكرده كراً بداجل بين بهيد كمبلذارم جنون را " فرزندی داشت صاحب کمال گفت" باسیدس" لدر الحد و المدر که جاگر گوشکان اشعارم " بركى بزبان حال اوا نووكه آن شخص بيك فرزندنسلى شد توخود برعنابيت ايزدى چندين · نتائی ارج نندواری جمه را از نظر مؤلف کتاب گزرانیدم واز دلیر اصلاح محلی ساختم سخن " آفرين تعالىٰ ننا نه ابن غريب زا و لارا بحسن قبول صاحب طبعان رساند و از سواو به بيياعن « میندنط نان جاده گرگرداندسه

بودفيفان ديگر خير داد الي را زما بی تبت انزون تر بود دیدان ما بی لا زريريم ليسيم شعب ماحب كال پزئیبونو کردم اعتبار این جمن دمیم فيوافز المراسان المراسية شمح افروز نماشاست مير وبدايت گردش خام تقامت چِن بي بِكِما في كر دوكار است تجيم الروكر إدونالكنفي وسمه نخواتم بدوري عراد الرائي الطرع الرست كي والم كرفيم دورين تزدك منددور دستان لا الما المراد فدا ديد ديره ور اول به بلند است اشد ساد را الم المان ال المناه المناس المناس المناس المناس of sig of complained donate of a contituent 17 621 Lui Olfo Gar الم ال الم المعالم المالي عبد المستقدا insite or as of the finish

الانائ التائ كردم والمجدة في سائل

اوبزلف آنجاگره زدشد دلم اینجا برام می توان دادن سرانجام امورازراه دور

(١١١١) امراد في علام سين

باشی النسب قادری الطرافية - برابان بوری المولداست سُكُنْب اوائل درسی نته مین شده مین

تخصیل نوده - دفتش او بامشق سخن درست نشسته ازوی آبده از نوان از از که نش را از نوان ارد آبرو ب خونش را

گل کنداز باطن صاحبدلان بی نصدفیض درگره بستن نداند غنجه بوسیه خوایش را

گریهجوا نگیر او چمن آرا گردد شاخ آجو قلم نرگس شهل گردد صدلی رنگ بتی گر سر درمان دادد میم گرد سر ما به تمثّا گردد

ی رمک دی کر همر درمان دارد سه درد بهم نمرد عمر ما به همک م اع

رون ده تخت شرع شاه تجف است روش کن آفذاب ماه نجف است

شابی خوابی و کر نو را جه طلبی شاه کخف است و شاه راه کخف است

تا اینیا ذکر شعرا عجیر ملگرام است و اسامی کننی که ماخد این تا لیف است اینید جادر طی کناب مسطور شدرومنفصد استیجاب انتخاصی که درکتب ما خد در کور اندنیسیت

مبدع نباض کسی را که برخاطرالقا کرد. برزبان قلم گزشت - اکتون به تمهمید شعراء

بلگرام ی بر دا زم و ذکراین طائف را طراز داش کتاب می سازم -برصیرفیان نفود اخیار دم مجران بوابر آن ربه پیراست کرجون مایج پیراسیت ایسی ایسی

اسلام برسوا دبهند برتو انداخت وطلبعة عازيان كفرشكن كوس كولدي الذي

وعلوم الوالبنشرا وم را عليه السلام كه از جندين سرارسال مندرس شده بود

"المعسا فلندوا والمجلس موزون كرازان وقشة النياب حال البران الان أوفو

برانگخنه اند- درنگهاازخامهٔ بوفلون دیخه- آما در عهد قدیم این طائفه بیشتردر با تخت سلاطین بوده اندو دراطراف واکناف ملک کمنر توان یافت بشل ابوالفن روثی و ام پیخسرو و ام پرخس ونشنج جهالی که برسه از شهر دیلی برخاسته اندونه بی برخاسته اندام می مورکه دید-از انجابی نهر ما بگرام حفظ با کله عن برخوا دیش اندونه بی برخار اندام می برخارد دید-از انجابی نه برما بگرام حفظ با کله عن برخوا دیش اندونه بی برخارد دید-از انجابی به برما به برما بی برخارد بی برخارد بی برخارد بی بی برخارد بی برخارد بی برخارد بی برخارد بین برما بی برخارد بی به برخارد بی برخارد

SHOW E COM

الف الله المراد المراد

بِينَ العَالَمَ الْمُ الْم ورا الله بالقيار وركاه ألم بادناه بودر قريا طفت تربيت كرد. مناذا المربيدا وتعيل عِنْها والمُقَى عَن بَيْلُ لَفَدُ وَبِي فَي رشدى بمرسانه ومُدرات صنائع وبدائع رابيشتر بكرسي نشا ند-

به واره با امراء عبد بسری برد و به اعز از واکرام مخصوص بود- وا بام زندگانی را به بخر دو تفر و گزرا نبد- آخرالامردر تصبه سفیدون از توالع دارا لخلاف و ملی وارد شد و به ایجا به کلکشت نزیم تنکرهٔ آخرت خرامید- و این سایخ درسن تلف و الف (۱۰۰۳) و اقع شد- میا رک خاص دیلوی تاریخ و فانش دربن تطعم بفسط آوردسه

مالک ملک نظم شیخ نظام شاعر نادر و فصح کلام در قصیده نشده ظهیر زمان در وی گشت خسرورایا م در قصیده نشده فلیر زمان کردا بست رخت بقا زمل فنا کردا بست رخت بقا زمل فنا خردم گفت - آه آه نظام خردم گفت - آه آه نظام

وبوانش قصبيده وغرل ورماعي وصنائع شعرى بإننده بنرار مبيناست وقصيده

براز دیگراقسام می گوید-

سیدهی انشرف در کای کترجه او درفصل دانشمندان از مجلد او آسطبر
بانت-فرمود- دادان ممری مخطمه منف بنظر من درآ مد برنشنت داوان ممرخود زده
که این سِت نقش دانشت مه

خدایا بچی رسول اتام پذیرای کارضیبر نظام
کامش لیلورای عصرواقع شده لهذا درین جریده کم گرفتنت شود مه
جزائیه در روی تو دبین که تواند جرشانه بزلف تورسیدن که تواند
ایس مرعیان گوش بر آوازششند در محکره عشق طیبیدن که تواند
آنی که صبا را بنود بار نشگی جان بخش کلام توسشیدن که تواند
برگل که به گلز ار جمال تو بخشد ای دای بخر دست توجیدن که تواند

بیوند ہوای تو بریدن که تواند صد نیخ کشیدند ز برسو به ضمیری با رب جنين خراب كن خانمان كيست أن تُرك شوخ ديده خود از دود ماكيست أن سنگدل نگفت كه آيا نفان كيست أزناله و فغان من أبد جمان بجان بارب جنين كشبده سراز بوستان كبست ابن سروسرفراز كه نوش ي جدبناز وانستم از طبيرن دل كز كمان كبيست ا برتیر بردلم که دو ابردب اوکتبید پرسید برسبیل تغافل از آن کبست چەن نامۇشاز ضمىرى رسىد و نواند گویندشنای تو ہمہ بے سخی آنجا برے کرشوی جلوه کرای سین آنجا شابسته آنست كسازي وطن أنجا عیشم که بود خانه خوش آب و جوائی الميكن بقامے كه تو باشى و من أبخا خواهم كركم بيش نو درد دل خود عرض از نقد روان داد ضمیری نمن انجا تا کرد خربداری خاک سر کو بیت

یا رب بدرن نامرسیاه آمده ایم در آنش دورج به بناه آمده ایم برحید کم ماغزی کناه آمده ایم یافا فلی عذر براه آمده ایم در نال گذیرهای افضل علیه الرحم کومده

بدوران شراکرگرفت خطاب اوجلال الدین ار مرد و از مرد از مرد و از مر

داین مای افغیل مرد کرند نیز ایر می نیزار می از ایر دور بیگرام برصد بدایت و در داری برد و در بیگرام برصد بدایت و در داری برد و در در بیگرامی اوا فالص و

اغتقاد داشت - وچن حاجی افضل از قصر مینا بسرا بردهٔ کبر باخرامش فرمود و در سوا د نشهر مدفون گردید - نثر دی مبای سلطان برمزفد ا د گذید عالبشانی از سنگ عارت کرد و قطعه ندکور را بخوانستعلین در نها بت نشخطی برلوح سنگ کنده در بیشانی باب گذید تعبیم نود - اما این گذید بنام سالا ربیگ که میرا به نام مثر دمی بهای سلطان را کسے نے داند - شاع د سناسب این منقام گوید سه

چون ملين مطلب مدارم عبر كام ديگران مي نشائم نقش خود اگا بنام ديگران

(۱۱۵) شابری میرورالوات بنی واسطی باگاری قسس و

دفتراول از ترجم میقصل زمین یافته و خاریج نوش نصیب شاهراه سعادت شتاشه واینجا بهم طرایی اجمال می بیماییه- وصدر ورق را بمرسای جوا بسراً بدار می آرا بد-آنجناب از مینهان خاص نشیخ صفی سائی بوری است نوش الله مُ خَرِی عَلَی و الله می و از خلفای بیش قدیم مشیخ مصبین سکندره سی قریح الله می و حکهٔ عمری درا ز مسند ارشاد را بجلوس میمند ما نوس زمینت بخشیر- وسالکان منا نیج می پرستی را

تعانیف والاستال و «مل شهات» و «مترح کافیدای التا» و «مترح کافیدای است. بطور تعدیف و متداول است.

بسرائستان كربارسائيد

۱۷ این کس درفن غول نمیز خراجه ما فلاننیرازی است ندس سره و عواج نیز به شاگردی خود ۱۷ سرا قبیل کرده و گویا باین ضعیف ایمائی خوده مه "بركه درطورغول نكته مافظ آموض بارشيرين خن نادره گفتار من است وميرعلا و الدوله فروي بي صاحب نفائس المآثري طراز دكه:-

مرسليفة شرخوب دارد ارواست ٥

"سروبیگ بواول بسلح آمدهٔ وی برلطف نشین تا ذویش برخیزم و بنیخ عبدالقا دربداوی در منتخب النواز بخے کے نویسد کہ:-میرطیخ نظم لمبنددار الله آبخناب شب جمعه سیوم رمضان سند سبع عنشروالف (۱۱) بعالم فرسس خرامید-و دربلگرام مغرب خاک رامشرق انوارگردانبید مورخی تخفی تازیخی به روح افدس گزرانبیده

چورفن و اصرصوری و معنوی گفتم بنرارو م فده و شب جمعه ماه صوم سبوم مصرع نافی تا رسخ صوری و معنوی است - اما بهست عد دیفاعد هٔ جمل افزون میشود آن را شبخیتهٔ نازک خارج کر دیسنی و اصرصوری که نوزوه است و دا صدمعنوی که یک است برآمد

دبوان غول موجزی از و موجود است - و کال مش رو شی زمان خو درار دلمنا برولیلی اکتف رفت م

زگریه فادم در مغراب خوایم کرد خیال غرق نقشی برآب خوایم کرد کرند پختیف دلف نو در از است اور ان ان ان سخد در بن نافیک باز آن دانی کرفت فوت ی فاز برای میست فایم داسکی دفار بر و اسلی است

100 John (311(114)

الملقب برصاحب البركات بن سيدا وليس بن برعيد الحبيل بن مرعيد الواحد مركيد الراحد مركيد الراحد مركيد الواحد

دات مفیض البرکات بیشترشی صلفه فقراست واینجا انجن افروزشع الداد اکالی است بعیت بیناب سیدم بی بن سید عبد النبی بلگرامی قد ش الله کاشر ایم هما کررم بر بردو در و فتراول نگارش یا فت - داد - واز عنفوان سن تمیز نامبادی ایام کهولت بخد سید العارفین میرسید لطف الله بلگرامی سعادت اندوخت واز فیض نزمیت والا میدالعارفین میرسید لطف الله بلگرامی سعادت اندوخت واز فیض نزمیت والا می وه سادک بنها بیت رسید و در نزم ننکده مکدیش فی الله نخرامش در آمد - وازمشر ب خاص نفر خطی سند فی الله نخرامش در آمد - وازمشر ب خاص نفر خطی سند فی مصل کرد - وسند خلافت واجازت اخذ نمود و به دار الولایت کالی خاص نفر خطی سند فی حاصل کرد - وسند خلافت واجازت اخذ نمود و به دار الولایت کالی شافت از خدم ت می برسید و کالی نفر الله کار نشافت از خدم نداده ما لیجناب شاه فضل الدین میرسید ای در نام برسید و کالی می شد از در می کرد

د به در ما در بره انده انده المجداد مبرعبد المجليل قدس سره در ما در بره ازمضا قاست مستفرالخلاف اکبراً با دوا تع شده - دران مقام رفنة رنگ توطن ریخت - وروز عاشوط سند اثنتین واربعین و ما ته والف (۱۲۲۱) عنان ازعالم سفلی تافت و با رقی منتی امام علیه السّلام به گلگشت فر درس ا علی شتا فت سرا قم الحردف گوید می بیدار ولی رفت سوی محفل قدس بربست زصحرای جمان محلی فدس میدار ولی رفت سوی محفل قدس بربست زصحرای جمان محلی فدس معنی مواده بیراغ ارشادی افروخت - داحیاناً لباس فارسی و مهندی برفامت معنی مواده بیراغ و رشادی افروف او از نظم و نشر ضبط معانی حقائق بود - و برقول معنی موادی می و وحد - و برقول مولی معنوی علی ی فرمود که سه مولی معنوی علی ی فرمود که سه

فافمیراندنشیم د آن بارِ من گویدم مندش جز دیدار من دلیان شعرموجزی د شنوی مختقری سی به «ریاض عشق » دارد- این چند ببیت از د بیمناقهی می گرد در ۵ به دیر بریمغان باش وی برشی کن زلعل ساقی ماجری گیروسستی کن چشم چین بریده را آبادی و صحرا کی آت چشم چین بریده را آبادی و صحرا کی آت چینم دل داریم دیگراز لگاو ما مبرس گردگوی خویش می گردیم راه ما مبرس خانه دیده شود رشک بریخانهٔ چین گرفارم رنجه کند بار بسر منزل ما محل ذکر سید برگت الله قدس سره ما بعد است اما برای اتصال ترجیه او با ترجیم جد ای رش مبیر عبد الواحد شما بدی قدس سرهٔ در بیجا تربیر یا فت و نظرای و جه در تقدیم د تا خر رتر اجم دیگریم از بن فصل منظور است -

(١١١) فيها - حافظ سيضاء الشريكراي فدس سرة

مشار البيه چنا بخه در وزه دانشمندان ورود كرامت آمود منوده در بخس ملاره من المرامين المرام من المرام من المرام و نيز بطرزموزون جلوه فرمود

در بداین حال کلام الله دابا بخو بد حفظ کرد- و دامن اکتساب کمال بر زد و
در نصیات صوبهٔ او دره بطورطلاب این ملک گلکشت منود واز دانشمندان عصر فنون
درسی فراگرفت و با چناب سید اسجد بن سید مجر کالپوی قبل س الله آنستراس هما
غائبان عقید تی بهم رساند و این بیت بنظم آور در می
کالپی عکی بلگرام میمن ای تو ای میمن ای تو ای منم او بیس قرن
بهدادین با دراک روست و الا دیده و دل را مظهر تبلی ساخت و در بلگر ام محله

میدا نوره مسند فد ایرسی وندراس علی آراست و عالم عالم طلبردا از مدونها نیرنزل نهایت رسانید و در عرفود نبایت سروز در کری دلیت و در نقاوت وطهارت و مفظ عای سن نوی قدی دا نظ داشت

انتقال اومست ويخرشع إن روز مي منها في الله والف (١١٠١١) واقع

rai شد- وموانق وصبيت بإيان مرقد فواجه عماد الدين بلگرامي كه صاحب و لايت أن منفام است بيرون حريم عمل ديوارجنو بي منزل آرام يافت- را قم الحروف كويد ب زهر مناء الله تخرير منورساخت ازخود محفل قدس غروتار مخ اودر تواست ازغيب مندا آمد - ضياء منزل التدس نظنش درنمبن است ونشرش ماءمعين-شعرو انشا دون مرتثبه آنجناب است و اشعاری کشیت می شود برتوی ازان آفتاب سه قطرة ي كربي في توجيشيدن گيرد بكلوناشده ازجشم جكيدن كيرد مراه دیده دورویه درختهای مرزه شانده ام که خیال توراه کم نکند اى لطف تواب برسرشعلة خسسه چون موم برست خلق توخارة وكييم كويا كرددا دب جو آئى به سخن بينا كردد حيا چو كبشائي چشم

دران طفيل محملكم اي

أفتاب جهان افروز مكيتا في است - و دراويج دفتر اول سرگرم جاره أرا في نيخة جامع فنواعقلی ونقلی اور- درد پزد و تفرد و ضمائل رضیه وشمائل سنیه بی شل

اصل والاازسادات الزولي من اعال أكره است وبهانجا درتائج بمنتم ذى المح سن ثلث وسيعين والف (١٠٤١) شبهنان امكان راروشني تخشير- ودر

له درین ما ده چرخ ضباء دایک عد و مسوب است و الآثار یخ تام نی شود و در اصل سال دفات ضبا این نیست مصنف خود در با نثر اکرام و فترا ول صفح ۱۲۰ مطبوع مفیرعام آگره مثل ای کو بدکه آخر به تحقیق رسید کرنا دیخ انتقال مشایح البیرست اربع و مأنه و العث (۱۱ ، ۱۱) است و ما دی تاریخ

سن با نزده سالگی سنتمان و تمانین و الف (۱۰۸۸) با دادهٔ کسب علم از اتر ولی بخطیم
بلگرام تشریف اورد- وازفضلاء بلگرام و علاء بوار فنون درسی برگرفت- و در حزهٔ
درس مولوی سیدقطب الدین شمس آبا دی مسافت تحصیل بنها بیت رسانیدد بعد از تکمیل تحصیل در بلگرام طرح اقامت انداخت- اول بخانه سید فیض
نمیندار که از اعیان سادات بلگرام است سکونت و اشت- بعد از آن قربیانتی
سال تا دم آخرد رمحله میدا نبوره و در دیوا نخانه علامهٔ مرحم میرعید الجلیل بلگرامی
نقشی و مکامهٔ اقامت و رژید- و درین مدت احیانا بجانب هجهرات شاه دولا و
کشیمیر و مکامهٔ ای دیگر بطری سیربر فاست - و در بهر نوبت بفرصت فلیل معا دوت فرود
و قریب به فقاد سال برمسند ندریس با حیاء علوم بر داخت - و عالم عالم طلبه را ا
زصنیف نشاگر دی به اوج استادی رسا نید- اذا بخد ما دوبرا در بم بینی فقیرومیسسد
محروسف که ذکرش می آیدرصلت و الادر ملگرام مبست و چهارم دی الجیست احدی و خمسین و ما نه و
رصلت و الادر ملگرام مبست و چهارم دی الجیست احدی و خمسین و ما نه و

رصلت والادرمليگرام بيست و جهارم دى الجيمت احدى وحمسين و ما تنه و الف (۱۵۱۱) و اقع شدو بروفق وصيت در سپاغ محبود "متصل مرتدعلا مدّمرها ميرعيد الجليل أوّسَ اللهُ مَفْتِ عَدَ - جانب سرّق مدفون گرديد - مؤلف دوراق گويد ه

انس ک آفای معنی از طفع آمان برون رفت

از خ دمال او خرد گفت علام از بهای بردن رفت

ادیانا با برشمی بر تسب نظم ی برداخت و فرق شور ا برشوی می افراخت

ابی ریای بینی عکر عالی است م

گراداله این ناز ظاهراً موضت کی آنش سور دل آواند از وخت چون مورت برواند فانوس خیال گروسترم کنشت دیک در و نسونت

(۱۱۹) واسطى مېزى الجليال يىنى داسطى ملگرا مى نوراللەضرى

عندلیب ناطفه در جبخ سنین زمز مهٔ مناقب و الاسنجیده - و گوش ارباب بهوش راشگفتگی کیجین کل مجنشیده -

اینجایم بخریرنصلی از احوال میمنت اشتال مے برد ازد- و پیشانی صفیرا مانو که قدر سید منور می سازد-

* * * * * * * * * * * *

* × × ×

س آنجناب باتفاق جهوراز خواص اتفیاد اجاء علیاء عالی مقدار است و در تقد دات و جلائل صفات بگانهٔ روزگار - وازعنا بات ابزد کامبیاب دولت نشأتین بود-و به منطوق آیوفیض بیرا به دا تَمیْنا کُوفی اللَّهُ مُنیا حَسَنَكَ قَرَّ اِنَّهُ فِی اللَّهُ خَسَرَتْهِ مِلْنَ الفَشَالِحِينَ از جمعيت صوري ومعنوي عظي و افرد اشت -

واز من قب دالا اینکه بین طالع بیدارشاه ولایت کشم الله کو نجه در در نقیدهٔ منقبت زبان بادای شکری کشیاید که مه شفت زبان بادای شکری کشیاید که مه

دین پنایا تففنل آگایا دل پاک توشیع عرفان ا کرده ام سیت تودر رویا این سادت زففل رحمن آ دیتم آخر گرفته بکرم نی شناسم کراین جاحات آ من داین رشیر از کجالیکن مور بودردهٔ سلیان است

کتب او اگل از بعض علاء بلگر ام وقصیات بورب افد نود - ودر صافئه درس شخ غلام لقشنیند لکنوی تدسی مرزشته محصیل باشتارسانید - و ملم مدیث از خدمت میرسیدمیارک محدث بلگرای که از تلامذهٔ خاص بین فوراکی خلف ا بنیخ عبد الحق د بلوی است سند نمود و درجیع علوم منقول ومعقول خصوص نفسیرو حدیث و لغت وفنون عربیت و ناریخ و موسیقی اقتداری عظیم هم رسا نبید و حافظ و مشر بمرتبهٔ بود که فاموس اللغة از اول نا آخر از برد اشت

ملافات آبخناب باسب علی مصوم مدتی در اورنگ آباد دکن آفاق افتا سبدعلی می گفت: من درتمام عمزه دجاشع غرائب علوم مثل میرعبد الجلیل ندیدم » ونتیخ غلام نقطبند لکنوی مهیشه تعریف و توصیف مے منود -

آنجناب درسند اربع ومأنه والف (۱۱۰) به وکن شنافت و عنقر پیده طف
عنان نمود - وکرت نانی درسند احدی عشر و مأنه والف (۱۱۱۱) برارادهٔ تلاش
معاش جادهٔ مسافت وکن بیمود و بعد از طی مراحل در اسلام بور (عرف
برجها پوری) از توابع بیچا بور اردوی خلیم کان را دریافت میبر زایا رعلی
برگس سوانخ نگار حضور با دشای لوازم فدرشناسی بجا آورد - و بملازمت سلطا
برگس سوانخ نگار حضور با دشای لوازم فدرشناسی بجا آورد - و بملازمت سلطا
دسانید - با دشاه بنصبی شایسته و جاگیر جیدانهال ساقی لورفری بلگرام و خد
مشیری و دوقا کن نگاری گیجرات شاه دولا - قرین عنایت ساخت - آبخناب
در تاریخ خدرست انشای کن سه

مرااز جاب فلافت علات دروی کرم فدیت عیش افرا غردگفت نابخ تفویش فدیت و فاق نگاری گرایت زیبا بدیمه ل فدیت از دکی کل مؤخله باگرام برایت و از آنجا تنویم کرات شدوخ دری الاول شرای عشرو با تد والف (۱۱۱۷) گرات دا مورد مرای م واد

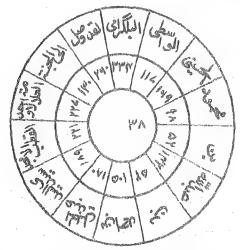
ودرسندست عشره مأنه والف (۱۱۱۷) عول درمیان آمه- آنخاب در ماه جادي الاولى سال مُركور تحروستُه للكرام تشريف أورد-مبرزا بارعلى سأك غائبا مذلقش تدرداني زدوبم دران سال خدمت بخشيكرى ودفائع نكاري والنج نويسي سركار كيمكروسركار سيبوستان ازجناب . خلام کان برای ایشان گرفت و سنده صل کرده بهمراه ناصد ا جیرر واندبلگرام س البخناب بعدوصول این بشارت سمندع م جانب مک سنده بخرامش در آورو وسينت وجهارم رجب مسدسيع عشره مأنذ والف (١١١) سواد كهكررا الديرنو قدوم برافروضت وسالها ضمات راب ديانت وامانت برداخت وبعد رحلت خلدم كمان جون قدر ومنزلت أنجناب نفتش خاطرشا هزاو لإ وجميع اركان سلطنت إو د ورطبقات لاحقر بي آنكه از كيمكر حركت كند اركان مرمير خلافت دربرعفرستداستقلال غدمت رواية ساختند تاآئكه درعهدم يحرفرخ سبير پا دنشاه ا زنیزگلبیای ندرت الهٰی در بیرگنهٔ جنوبی ا ز اعمال محکر ریز بای نیات بقد*ر* ژاله خورد از ابر بارید- و به نزول این حلاوه نیبی کام وزبان عالمی شیرین گرد^{ید -} آ بخناب درین سانحءغربیب ریاعی انشا کرده در فردو قائع معروض بارگاه خلافت داشت کر مه

فرخ سیران شهنشه با برکات به گخاندادید اوشده شیرین حرکات در سند زیمن عهد عشرت مهدش بادید سحاب ریزهٔ قند و نبا ت "به گزاریم قندی که دران زبان را آق و فائق بهای سلطنت بودوسوانی فغو معلی باو نعلق دانشت و آخر صدر الصدور جمع عمال مهندوستان شد نجر دملا ظر فرد زقائع بی آنکه عمر برخیق کندیمل برخلاف دافع نوده درا و آئل سندست و عشق د مانهٔ و الف (۲۷ ۱۱) معرول ساخت - آن چناب در تهین سال از محکر جانب دارُ انخلافه ننما بهجمان آباد حرکت کرد وخدهات بوساطت امیرا لامراسید حسین علی خان بحال ساخت - وشیخ محررضا محصکری را نیابت مقرر فرمود و درسد اثنین و مانشروالف (۱۱۳۲) بعدشا نزده سال ملگرام را از مقدم گرامی مستسعد ساخت و یک سال توقف کرده به دار الخلافه شاهجمانی تشریف برد-

ولادت باسعادت سیزدیم شوال سندا مدی دسیعین والف (۱۰۱)است وانتقال شب شنبه بعیت وسیوم شهر ربیع الآخر سند ثمان دنگنین و الف (۱۱۳۸) در شاه بهمان آباد واقع شد نعش مبارک حسب الوصیة بدارالسلام بلگرام نقل کرده روز جمدا ول وقت عصش شم حا دی الاولی سال ندکور در قدم وا بزرگوار ایشان سیدا حرم رحم وفن ساختند-

را تم الحروف كريم لِلَّذِينَ أَحْسَلُوا الْحُسْنَى وَبِرَيَا وَهُ لِهِ ١١٣٨) تَارِيخَ يافت در تفسير مِضاوى گويد: - اَلْحُسُنَى الْجُنَّنَةُ وَالرِّيكَ وَ هُوالِّلْقَاعَ : ونيز دائرة "ارجى بربركار فكركشيده و تواريخ كاندن و لا تَحْمَى بمركز نشانده -

- 640/10/10



طرق استخراج تاریخ ازین دائره این است که از خانها سیجها رده گانهم خانه داکه خواه بنده بری از خانها سیخارده گانهم خانه دا که خواه بنده بری و این است که از خانه بنده و احد و پهراده و اضعافش و اول با آخرین - و بهر خانه که شارتام شود عدد شس بگیرند پس عددی که بدان شار مقرد شده اگر فرد باشد با زخانه نتهی را مبدء گردانیده تعالی ناین رم ته به نفت افری و کور و ته فرور قا آنکه نتهی مبدء اصل گردد - اکنون مقدار عددش بگیرند که خوج عامدا دحاصل تاریخ شود - و اگر زوج با شدخانه ما بعد منتهی را مبدء اصل گردد - دام بر منته ما شاره خوشود تا آنکه نتهی خانه ما قبل مبدء اصل گردد - با سیستور مجوع اعدا دحاصل تاریخ شود -

تضى نما ندكه مرادا زاضعاف دراعد ا دستنظ مثلین وسله شل نصاحدًا باشد داطلاق ضعف ازروی لغت برسله شل فصاعدًا آمده است برخلاف مصطلح علاء من في القَامُوسِ :- الضِعْفُ بَالْكَسُرِ الْمِثْلُ إلى مَا ثَمَ اد يُقَالُ لَكَ ضِعْفُ رُ فَي الْقَامُ وَن مِنْ لَكُ فِي الْمُثَالِم لِلاَنْكُ إِلَى مَا ثَمَ اد يُقَالُ لَكَ ضِعْفُ رُ يَم اللهُ فَا اللهُ اللهُ

حالاخامهٔ زبان آورفضائلی که تعلق بموزونی طبیج اقدس دار دبیان می نماید-ولذت جوبان معانی راخطوظ روحانی می افزاید-

میرمیرمرا دنتخاص به لائن جنبوری که در عنفوان جوانی بیشون ملانات میرردا صاشب بیاده از چند برصفالان رفت - وروزگارے . نخدست میرزا بسر برُده به چهند برگشت - واز پیشگاه شل در کان به سواخ نگاری دارالسلطنت لاجور سرافرازی داشت با علام مرحم بسیار مرتبط بود و باشارهٔ ایشان خمسه در سرک نظم کشید - جهارک ب از خمسهٔ او بنظر راقم الحروف رسیده - ورخانم شخوی مقابل میزن اسرار "فقری بنگلیف علام عمره می کند و زبان به سنایش والای کشاید کرست راقیم این نام بامعنی سواد می میشن بنده محد مراد می سواد

بودشبی الجمن آرای نکر داشت سری گرم زسودانی يافنة از نبيد تعلق خلاص فامريكف منتظر فيض خاص أزدرم القصددرأ مردرون السخن را بسخن رمينمون نشئر سرجوش خمستان موش اربي تقيق سخن عيثم وكوس صورت ازوكشة بمعنى دليل سيد علامة عبد الجليل كرده بموزوني طبع سلم المالب نونشم ج كلام كلبيم ی دیدا زلفظ بمعنی بیام زو د نزاز کهت گل بامشام ى برد ازطرز بمطلب سراغ گرم نزاز نشئرى با دماغ دید که فکرستی دیشه است دل گروصورت اندانی است گفت شخی ساده و برکار به تاب ش میڅه ورُتار به بس بود از بهر سفور گوا متنی بریگانه لفظ آشنا كفن الأفكر مراتاته كرد روى من را بنفس غازه كرد شدندی فاد ول ملودگر خل معانی نب بکد گر جيئ في اولي شرع دين در فيسر لوليسي شدم فاس بخرد كرد سائح نشش دلاويز به بردامخ ال سرد باطنی انجی طرد می افت نظرم نوی والمالي المراج المراج المالية ل تران المدف السال برود بالبده في المنافق المحاب الفري الدور مرتبا ي كونشن كهمراى موزون فى كرد-وجر كاه تقريبى دود يرى زادان معانى را بانك أوتيه نسنچری منود-طبع معنی آفرین بهین عنی دارد- و برای روشن نرازین برعلو تدرت و سموفطرت می باشد- و در اصل توجهٔ فکرهالی جانب شعر محض برای نفنن طبع و استدنهاء صنوف کمال بود- و الاشاعری را دون مرتنب خود می شناخت - و در بن باب جرسی می جنباند

ودرنوع دیگر بامظال سیری اندازد. عرقی نثیرازی نصیده را بها شاعل رساند اما نیم نصیده را طرزسه که با بد برکری دنشاند-

مختلف أفثاده شخصى و احدرامشا بده ى كىنچ كەبسرانچام نوعى از شعر نوپ يې پرداز

میرند اصاعب درخ ول دادسی آفینی داده اما در خیرخ فی شناده اینی کال قدرت الی نمانشا باید کرد و بکال مجرخود اعزاف با بد بنود که این کس نیج نداردو ا بخر بردل واردى سازندبرزبان ي ارد-

ما قات میرعبد انجلیل مرحم با ناصرعلی درا ورنگ آباد دکن و اقع شد-خرد با نقیرنش کرد کرصحبت خوب برآ مد- مردم دیگررا جواب داد- دا زا ول روزتا نیم شب جلسه اتفاق ا فتا د- در آن آبام ناصر علی قصیدهٔ لامیهٔ نازه گفته بود-نشیب آن دروصف گرماست و گریز برنعت سرور انبیاسل الند علیه وسلم مطلعش

گداخت بسکه بوای تموز مغرخیال شرر دستگ بر آید به بوت تبخال تمام قصیده برخواند و استفسا د کرد که بینی نوش آ دیگفتم تمام قصیده خوب است باز بجد شد که اگر بهتی بسند آفناده باشدنشان با پد دا دیگفتم یک ببیت بجود استماع این کارتغیری در چره ظاهر شد- دریافتم گفتم این بهمه بو اهر ریز باست و در مرتبه بختیر بهم مساوی - اما گاه می شود که آبداری بکی ممتنازی آفتد - ازین حرف ریگ اصلی ال

أمر-وبرسيدكركدام بين وش أمر - تفتراين بيت م

ر دسیم نم نبرین نارسیده مے سوزد بیوشی برسرنداخ است رینهائ بال ناصر علی شین کرد کرفی الواقع من بهماین میت رااز سائر ابیات متنازی دانم -ونیزی فرمو د که در دومیت ناصر علی و خل کردم بک بسیت از یا درانم الحرد رفت و بیت دیگرین مت که در شنوی در مدت فلدمکان کردیم

عى الدين تحديد اورنگ فنائ شري بين في الدين است. في الدين المان ال

 مرح پادشاه و مدر اسپ بریک و نیره و اقع شده و شوخی نسبت به پادشاه طایمت ندارد و شاه و مدر اسپ بریک و نیره و اقع شده و شوخی نسبت اما در یک نسخ که ند بیت ما کوربعینه بنظر را قم الحروف رسیده - و در نسخهٔ دیگر تبغیر مراع چنین دیده شد شهنشاه جهای مهر حبر ان مرس و فرمهنگ می الدین محر زیب اور نگ میرعید الجلیل را غلامی بود که در سفر و کس خدینها کرده و منزا کطوفا بحا آور دی بنگامی که در نشکر شارم کان و با افتا و - و عالمی بناراج فنارفت - پیام ارتهم لبری به بنگامی که در نشر شیخ او منشوی برسوزی بنظم آورده و با ناصر علی ذکر منشوی مسطور دویا آورد و این اصر علی ذکر منشوی مسطور دویا آمده طلعش این است سه

بیا ای خامهٔ مانم روایت بریشان ساز گیسوی مرکایت ناصرعلی بسیار محظوظ شدونسنی ٔ است رعامنود - آنجناب نسخی ارسال منود - ناصری درجراب این بیت بدیهم برشقهٔ کاغذ زرانشان نوشته فرستاد - و راقم الحروف آن رامشا بده کرد سه

نداغم ناچهاازدست الگوب نوی آبد که بی خون مظلومان زمکتو نوی آبد شخصی مصراعی از مبین مهرز اسیدل در مجلسے خواند کر سے "دوزسوارشب کنداسپ چرانع پا"

وگفت کسی منظور اندکه بیش مصرع بهم رساند- علام عمروم فی البدیه انشا کروه غُرُسُه مشور اباق ایام رام نسست دورسوارشب کنداسی بجراع با ازان عنی به اختیار اگرین سرز دو گفت می این است که مصرع شریف به از نیش مصراع میرزاد اقع ننده - میرزاچنین گفته است سه

بالمع سركش اين مدر في وفاير دونسوارشب كنداسي براع با سارت آنياب دون وفروي وفارى برنبه شايت بود برفورات الراح إك

درشرح قول شیخ سعدی که

فِمَنْ سُوْعِظِيًّا الْمُكْعِيِّ لَيْسُ يَهِ وَإِنْ سَلِمَ الْإِنْسَانُ مِنْ شُوعِ نَفْسِهِ نوشته که لایکنگهٔ فیصیح ترا ز کینگ کیشکهٔ می نماید چه درنسنی لیس مصرع زبا ده میشود آهی آ بخناب بربن قول حاشبه مخرمر بغوده - دربنجا كلام مشر لبنب بجنسه نقل كرده مي مشود.-^{در ع}فی نماند که این میت بروزن دوم ا زان اوزان مکشه مجرطویل است که ووخر و می ایر و تفطیع معراع ننا فی که مناط گفتگوست و مورون به آن فعولن مقاعبین فعولن مفاعلن باشده مین "است قمن سو فعولن- عظن المديفاعيان وعي لي فعولن س سيلمومفاعلن- ويول الفطيح " مْدْكُورْمْعَلُومْكُرْ دِيدْ طَا بِرِرْشْدِكُهُ وَاجْبِ وَمُنْعِينِ اسْتُ كُنْسِنْيِ لَهِ بِيلِهِم بِيَالِجْ "ميركَّسان بُرده بهيهون لام و ما از حرف لبيس ورتقطيع بالفظ دعى مركب شده بروزن نعولن خوًّا "شدوسين كليلبس بالقطاميلى شقى كشة بروزن مفاعلن خوابد كرد بدكر ضرب مقبوخ "وورصورتنبكه نسخه لالسبهم بقول ميراعنهار نايند لفظ لا بالفظ دعى مركب ننيده فعولن فوابدنشد المواسيكم بروزرن فاعلن خوامد ما ند- و فاعلن ورضرب كرطول عني أيارينا نجدير منتج ع وض بييدم '' بین اَ بِخِه مِیرِنُونُسْتُ که از اُنسنو لین می معرع زیاره ی شو دیموافق میزان طبح میرامست مذموافق میز "عووض طرفدا تكرعمواع درصورتنك فالسلم باشدكم ي مشوو-

لا وچرمناسیده این مقام است. یمی کرفلیل بن احد و اضع فن عروض ورمثال وزن دوم محر در مادیل اً ورد ، - من

" سُنْدَيْ فَي لَكُ الْدَيَّامُ مَاكَمْنْ مَهِ الْمِلْ فَي الْمَالِيَّةِ وَالْمِيْكُ وَالْمُنْفَامِ مَن لَدَ تَكُودِ وَ " وعيادت برك لا أي المرضي تراز ليس المهلم في غايد جدد نسخة ليس معراع ذياده في شرداى الله المعادن المن المعادن المعا

plan some Co

"ووزن ووضى را وجود ا دعدماً در نصاحت وحدم أن دخلى بهست وحال أنكر بيج كي ازعلا يمحانى الأين مير اين منى را در نصاحت كلمه وكلام دعدم أن اعتبار نكرده - برزض تنزل منقضاى عبارت مير اين منى را در نصاحت كلم وكلام دعدم أن اعتبار نكرده و حال أنكه نفظ يسمح تركه براى نفضيل است وال است برين كرنسنده ليس ليسلم بهم نصيح است پس نصاحت ابين نسخه با زيادت وزن الا با عنقا دمير ج نسم جمع مى تواند شد اللهم المنظمة ا

ازعهد نهلدم كان ناعصر محرنشاه بادشاه جميع امراء عظام اعزاز واكرام ميربجا مى آوردند ونشئة عصبت والا بودند سياامبرالامرا سبير سبين على خان كه باليشان لفتى خاص داشت واكثر درمجانس خود بر ملامى گفت كه مير عبرانجليل دربن عصر نظير ندارند ولوازم احترام فوق الحد تبقديم مى رساند للمذا آنجناب ازته دل بمدحت اوپردا دنام اورا ذندهٔ جاويد ساخة

 ومح فرس مير در فيج الدرجات وشايخ ان نانى ومح فرساه كرح مهم الله نعط الدرجات وشايخ ان ايام معدودى برسر يرفرمان ردا في فستند واز فارت كراجل فرصت نيا فلتند قصيده يهميهُ ميركه عنقريب مى آيد بنام شايجها فانى است

سلطان تطب الدين بن سلطان علاء الدين في جائزه كناب من مهر وران در الله الدين في جائزه كناب وازر بال سلطان على ما يرور ان كناب تفريح من ما يدوازر بال سلطان

ما الري الري الم

ناریخ بیون می اسکندی کندیرکد آرایش دفری در نامی دفری در نامید بیاد در بیان داری اسکندی در نامید در نا

تعقفی نماند که مراد از معز الدنامعز الدنبا است برای نسرورت شعرونا در آور دد وآن جمع دنباست ومراد از فیروزشاه سلطان عبلال الدین ضلیحی باشد چه نام اصلی او فیروز است

اکنون سلسلهٔ مطلب اصلی می چنیانم و در عنفوان شیاب "امواج الخیال" نام ننوی در نعریف دارالسلام ملگرام فرموده - و دربن منفوی اکثر تواعد موسیقی بمندی ضبط نموده با ثبات برخی از ان شنوی دوی اوراق دامز گف سے سازم م

نرگس نبود فاهمین گکیز ار متصودبراً مراست بروا د أولجيته بسعلى بفزاكب كل باستبل لهم دران فاك فرنسیدازان بهار نیزنگ برمرده کلبست باختررنگ زنگی بچیج کمند انداز سنبل مين ابود بصد ناز سرسبر شو د نفس چرر سجال ازفين بواي آن گلستان زانشكده مبنزه ى زندجوش بهجون خط بارا رنبا گونش الشركاش بريره فسوك شربردة ببشم مالطاؤس تسان نسانش المست چون گرمی عشق ساز گار آ گوئی که حرارتِ غریزیست كري أنجالت مايع زيست سرما بح دران مقام آبد عقاى بوابرام أبد ہردود کہ از جگر کند گل افسرده شود جوشاخ سنبل یون مویم برشکال آید مِنْ الله الله جول فيل بري بود برواز and wing of the sides ا فراز رافع دوات when the state of المدان والدالة والدائي و المراد و ا المناع والإلاي المناه Hall Son Book Bell Of M. DESTON وزقوس تزيكان فين المنات ال 21 6446936916 كرده ورق نشاط افشال elly of 1021 Chil

ظلِّ مدور ماء مسكوب نضى است ازين بهمار مرغوب از نوک نگه جگر دفو ساز برسومتهي كرشمه برداز تا یای کشان کمند کاکل سیرست نگاه بر تغافل تادرتتن حيا نشست حق از مره برنكاه بستم مشغول نبرد نبزه بازي صفهای مرزه بنزکتانی قدی د مهال جلوه نوخیز مسے دہمار غمزه گل ریز ازجین جبین ناز نخیر دریای نگاه بست زیجیر ازواشدن گل نبستم درخون شفق طبیده الجم از سینهٔ نثنان کروش بهار از بیشانی صبح داغدار است دېگرىشنوي گفننه در چېن طوى مھے فرخ سبير با دنشاه با دُختر را جه اجبت سنگه اته تو که درسینه سیع وعشرین و مأنه والف (۱۱۲۷) و اثع نشد-جولان فکرعالی از بین منوی به بداست خصوص درمنفامی که اسماء بردیای بهندی دفیمن الفاظ فارسی آوروه-وبالفنع وطال بكاربده - اين جندسية الال نقام است ٥ چوسیدل نایک آیاک پردانجرهٔ بریادساریک دران فی برکوش ی زو نیای کان دراه بوش ی زو أكنفا بور باخرون فأك الله في النافع المحرث الك كان برط بهاري في مرزد عير أواداً نما و وترده Tiku Bezineis and the distriction 22. 65. 25. 67 F 2. 6. 20 12 613 1. Best Live and ثاعنق الخنان المعانثا นี้ เป็นประเทา الرج زيره دار دنوش فواك

بروصدجب لأوالله فيارد مثل این نعمه را دانش نمی نه د زبس مدموش شدزین نغمیشیاً ندارد از اکه یا رای رفعار نوا گوید قوام ساحری ام ن تقویم یون من بت جری ام نباشد درنگار وردلین آک نواي نغمه بودار نقصها باك کرافسول تریم د اد گیری جان درنغرما شرول نديري كرحبش شاه كامِ ما رواكرد لب برسار این معنی ادا کرد فواوسازا زصحبت براري بهالفت برركروا واده باري کرن اہمال کوس خری کر د چنان از نعتر دل برستی زد كسي كورين ترفم قوت جال كرد زشادى كيه شازمطربان كرد تراكافي ست اين عبن شهاي باستنفاء لذات بهال شدنده زابنگ نبره کرورخاست موجی جان وتره ره احس عمرا برنغم سركرد چوشفارازی آن شن شرکمرد نوائ زين براكره كي سرايد اگردای ناید از ستاید مرودفاركواليث دران was profit of the said

وتر انتین تاریاد دست کیروال معلود یای کامول بخور کاموریفور) تا ا

Bush - 14 Challagen - 142 bush -

(Charles and and a

اله في ترك المرك الأكرى كافله جام دمند وتقويم المرك المالية الأكرى كافله جام دمند وتقويم المرك المنظم المالية المرك المنظم المواكدة المرك المرك المنظم ا

له وْجِهُدُ لِهُمْ عَالِمُ لِللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ

برجند حباری مرع نواسیخ نیست امامقصود میالغه است بینی نشا دی نوعی عام شد که حباری بم از می این حبثی منظارتر کرده در نواسیخی در آمر خارکن ناشخصی که نوای خار کن با و منسوب است باین شب کنندهٔ شنب کنندهٔ شنتن از مینونت -

واسماء بردیای فارسی دوازده متعام و مبیت و جهارشعبه وشش آوازه وسی لحن باربدنیز بیان کرده نوعی که لیه ملاخطه معنی اسم معانی ابیات نمام است بجند

بيت برسبيل استشها دا ورده مى شود

دلت گربر مقام میش شیراست زنارسا در اه راست بیراست کند بهر بریده از عشرت فردائی چمحشون مرفع و لربائی ماین لذن چو دا بد آشنا شد منی نفر بیخ گاه از دی قضا شد منی نفر بیچون با ده آگیخت بجام با ده کول اصفهان ریخت بهام با ده کول اصفهان ریخت بهام با ده کول اصفهان ریخت بهار نفر بی در دل دی شد فی از فیفی نواسر وسهی نشد

زمطرب برنوا توتر نثین است معنی گنج یا د آور داین است وفائره آور دن اسماء نشات مینری وفارسی برگیفیت معهود درخاتم و داستنان

نغمه بيان مى تمايدوى قرمابدت

مگرون دانعیا تون سفتم کنام برد او در برده گفتم کنام برد اد استا ی کنام برد او استا ی کنام برد او استا ی کار ساخی کرد وظ و کواه کرد و نظر و کواه می دو گرفتم می داند استان منابع می در تما ند اگرای این و کرای از این از این در تما ند در بی در باشد می در تما ند در بی در باشد کار بر بیشد از ش در ساخه در بی در تما ند در بی در باشد کار بر بیشد از ش در ساخه در بی در با ند

دروصف طائف رداصان

عردینی از صباحت غازه بررو گروینی از ملاحت سبزه بح يكى از تاب مُسن صندلى زنگ صداع شوق افزودى بنيزنگ يهايه ديده كردسهارغواني يكي ازنض رنگ زعفراني بعشق نالذن كفت كمناموش كى بردى زنگ سرئى بوش ز کا کل بردل واز نعمه بربا د مره زن كننة بنتوخ برى زا د رخى برېم زن سنگامه گل تكابى فبار كيفيت ممل فناده كشتى دلها به طوفاك زموج جنبش ابروي ابشان ب ابرد کرده جا دلهای عشا^ق ترگوئىشىشراجىدىدرطان بجرخ آورده ردامای نظر باز ا دا می گردش عیشیم نسون ساز بسري روش فيشم أردابنك تاشائ ببال روش زمك أخط مرمه در دسان كاراس الكروزودل برستمنداست م يُركر ديده مركان فسون ك الرويني المراد المرواز الشرابان والمشكسة and ship will for the Gladin II was it is 51 6 6 0 W 1 16 30! بهار والمراجع المالي نظاره بالنائف لول كوشواره الاستادان المراسات المراسات الماج دائي جاور لولان www. chile U 42 of it word cignos / Legh وال المائية المائية المائية كرس والحس ورساف افرات سرنك فطرة ويورل ماست illi il capin Blis NJ Sigroffs

كهردندان معنى تخربرق است تبسمرا زبرق أخرج فرق أ تو گوئی ظلمت است و آب جروا مسى زيرلي اطراف وندان چىشىشىرى كەرخىشە درغبادى تنسم درسى دارد بها رس زبرگ گل شنوا هنگ ملئل ترخم ازلب شان می کندگل شفق كرداست كالنصبيح نوروز لب ازرنك لطافت جره افرو چربرچاہی ہجوم کاروانی بكرداب زرنخ مائل جهاني جنان سيان أريخ صرت نوردا كمان فرط نجالت سرخ وزردا بودگوش انصفابالای گردن بلورین فیف بر بیناے گردن ً دة ركع بشمساغ بركف دست جنان كشنندازمها سببت دوساغواردودست بردغلطيد كهردوكوش نزدصاحب دمد خطوطِ آفتاب ازهبيح سرزرد گلوبندي زري يون برنظ زد دوجشم وسيندرا بابمهاري چوبیاری کرور بیشن اناری آ بزیک موج ی از آ بگیب مور عموج رناب بان رسينه فرجورى فايت دل سندا بعير بوشها جين كمناست كر سحديد و كلر سندع كل سيورى ودون تاريل دُ اللَّهُ اللَّاللَّا الللَّهُ اللَّهُ اللَّا اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّا كانى ئىنداين جونى لال بانا فردناله داراست درائنتان في المنظرة المين دردست كرا ولرى إدر بهجف الخفيدي شنزى يود دایل آن کر دانگاه داین مري دري شان دريوش نظر الديرى شفوف دمار وتفلل طلاى وستافشار 2. 4. 1. 0 40 5 65 65° الكارين ماى زيدساق ديجو قدم درنص زان روبقراراست کرددلهای گرم اوراگذاراست برنگرشع زرانها قدکشیدن برنگر قطره از دلها چکیدن کردرزیج و تاب قص بیتاب چوموعت کونندور بوش گرداب بهنگام اشاری حیث و ابرو کف دست و سراگشتان و بازو بطق آیند در تصویر ایما قیامت می ناید نطق اعضا زمین از قص شان گراچیش مواتا جیخ طاقس آفرین شد در صوفت جراغان

مصفاجن دل المعادت شى روش نراز صحادت بزاران شع برسوماده گرشد تجلی برور نور نظر مجمد زمروا ديدغلطان جامه دربر دده برشی برسر طرهٔ در وين شب شمهارا فوش فهور المسريرم سردستان فورا بانواع تجلى كشت معور صفيافانوسهاجان كنبداذر ول نورانی از برایس صا دبروا توس سيدوشرانما نظرور سرينك بالطاؤس بافالاران في المال درو مالان ينا يرنو المراس كو سور شورع مشطر تا بال ول افروا كرد كرد الشياشية والمهر <u>ۼڵؿڮۺڐۄڿڹڟٵڐڹ</u> بالمان فالمان فالمان فالمان المان ال أئت سلاعة أوباوروش or or dippingles

Gilail carrels

برای و م ایران کرد برها نبیجی زردوان کرد پی تغییم فی دوشناتی فاک شد منوع فرب بواتی

بواشرجرخ ديگرور نظاره زهِش نور مهناب ومستناره برندشب مشجر باف كردند شج ازطلای صاف کردند زجرخى شدعبان برعام وبرخص كجورشبد اندماين شب كشة وص كرديكببوي شعاع كوشواره جنان در دود طالع شدسناره سرشب را گرفته در بغل روز نبفشه بختهاى شعسله افروز منودى روشنى ازجام ميتاب بودر اون گداز نقر ع ناب

درصفت سفايان

مروبي بيش پيش موكب شاه زستفایان گوم رمایش در گاه بزنگ ابرگرم آب باشی عن ريز ازجبين خوش للاشي دوال شك برمكيد جون ركيا تدم زن بای بر مکید بزنگ ابر بردراه شكاف وريا درفال داشت كبريك عج دريا درفال اشت يوكروازاب باشي شست شويا زيين مرزين وسي آبرويا فت بكيتي مخشد بروجه و لخواه عبارانها طرو كرو انسرراه

تخفى الدكه ابن مننوى بموانع وفت ارتظر بإدشاه تكدشت وجون بإدشاه عنقر مربدآرای مک ماود انی شد- آنجناب دل بشبیض مسودهٔ مثنوی نداده متوجم عالم قدس گردید- بعدر ملت انشان فرر ادراق مسوده را ازسوا دبه بیاض برد وابيات شكر احسالطاقة ملكروه واشى بقلم آورد ودرين كل جيند سيت على اواشى وروش فريدى دساك فالى از فوائد سي

در مدری را دشاه سدی وَانْ فَاقَ الْوَسْيَ فِي الْجِنْسَيَ فُوصِيلَ عَاقَالُمْ يَعْمَى الْعَلَى في الْوَصْل ال شركير است وجراء أن محذوف اى فلا جاس منى بنين است كم الرفاق شد

يا دنشاه خلق را درجنس ونصل مامهيت انساني باك نيست بيس بدرسننيكه مرواريد بعضى از قطر باست وراصل حال آنكه فائن است ازد كرقطر با-ابن ببت در تتبع إلى الطبيب متلبني است كه در مدح سيف الدواد مهروح خور فَإِنَّ الْمُسْلَفَ بَعِضْ دِمِ الْفَرَ ال وَإِنَّ لَّهُ فِي الْإِنَّامَ وَٱثْثَ فِيْدِهِمْ خطاب بمدوح است لعنى اكرفاكن شدسة خلق راحال أنكه تواز بشاني بسباك نبیست زیراکهشک بعضی از ون غزال است حال انکه فاکن است -بروقت شناسان بويداست كرتشبيرلات انسابق باكيره وافع شد-الفياً درمرح بادشاه م مثل از دانش اوگر كند گوش فلاطون از شُل ساز دفر اموش كَشْلَ بَضِنتْيِن جِمْع مِنْال-وشْل افلاطوني مِجِنْدِ عنى است- كاتبي مراد مي شود عالم مثال كرمتوسط است درميان عالمغبب وعالم شهادت وكابى مرادى شود صور عليه البركرقائم بروات وواند نهذات فداوند تعالاشانه وكاتى مرادم شود جوابر مجرده كراك راارياب انواع نامندين ازبر فرع فردى است مجرد انماده انل دایدی که اقاضه کمالات محق افراد آن نوع وابسته اوست. و أن رابلان شرع مك الجارومك الجال وجزأ ن تواند این معانی از ماشیم میرز امریر امورعام مشرح مواقف وکشب دیگر نظلم آه پ المنادرمن بالشاه عه سائش ۽ ن اوري دُول کاردش براعدام دف تعليج

عووى النتى نام كم شهوراست و وفى شوب بان و تصريح درادت المكنا

اله و لوالي شني من ع م مل و و کال ۱۹۵۰م

ودراصطلاح شعرافا فيه آوردن ورمصرع اول ازمبت بعنى طلع ساختن وحرف الفطيع. دراصطلاح عروضيان وه اندمجوع درين عبارت "كمكنت سكيق فنكا" معنى آن درخشدندشمشيراي ها-

درصفت فيلان

نط فرمز به بینیانی فیلان اگرمی دید ضناء سخندان نمی کردی بشعر خونشن فخر بآن نارو علم دربارهٔ صخر نابیح است بسوی بین مشهور از قصیدهٔ خانسا نفتح فاء معجد و نون وسین مهلم

ي ازمشام بيرنسا يخي طرازعب كرويرشي برا درخوص خرنامي گفت كرمه ماكن ويرشي برا درخوص خرنامي گفت كرمه ماكن وي مناسبه ماكن وي مناسبه ماكن مناسبه ماكن مناسبه مناكن مناسبه مناسبه مناكن مناسبه مناكن مناسبه مناسبه مناسبه مناكن مناسبه مناكن مناسبه مناسب

یعنی برات کو صخربرآیت افتذامی کنندراه نمایان با و گویا صخرکوی است که مر سرانش داشته باشد چه کوه که دررا مبنمونی جویداست خصوص درحالی که بالای

أتنن افروفة باخند-

در بنیامرا دآن ست که اگرفت خطر خریشانی فیل می دید به نشیبیکوه و آتش فخرنمی کرد-

ووقت اسال

چه مان دندی آشاشد برهی بایدی العامد و توران العام در الادر فرات و ماندر و بایدی بایدی العام در الادر فرات و بدی فارد در الادر فرات و بدی فارد در در الادر و برای العمامی در در الادر و در

له کا دل بردسی به ۱۵ مطبوع اورپ - که (طاحل بودی ۱۹۵۹)

ابضاً درصفت اسبان

وثوب شان تعجب آفرین است مثالی طفرهٔ نَظَام این است طفره در دنست بعنی برجستن و نظام بنون و تشدید ظاء معجد عالم معتزلی شهور فائل مسئلهٔ طفره در نظام از طفره این است که تخرک مسافت را طی کند بر وجهی که از مکانی بجد ومسافت میا بزرا اصلامی دی گردد-

معنی بیت آنکه اسپان ازبس سرعت بربن روش مسافت طے می کنندومثال طفرۂ نظام کرمحال است بوج دسے آرند-

درسند احدی وثلثین و ما شروالف (۱۱۱۱) نیپکوسیم بن محیّر اکبرین ضلد مرکان که درفت نشاندند - مرکان که درفت آگره محبوس بود واقعه طلبان ا در ابر آ در ده برتخت نشاندند - امیرالامراسیه رصید و قلعه دا بعدی المی به آگره رسید و قلعه دا بعدی مفتوح ساخت - میرعمید المجلیل قصیدهٔ غرائی درنه مینت انشا که و - نواب بنج مفتوح ساخت - میرعمید المجلیل قصیدهٔ غرائی درنه مینت انشا که و - نواب بنج بزاد روب و اسب و خلعت صله می داد - علامهٔ مرحم بروفی ضابطهٔ خود مرتب ول

فرودنيا وروقعيده اين إست

مرده ای دوستان که درعالم نفد شد نسیه بهاد را دم او نفد شد نسیه بهاد را دم او نفد شد نسال طرح می دوستان کرد می نشود می نشود می نشود می نشود می نشود می نشود از نشود ناده شدم نفو بهاد از برای کسیم نشاد می نشود از نشکرد در بخت دم کرد سخو کرد شخی ای کرد شخی تا می اعظم کرد برای کسیم ای کرد شخی تا می اعظم کرد برای کسیم ای کرد شخی تا می اعظم کرد برای کرد شخی تا می اعظم کرد برای کرد شخی اعظم کرد برای کرد شخی تا می اعظم کرد برای کرد شخی تا می اعظم کرد برای کرد شخی اعظم کرد برای کرد شخی تا می اعظم کرد شخی تا می ای کرد شخی تا می ای کرد شخی تا می کرد شخی تا می کرد شخی ای کرد شخی تا می کرد شخی تا می کرد شخی ای کرد شخی تا می کرد شخی ای کرد شخی تا می کرد شخی ای کرد شخی ای کرد شخی تا می کرد شخی ای کرد شخی کرد برای کرد شخی ای کرد شخی کرد برای کرد شخی کرد برای کرد برای کرد شخی کرد برای کرد برا

(المراد الرساء المرام الطري إدب وي فرا عرا عب طروم وعم مطروم ومراه

برزيان واجب است دكرنعم اين طفرارموا بمبعظى است يا فنت نيكوسير بعبكس عُسلكم پسراکبر آنکه ور افواه بود درجصن الره محبوس البيجو مفهوم المتنبع بعدم واشت عيشي وكنج عافيتي خاطر أسود تر زصبيد حرم ناگهای نفس شوم دایش زو فتفيه أميخت ورطعامشهم اشتماصاف ولقمه بر زدسم دبیر اسباب بغی آماده اكبرآباد قلعة محكم دريسيارو زمرة أوباش (دلف اشوب كشت خم درخم ابروی فتنه نه ه نمود کمان فتنذأ كيخت دركمال عظم الريدر وانشت إرت بغي ازان بيخت برفرق ثود غباد الم کردیرویزنی زیتر به سر شعله زوحشم داور عالم وك بريد اين جربه دىلى برد آب ورنگر، بهارفضل کرم خسروردين بياه شاهجها ن أن ابو المجدد العلاد والجود مسند آراری جار بالش جم اوکرش گیرو بران و رستم بنده اش كيفنا دوكيكاوس "ياكشد لشكر ظفر برجم بخثى الملك راا بانت داد چن کی بربرائیم آن ايمر عاعة أمرا Pol 6. Esmi 23 الرة النين حيد كوار منتني الأثير فرزه كم زعنم ظف العدق وفي الأثبال جود او شرة وبارعرب شخ اد ضابط بلاد عم بالدازيمنش على يحم Tie le history refused Gris 6 31 21 will كالتدا عاجة والثل

لطمه ازدست اونوردضيغم غوط درجود او زند در یا مثل مقياس فربهي بورم مست مقياس جود ا دسحاب وكرى از لا وازلن وازلم درفن مرف امنش نبود يون الف كشنتر تيني او الرم درصفِ جنگ، باسرِ اعدا می کند کار عفرب و ارقم وشنه ونيزه اش بجان عدو البجوحرفي كر مي شدد مذعم تنيخ اوشد بفرق اعداغرت جون دراً بربر ابل خودمرم دردل خصم او درآبد رمح مثل دلوى است بارسن فنم بالمندش سير معاند اد نتخ باتینی او بود توام ظفرازفی او شور بیدا كرد فهصت بدولت الأدبل فنسل حق بمعنان فلفر بهرم لنفكري درركاب بنش ازحمر ديواز نعرة بلان در رم كريشيرنريان ددنري بهمذور آوران فيل شكوه हराने हें हैं कि देश والمن افشان برس بليترجي الكواكشي وعاقع فالخ أمرو قلدرا عاص كرد سرمة بخر. در گلوی تلم 355/200 - WIZ الوبها كرو قلد على الم ول بدور گردالی المراس المرادة المروا الماسيداسية الشي الم كالرجندوال نوده الم الدناى الشائي فالماليان چ نوبید د نوب دادر کشا ایم او برنالش اوست علم المالية با قلم الرب سيد الديد فوج داسكم فع بر شنان درم برطرف شدرت ازساباط

زان طرف بهم خالف سركش كرشمن داشت درشات در ارتبات قدم دست وبازد درون تعلیه بینی که واجهد بشکم کرد استفاط این جنین آخر صدم تو بهائے منتحکم كاربرابل حصن شددشوار مرك مقطوع زندكى مبهم ازمصيبت يوطقه مانم قله سننگر بر جاعة اعدا نشد برون آمرن چنان دشوا کسخن از زبان ابل مجم جون تفود صدا مگوش اصم از برون بم رو رسدشدسد بالب خشک و دبیرهٔ پرگم از مبر عجر. نواستند امان وفتة فدرت نوش ست ترك فقم ارْ نرجم بجان ا مان بخشید این چنین می کشند امل جمم فتح قلعه بزور شيخ تمود بهجو از لفظ دائره ادیم شدسیرطالعی ز فلعه برون وريداين عقده بو دجدر أمم این معمی کشور فطرت او شاد گشنند دوسنان کسر عام شرعش درصنوف امم شرح مال منافقان گوئے کہ بان جو مدلفہ ام اعلم فوش خفيا بي است از حناوتم سرخی انفعال ردي سياه مَن مُن الله مِن اله مِن الله خَنُ اللَّهُ وَاحْدَ اللَّهِ كُومَ المنافي المادي دينان ليه وانيات في ازنى بم دوعيالشت سير محتی قط جلوه کرد اعم آن بك ازشود دركى دركم برطرف فيلس طرب تدند جل وطنور کرده بانام فی وال دكر از ترازع زنگين

كوك كروند زير را يا يم نغه گومان فارسی زنسشاط سبت مردر مراتب مرکم نغمه سنجان بمندسر كروند زبره ازجنك دارد ايرسيم ونغرتا جاك دل رفوسازا زين تركم جهان طراوت يانت زانكه درج برشس بود ترويم شعرابهم قصيدلا كفتند انوری گشت بیش شان ایکم ہر کی سفت کوتر تا ریخی كدارد أب شد كهر درم من بم از باغ معنی رنگبین گل چندی زدم بفرتی تعلم ورق ما بياض سينه ور سطرفا ساك كوير نبلم نشعر گرفضل من نیوشیدی ىشدم درفن سخن اقدم ميرضرو دبد بواب تعم گربیری زجامین من "قَلِحُ إِكُرُهُ كُونَتْ " رَقْم كرد عبدالجليل در تاريخ کہ یہ آئین کند ملک معلم بروعا مهشر است شي الم اود سنره در حين حرف عارجزش نشاط افرالاد دست زریاش دنی اعداکش عری ود و دولت اددم

140619

لميج است بمعاى مشهور براسم ادبم سه کشید تنگ جینان نقش آن دین پرکار که دور دانگره درمرکزش گرفت قسرار دوردا شره دال واست ومركزش يامرادف ام-جون دال وا در ام قرار گېردا دېم حاصل شود- و اومېم درلغت سياه راگويدر- خروج سيه طالع از قلعه متل حروج ادبم ازدائره بواسط ننگ شدن فلعه ود ائرة تشديطيني واقع شده ه ابن معاکشود فطرت او در این عقده بود جدر اصم جدر در دنت اصل را گویندو در اصطلاح ابل حساب عددی که آن را در نفس ودش خرب كنندا وراجدر نامندوحاصل خرب آن را مجذور و اصحم درافت كردساك محت مقست ودراصطلاح ابل حساب عددي كرآن را جدرنيا شدامهم وانتكرا احدى عشرومقابل أن رامنطق كويندجون تسعم وجدر عدد منطق بسمولت عال ى شودىينا بخرجدر نسعم يشلاث است دجدر عدد اصم در بهايت دسواري است عاصل منى شود مكر تفرساً ولهذا حكما درمنا جات جود كفنه اند:-" للبُيْحَانَ مَنْ لَا كَتِيرِتْ جَدْرَى الْأَصِيمِ إِلَّا هُنَّ ودرعلم معقول جذر الاصم مغالطه الست مشهور- واضع مفالطه ابن مكونه بغيرا وي علامة تفتاز الى ور الراح مقاصد كود:-"وَهٰنِ وَمَعْلَطُةٌ تَحَيِّرِ فِيْهَا عُقُولُ الْحُقْلَاءِ وَفَحُولُ الْا ذُكِيَّاءِ وَلِهٰذَا سَتَيْتُمَا مَفْكَطَةٌ عَنْ مِ الْرَصَّمِ" ونیرعلامه در مشرح من صد بعد گریمه جواب می گوید! -الكِنَّ الصَّوَابَ عِنْدِي فِي هٰذِي الْقَضِيَّةِ تَرُّكُ الْجَوَابِ وَالْمُعْتِرُ اخْب بالغيز عن أو شكال وممريا قراستراً ما دى در افق المين كويد فيقرعبارت أنجا اين له :-

سُكَمْ مَنَ لَّتُ وَثِيرِ اَقْلَامٌ اَقُوَامٍ وَ اَقْرَبُهُمْ إِلَى الصَّوَابِ وَ إِصَا بَيْرِ الْحَقِّ مَنِ اعُنَزَفَ مِنْهُمْ بِالْعَجِيْرِ "

مرادمبر بإقراز معرف علامة تفتازاني باشد-

معنى سبين أنكه ابن عقده در انسكال وعدم الخلال شل جذر الاصم علم حساب بوديا

بازرالاصم علم معفول ولفظ اصم مجنى سنگ سخت مصمت نظر بقلع عسنگين مناسافياد سه شرح حال منافقان محويم كه بان چون حديفه ام اعلم

عد لقه نام سحابی مشهور ساحب میتر رسول الله صلی الله عدید وستم حضرت اور ا بینهان از حال منافقان خبروا ده بود- و در بن سبت اشارت است بکمال تقرب و

محرميت غود باعدون -

منتم بفتح كاف وتاء فوقاني كيابى كه بآن خضاب كنند-

سه ازبی بهم دو عبدگشت بدید معنی نظر جلوه کرده اعم چون فاعر در ماه مبارک رمضان مفتوح شد دو عبد بهیم به دیدا کشت اول عید فنج کم

بروی معدر در و هم میدر مضان کرمیر ششی است و بیجنین لفظ فطر معنی حقیقی اور است و بیجنین لفظ فطر معنی حقیقی اور

کرد کانشد دان دره بانشد دیم مینی نیازی که نیخ است و آن لازم کشود می روزه بات ایس مرا دازستی اعماین است کرمطن معنی فطر باعتبا دهر دد فر دخود که حقیقی و جازی

باشد صادق آمد - وی تواند که مرا داز اعم عموم مجاز با شد و برین تقدیر معن چینیش باشد صادق آمد - وی تواند که مرا داز اعم عموم مجاز با شد و برین تقدیر معنی چینیش گزار مینجازی کزالتی کشو دن باشد صادق آمد عمو ما برجیشیشی که مثنیا و ل با شدمعنی حقیقی و

عَرْضَيْ الكَثْور في دوزه وكشور في فلم ياشد

وعمرم نجاز وراصطلاح علماء اصول عبارت ازين است كمعنى مجازى لقسى

باشدك محق عثق فردا وكردد والتداعلم-

- Sur my come

ابل مسبقی بندمرانب آواز جفت قرار داده اندوآن را سبت سر گویندیینی بندن اس گویندیینی بندن اس گویندیینی بندان بندت آواز به است است کذاشته اند- واز سربراسم حرنی گرفته سرکم بدان بزگیب کرده اند- در بن بیت نقط سرکم اشاره به بهان مرا تنب سبعه است - معلم بالضم نشان کرده شده -

الحال نشخید از تصانبف والا در آبهنگ حجازی به نخر برمی آید و نهان قلم واسطی نیژا د بهردهٔ گوش نوانیوشان را بمخوله ساندی نوروز عرب می کشایدپیون خبل دم کان و برسندا حدی عشرو ما ننه و الف (۱۱۱۱) بمحاصرهٔ قلعب سناره که از مشابه پیرقل ع دکن است پر داخست و در ایمک فرصست مفتوح شاند منجن به در بایمک فرصست مفتوح شاند منجن به در بایمک فرصست مفتوح شاند منجن به در بایم در بایمک شانده و در ایمک فرصست مفتوح شاند منجن به در بان عربی که از شکل اصابح اختراع فرموده و گذرانید - از انجما قطعه ناریخی بزبان عربی که از شکل اصابح اختراع فرموده و

بدبیضا تی از جبب فکرواننوده- نظعه این است ۵ کائیر میر می در در این ساله

كَا تُوكِيَّ سُلُطَاكُ الْأَنَامِ إِلَى بَرِيْ السَّمُواتِ فِي تَآيِدِي إِسْلاَمِ

اَتُكَا بُهَامَهُ فِي آصُلِ حِنْصِيءِ لِوِيْ وَيَا قَادِتَ افْتَاحَ آلْما مِ

فَصَانَ حِيْنَ افْنِيَاحِ الْمِسْمِ صُفَّتَكَا حَصْنَ لِنَّ عَبَدُ وَآجَ عَلَى الْمَامُ

فَصَانَ حِيْنَ الْمَانِ عَلَى الْمُسْمِ صُفَّتَكَا حَصْنَ الْمَامِ مِنَ عَيْنَ الْمَامِ مِنَ عَيْنِ إِبْهَامِ

مَنْ فَا تَنْ الْمَالِ اللَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَى اللَّهُ عَلَى اللَّهُ الْمُنْ اللَّهُ الْمُنْ اللَّهُ اللْمُلْمُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللللْمُ اللَّهُ اللَّهُ الللَّهُ اللَ

متقصرات مردن سرابهام برائع فتفرات است كرشكل لفظ سديم رسد وجها رالف بعديد بالاى لفظ سده برسنورى كرمعول كا تبان است بيدا شود-ومقمون ابن تامريخ بربان فارسى بريستر وتطعرفا رسى بسيار بينينزاشين

يافنذسه

به شد ابهام زیر خضر آور د بورد اسم اعظم در شماره الاع کفر شد مفتوح فی الحال زینج او عدد شد باره پاره زاع کفر شد مفتوح فی الحال زینج او عدد شد باره پاره زاگشتان شد بر مر ابهام برابر چار الف کردم نظاره بهایند بود شکل سال هجری پی تاریخ تسخیر ستاره جنین تاریخ گفتن اخترای است شداز عبدالجلیل این آشکاه جنین تاریخ گفتن اخترای است شداز عبدالجلیل این آشکاه امیرالامراسته حسین علی شان برسال درمولدالبنی صلی الشد علیه وسلم جرا غان مے کرد

وتنها العظمى مع كشير- وصلاى عام درسه دا د وخودا فنا بر گرفته بر دست مهانان آب مى رئيت - علامهم حوم وروصف چراغان مصراع كصب بن زيميرر انضيبن كرد كرسه اَصَّاءً مُرَّكُونُ الْاَعَالِي سَيِّيدُ الْمُهُمَّرَا لَنَهُ مَرَ السَّرَسُولِ اللَّهُوعَ الْحِيْمِ

أَمْسَى لِلشُّنْ عُ عَلَى الْحُنَّا مِ مُنْشَكَةً إِنَّ الرَّاسُولَ لَنُوْنُ بَيْنَ تَضَاءُ مِيَّهُ

ونيزبه المبيرالا مرا درتهينيت عبدالأضحى نوشت م

تَهِنَّ بِينِدِ النَّغْرِيَ المَنْ عَكَاءُ ﴾ اَفَاضَ عَلَى مَنْ عَجَوْ دُ اعَوَالِمِلَا النَّعْرَ النَّعْرَ المُعْرَفِينِ مَلَى مَنْ عَكَا مُ كَالْمِسْتَ عَمْرَ الْمُعْرَفِينِ مَلَ وَمَلَا الْمُعْرَفِينِ مَلَى وَالْمِسْتَ عَمْرًا الْمُعْرَفِينِ مَلَى وَالْمِسْتَ عَمْرًا الْمُعْرَفِينِ مَلَى وَالْمِسْتَ عَمْرًا الْمُعْرَفِينِ مَلَى وَالْمِسْتُ مَا الْمُعْرَفِينِ مَلِي وَالْمُسْتِ مَا اللهِ فَعْلَى وَ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهُ الله

دارى داعى شزاددر السنداريد اطالخوده مى ما النكوري و في تحديد تحل في ما النكوري و في تحديد تحل في ما النكوري من المراس ال

درا غاز عبد تشباب برخي اشعا رينها ندورسلك نظم كنشيده نرجي بدايشان ورين

طورمشهوراست كمطلعش ابن است سه

منم آن بانکه و دلیر و اچل کرمن اُفتا د درجهان کهل بل ازانجاکه از لکاب این اشعار دور از کارمخض نظر پاستجاع فنون بود-دانشان افدس

اصلامناسيعة مراشت مردم ابن تزجيج و ديگراشعار ايشان را كهاز بن ميس است

بديكري نسبت ومهندهال آلكه بلاربب زادة فكرابيثان است

وراوا خرنز جیع بند انل تخلص آورده - و این بمت مم ازان ترجیع است مه

شعر باره بزار بان دیدی شهست بلگرام را عشق است اما حریفان این بیت را بهم نغرد اده نوعی دیگرساخند اند-

وازاشعار بنبايد ايشان است ٥

عدوگر جمه تن نه فولا د جکرو نرسرتا بخدم بیجو زنجیر اکراد بندم بیجو زنجیر اکراد بند کتی برق بے دھرط که بیکراد بجد حکم الله بیشمی ناکراد

ولمه

ورد خو دنام خدا بانام احد کرده ام دان تسبیح از بیم محد کرده ام برخر کان نداد دخی به برا تو غواری باگردانی برگشته مرکانت نماشاکن شام غراد رسوا دِنام بین بان کرده ام میخشد مد از صفح مکتوب ما بانتظار توای سرولاله درگلش ستاده قهوه بکف در بیا لرو با توت

دياعي

اولاد علی خلاصهٔ ابرارند ، چون والدِ نولیش نحرم اسرار اند تخلیل مواد قاسد کفر کشند درمنفعیت مزاح دین جدواراند دياعي

ازبهر محبت على جستى ما ست گېجيني ابن بهار تروستي ماست دل ساغرومېر ساقى كونژى ازميكدة غذيرخم مستى ماست اكنون خامة نقريب بو بخريرا حوال سبه على معصوم كه اسم او در ترجمة ميرونبليل ذكريافت واحوال او در تاريخ تامها كمياب است حرامش مى نما يد

(۱۲۰)سپرعلی معدوم تی

سیرعلی بن مترنظام الدین احدین سیرمصیم الزنیکی الشیرازی المعروف به سیرعلی معصوم ازمشا بهبراد با وصنا دیدشعراست مؤلف افوارا لزمیج فی انواع البدیع در بیاض السالکین مترح صحیفه کامله و حاشیه قاموس و سیافی العصر نذکره شعرا عرب و دیوان شعر-

خاندان او درسنیرا زمین علم ونفسل بوده است و در رسیم منصور به بنیرا زمسنو بجدا دمیرهیان الدین منصور است که ازغایت شهرت حاجت بشرح ندارد و سهدعلی باضافیه نام بد زمیر خود به سی علی معصوم مشهرور گروید بچون نوابر

نشاه عباس نمائی سفوی ارادهٔ آبارت حرین شریفین منود- نشاه عباس میر معصوم رابا بیگی و راه که در کربانعیلی مناسک گیرد وازد - ور اشناء را ه بون نقر بیب نقیلی دفتلم در دریان آمرد این هنی مجیلولین سنر برد دنیر احس صورت نمی بیست می طربیگیم

رسید کانون تابید است برای ناح باده گرانشور و میدانت جاب بر نیرو ا آخرنکان انتقاد با دنته و بعد زیارت حرس شرایتین از ترس شداه عماس معاق

والمن معند أندو و في ما معظم و فقرار أفقاد - والنظر و مم مراشام الدين المعتقد

نفدو ورع معظر نشووتما باعت وجرت كسياف ألى كاشتراز افرن فائن براهد

Canal Branch

Total C

مبره وسعيد يبرجله اردسناني وزبرعب الله فطب نشاه واليحبد رأياد مبالغ فراوان فرستاده مبزلظام الربن احدرا وسيدسلطان راكرا زسا واستخف امشرف بود به حبیدر آبا وطلبید که دو دختری که داشت آنها را درسلک از دواج بردوسی الشد- آلفا قائسلطان عبد الشدراميم دو دختر بو دندسلطان خواست كه دختران خود رابهر دوسينز وانج كندميرجمار برأشفت وبرفاسته بدركاه حلدمكان عالمكم شتافت-سلطان عبدالله اول دختري را بهمبرنظام الدين احر كدخداساخة وبراى طوى دختر ثانى سازوسامان ترتيب داد-ميرنظام الدبن احمديا مستتي سلطان ريجين داشت اووزوج ادفى خواستندكه الدواج سيدسلطان متور گیردنشبی که نکاح سپدسلطان مقرد شد-میرنظام الدین سلطان عبدالشدرا بیغام کرد که اگزنزویج سبیرسلطان و اقع مےشود یمن بخالفت شما کمرمی بندم- و نز و خلد مكان رفت سعى در برم بنيان دولت شمامى تنم و احمال و انقال باركردوسته كوج تشست -سلطان عبيدالله منجيز شد- واركان دولت راجمع كرده بمشاوره برداخت - آخررای بهمه برین قرا رداد که اگرمیرنظام ال بن احمدی رو دفانهٔ عظیم بريامي شود-تزوج سيرسلطان موقوف بايدداشت-ديون اسباب طوى جمرمتها شده بود- در رتا خرض كع ي شد الو الحسن راكه أخرسلاطين قطب شامهير است وباسلاطین نظب شامید قرایتی داشت برای دا مادی نخویز کروند مروم به طلب ا بوانحسن شنا ننند- دران وقت الوالحسن در کیم بنیبدی نشسته بود-اورا آورد وبجام بروئدو بخلعت طوى أراسنة نكاح لسنند وموافق ضابطه تو تحاشرا دادند-دران وفت سيرسلطان درعام بود-چون صدای توبهانشنيد دراستفسا انتادك توبها داجراسردا دندما خران كهاذين ماجرا دا نشت بنو دند جواب دادندكم سبب ظاہراست كرامشب شب طوى ست - سيدسلطان گفت منا بطرابى آ

که نوی ما بعدعقد نکاح سرمے دہند۔ ومردم را برای خرفرسناد۔ رفتگان خرر کی بود آور دند سیدسلطان در آتش غضب اُفناد-اسباب شادی ہم سوخت واسپان را بی کرد- دخو درا بدرگاه خلدم کان رسانید-

میرنظام الدین احدا زدختر قطب شاه فرزندی نیا درد-سیرعلی از بطن زوجهٔ دیگیشب شنبه پائز دیم جادی الاولی سب آشنین دخمسین والف (۱۰۵۱) در مدبینه منوره متولد شدله دا اور امدنی می گویند د بکسب کمال بر داخته سرا مهر ادباء عصرگردید

وشب شنیششی شعبان سند دستین دالف (۱۰۹۷) نقصد حبیر دا آباد از گار مفتله برآ مروروز جمعه ببیت و دوم رسیج الادل سند نثمان وستین و الف (۱۰۹۸) به حبیر دا گیا در سید- و با والد تو د ملاقات کرد

وچ ن سلطان عبدالله از سریره یات فردد آمد ابو الحسن برخت فرما ن روا تی برآ مدوم بر فظام الدین احدیم بعد یکسال نوت کرد- ابو الحسن درا تلاف متعلقان میر نظام الدین احد کم بعد یکسال نوت کرد- ابو الحسن درا تلاف متعلقان میر نظام الدین احد کم لیست و نگابها نان گاشته راه آمد و شدمسدود ساسیوعلی و بیند بحناب فعلی مرکال ارسال داشت و ادراک عتبه خلافت استدهانمود فعلد مرکال در آن ایام از به شد متوج دکن بود فرمان طلب سیرعلی با) ابوالحسن عبد الموالحسن عبد الدوان ایام و در اور دارالسرور بر بال بود فرمان طلب سیرعلی با) ابوالحسن عبد الموالد و البایل دعیال رخصت داد- سیدرخت کوچ بر استه خلام کال را در دارالسرور بر بال بود ما زمت متورد بیا دشاه اورابینایات بر است خلد مرکال را در دارالسرور بر با اندری سیمدرسواد دو اسپ برا فراز فرمود و در در کاب خلام کان به باد رنگ آباد آدر- دیون رایات نمار مرکال جانب در در کاب خلام کان به باد رنگ آباد امور ساخت سید

ما المنظم المرابي في من المنظم والمنظم المنظم المنظ

بسازان مکومت ما مور دغیره از توابع صوبه برا ر تفویض یافت - انخراز مکونت مام وراستعفا نمود والتماس دیوانی بر را ب بور کرد- درج و بذیرائی یافت - ستید در بر بان بود رفند بدیوانی برداخت -

وبعدم ورزمانی از خلام کان رفصت حربین شریفین گرفت دبا ابل وعیال به اکن فیفن مواطن رفت و از انجا بزیارت عقبات عالیات شنافت و به مشهره مقدس اسید و به صفایان آمد و سلطان صبین صفوی را ملازمت نمود و التفاتی که طمح نظر بود نیافت - ناگزیر زخت بوطن اصلی نینی نشیم از کشید - و در مدر رسیم نصور میر باسی اقامت افشر و و عرد ا با فادهٔ طلب بیا یان رسانید -

(۱۲۱)شاع-مبرك بيجرسلم الله تعاليا

خلف العدق صفرت علامی میرعید الجلیل ملگرامی نوم الملام خبر یده از وجود مهایدن سابقاچین فضاد را بهاری تازه است - و اکنون گلستان فضحارا رونقی بی اندازه آ بخناب در تاریخ چهار دیم شهر دبیج الاول سندا صدی و با نند و الف (۱۰۱) به شهر ستان امکان رسید بمنطوق آنی لک الحق گفتن ی با با ی در الفی انسخ عامع اضنا علیم است - ومرا تن فضا لمل و کمالات و الدم وم فیصوص عربیت و لفت و محاضرات که درین ننون را بیت یکناتی می افراز دوگوی سبقت از اقران می دباید -

منب درسی نزداً منتاد المحفقین میطمنیل محرملگرامی طاب شرای گذرانیدو کما تا کثیره از والد ماجد خود اندوخت -

بدرگرای رانسبت برفرزندارجهندوراتی شفقت اُنْتِئت عنابتی دمحینی خاص بو و-در مینیکه علامهٔ مرحم از مجهگر به دارا مخلافه شاه بهمان آبا دعطف عنان نودم پرسیگیمه رانزدغود طلبید ومتفارن آن سرمی رافرستا د که چندی توقف باید کرد- و انتظار طلب

دورسنهٔ تمس واربین و ما شد و الف (۱۱۷۵) کرت نمانی به سبوستان تشریف آورد- و مبنده را در اواسط سه نسیج و اربعین و ما شد و الف (۱۲۵) رخصت بندو فرم و و و فرد براسم خدر شدم و و برسنور قبام نمود نا آنکه نا در نشاه بر دبارسند هستلط گردید- و سررشند خدما ن و شابی گسیخت - اما خدا با دخان مرز بان مشره میرد انگذاشت و باع و از و اکرام نمام در سبوستان نگاه داشت - و از جانب خود خدم شها بندای بر در اند با بر داری میرد انتها به خود خدم شها با شاری بر در انتاب دو خدم شها با در این با در سبوستان نگاه داشت - و از جانب خود خدم شها با نشاه به در ساند به در سبوستان نگاه داشت - و از جانب خود خدم شها با نشاه به در ساند به در ساند به در ساند با در ساند به در ساند به

و چان بنگام نادرشاه میان دران دیارگرم نند- وا وضاع مک بزستی سایق مماند- خاطرافدس از افامت آنجا برخاست و از خدایا رخان خواه نخواه زهست گرفت دیست و ننج برمضان سینجس ونمسین و ماننز والف (۱۱۵۵) از سیوستان برآمه

وازراه مأروارمتوجة وطن شده بعدطي مراحل بسبت ومفتر محرم مكرم وأنة والف (١١٥١) بوصول ملكرام مسرت اندوخت-ميطبعي وتعا دو دومني نقا دوارد- وجون ازمطالعه كتاب بازمي بردا زدعنان البشيم به و ادی بخن عطف می ساز د- مهارت زبان عربی د فارسی و مهندی از حدا فزون آ واشعارالسنة ثلا تدورخز انئه حافظة عالى ازحصر ببيرون يخن رااكثراو فات لموزون مىكند وجوابرآبدار ورسكك نظم معكشد-اين چندست از دلوان سامى بنحريرم أيده فرفع بالنخش اى ماه سيما خاته مارا نورجاوه تودرنگ كن كاشانه مارا ول در خم كبيسوى نكاراست بربينيد دردام محبّت جنشكار است بينيد نیست درعالم دون غیر بوس کاردلت بهست این طول امل زشته مرسق ردلت مِرُّشتم هِين حُمباب وعين دريا بإفتم چشم بويشبيدم ازين عالم تماشا بإنتم دران کلنش کرسروزه مت جانان شود برا برای طوی فری دیدهٔ حیران شو دبیدا بييش مهر رخت فمر معلوم نزد تند ليس شكر معلوم یار دور است و کوه غم مائل آفتاب آن طرف سحر معلوم می گشد غمزهٔ جگر دورش بیش نیر قضا سپر معلوم ار نگاه دو بیشنم میگونت بی خبرگشند ام خبر معلیم در تمنای وصل اد شاع صفه گنشانیم با و سر معلیم المراز حيشين أب منجر مش ما شد كاز حيرت طبيدن شدفرامش بيل مارا و شم کر جه شرا یا زوی فوی است بایم رسیده است ایش که داه و اه بعدسالی می نمایدروی خو دیکیارگل يَعْ مُول شرارداين قدرد بالما عيا (۱۲۲) أوارهٔ دست ای و فقر (میرغلام علی) آزاد

يبني نسباً والواسطي اصلاً والسكِّرامي مولداً ومنشأٌ و الخافي ندبهاً والجنشي

5,17

مِیشنز درایدزهٔ کرکوچهٔ فقراست - وریزه جین ماعده فضلا- ورین مقام خود را بحاشیه محفل سخن سرایان می کشد - و نسکسند ناخنی بتارنفس گسسند می زند -

من قیم کوچئر نا دانی - و آنگینه و ارصورت چرانی - مدنی بر آستان خی شستم و کر در ضدمت کام موزون برلستم - جندگاه است کر مرات ضمیرر اا زصور خیابی برداخته ام در ضدمت کام موزون برلستم - جندگاه است کو مرات ضمیرر اا زصور خیابی برداخته ام و از بریت بخن با ببیت الحن ن بینی ما نمکن بهستی خود ساخته - اما موزوندیت فطری احیات اسلا فکری جنبان در - و د ماخ از کا در فنتر ابصد ائی فلقلی مے رساند - تا بجای که در عالم شال می خروفی جلوه می کند چینا پخه در عشرهٔ انجر رمضان کنیز الفیضان سندا حدی بسی کابی خیبال موزونی جلوه می کند چینا پخه در عشرهٔ انجر رمضان کنیز الفیضان سندا حدی وستین و مانه و الف (۱۱۲۱) مزاج بنده و او حشتی بهم رسید - بخاط اُنتا و که از مهر قطع وسید در و باید کشید - د این دا عبه بیثا به قوت گرفت که عنقریب بود کدا زمکن نوت بجلوه گاه فعل خرا در - ناگاه شب بسیت و بهضتم ماه ند کورط ف سحو در ما می برویا اندویش می در در بیبتی موزون ساختم و معاً از خواب بسیدا رشدم - ببیت بیا در ویا اندوی این است می

چرخوش گفت گویندهٔ تا مدار مکش دست از دامن روزگار گفتی برنا مل رفتم- دانستم که گوینده سروش غیبی است و مخاطب بنده - اقتال امرغیب داجب دیدم دارادهٔ گذشمیم یافته بودنسخ ندوم - وستر الهام آن است که بخی که فرض بود بیش از بن بنفد نم رسید - اگر دست از دامن علائق ظاهری ی کشیدم و بخصیل فله شنافتم - جندین مفوق واجب الادا فوت شد ع

شرك واجتب شوال كردسية نافلها

سن بی ماید را چرندانستگی که درصف صاحب کمالان سرتو انم افراخت وطرح بهزبانی باطوطیان جن فصاحت تو انم انداخت عمر با در جلو دل دیواز کشنند بها عمر نرسیام سالها در چرکا دوان نالدا فتا دم بخفای سرندکشیدم - اما سها را با وصف کمزگی در بزم کواکب ا ذرایشسستن و بلال را با و جو د در او زه گری پهلوی آفتاب رخصت کلاه ن کستن مهست - باین دستا و بزندم جراً ت پیش مه گزار د - وحرفی چیند از خود بریارا کرم فرماع ض می دارد -

م مهربرد سه دوریسنه سیج ونملتنین و ما ننه والف (۱۱۳۷) شرف سعیتِ جناب مستطاب سیراتعار مرامنهٔ سیدالله ساگی دیمه میزند در این سیدن دینه ن

برسیدلطف الله مبلگرای فن س ستری اندوخت-ناگاه بوی ازعطر توفیق به وماغم رسید-وشوش کلگشت حربین نثر بیفیین نرا که هما

بنشر لوامع علم می برداخت ودرس دسیع وخمسین و ما نه رالف (۱۵۷) برجستالماد خرامید-ودرجنت معلی آرامش گزید- شیخ عبدالو باب علیدالرحمه انشعاد عربی فقیر را بسیار تحسین کرد- و برگاه آزا دخلص بنده نشنید ومعنی آن را فهمید- فرمود «یا مسیّلهٔ» اَنْتَ مِنْ عُنَفَاءِ الله " وازین فنسَ میارک حضرت شیخ که درحق این سرا پاگرفتار سرز د امید واریها دارم-

نقر درفن شعرع بی تلمید ممیر عرب الجلیل است - و نشا داب ا فاضهٔ این سلسبیل برخی از فضا که نود در دوفر ا ول مثبت ساخته - و با دصف بدنیوائی قانونی به آبهنگ ججاز نواخته الفقد درسد اثنتین و خسین و ما شر و الف (۱ ا ۱۵ ۱) مطابق کلم در سفر الخیر "جانب به من و عطف عنان مرود - و از راه بندر سورت سری به دیار د کمن کشید - و بسیت و فهتم دی الفتاره به مان سال و اردخیست من با در کرد دید - و دست به دا من از دوا زد

بعدچندی دویم دمضان سندار مع ونمسین و ما تد والف (۱۵ ۱۱) بعا فرج سیاحت
از جا در آورد - و فالد محمد آبا د سیدر دا دیده چهارم محم سیخمس خصین و ما تد والف
د ۱۱ ۵۵ ۱۱) وصول حیدر آبا د سرهای آرامش رسانید - و نو زد بهم فرسال مذکور از انجا
برآمن یا نزدیم جادی الاولی چین سال سوا خجسته بنیا دعینی اشتیاق را سرم کننید و درسه نای فرسین و ماته والف (۱۵۵۱) نو این نظام الدوله شهید دا نه
پدر والا گهر کوای آصفی ه بصوب داری اورنگ آباد مامورگشت و نوای شهید دا با
خوای شهید کمندی بر سیدو درسال دیگر نواب آصفی او ارجیدر آبا در ایات بند و بست
مهان دامین مرافر اخت و عنایت نامه طلب حضور بنام نواب شهید صا در نشد - نواب
شهید کمندی بر سیم و می و عنایت نامه طلب حضور بنام نواب شهید صا در نشد - نواب
شهید کمندی بر سیم و خوار اگذر - و می نامی بجا آور د که با وصف آزاد بودن اختیار دامیخت
در اورنگ آباد بجولان در آمد - و نامی می سری در نگ بیش "که دار الاقامت

راجهٔ میسور است تماشا کرده مفرهٔ صفرست احدی دستین و مانندوالف (۱۱۹۱) ندم جادهٔ ساراگل زمین **اور نبگ آبا د**رست دا د

و درین سال گلگشت دارالسرور بریل ن پوروم ن عنان جانب اور نگ آباد واقع شد و درست انتئین و شبین د مانن و الف (۱۱۹۲) کرت تانی سفر بریل ن پور

بیش آمد- و تاکنار آب سربدائیر کرده رجوع به اور نگ آباد صورت بست -

وجهارد بهم شوال سال مسطور دست تضاسلساء نهضت اركات جنبانير يك سال وجيدماه وراك الكه لبرزفت - ووراركات نسخ و تنها مدة الحند فبها دم د في الهند من سير البشر" ازوريائ فكربساط قرطاس رسيد - آخرا لامر نواب نظام الرول برسعادت شها دت فائزگشت نوعي كه در ترجم نواب سمت

گذاریش با فت

وبعد شها دت نواب خاطرازان ملک برخاست و پانزدیم جادی الا دلی سب نه اربع دستین و ماکترو الف (۱۱۹۴) نزول خجسته بنیا دنشاط راع وجع بخشید –

فلك مهينشخرام باز تقربيب سفر برانگيخت ونېم رجب ميخس دستين و ماند و الف (۱۱۹۵) خاند زين آباد ساخت ومفتم شعبان سال مُدكوروصول ببحب درآباد

نتش نسبت شا نزدهم دى القعده جمين سال جرس را حليص راي رحيل برد اشت -

پنم ذی الجیمهمد ه خجب ندینیا د خاطر را بسرور معمور ساخت ق سبحانه علیم است که ملال وار مقصو د ازین سیروسفرنهٔ نن بروری با شدها نشاد

كلا ملكه ما شند مدر منظور نسكست نفس بود- چندى طریقیم آب روان اختبار ا فتا د كه مشت كیابی به نشوه ما در آید- ولختی روش باد صیابیسند آمر كرغنی جندلیب تبسیم شابد امر مرد فار وسیر فی الله دا جا ده سنگیری كند و فار وسیر فی الله دا چا ده سنگیری كند و فار وسیر فی الله دا چا ده سنگیری كند و فار وسیر فی الله دا چا ده سنگیری كند و فار وسیر فی الله دا چا ده سنگیری كند و فار وسیر فی الله دا چا ده سنگیری كند و فار وسیر فی الله دا چا ده سنگیری كند و فار وسیر فی الله دا چا ده سنگیری

شود و مَا ذُلِكَ عَلَى اللهِ بِحَنِ تَيرِ-

النون برخی نزایت از دیوان خود نترتیب دولیف بعرض سخن سنجان سے دسائم و بینا عث مزجاتی از نظرع بیزان معرم وت سے گزرائم تاعیب را بذیمیت بسرگیرند و مهرؤ کل را بربهای گوم ربه پذیرندع ض بنده بدرج فنول دساد- وردی ناکاحی به پیج وجه میناد-

صاحب قال صب حال كويدسه

تام بيم و خوبان خريده اند مرا از من خالق برد بركشيده اند مرا اگرجيدالهٔ روعيده فادج از تبيم از بيم گوشته دستار جيده اند مرا جاعتى كه خز ف را برخ تررگيند بينم مرحمت خاص ديده اند مرا كن رجاذ به دوستان اسيرم كرد وگريه صورت رم آفريده اند مرا

عجب عنایت متاز دیده ام ازاد بداع بی بمنرست برگزیده اند مرا براراز مرسیم الله تنیخ خوش منفالی را مسخرکن سوا در اعظم نازک خیالی را

خیال نانک از چوش نزاکت را زول باشد نباشد جز کرامت فهم کردن فکرعالی را تاکه در لفرکه در از شانکه داد ماریون در در مجمعه میزیند از صدیمی آنشونته مالی د

چواکن دلفی کربعد از شانه کردن باربربندد بجمعیت رساند صبر من آشفته حالی را انگابی بهست می دارند ابربرشکالی را انگابی بهست می دارند ابربرشکالی را

ول دیراند آزادرا آبادکن یا رب! بری دادی کرم فرمای این مین ی کالی را باشدگل بهار مخت یا دگار ما این تفل می بهاست جراغ مزار ما

باشدگی بهاد سخن بادگار ما این افل بههاست جراغ مزار ما امروز مرح گرفتر ما کیست جو تعلم دم شد د نداد جوبر ما دو الفقار ما

ای دای دیک دوی کی کردهایت کردهای کی دوی در در دی در دوی کی کردهای دارد در دوی کردهای دارد در در دوی کردهای دارد در دوی کردهای دارد در دوی کردهای کردهای در دوی کردهای کردهای

بال أغانيا شد نتهاى سركاطى لا تمناى كند بار دار توساس ساسل

جِ سان را زستهان كل كندا دُسْتِرُهُ فَ كَيْرِن بركِ مَناد رَوْيْسُ درْدو توني بلط

لب چاهی علیمت می شودگم کرده منزل را وبانش جستمو أخرنشستم بالترنخد النش كدروقت بعدا كرون بيا أفتاد قاتل را مرشوريدة من طرفه اوى داشت درطالع پوشینم ازجهان رنگ و بو بربندمحل را بهاراین جن آزا د آخر رنگ می بازد صبح محشرداغ از شور نمك دان شما اى كىك برزخم دل از لعل خندان شما بوسهٔ کا فی ست از بیاه زنخدان شما تشده اراب آسانی توان سیراب کرد تاجر رفت ازمن خطا اى من نقربان منها برصین مین عتاب تازه آید در نظر سياه نازياشد درجاواين ميسواران را برداز خولیش مشوهمای طفلان مونشاران بروز بیکسی سجیده ام بسیار یا ران را مزاج كم كسى برالفنين اول يجا ما تد مبادا عشم درونبش درارد بردباران وا فيامت مى كندشكى كدازكود بلند أفتار زدست ونتيخ تومردن زيى سعادت اگر بخاطر عاطر بودشها دیت ما انارميخش اومبش كرد رغبي ما بشددنده برآميخت ترشي دشنام دليركرد شراسشيوة مروّن ما سزای ماست که بیدادی کنی چانان مُروِين زرنا رائج است تبيت ما كشودشتري ما كره لدسشنامي كالنخون بكر خوط زوز رقب كرسيتيمن وشنهنم المجنان آزاد المن المنازية المنازية المنازية المنازية شرانستندوال أوقدرا لفي دارا كى ماندرداجراتنان عاجليا سرف واز وانت شويم اى قبايالم صيادشاني كذا بوي حرا المفاطروص في نده في ست المرا . خاصان الني عام كردم الفت خودرا المورم والماس نقران بي والم इगिर्ड हैं हैं हैं। उमेरी भी भी وعدة مال شين ودرة أفاك وف زور دور المار تائم ما لا يست سواد كطف سروين كاكا مروع والمناز ترف والمراجع

عالتِ وَيُشْكُفَّمْشُ ازْسِرِنَا زُكُفْتُ لِس كوند بدمرا دمن بنده ام اين جواب لا عركس او بحاكشيد سرمه دليذبر را حوب كمندوصرت است مردم كوشه كيررا شد جا د بهٔ حفرت گل داد رس ما آو بخته صبياد ز گلبن قفس رطرز منزوخي آن نرگس بيمار دانستم توان کردن بزورِ نا تو آنی بهلوانیها یک برگ سبزز پر مسبری کشد مرا شاخ بربهنه تنبغ زند موسم خسنران سرو آزاد گفت اند نزا العلام قبر تو من شده ام ى ستادرى فو دسنگ مك بى ازطلا كادبي أجرت فن أيدرونها دوستان دست وياكم كردة جون كا روان سجم برقدم درده بزورسيد معفلطيم ما از دست شاخ گل زده بهاید عندلیب داردبياع جلوة مستار عندليب المرغنج توابكاه برى زا دنكهت است دبواد شرزجوش برى فانه عندليب بردى يارعقيق دجن بود تاياب نفامه ما تددرين نسخ مرخي برياب ای ویزان نرگس خوبان زبارت کردنی ش مالى داردز بيارى عيادت كردتي أت يرنى دارم نظريك لظدا زلعل لبن ٱلْجِي ي فوادم توى داني منايت كردني آ اين برايشال حواب رانعبيركردن فوست عالى الشنكال نفرير كردن توسي ووربايدوا شعانيهاكفاؤجهدوا بالبحس فلق رازنج كردن وبنست दिनिन विश्वासी के ती हैं كرد وركشن برنكرة بنهم ابشان كارما بخ كرون فت فود را رائع بازارمات فرديانئ تراك أتأورا أساك فريد خيال المنظمة ا الن ففل ميسوار زمين وزمان كرفسف ناق سربريده زنى باكان كرفت فلقى زعال كوشعا يروى اوكرسيت سرمالاده نكاه لزنجي كريده يوست نشيعون دل شرزبان أيوست دونيها وجائزا فبرونان أفتد تكيكاه مر لبريز تفكر زالوست

تبرى كركند جامع ناوك نشامه يافت تجربيد وست راه بأن أستانه بإفت درون خانه چراغی و شیشه علی است دلی که آمینه مهر احد عربی است رماضنی کش و در باب لذت عرفان كراب رامزة خوش بقد رنشنه بس كرقبله شرقيان دا بجانب غربي ا اداى طاعت روشندلان بسمت منا اكرجيفاك شدم اضطرب من باقي ا كربيج وتاب رسن بعد سوضتن باتي جون نظر الكند برهمراب ابرودست لست مإنى نارك فالمفشى زعيثرمست بست ابن مشتنتخم لاله بباعي فشاندني ست فاكمتمام سوخت بجاى رسائد فى ست شبكه ما دماه سيمائى ولم انديشدواشت ريخبت براشكي كم ازميم مري درشيشه دا ورهيشم برسبرواعم بثكهاسوده است آن سی مالید دران آفت جان بوده حرف بم صفي تارج صفيء آينده است سرفراز آن جهان باشد دليل بن جهان منتكن اي جاك دل آبا دكمايي فالنوت گرنداری نظر رحم ممن بر نو د کن دونش اراكردسيل جاديه كوتاه او می کشیرے از حیا ہرسونمی آ مد درست بيسب ابن بريد يائي نيست رده ام برسرجهان با يوش كرابن عالمموداراست واليجاث رنمور المتم عنوان بافست نی رسند بهم بر دوسناه درشطریخ عون بخران است ما بيم وحشت الركف أن أوجوان برباك كروفدح ى يست من دارير منان گيرد فترح وتت زكس نوش كروف بل تزال كرفع كاردانانيسك دراياغم ناخوش شدن اندسهٔ تراجی و دامان کی تزازيرتورفارخودكريان سرخ كزلف اوشده ازجرة درفتان كن فنادة است بزنجراً تشين كارم تشدز المجفادي باللاحرة كى چىرنگ افاست درى زونى ديرد وجود ایل کال است زینت بر شهر زيني الله الديمة بينال ك

نبشكررا بندبالا كمرحلا وست مي مشو و رکشی سرمایم نقضان دولت می شو د سعة صندل رصندل بش تعيت مي شود ناتواني خلق خوش را باعبا دس جمع كن آن قد بادگشی کرد که بیار ا فتا و جيثم بيباك توبسيارسبيركار أفتاد ی شناستر میش بسیل خود را از دور چرتم گشت کراین مست چرمشیار افتاد عندلىيى كه بدام نو گرنتار أفتاد یا دیرواز مگرد دل او پر نزند جرس قافلة ريك روائم كروند وربيابان جنون كرم فغانم كردند شبع سان پیکر من صرف زیانم کردند ماية عمراكر بهست براي سخن است فاندارایان دنیا کار بیجا کرده ا در ازكتا نها يجمد ورمهناب بريا كرده الد عدرليبان جن مفايدكر ايماكرده الد بی دماغیههای آن گل را ننی دانم سیب الشنة ولي بحن قابل كشتن باشد کر کل چیرہ زگلبن سریے تن باشد در قبولِ سخنِ شوق ستردن باشد گرجها زصلب قلم نامه شود آلستن عس بي ساخة أزآد جم احس باشد البوال را روش نازكم آمودند است "نا چینی کنیم باز نویدر سفرم داد روزی دفعا زمرت فر منشرام دا د كرسابه نورشيد عاش فرم داد الثنى سناعب والره مدى علش والشاكر عابل برواز بودم ول كرمي أن شمع وفا بال ديرم واو المنظل فاش از فاكر مركوى لا بود المالوال والمراجع والماشد المن المنافقة المراج اللها فالشيا نتن مي دورافرول نزاماني كشيد 35でいるたりひとりからからいろ المعدوداس فوبال باكانكثيد שני שלו מיצור לנו בני בי או ג'יו بركرجن زكس وبان در بخاد دد شورر زبيف فود عرفع عاشق الكند الله ورمية دري بريدوات دم

دستِ آزاد اگر زلفِ نزا شارد زدر سركيسوى توكردم بتونقصاني فيست این صفی غلط بود تراشید بجا کرد ظهررُخ زيبا به يسنديد بجا كرد مقراض كل الشيع توبر چيد بجا كرد فط روشنی محس قرا بود عجاب بفكوه فال بروى حبيب بايد ديد سناره سوخته خوش نصيب بابدريد دخير رزجلوه گر در چا در بهتاب بود شب كرساتي عباس آرا بركنار آب بود به پیش پای قاصد نامها فگندن ادادارد كردستى فاكسارى دوصول مدعا وارد اما بحوياى طاؤس انجام رشت دارد نقش ونكار ونياسير بهشت دارد فرج مندستان بانسنير مك عشررسيد خِوِامشكين خال رضار ترا برسررسيد مقری تسبیج را رشته مکرر بود مردم سرحلقه را حرص فرون نتر بور طفل نو آموز درس صاد از برمی کند این دل نوعشق یا دسینم دلبرمی کند بستملب أرسخن كرمخاطب سقيم إدد شبازعتاب نركس او دل دونيم اود كة ترريخة يرداكان في برسد مرا کالیت نفر آسمان کے پیرسد اوبهلوی دل ستان نشیند دل دربرمن جم سان نشیند فبامت بررس بكسروف بالبناقامت فرائم أنشت سامان بلاطح قيامت شد بكفتشش كه درست است گفت خط آمد جريساندع بزي غود يار NV صحبت مار توصد حيف رع بنش نبور چن دو مکدل که در آئیز بهم ملوه کشد فدای ناز تو گردم و گرچه خوای کرد مرابعهم كشي و باز آمرة بك كريم المجيناني بال دوة 25 513 7 Fig. 6 3 0 6 3 3 4 كأفتاء نبياد ماه مشكردد مارزا دن عنون تولیش باید کرد كرفرراه شود ساك كر فدا توايد مرازئيله كاري سخى ليقين كرديه 25. Chi si i Co. 3. 35 مِاأْتَادُونِي يَرْفِوْرُكُ فِيهُونِي آمَد

بیاله نوش و مکش انتظار سال دِگر نمان جلوه كندبر نفس بحال ردكر چون آن منهال که روتمیده در منبال دگر فد تونشوونما كرد در دل خوبان که داد آن گل سیراب را جال دگر چه باغبانی د لخواه سمرد وختر رز كَفِينَا كُرِيِّبُنَا عَلَى النَّاسُ ژن پود در زبان سدی نار دربرابياني چرخورسند است از عردراز بهيت والاي زلف اوتماشاكرد فيست نا توانان اركا يا بند فريا د جرس ورركاب محلي معشوق خاموشيم وكبس ونشكل بوشيداز بركي خزان روى قنس این جنین صُلاً وظالم بیج مظلوم ندید مرادراضطراب طرفددارة تندي خويش كَنْ يَجُونُنَاخِ أَبِهِ إِنْ حُولَا فِي خُورِهِ هَ الْبِرُونِي كرمى آفى رسير لهاية المعراج كيسويش بقربانت روم بإي توبوسم مرهبااي دل مراتعلیشوخی ی دید تعوید با زویش زدم بردست او گر بوسهٔ کستاخ معذوم كتابي دريغل دارم كفرآن است نفسيرش چەي ئىرى زمال نىغودل ھېيت تخربيش نهرصا حفرانى معتواند كردتسخيش زابروی توی آید گرفتن مشور دل را دين محراسرشورانگني مجنوبي ما دارد توان واكرد قربانت شوم بكبار رنجيش سادتشيدنداف سلكين أو در دويا كرون درفواب أيداز دا كنج استانيش كرى أرديرون ما نند طوطى بالششيرين تقال يسد اسبدا في بال شريورا بالمهرم انشري از آفري كف كنرمدرنك باذى درزيري فوتصريش مرشكر دم شؤ القاصر آلداد سفاسة چىنىمەنباكىلا بىرى شوداز طور تۇرىتى اشك بينا كالمندوديده كاح وشام إلى كالشاين طفل تا داك بركنار بام في الرديادم كارس ولوائل أشفتلي است ى تم كرست از آغاز تا انجام رفض فإغلطال وعدور كرويتي عاكد كاردوش دل بود در كلفت المام قص سبنوتام است با طاؤس بي تر ا بال افتان ی کورور ملقهای دام توس

حال من درویش بسلطان که کندعض ا دموریها می به سیان که کند عرض بتیابی مجنون بربیابان که کند عرض دركوجيراين سنسهر مرأتنك كرفتند حروان غرببي بمغيلان كه كند عرض عربيت كه يك ثمانه نشد قسمت بإيم ازدل شكني حالتِ طالم شور ابتر این حرف بآن رلف پراشیان که کندعرض أزادارين باغ بجيند كل رعنا يكزنكي ادرا به عزيزان كه كندعرض ورعاشقی زیار اوا کرده ایم مشرط خوورا بخون فشائده حنا كرده الم شرط برروي بارطرة متازكن لما ظ بسم اللهِ صحيفة اعجاز كن كاظ انجام كار كريج أعَّارْ كن لحاظ در فاک رفت و چرځ آسودگی ندید فال كلام حافظ شيراز كن لحاظ مردان زخاك بم جراسان دبند چراغ مشهرطوطی نوابان است دروانع سخن رو شنگرِ آئبینهٔ جان است در وافع نظركن سج نوروزى كما فتدروزعاشورا نشاط وعمهم دست وكربيان است وروانع بجاى فويش بتهم مخت جبران اسيار واقع بريمن اردرتنيان في حاكام مي جويد كل مخردر الكين شصف سربريد أخر مگاه مجر بلبل نينج عربان است در واقع كهبندوى شده باكافر فرقك رفيق زفال گوشهٔ آن بنم سخت مے ترسم غذائى دوزخيان است آب أنشاك سى گونشور آشناى نشير تاك اين شيشها شدويدني داردجرا غان دول ول ازخیال مهوشان بکشیرسامان دافیل روزقیامت برسی وردست گیرد نامی من يرما فرى شوم تقديرها نان در مغل أمد بكلش شاخ كل ازغنيزان ورافيل تاواكندباوصيافالى براي مقدمت جاى كناب أمنية برطفل دبستان در لغبل المبرنكويان ديده امؤانند درس سي فود داردحاب أسان سيارطوفان دلفل الزرت موج اولين في طاقتيها في كني كيزيورم وشهافسل أوستان ورفيل اذموي لمحصيان والمنفلق اذكار لأ

بوشيده قمرى راكندسرو خرامان درفبل الزادبااين ورودل أرد اگررو ورين ويده را مح تاشاي كر مي داشتم درعدم ازجلوهٔ حسنت خبرے داشتم مى بىرىدىم تاقفس كربال دبير مى داشم كرداخرنا تواينها زصيادم تجل تحفير شالبيته احباب از اقلبم فقر گرنداین دست دعابودی چبری داشم ازكمان كبث كج مرجا خدنكى سركشبد ببين رواز تهرخاموشي سبيري داشتم وربة ارسوواي رفتت دردسري وأشتم فاكساري صندلي ماليد برميشانيم المعدم مانند كوم دبيرة نر والثم حس اونا ديده شورعشق درسرد استم من ازبین دنهای فانی دست را بردانم برسى برداشت جزى دازاساب جهان دارع صدطاؤس بربال كبوتر دانشتم نامة سوزمراحاجت بواكردن نشد چن بوی گل شکسند ففس بال و میر زوم وامان وستني زجهان بر كمر زدم چشی کشادم و گل جرت بسر زدم الا آورم جو عنية مركس ورين جمن زچا برفاستم گرد سر بیان گردیدم اسادهشم اودر الجنن ديوان كرديم داندار نگای یافتم بیگانه گردیدم به الني عربامي نامناسب ديد آميرتي خيالش درنظراً دردم دبيروانه كردبيرم كجاور بزم من أن تنبع لى برواقدا فرازد عربيسلسلي ليسوى دراز نوام وسايدوندم سدد مرفراز توام يراع سوفت داع بانكدار توام Els Gery Delta il co المؤلسة باللائش الروان غلام معقبر على اشاد أوام زاشك ديزي وكال ساده ي شرم الله المراكم شده الناتي النظم زمي غياشه دل رفته دري دي ازین سافر داه عم نشدخرم یا دری دوساند مند داع شدهای توآفتال وس ماه لي نصب عاق صايدكرد-افتاداست باطفلي سروكارم شيول استاروانك ويراه وملاع

دربدبردهٔ جبرت سرستک بنتا ، مم ر نشت ابیر بر رو دوید سیابم اگر حرافی شور سنگ رو نمی تا بم شود بو تنيخ برميران اصالتم روشن ازلگاهِ غلط نويش بشيان گشتم ياررا ديدين من درعرق شرم نشاند تصدق سرخود بوسع عنابت كن حقوق بندة صاحب وفا رعايت كن أكر دوا كمني أو بتي عيادت كن غرب شهر توام دردمن تومى واني ز دام جدئه خود حلقه كرامت كن اميروار كرفتاريم درين صحرا شهيد اين دوكمان مهره است بسمل من گره زابروی خود دا نکرد تمال من خیال چینم کسی جا گرفت در د ل من یوشیشه که دران رسس از مهر سازند زامب حرف بنا كرده اندمنزل أن حاب دوش منشم م زيم بوضع صفا فدازياده كند عرشهع محفل من بحال مجلسيا ن طرفه گرم ولسوري سائير وجاه است اى دل اندكى ألامكن سيرس آن دقن بازلف عنبر فامكن ابن بری ارسائی خود شد گرفتار حیول مى رسدا زخانه المبينه سرشار جنون این آب کرد طغیان بکیار تا بگردن شیخ توسیبهٔ را کرد ا فگار ما بگردن در زر اگرنشیند زر دارتا بگردن البيون مكين سبا شدفارع زول خراشي كرباشدوردم سيغ فلم أب حيات س نگرددموار لورج جهان حرف شات من كانشاكرد بعداز مرك المارخ وفاستس ول ال شوخ شاعر بيشير أخرسوخت برهام برنك جهراً بين كر خيزد عبار من بردامان کسی جزد اس خود جائنی گیرد ی انتظار قافل در نون طبیره رو شهای رون ا در مطلب دویه و دو ازفارلای ایم داش نجیده رو لازم بود زكاة مغبلان درين طرفي ياس بسروورسد وقالب را بي كرد ما دفاق الدين زادر آن سروي كارده كيست شاه وكدادرهف شازيكي بزرگ وفردجمان است درنیاز . کی

بنان دربردة في ناخرن شيراست بندار نوای نی نوازی بردل من زخم زر کاری كر بسنندبا تارسيه تعويذ بياري سردنبالة حبثم تورار دخال موروني توالى أموخت أرجبتم بنان أيكن مسردار بالشنكاركيرد ازصف بركشته مزكان نگرد دور جوای آتشین آئینه زنگاری دل آزا دراخشرم بنان عمگین نمی سازد دل را زآب ديدة خورشست ونسوكني أنكيته وار تصفيه كر أرزو كني گفتم باو-چراشکنی ول - جواب داد در مک من نرا نرسد گفتگو کی ال نفش لورياى تناعت الوكني ربيد نزا اگر به لياس برينگي این از پیرمیکده ارشاد مے کند دربای هم نشینی و می در سبوکنی دربایات به ویرانه ما می آئی می توان یافت کدار شهرونامی آئی طرنه مشوخی نگذارد که نشینی بکیا به تماشای چمن یا بجنا می آئی گر به گلشت مزار شهدا ی آئی می نوان رنجیت عبیری ز غبار دان برير مشهد آزاد شنيدم امروز کرتوی آئی و بسیار بجا ی آئی تشني وشيعقن است سهيل مكنى نسف در رط دلی ما چن زر بران واد آزاد کریا علم واسط را بست رسير شرفا ياس عن بمولني المدودة الجاد شي المادة المادة ناند شوفي چشم شرار .لو لېري فدای فاصیر وادی عقیق شوم کر کرد ریگ روانش علاج تشد لی shi was prescribed significants رودمياح ماد ريز مانيد فرني رسك ووق مكست أو واشتسام اه وي والما والمان المانية على المانية نميب ذائقة ام كي ملاوت رطي والفال المالفات المنافعة توان زورهٔ ما دید نور خوش نسی and for extra sign on the ككرد تربيب من شكرلب ولي slif Ebd comicropicalle

سلطان رسل شمع سنسستان یفین پردانهٔ او چراغ ماه، و بروین نوین نوین نوین درین جمانیان نه بر روی زمین

(١٢٣) بوسف ميرم روسف سالية نعالى

بن ستید می را مشرف الحسبنی الواسطی البلگرامی- ولادت ادبیست و کمیم شوال روزد دشنبهسندست عشروماً ته و الف (۱۱۱۷) دست دا د

علم جندى ادفات درافادة طلينزموف كرديد-

مبرمجرلوبسف درسد سبع خسین د مأنهٔ و الف (۱۵ مه) در د ارا کخسلان شابیمهان آباد از بعض نضلاء آن بلن علوم رباضی همیشت و بهندسه و حساب د غیر باخوانده قدرنی عالی در فنون رباضی مهم رسانن -

دبدارا دن سیدالعارفین میرسیدلطف الله تختیک بستر کا استشعا دبا فسته مهمواره بطاعت وعبادت دبمطالعه ومباحثه کناب می گذراند- وباوصف شواعل می تعمیرا وقات از دست منے داد-

وميركة بى قالبف نموده باسمٌ الفَرْئِح النّابِثُ مِن كلصل المثالبت "مشملبر چباراصل وغاتمه ورخفینق مسئله توحید كه تخریرین بسیارمتین و نطیف و اقع شده و مطالب بلندومنفاصدار جمند فراهم آورده كنشكس الله كلنعبه د- راقم الحروف در "نارایخ اتمام این كتاب گوید م

میر پوسف عربیز معر کمال از خم معزفت کشید رحیق کرد در در در در تنهود رقم الله کرد در در در در تنهود رقم الله کرد اثبات حق زبی توفیق از احادیث و از کلام الله کرد اثبات حق زبی توفیق بست ابن نشش دلنشین الحق بادگاری د خامه می ترفیق سال تالیف این کتاب خسرد گذت - شمع مجالس مخین اکون سروستال اشعار موزونش بالید نے دارد - و نسائم انفاس بها بونش خرا مید نید

زمام مر او دای بدائی با بند و ما می او در است ایش ما برگارات از وی کا برگارات و در است ایش ما برگارات در در است ایش ما در از دستی ما در از دستی ما در از دستی ما در در در می باک نوی می باید در می باک نوی می باک نوی می باک نوی می باک نوی باک نوی باک نوی با می باک نوی باک نوان باک نوی باک نوی باک نوی باک نوی باک نوان باک

دلم زعض محل ملول شد بوسف غبار آبنه گردید خود برستے ما ازنالهٔ ما دردلِ جانان انزی بست پیوندسر رستنه ما یا گهری بست انتاده بریخ تفسی بال د پری مست ای گل خبرا زبلبل بیجاره جبر برسی بسمل نشده فيرتزا نوحه كري مست قری ببرترب من گرم فغان است شادم که دربن راه مراجشم تری بست گرنسیت نشانی ز دل سوخهٔ من دانم که به خاکسترِ قری منزدی بست سوزدهگرم از انرِ گری آ بهشس درکوی تواز آه مرا نامه بری ست بيغام من وبا دصبا ابن جيخيال است داندكه تزانيز بحائش نظري سن زنداني چاه ذفن از نود شده پوسف صدجاده سنيمتني د سبب جاده ي رويم الندنيع از بهم آزاده م رويم صورت ناست دردل ما نفتش تهجيس أبينه واراز دوجهان ساده مي رويم بيون شمع ذرمقام خود استناده مي روميم ورشابراه عشق تداريم كابلي دردور منفي مار شكستيم أوبه را بيرون زدام سبحه و سياده مي رويم بی دست دیا جرحادهٔ افتاده می رویم درراه شوق تاسركوي توعم باست بوسف عنان خولش زكف داده ي رويم ببست وملندراه ندائيم بهجو سيل بيسفم ازبندكي أفبال شابى يأفنم از تواضع رشم صاحب كلايى يافتم النَّفَاشِ جِنْمُ أو در كم لَكَانِي بِافْتُمْ تا نشافل كرد ديدم سيراك طناز را کشی خود را در بن وریا نبانی یافتم ديده ام درياى شورشن راساص ندا حن انجامش بين لطف اللي يافتم المياع ال وديك عراقسف فوائده أم ای در چین پیمران تازه کی ور مخفل ساكنان لا يوت ملى آغاز دوعالی و خبخ گرشکی وسفائو الدكد لعت نزا

اشابی که لباس نور بیرایه اوست خورشید و قربهره ور از ماج اوست الرحنيدك وات باك او سايه نداشت اما دو جبان غنوده در سايئه اوست گر مهر رخ نو جلوه بیرا نشدی کی دره زکائنات بیدا نشدی در نقطء نور مگشتی مرکز نه دائرهٔ فلک بویدا نشدی خودشا فع محشراست شاء مردان اين حرف يسان آفاب است عبان ران روكه عبادت است دبين اورا جشم بحظ بروى مشير بزدان دریاب بهارگل و ریجان نبی سبطین کریمین دل و جان نبی اسرای کونین از بنها سر گیر کین تعل و زمرد اند از کان نبی وقتى اين غول به مشار البه فرسستادم جان می طلید لفای پیسف دل می طبید از برای پیسف ای باد صبا توازشی کن از مکرتِ جان فزای پوسف آزادم و بوده ام گرفتار در سلسله جوای پوسف از دیرهٔ شوق تکم سازم وز بردهٔ دل قیای پوسف گیرند بسترس خاکب دارش چینی من وخاکبای بیسف معر ول من بعیشه آباد از میادهٔ دلکشای پوسف ال عر برادر شفيع ال في اللهم يفائ يوسف بادار مجبت است این اور دل می بهای پیشت شار البيرديواب اين غول طي كرده ارسال فرموره سلطان بمان کدای آزاد جم مرتب بینوای آزاد پهلونه کنار من نبی کرد این دل که شد آشنای آزاد

سرو فير دلرباي آزاد بی چهرهٔ دلکشای آزاد چون سرمه جلای دیدهٔ من گرد شم بادیای آزاد د شوار ز من شای اکداد من در گرو بوای آذاد جون جرس از فغان ندار و یاد کوه را داد ناله ام بریا د كاش ما د صيا كند امداد پوسف ما عزیز مفر و دا د این نگین را چه خوب نقش اُفتاد رابط اودا برائح استشهاد من ا من در ميلاد ورس واندی بیش یک استاد منتكر او كسب استوراد بهره اندوز نشد أد فاك مراد دل او باد از صفا آباد ير زما در بناب دني جياد

از طوف مرید آبرو بش وز دولت جج صفای آزاد یک عرو بنام من اداکرد یک عرکتم دعای آزاد گر حبله زبان نشوم چو سوسن آراد شفیتی بنده بوسف والفيا ابن غول برفقير تخرير تمودسه تا دلم از ره تو دُور اُفتاد سنگ را آب کرد گردی من دلِ من قمری است زمزمه سیخ سرو موزونِ من تعبر آزاد که رساند عبار من به درسش او غلام علی و خاکِ وکیش نام او برعفیق دل کندم بركبر دوستان بيان سازم من واقتيم از ازل نو ام یرود بودی مورد یک قبض وقت خيدل د د يودي che wie end out سى بك عره كرد اله يي من جبه توان كرد تشرح احسائش

شوربده بسال فريم كرد

کل را میجن نمی توان دبیر

در بهان یاد جون شخلص خود یارب از قیداین د آن آزاد

(۱۲۲۷)علام ميرغلام نبي بلگرامي

بن سيد هير ما فربن سيد عبد الحميد از اولاد سيد محمود اكبر ملكراهي است قدس مسرك كردن فسل فقراار دفتر اول مذكور شد-

تو آدمیر قلام نبی ددم محرم مرمسندا صدی عند و ماند دالف (۱۱۱۱) دست داد و اوج شیره زادهٔ علای میرعبد الجلیل بلگرامی است نوش الله مفیلی خده برگاخیر انداد به علامه مسطور که با ظهر مکان در نواحی قلعه سناره نشر لیف و انشنت - رسید خورت علامی خواست که تاریخ تو آداوضبط نماید - در ایمین فکر خواب برد - در عالم رویا صورت مولود را دید کرمی گویدرع نورجینیم با قرعبد الحمیدم

بعدبيرا دشدن بون عددمصراع بشهار رسيد تاديخ كامل برآ مد-سمصراع

دبگرفرانم آورده قطعه ورمجر رفل مسدس سالم كهسه بارفا علاتن باشدنظم كردكه م

نورجشم ميرياقر كفت با من يون كل ثورشيد در عالم دميدم سال ناريخ اولد نود مجفي أور جشم باقر عبدالحميدم

ويدمروم بلگرام فلى فرمودك اين موادرسعور شاعر خوا برشد- آخرنوعي كه اززبان

- Land of charter

مشار البرديسفاى د كاد علو فط شد و انواع قابليت بكتاى زمان بو دو درفتي عربي و فارسي و بيندى مناز الخفيل مربر من و فارسي و بيندى مناز الخفيل من مربر طفيل مي المناز الخفيل من مربر المناز الخفيل من المناز الخليل المناز الخليل المناز الخفيل من المناز الخفيل من المناز الخفيل من المناز الخليل المناز المناز الخليل المناز المن

دسلینه او با ترتب نظم بهایت مناسب افتاد-سیاشع مهدی که دربی فن کاک کیا اُن ی اُد دید مناسب افتاد-سیاشع مهدی در در او در از انگریهٔ حربت می ارتوران

مدلقة طبعش دفيسل ثاني جلوه مي كند

ونیز در موسیقی وساز مندی نقش بهارت می زود با این بهر در برا در بیدان شجاعت دلیر بود-و در فن نیراندازی بی نظیر-

بایان عمر در رفقاء نواب صفرر جنگ وزیرانتظام دانشت و در جنگی که نواب

دربررا با افاغنه بیش ا مدمیز غلام نبی درمعرکه مففودگر دبد و چون عنقا بسترزل به نه نشانی ارامش گزید و این سامخه ببیت و دوم شوال سنه نامت و سنین و ما نه و الف

(۱۱۹۳) مابین بیتالی وسها وراز توابع اکبرای دواقع ت دمورکتاب گویده

مهم مربیر سررده ماری او سرم مردیه بی علام این فیما بین مبیرو ففیرمحبت نام بودوسالها در میلگرام و نشا پیجمان آبا دو اله آبا د بهم صبت بودیم بیف که این چنین بهم بنس صاحب کمال ازین عالم رصلت کردوانج س یارا

ام معت بودیم میک رای را ن حلاوت ساخت -

ميرزا جانجانان مظهر سالدالله تعالى فن شعربندى ازمبرغلام بنى

اين چندسي فارسي يادگار اوست م

بهشددردل خود یاد زلف او دارم فسونگرم کرینین نار درسب دارم انزام اودری برخوشتن وامی کنم عالم بالادرین عالم تماشا می کنم آخراز تیرگی بخت نگین کام گرفت کدنول ب او پوسه به پیغام گرفت بسکی شد آخوش کرفت بسکی شد آخوش به بالانگردد نام من چن نگین درموم بم بالانگردد نام من بیم وخود این رقیب بدرگ آوردی چرا من شرآن صیدم کر تیریزم سک آزادی کا

مله مَا نُرَالامرا جلد اصفي ١١٧٣ تذكره صفدرجيك -

چای مار این ایجم مور گفت خطار زلف تو افرخ برور گرفت لبِ شيربنِ يار شور گرفت تا کک دیخت بر جراحت من كزنز ول زربرارد ازبراى عدرليب ورجين جون كل نبا شد أشنا م عندليب تابدل باخنده مساز وگرمهای عندلیب ورحين كل بركف خود زعفران آورده است دورخ عشان باشد بی بخ جانان بهشت باغ بی گل می شود ما تم سرای عندلیب داد اردست نگاه نو كه منگام وصال چون تغافل دېداز دست حيا سازكند رباعي

أنباكه براه بي براسي شده اند

درخلق علم بحق شناسي شده اند درنزك ساس توش ساسى شاراند درياب كداين حدا فروشان جبان

(۱۲۵) عجب سي فريش ملكوامي

ازاحنا دسيربدر الدين صرالقبياري ازتبائل اربع محله سيدواره وبمادر فالدزادة مقتفي جرجليل مرعيد الجليل است-

توش فاق وظر لفت او د- وسليف نظي داشت - در مرح سيدي مي كوير م الل بهان به كر ز كارار بمير باشد ل بهان به كر ز ميخان كوثر باشد كويران سُت كا دُلطهُ شِيان زايد كوبران ست كه ازمعدن حيدباشد وسيت بروروة زبراء علم باند ای خوشانا ده نوالی می سانانی خود الكرازيها وأورسا ويور ماراسك عالم افروز نثر از نبر اکبر یاشد ورزيني والمناسبة المناسبة المن بركف عاك عاصيت عنير باشد يمن أراى جهان اين كل احرباند 6 . 6 . 6 km 2 1994 pm 40-5 212 1 12 Cl 3 112 CA ذائك از حصاء فامرفزول ترباند

اواخرایام زندگانی مهمراه نواب مهارز الملک سربایدخان تونی - جانب گیرات احمداً با درفت و درانجایی بیت فارسی و مندی آمبزاز طبعت سرزد
اندگی ایژگر زنم به سمت طبیع مفت آسمان شب جائے
قضارا برطبق مفهمون بیت درسند اربعین و مأنه والف (۱۱۵۰) خود با اسرب فائب گردید و نوعی توسن را جلوریز ساخت که گردی از پیچ جا برنی ست - عمرش فائب به شصت سال بود - سرجی که الله تعکالی

(۱۲۷) بيخبر معظمت الله بلكرامي

فلف الصدق سيدالعارفين ميرسيرلطف التدملگرامي فكّ سَ اللهُ الشركُرُ المَّيُّ گلهائي مناقب و الاانجين اوّل با بدجيد- ورواحًى كرمشام ملاً اعلى رامعطر سازد بايبرشنيد-

مبری نظیراز عرفاء شعراست - دا زصونیم صاحب اسان - د درا دای خفاتن د معادف ممتازنه مان - طرز کلامش بهمکینی ا دای خوبان و انداز بیانش به دانشدی عشوا مجوبان - نکهت علقش سروایم ختنه اسورنگینی صحبتش ساز د برگ جنبها - خاص و عام راغب مجلس خاص بودند - و درخور استعداد طرفی می بستند -

بیخرنخلص بچامی کردکه باخرزیخریود- وبر فول حضرت اسان الغیب عل ی فرمود که م

معلی ناین کراز پرده برون افتدراز ورند در بهس رندان فری نبیت کنیت در در در به برد این فری نبیت کنیت در در در ایم برد این در تبدل ما قات است - در تذکرهٔ خو د کست به است برد ایم برد ای

يسور: __

سنقيرا كدانفاق ديدوا ديدايشان أفتاد- حقاكه دركمال فلق ومزه ودردوشوق يانتم- تأكم لانشند بودم سواى انتعار تفتفني نشوق و فقرد كيرحرف برزربان مزارر مبده گفتم ضيا نت طبيخ نفير سى زمايندگفت اىصاحب بعد مرتى بيجوشما همرنگ راغينيمت يا نيته ايم - بعد ازان اين لانشهبيت ففيركدود ذكر كمبقام خوولا خوانده نشدنقل كرفئة برخاسنه يخصدت فومود-ابيات أكرج «تابل ايراد اينجا نبيست المبجهت اتمام تفريب نوشته مي شود ه دان قدر برار ، چي راست دويدن عبت ا چيک نسينه خودر اسر را بي درياب "بلندا نندي فطع بيت سازدس طلع را كشد بأبير في فالمدرمن بالانشينان وا خون شدم بخبرزدست بهی جامهٔ فقررنگ باید کرد « برین بیت ع بیزی گفت میرزاصاحب حسن این شعرمعلوم نشد - میرزا فرمود - ڈر فقہ " مرتب السنة تا فداكرا لصيب كند- مجل شرح أن اين مقراع بيخراست كرى دولت بالدودر دست تهىست " دا نچرببرد اا دا نشعاد خود به نفر بیما خواند تا کجا در خاطر با نشد اما این دو بنیت بیاد می 0-4111 "بيل بمرتى خاك شدى ديك چرهال درخاك شي وبران در فاستى and only Tible England الم الله ام كفي عالم الله الله الله الله الله الله ور الع وثلثني و مأنة والف (١١٣٧) ميرو فقراز بلكرام نا شاهجهان أل بالمراوي ويول كواكب سيار يشركت كردوال راه بميديم - تمام راه كظولخ الارتث التي تن مركزات رحمر ديال دادد تودي نقل فرودكر بركاه إن المعلى المسى رزد

ازصف مرکان نورزیش نگاه آید برون چون سواریگه نازی کرسیاه آمد برون تشخصى كمنو درانشاعرمى كرفت مطلعي درجواب انشاكرد بيون طلع اوازمعني معرا بودباران گفتند كه بطف مطلع ببخير خود ظاهراست اما تطف مطلع شمامفهوم نمي شود -جواب دا دكه ينمورلطف كذانستن با في سبت _ مبرخطست کسندبسیار نادر و دلبذیرمی نوشت - و در رسیقی بم فهم رسائی كلبياتش افسام نظم قريب مفت سزاريب است - از ديوانش ابن است عاد بنرنب رداف صورت مخربرمي بدبرد مده برگزیجو بسرناشناس این در مکنون مه بهائی نبست بحبراز نقد تخبین شعر موزون را خدارس مى شود بركس رسد انداز مضمون را مباشداين فدرآسان تخين سخن رفتن فرد سنگینی ڈر نبرد زیر خاک تفارون را من جمع أن قدر دولت كه كر د در باربر دوشت كمن اى صبح ضائع بروبيش صندل خوورا که دوران سرار دود دل خاق است گردو را كرحكمت منكشف ازخم نشيني شار فلاطوان لأ انسس دخررز بركه نفدعلام مع كروو می شوی یا بندا خربیشتر زین گل مرا سخت زندا فيست بستى اى زخو دغافل برآ صبح محشری کند فریاد کر منزل برآ ماغوسان رابزبر فاك بم مكذا سنتند

تا توان بیلی شدن جیف آن آبه نگر جنون ابن جنین کزخویش بری آئی از محل برآ علی در انتظار آن د فا بیگان مرُد کیستگو بیر بیخیر کوخان ای قائل برآ تا که نهی برای صبوی بباغ با چینشم کسی به بین د برن برایاغ با صد کاروان بروشنیم داه می روند در نیرگی ست گرچه مراج ن چراغ با آن داکر د بر کاری کرد بیت مراج ن جراغ با آن داکر د بر کرخ فراغ با کس نیست بهالم که شود جمنفس ما ای بیکیسی اکنون تو شدی دا در دیل ما

فرقی ننوان سرد ز گلشن قنس ما مائيم بصدرتك كرفتار محببت كى بود مازى يي شادى وغم آئين ما كردش احوال قربان است برتمكين ما ناخن اول در دل شاعرز ند شعر لبند منفح خون آلوده آيد مصرع رمگين ما بشاذر فراد گر افسانه شرین ا درنیاستهم نگرد دواز هم من گان اد ماسيفنادو دوطت صلحكل واريم ولس جادة داردبير مذب طراق دين ما غيرتِ گلزار باشد مجلسِ رنگينِ ما صحبت ياران موزون سردوكل أزيادمرد نبست غيرازسا عربنود تبخير بالبن ما تاسرازدانوي أن أرام جان بردائشتم بكدم اى ظالم بگرد فرنستن كردان مرا تابه کُ داری جنبین جران وسرگردان ا چوبخباب است گرد حبنم ابن مز گان مرا غررادر بارگاره دبدهٔ من دخل نیست كه باش صدخط ببرون درخلوت گزينان ا سلامت دربهان عولت بود تهانشيدان را المندأ فنذبي مقطع لبيت سازدسس مطلع را كشدبائين فال فدر من بالانشينان را لمى بىندىيانش راكسى بارب مى دائم مكرد وشيم أفنا داست مويار بك بينان را جراز صلية أن دات باشد ياك دسنان را المجتنيم عارفان رفقي ورهاري أكفردون قيامن برسراسنا داست دائم دورينان ط النوداز بيش يى لقدما فرنسته عاشب أداران لاس ك مار عاشقان أبد وفنوليا ردشوارات النانكا سينان جسان کی کومرو بیندسی ای نازیال دراول کام بریای کنند اینیان تیاست كوي يفاكرني ذعم فرو شريرا انسلیمکن سرخود و از دروسر برآ دسی بخردشانده جو آه از چگر برا Eigh Corn Grant Wills تاکیا دوشت توایی داشت ظالم بادرا hat But in Jasto die خابشين بېزادىشىرىن بود فرادرا وشيناني كمفلك وشررات كشرد برنگ این است دگر بود كنشش ازم وبر المنسر بود مارا

ندمی بانی مد ماند از رفتنت مینی ندم ما را خبالی بیش نبود مے کف بیمان ند ارا كمند وحدث ازكر دن كشدة لفت نقيران لا كندمجنون صحراكر دحشمت كوشه كيران را جزآه نيست شمع شب ا زوز سينه را معرع بلندنس است این سفیندرا بسكه دل تنگ آمرست ازصحبت اخوان ا كوجيم مفرفراغت شند بيئه و زندان مرا شاش يبنيني مُنعم كوارا مفلس مالا زنام كيمياكر رنگ مي گردديس مارا ای بدور گردش جینم نو خوش ایام ما نرگس شهلاست از یادِ نوصیح و شام ما صبحدم عُيُون كردوا أن حيثم خواب ألوده را جام می آ در کبف بر دست بریم سوده را در نوکل خانهٔ من مسندی در کار نیست كرم جين كرديدما فرش مند باشد مرا نی گویدبلندی برگزین یا سیرنبیشی کن بلندولست عالم ديدة بمواركن نور را دى زشوخي ناز توكس نياسود است نشسنه وخرام تو می کشد ما را برگزین حفرت دل عربی شابی دریاب باش فرش در خودمسند جابی ورباب این قدربرزه جب وراست دریدن عبت این قدربرزه جب وراست دریدن عبت این قدربرزه جب وراست دریدن عبت كبست كزاردش چشم توجها أى نرسبيد آخرای شوخ مراہم به نگابی دریاب باده کلزنگ وحمین سبزو بهوا وربا بار لدنت ابن بمدندابد به گنایی دراب بَيْجَر بهره إز خانه بردن ي أتي باش فرش درخود مستبرجاي درياب بنک بچشم نشکرخواب می کند مهتاب بياله را گل متاب ي كند بناب كرچه بالاى سرايا ناز بر ولبر بالا سست وسنن معراع قيامت "فامت معشوق ماست الى جال د ألى جال تبيل ما بينن : آنجيناري نِهَا أَحْدِيدُ تَغِيرُ فَمَا سَتَ الشكرة ازبيوفا ئبهاس معشونم نبود بالمجندان كشد بكانه أخراشات النشي ديگر أوان در ي بركتي با قتن تركر مين اشاد كردو رفت گفتم كرمن غلام تو آزاد كردوروث

ای من گواه او که شرایا و کردورفت وش آمدی دلم بنو در راه بر تنخور د ازدوران نگاه که فرا د کردو رفت بروبرام رقربت شيري نيانت است ببشمی کشود و برسراوصا و کر دو رفت مركس كه ديدم مرع برحب تدء قدش رنگ ِ شبات نیست درین گلشن دو روز وش بلبلی که آمد و فریاد کردورفت دائم بناء ببیت سخن می کنم بجا هرکس ملاش در حق اولاد کردورفت دیگرکسی چدور یی او بیخبر فت كفتم كم من غلام تو آزا د كردورفت عهل چيندين كمان أخريقيني ميش نميست كبيش الركفرست وكراسلام دبني ببنيزست أسان برخاك دركامش حبيني مبشن سست اً لكه ادر حلوم اودست و پاگم كرده ايم كوبر مقصود درخاك خراب ساحل است أشنابتهائى دربامحنت بى عاصل است حَنْ بَا ن فدرت أكر منصور كردد ماطل است انزدابن صورت برمتان كزاماا لخن مثكرا دېده ام بندرمحتت را زمين فابل است قامت مستون مى دويدى ب ميشكر نقص فرد در مافتن باشد كمال آدى وريذ بريا نفس كربني درحقيقت كالراست دستى اربالاي دستى بست دست با ذل ت يكذبردستى دربى عالم ندرم بيجر برشامه ناکسی از خود کی وا رسنداست الرفيلتي ويجازوام تعلق عيشه است بسكة بسيتس او أستاد رسي ليسدا سين مرة خوالسين ريد غياران ايد رو این فدیشا دم کرهرس به بهروشی گذشت كرمين ورفوالجارون ورفوح نوشي ونبت فالمثنى ملي سلمان اللهي است روان بایشه ور وسن بی است مرد کاز نوی وری خرش نیست طفى كرا وال شهدان نظر شنت فاک رو کسی نقدی فاک برمرت - L. w. 45 53) Sh المجان الاراف الدائر والدار المائية كاكلت ازتاب فيار لوزكر طاست برنكي أن شاكر جانب ويكرمد المرشد جير كرديد برون رفتنم از فودف المينت

آه در زلف شكن در شكنش چيزے بست ئس نشانِ ولِ كم نشدة من بيج نداو ب قربانش روم بار قدیم است كهماه نوكبف جررخ نينج عربان است ستم رسیدهٔ غهای دهر می داند خامرام ازسرگرانی پای خواب آلوده ا لى دماغيها مرا شرمنده احداب كرد به جرت می روم کین طرفه مرغی ست بہ بال دیگرے گر می برد کس بركز نبود تابل خط صافى رخست منشرم توآب رخيت برائينه زنگ است وايك دم نوان زد بمصطف كسناخ سزاربارتوان کرد با خدا شوخی این مرویا که سربهگستان کشیده اند شمشيربازي فيه اورا تدبيره الد ناموس بيده اليست كررندان درميره اند برجيدهن اركبس صديرده أرخ مود صورت كران شبيه تو بالأكشيده اند كردم نكاه صفحة تصوير خوش تعدان بببت المقدس دل خود را ندمه اند جعی کہ طون کعبہ گزیدند بیخر كيست الدرست بردس صورت مكذرد معنی بیگانه باید کز عبارت بگذرد مردمی باید کزین میدان سلامت بگذرد برقدم فزكان كمرائي ست خار اين طرايق بسكركم كرديد تعظيم بزركان ازجهان وتت أن أمدكه سيداز نجابت بكذرد كى بود يا رب كرماكوس خدا دندى زغيم حیف اوتاتی که در قبیر عباوت بگذرد بگذرد عر عزیر و در الاعث بگذرد يغرزين علقه احابى بايدرميد عشق دانازم كربرى خواستم بستررسيد یادی کردم دل گرکشند را دلبر رسید عاقبت ازبرزه گردیبادلم آسوده شد رفتم ازخوداین جان دان جمان موده نان ۾ شد کمياب شيرن ي شود ل طاوت نیست عسرت در جهان برادين شده جشم ز شوي صنت فینت است کراین اح لان دو می بیشد نيست مفلس جرا کهن يوشد ور لیاس نو است یار مرام

ازگرانیهای قیمت گوهرم در بحر ماند معنى الدول برمني خيزد زصعف مشترى جز چشم کبود او که دید است بادام که بسته مغر باشد زقدح خمشده چن نیراز کمان بگذر كنون كه بيرشدى ارفوداى فلاك بكذر كسى زبر دوجبان وكسى زنويش رود نمی روی تواگراین جنین - چنان بگذر ماهم اندرزج زلف او كرفتار أمريم أتفات طرنه افتاد باران شب بخير بأن صداكه زوستت ولم شكست المروز منهانئ شكنداين حنين مذشيشه زسنگ خوشاجهان تهى دستى وغريبا تسنسس دوال سيت درافيال يي نصيبانش بربدرنگ مگر از رُخ غربیانش فلك تمامشفق يوش شدجيشام است اين كرده ام ازبسكه كم خود راشي بم نام توييش كيست تاازمن رساند بهمرابيغام وليش بيش بإفتاره ي ببندجراع النجام نوتش عاقبت بيني ست لازم تيم جون روشن شور ابن پیش مرده رو سویش خودسدی ست منی از خواش بمان واكرده دستاراز براي دردرستم دمانع ناركب نقرم ملامت برمني تايد ا كرد ملال كر ول صدحاك بيخيتم بردانشيتم و برسر مقصود رنخيتم چون سابه در حاسب دامن گریفتنم الدي باي ي دل از نويب فاد مررشته حساب دد عالم مسختنم الله است فرو حقيقت برست ا النستائينيدني كردردوداغ مرايي بادوست سلای کاماغ نداری ب طالبان تجلي بگرعيث نه ور آيند كابكاء تاريك تودجراع تعاديم بالمسكر في داريدي دكار زدم ومد فرد فرت الديكر ير لشكر ذدم بالأزين سركنشتم تاكلي برسر ندم سل بوزې تا د د د اشتى الاندورة الداد الدادة المرادة تام توكرفتيم ولب تولش مكيدم آخر أنأود سلياء شرب عشاق 1:3 Since 2 130 Since

این بارگران برسر خود دیده خمیدم ببريم ولى جارة از زليت نداريم جزانگ ندبدیم و بجر بو نشنیدیم بارب جربطافت بوداً ن غيرت كل را سروزتر توبهالی ست کدمن می رائم بشم شوخ توغوالی ست که من می دانم درلب بارزلالی ست که من می داخ أنج ررضيم جيوان ست خضري داند مرخشك توسفا لىست كدمن ي والخ رابدار جشم نتال روغن بادامطلب باريا السخي خريش بوجد آمده ام قال را رتنبهٔ حالی ست که من می دانم بتجبر سخت طالى ست كدمن ي دائم درد لم زین ره ورسی که جمان می دارد بر نشاندېم د زير بال خوريم بدتی شد که در خیال خودیم من بروج أن يرى رور اتماشاكردم بهيو كوبرهشم خود برشش جبت واكردام شودقربان خود گرديمش گرديري آج بني كزهيشم عالم شدنها نمن ويرى أيم فيفسخن است اينكه بهربزم وسبيدم ازمال ويرمصرع برجسة بريدم فكربسيار بلندم زكيا ي أيم بهرتمين فود ازبيش خدا مي آيم فيضبغ كمركدرباغ وكه درراع نشينم انوكل بركيا رضت دبرجان داغ نشيم دبدم که برنبی ست کشیدم بسر زوم وست طلب بروامن أن نوش كرزدم البی بر سر آن کو نشینم مرا بر مسند جم می نشانند دراول ديرني جيون نگاه وايستن زيس الكان وحشت الكيز أ درشيم ری ماند که در خود گریم رفتم ولبكن شك شدم درميان بردومها ن بى نيازى بىنى دارد كريمان واقف ا مام الدوسية روفود جرزا مختنيده الم أددر برم أمرى كن فوليش راسني واف كاتاب أرنى خورشيددار دويدة شبنم بنجر ملذارتا جناء جندين خريم درمیان محت طایان فیکن فونش را جون سوار مكرتازى كرسياه آير برون ازمن برگان فون ریش نگاه آید برون

يوسف متصورتوشا يدنيه وأيد بروك رونسوی اسان گردی تدیدی بیش یا زابدارجرءت كندارخانقاه أيدبرون رندى داندكه برون أمدن از فرنش فيست وتت أن أمدكه جائى سبره أه أيد برون عالمی ازبسکر عملین رفت درزیر زین سى ياران جيست گرديدن طلاياس شد عاشقان را آرزو نبود بجر مفلس شدن وردسربسيا ددار دصاحب مجلس شدن ياس فاطراج بإشد احتياط سشيشها بيج مد موشى كه ازميخانري أيد برون ان دوجتنم او نگرمستانه ی آید برون كنشستاست غيرازكردكس براوست بمن كريزانندمردم أبخنان ازمهجبت فقرم من زغوداً بربون او ارتفاب أيد برون ك شود يارب كردر برم وصال آن برى چون كمان حلقه بركرويده مانداغوش من ووش بارآمرسوم ناكشم دربر كدشت تظرة خدرا بجش أوركه دريا في سوى السبني الاتواني سيل صحراتي شوى أنظارت ى كشدد لبركم شيد ائى شوى عقل را در بارگاه حسن برگزدهل نسبت باش در کارکسی ناکار فره ئی شوی ك نوان مولى شدن بى دستكاره بندكى أبروسي حفظ كن تا دُر دريائي شوى نيض ودداري حراغ تطره را روش كند ميست غيرا زدر دمر رُحفل آرائي شوى الازاني تخرتها نشين و شاد ما ش المنافيسة في الحسن دوستاني وْش است ميرزائ دبير بريمنه با في دلت بعليدا فالرامحيت ديا مبادا بیخرسد اکنی زین قعیه سوزاکی بالمنظفة فرى المرتفى فرسى افردد نوان راه برد در منزل 841 "نها د ورم بار شراعم، ملی ملی ارش و سازی ت عاقل چرانستيش ام باستم ای بخیران کی شارات می اندان این است بیان کیام تفسیر ي است دكر ي تفرير كم

میل منی توان نمودن حاصل کمن خاب ندیده ام که تعبیر رحلت مير عظمت التددر شاه جهان آباد روز دوشنبه بست وجهارم ذي بنه أنتين واربعين وماً ته والف (۱۱۴۲) واقع شد- ودرجوا رمز فدسلطان المسنائخ نظام الدين دبلوى قلسسرك مدفون كرديد-عامع اوراق دروفات اوتصيرة انشاكردكه برمصراعش تاريخ است ومطلع و مس مطلع بيخواست دوقافيتين أنفاق أفتاده - يارة اران تصيده بركمت سنجان ع ص می شود سه اشک می رمیز در بروی لوح مز گان فلم مَى زندجشِ تلاطم بايد عمانِ صفحة احوال مائم سبية مجروح كل سنبل زلف بهان حدر بربشان صن أببو بأمون طاقت برق مهميز عدم طائر آسودگی در سبر برواز ننا چهره برداز ازل گویا بهامون برکشید يك علم جون علق بسيل چشم أبهوي حرم صبح محشری زند از مطلع آناق دم شعلة اندوه مي بالديه صحن روزگار بانگ آهی می کشیاید بردهٔ گوش مهم ارصاب نوط کیتی چه می برسی درگر بري د اد زسيلاب خزن ديره مم بيدلان وركهنه عالم حلقة شيون زنند طرفه نرمی قدسیان چیدند باجم در ارم أيكن ازا دراك كامل ستيرشيرين بهان مطلع بى بمشاوك تلم شمع برم إلى من وكوكب اوج صف زيرة مشكل كشابان نصبيان عجم على مجربيان أنهج الشيري أبان موجدُ سِل نزاكت زلت دل جرتي رقم كلك أن درياى جوبرابر بيسان بهار سني ديوان اودارد بيام جام عم وادهٔ كلكش بود حرف طلسيم راز حق (١٢٥) فقر مروازش عي سالند تاكي علف العدق برعظت الشريخر بلكراى قدس مرواليا ي مشاطئ

ها يون درانجن محتنين جال عرفان مي آرابد- و دريج قل برقع ازردي بري زاد انجاني می کشاید۔ اكترساية التفات برسرخي موزون مي كسنرد - واين خانه زادمورو في رادر اغوش فكرعمين مى برورد- انسعار اوا زقصيده وغرل ورباعي مدون است س غاك رديم وازما أه سردى برنخاست خانة بستى زيا أفتا وگردى برنخاست ازنزارعشق جون بروانه مردى بزنجاست درحضور تسمع جان بي صرفه مي سار دنثا ر این دیوشاب علی را چه کند کس از یار بیام دعلی را چکند کس بلبل نسیان قدر شناسندجین را در باغ دمازع جلی را چه کند کس اگرزعشق نشدیاره صد بنرار انسوس قبائ عفل كه بدرش عم است وتارا فسوس برون زملقه رنفش فذم جگورة زنم كرياى بخست مارا گزيد مار افسوس علاج دل سيبي ازوضو مني آيد صفای آبیدا زمشست دیشو منی آبد در وجود کې و لی رو جه عدم ی دار کې درگلواين رگب جان رشتنه حب الوطن آ زبرفشاني مفان دوح شد روشن كدرتشين تن راحت ففس بم نيست دین دول جان وتن دوست به آه بر فرق او خدا چه ی کنم احتياج آئينان آخرشكارم كرده است گرچ رشتر نفر از دام سی مال و جاه بدانام شره مراوان شال شدر دشند بردم شدان سنع دسين ومان والف (١١٤٥) بعالم قدى فراميد و دريسي مي فوريرسياطف الندوي ~ かんじんにんそんしんしんかん واحسرناكه دامن ازين الجن نشاند and the significant هيريكانه ميرنوازش على ول والسيدونالة الديخ واكشير

(۱۲۸)غرسی سید کرم الله ملکرامی

برادراعیانی میرنوازش علی سلمهاالله تعالی-تولداودوم شعبان سبنمس ولاتین وماند والف (۱۹س۱۱) رونمود

بوانی نوش سیاونورسی ازریاض آل عباست- بدانواع قابلیت آراسته و به تهرای افران تو به تهرای افران تو به تهرای برا در ده و افران پیراست بیراست برا در و الاگهرمیر توازش علی سلم الله تعالی بجا آدر ده و در افران با تناوی با نشان یا فند و و بهم درا نشت از مذا ت صوفیه صافیه کا منیا است و در سلیقهٔ شعری کامل نصاب -

اكثر بردوا وين مخن سنيان قديم وحديد عبور منوده - داشعار قراوان درخر اندم حافظه

فراجم آورده - این چند مبیت از دی آیدت

است البکردودِ نالؤین درسرش بیجیده است ایجونانوس خیالی آسمان گردیدی است العلیاآن سرخی پاوزن پاسنگی نداشت دل برمیزان نامگل بردوراسنجین است بیرعری آشناشد و لبر تا مهربان مبتوان دانست قدر آشنافهمین است بیدمردن بهم به امیروصال آن بری چشم من درخود نگاه والبیین دردیده است کرد یا دِ نگرِ شوخ تو بیار مرا داروی نیست بجرشر سی و دیدار مرا بسل افتاده ام از تنج فرانش سن ید دل طبیدن برساند به در بار مرا بسل افتاده ام از تنج فرانش سن ید دل طبیدن برساند به در بار مرا

دل نه نتها از سرکوی مینان ناشا در دفت آه این مشتر غبار من بهمه بربا در دفت نیست شخصی بی گرفتاری دربن گلش مگر سرورا دیدم که آزاد آمر و آزاد روشند نی دارم خیال بمکلای بالب تعاش بگوش خویش نام خود شنیدن آر دو دارم

نی دارم خیالی به کلی بالب تعکش بگوش نویش نام خود شنیدن ار دو دارم دیدش چون اسی فی چیم برسیدم کمیست گفت این آبوز جولان در خیار نود کم است اه این برگشکی از طالع من کی دود من طفی خورده ام در کاستگردابشیر مردم چنیم او دل مارا بیجو زنبور نیشدار گزید بیک دردیددیدن فشک مغزی رفع می سازد نگامش روعن بادام شد ناتوانان را بیک دردید و دیوانگی سندم مشهور که یار نیر مرا دین مرحبائی گفت رباعی

شبطان بخودگاه خداست مردود برسبدسی چرانکردی تو سبود
گفتاکه منم محوجال رخ دوست جرزات خدا دگر ندانم مسبود
بعد ختم مسرواز او فرسب بسبت دیفتم جادی الآخریسن تسع دشین دیاند والف
بعد ختم مسرواز او خرب بسبت دیفتم جادی الآخریسن تسع دشین دیاند والف
(۱۱۲۹) رخت به عالم مردی کشید و در بلگرام مدفون گردید مؤلف کت ب تاریخ تبعمیه
گریده

شَاعِ خُشْ گری صونی مستشرب مرد در عین جوانی یا نصیب و تشاعِ خُشْ کرد در عین جوانی یا خیب وقت چان را خیب بهر تاریخ و فاتش یا خیب وقت چان را مرد ای مر

(۱۲۹)سيفلام علف بلكرائ قدى مرة

ن سیر عید الدر در ادر دادهٔ طفیقی و مرسید الحارفین میرسید لطف الدر بالرامی اندر بالرامی اندر بالرامی اندر بال شورفقرا اندس مرابط می در در این بیشین در در من تنب سای دیند - وجهر بای کشورفقرا برخرید از داردات فدسیدی دیزد و لالی آبلاً برخرید از داردات فدسیدی دیزد و لالی آبلاً برخرید از داردات فدسیدی دیزد و لالی آبلاً برخرید در ان ی آویژد

میرصاحب مشرب مایی بدو- و نشبه فقر و درویشی دوبالا داشت بهمواره بهشیوهٔ سیاه گری کسب معاش فروری می کرد- و نعل دا زون زده شید پزسیر فی الله عوال می داد-

درست دست ونلتين ومأنه والف (۱۱۳۷) مؤلف اوراق در وارالخلافه شابع ما

آبا وزبرسای عنایت حفرت علامی میرعبد الحلیل بلگرای جادانست - منسا گالبینبروان ایم دران منعام برعان نونی واردنسد د

ننوى ترجان اسرار قبوى مولان روى قدس سرة از خدمت حضرت علامي سندكرد-

دران نزدیکی نواب مسطور را ایالت صوبه کیرات احمد آباد از بیشیگاه خلافت

مفوض گرد بدمشار البه درر کاب نواب بآن دیارشتا دن وچون حکومت گجرات ازعول فواب به راجه الجهی سنگوم رنبان خطء مار وارمقررشد- و با نواب دراجه صورت مخالفت

رونمود- و درسوا داحمراً با رجنگی عب وافع شد-مشائه البه دران محرکه جرعهٔ شهاته چشبد- ودرساک اعمیابی ننک مرتبهم بکریز نکوی که تنظم گروید- و این وا تویشنم شهر

ربيج الاول سنتلف واربعين ومأنته والعن (١١٣٥) روداد-

بعد انفصال جنگ اجسا دحمیج شهدا درمیدان با نتندالاً سیدغلام <u>صطفاک</u> بسرحنی نفص کردندا نزی گل نکرد-

بين روز بين از شها دت رباعي گفته بود- و از حال آمينده اخبار مموده- رباعي

این است س

در فلوت ما درای ما یاری نبیت کی به عرش و فرش اغیاری بیت ماروج محرد محرد محرد محرد کرد الایش مرکب مارا به جنازه و کفن کاری نیست

اروح مجردیم ز آلایش مرکب مارا به جنازه و کفن کاری نیست سلیق مسید در انشاء ریاعی مناسب افتاده - و در بالای خفائق ومعارف

برطرنه ولانا سحالی استرایا دی از منع طبعش جشین - الحق بررباعیش جارموجه البست از برع فان - و نراندا میست از بردهٔ لامکان - برنکنداش نازیانه دلهای اگاه

است- ويرتوى از شعلير إنى أنا الله-

دایان رباعیانش مرون است - و مدای نفرش از کلاسش مبرین م

ه الزال مراء برار مو فرصف مركزة مرار على مان الأرا

چون شعلهٔ آنش است در بسيشه ما جزد وست برائج بست الداشية ما یعنی ممهارست در رگ و ریشهٔ ما ماحام شراب يحق اخرب رده ايم سرمست شراب ناب كردم بمه ال درعشق که فتح باب کردم بهمه را در ناریکی کباب کردم بهر را مرغان که بمی زدند پرا ئ دون تا در نگری ہمہ دواب اند نرا این بفت الک که چون جاب الد ترا بانه به مدو تورکه رکاب اند نرا تو یادشهی ولی از نور بیخبری نا ساخته کار کار سازی مطلب كان مال رحال را بيازي مطلب توحيد عن السخن طراري مطلب از أتش عشق تا نسوزي بكسر جنت جِني ر باغ شاداب من است برنش كهست ازي ابس است كس راج جرز رُنبه عالى من چون عالم بحت مستى خواب من است ماداكه نرع وفي وفي دركاراست نی کرونه گهر دصدف در کاراست فاكرة دم شاه نجف دركار است درديده ولى برشناك أن نويش این کام بون آب وفاک است وزائش وأب واجم و انلاك است كين بينيت من كنه وجودياك است 10 015: 41 255005. انۇنىڭ ئاشىنى بىد نى نىكوسى المن عاشق ورميده الدشمي ووست كردودادل دربره ام چندين بوست الانتوانين والعالم المنافية اكانده تام عافراز فيفي دست عَالَانُ وَنُوسَتِ عَرْ وَجُورُ وَ عَرِلُونَ انتها فرى كالداى دوستكرفد week is to rolls fisting count of a large significant يرون جهانجوجاتي وكراست افياد أنس مكناتي وكراست ماوا جي ايم وكر دا يجب كونيم الدويال دوي أو السيام درود 13 12 (1) A 20 Cale Sign

چون برق طبيده آرميرم در نود صدرشكركه ازشوق تماشاى رخت در کلیم تاریک چراعی دارد برکس در خود بهار و باغی دارد توغرسه مشوكه مايي دريائي غوک لب جوی ہم دماغی دارد در مجمع خلق خود نمائی دارد رابد كه عبادت ريائي دادد والله كم الله بهوائي دارد ہرجیند کہ اللہ بگوید ہر وم بیجاره عوام را بخور می خوانند آن فرقه که غویش راولی می دانند الله و رسول بر زبان می رانند چون در نگری خلیفه شیطانند ہرکس خفاش آنا بش باشد کی محوجال بی نقابش باشد زاہر طلب مقام "منزیہ کند فاقل کہ ہان عین حجابش باشد سرنا بقدم چو دیره می باید شد بعنی که بخود رسیده می باید شد برطاق بلندچیده ی باید شد چون شیشهٔ بر منراب با صد مستی بگذشته ز خویش مدعا را چه کند وارسته دردی دوا را چه کند سلطان جهان بال بما را چر کند برکس که بخود رسد خدارا چه کند آنجاكه توئي شراه باشد مد دليل في الجم و مهرو ماه گنجد من خليل درع صدّ عشق بائی ژامدلنگ است اری نرسد بجای احد جبریل نعنی که مقر و منگر خوبش منم در دېر که غول د رېېر نوتش منم بردر فناده است زير علم یک نیزه بلند از سر نویش منی لسار كثب سند ز استا كردي سيوده نمام عر عوظ كرديم چل دفتر وقت فراش را وا کردیم شد شکل ما تمام مل آخرکاد برشت عبار ولين آبي ذوه ١ يم يني كريب بزم جان شراي زود ايم بروائل فئ أقالى نده ايم افغاش سیاکہ بر در فاندء فود

چون لالدو كل برين جمن خسن ده كينم وقت است كه دل زوبر بركت ده كمنبم عريان همه تن شويم و شرمنده کنیم در خلوتِ خرایش تحبّه گرمنیا را تا دا ربی از یگانه و بیگانه بر دست بگیر بہج من پیانہ ان کل که دمیده بود بر بام سرا عمربیت که جبیمش بهمی خانه عشق است که گاه مهر ما شد گه ماه بان تا نشوی چو کور چشمان گر اه إسر حيز كه تو طالب آن مي باشي در صورتِ مطلوب تو آبد الله ایمان موقرف شد بر انسان دانی الشنو ای دل حقیقت بنهانی السيء برادم مكني شيطاني برحندلصد سجده نوحق را خوانی بیچون و چگون مجفرت سجانی ای آنگ قراست نسیت بنهای ارجیم چیری ردی بحان رو سولی کس سایع بز نمی کند وبانی

(۱۲۰) حری سید احد ملکرامی

بن سيرعيد الندبرادراعياني سيد علام معطف وَنَّنَ سَاللَّهُ السَّوَا مَ كَلَمَا لَهُ السَّوَا مَ كَلَمَا اللهُ السَّوَا مَ كَلَمَا مَ لَكُمَا اللهُ السَّرَادِ وَنَقُوى وَدِهِ - جَاشَى كَبِر لِنَّتَ فَقُرُوفَنا اللهِ يَعِيدِي بِودِ إِنْ مَنْ كَبِر لِنَّتَ فَقُرُوفَنا اللهُ الله

كنى نصوف اكن مطابح ى كرد وتنل برا در توديل بررباى بنيشر واشت عدد رياحي نش زياده از چها رصد باشد -

سید نیرخوب می انداخت و در شیاعت و برد آزما فی لاه بکتائی می افراخت چون بنگامهٔ احد شای ایدالی ویسندا مدی دشین و ما ته والف (۱۱۲۱) از طرف فندها ریاند شد- و لام و ر را فارت کرد- و محکوشاه سلطان و ملی فرند خود احیرشاه را با وزیرالهایک نواب قمر الدین شان- و نواب صف در جنگ ابوالمنصورخان دویگرامراءعظام-برای مقابد از نشاه جهان آبا درخصت فرمودمیبرسیدا حدودین بیساق جمراه نواب صفدر جنگ بود- و در انناء سفر به بیاری
در دهبگر متبلا گردید-ناگزیر در سهم نمد توقف کرد- و چون شاه برا ده از سهم تمدگذشته
کنار در بیای مشلج بر معبر ما چهی واره رسید- اید الی باسی بنرار سوار از داه لود باینه
بالا بالا داخل سهم نمد شد- و سیز دیم شهر دبیج الادل سنه احدی و نشین ده نشه و الف
از ۱۲۱۱ آن نشم دا تا داج مخود- و برکه دست به شمشیر بردگشته شد- سیدا حد جا شیکه
افامت داشت و بحراست ناموس بعضی سادات و نشیوخ می پر داخت زخم تفنگ
برشکم خود د- قضا و فرر از در در جگر نجات داده برخم جانستنانی معاوضه کرد- و روز
برشکم خود د- قضا و فرر از در در جگر نجات داده برخم جانستنانی معاوضه کرد- و روز
بخشند به بهار دبیم ماه مذکور مرغ گروح او از نقش عبیم برو از داد- ر دز جمد در
بخشند به بها ر دبیم ماه مذکور مرغ گروح او از نقش عبیم برو از داد- ر دز جمد در

وجين نشا هزا ده را خبر وصول ابدالي به سهر مردر سيدهنا ان توجه جانب سهر ورد ادن - فوج منز في غربي شدوفوج غربي منز تي - از با نزد بهم شهر راسي الاول نا بيست وبه نشتم منه آنش حرب اشنغال و اشت -

بیست و دوم این ماه روز مجدونی المالک نواب فمرالدی خان دیر خیمه مازچان میراندی خان در خیمه مازچان ما مراب مفایل رسید و کارنم می کرد- و مازچانی البیرستگی سرائی و دیگر راجها قریب دوارده بزارسوار ازکشته شدای و زیری استقال افتر ده افاضدر اشکر فیروزی با آنکه این دور نیش گرفتند - نشکر فیروزی با آنکه این دور نیزی استقال افتر ده افاضدر اشکست فاشش دا و مینی در فیرم می بخیر خانی دا و مینی فیرم این فیری با نشکه در افاضدر افتر ده افاضدر اشکست فاشش دا و مینی فیری با نشکه مین بخیر خانی دا و مینی فیری با نشکه در این فیری با نشکه با نشکه در این فیری با نشکه با نشکه در از در شاهی این فیری خواب با نشکه با نشکه در این فیری کرد می با نشکه با نشکه با نشکه با نشکه در این فیری کرد و در می با نشکه با نشکه با نشکه در نشکه با نشکه با

وبعدمك ماه ازونخ محمارتها وسلطان دبلي بسبت وبفتم شهرربيج الأخرشب جمعه سنداسدی دستین و ماکنه والف (۱۱۹۱) برحمت عن بهوست و با بین مزار سلطان انج تطام الدمين دبلوي قدس مسرة درون حريم مبارك مدفون كرويد-راقم الحروف دررصلت بإدشاه ووزبير ونواب أتصف حياه كه دربهين سال فوت كردتار بخ بتعييري كويدسه الفت الدرخ جون كشيرم أه موت شاه و وزیر فر آصف جاه

انقصّه برگاه فتنهٔ وجنگ فرونشست بعدیاب ماه از دفن حسد سیدا حمد را از فاكسبراً وردند-بقدرت ايروسياندسالم برآمد- وبيرون لا جورى ورواره شهريناه سهرندلهاصله دوسر برتاب از دروازه جانب جنوب ازشا براه درمفام شيخ فيرنامدارنانى بخاك سيردند

الديندراي تا ي اوست ٥

بافتداورفت الماست الم المسلم ال بخوداً قناده ام بكيرى دستم اى آئله يرتوفون بروست آمد العابدة في المساكرة المحادات والم كساع كاسر باذاراست يادو ويال ساد اورا آزاد بايش فرداد اگر دركاراست المعادية كالأوباشد باشد ورقلب برازارتوباتند بانند 6 Glabalaning كرشل برد فسارتو باشد باشر 952 La 36 26 26 او تود تلفياً دم و حوًّا نبود فاست النطازاتان لننو عداست أكرعفوفدارا شود الله يَعْلَقُ لَمِالُونَ مِنْ لَا يول فيل كيست دركروه اعني

الماييداست اين صفتها ال ما مارا ندمفتد ويدمطلق خوانند مقصودر يكم نؤك بألغيب وسيت امكان كرتمام رازدرجيب ولست ابمان آرش كريسترلاريب ولسبت انغيب مراد اين شهادت ما شد در مفرت أوشكر سنم نبست ا دب كرمن عوض خششش خاصت يارب شكركرم خولش نوازخويش طلب باتونه برابري مراحي سنايد گه خوف و گهی رجالبسرمی با شد ورعقل بسى حال بترى باشد المخوليش ومذازخلا خبرمي بإنشد نوش آنکه درین در خرایات اورا ديده شده اوست ليك بنظورتم وركفت وشنيدا وسيثمشهورتم تی نوشد دیگری و مخمور منم باابن منخبروشريس سن باخویش کنی بهر که بیداد کتی دل شا د تونی اگر دلی شا د سمنی وریاد خودی اگر خدا یاد کنی سرسود وزبان كازنوباش رتست تسرماية برعاقل و ديوات توتي اى دل بسرت قسم كرجانان توئى امروز الميريزم اين خاله انوني بالست فدا ومعطفا وبرجيز نازم كه مرا حفرت تو يا د منود مقبول اگر کنی مرا ور مردود معننون بتبركر بعاشق كريسيت روزى كنداد نطف بم اورا وأشدد بيني كرتوئي اعني برمان وجسد ائلم توایست ورقع تواحد مخاج دركس جازنبك وجهبر ازاسمماركت وموسوم شدم بسرويست نومرافاتي عان () कि. १) हां किकारित فارتق برج بجارى كان آن الحال بدر التنافي المال المالية التالي والتافيات وتنو أدم زراب اودرام بوجود المادالة تاباتيت زيود چاى دبرسول اص آدم اورا

وزبردوجهان رشبه برسر ياني ورصب على زجان وول بر يا بي حق رمزرعین ولی چنین می فرماید کر نفظ علی دات مرا دریایی دا۱۱) فرد-سداسدانشد لگرامی

برا درزا ده خفیقی سیرغلام صطفه و دخترنه ادع ختیقی سیرانعارفین میرسید لطف الله ومريران خدارً كاه است فَتَكُ سَ اللهُ اللهُ السرائرهم ولادندا ودېمشېروی الحجېسىدارىعىشرو ماند والف (١١١٣) رومود. به صفائی دین سلیم و د کای طبیج سندقیم منناز بود - و بر فائن سخی خوب می رسید ونشرخوب مى نوشت - وجاشنى نصوف بلندداشت و ازىجنشيدان را قم الحرف

حبف كه درعين شباب آن قدر امراض مزمنه عارض اوگشت كه حبات چند روزه را در منهایت بی علاوتی گذرانید-وشب شدنه بست و دویم جادی الاولی سننتسع واربعين ومأنة والف (١٦٨١) رجنت بدارالامان أخرت كشيد هرر أوران آئير كريات أكا بنائر كفي أحيى كالمراكك روس النائي ب فرش يانب فرى در ميدال إوره بركنا ريقابراسلافش واتع شده-

شبكأن المجال ازور وسي واقد المرافيلي كردوانك من بمراكن نكا پنتون بنام براف بي باك ي أفتم مريزد أبردي كالدبرخاك ي أفتم سرتك عال عرف المتعادل المراكر وي التعاليا ي المراكر وي التعاليا ي المعالية سائن اسددنگ می و آل دانون شارستان و استان ایک در ا

ولا دران صفی عشق کشته خوایش اند تهرکرتیخ به بنددسیبهگری داند

کسیکرد ولتِ اقبیم بین در یا فست شکست آنینه دل سکندری داند

چه سرو بهرکه با زا دگی خوم افتتر بزیر باد تعلق شدن خری داند

جهادفس بود کارشیرم دان قرد نه بهرکه صف شکنداو بها دری داند

بود بعالم مجرید ما لباس دگر بریدن از دوجهان است قطع جائهٔ الموسی فصدم مشاطلی را از خدا نواج د دگرند این حیا بروردکس محرم نمی داند

ايضاً برا درزادة حنيق سبغطام مصطف ست توس وسرة -

تولّداوشب جهارشنبه جشتم ذي القعدة سنة ثلث عشره ماً تنه والف (۱۱۱۳) وافع نشد-

سیدی بودصاحب خلیم ومیزان طبیم سنتیم - از آغازسن و توف به تنتیج شعر بر داخت و تماش نظم و نشر را خوب می نشناخت - و بنا بسرسناسبنی نطری کایمی

غود بهم مخن موزون می منود- و در فکر برروی نودی کشود بسعادت ارادت سید الهار فیمن کامیا بی داشت - ودرکوچ تصوف رایت

لندى فرانست معمد ا دروصف نها عند سرقه ل دبيران بدد و در ميشم برگردلي في

ار ناخی شکری شیران

اداخریم نوکری نواب صفیر رحیک در برالها لک اختیار کرد-و درجی که نواب و زیر ایا افتیار کرد-و درجی که نواب و زیر ایا افاغد بنیت و دوم شوال سن نگری و مینی و باند و الف (۱۲۱۱) ماین بنیالی و سها و رصورت گرفت و بیطیم الدین دیمرغلام نی که دکرش ماین بنیالی و سها و رصورت گرفت و بیطیم الدین دیمرغلام نی که دکرش نادش یا فت - در برصهٔ کار در از تلف گردید شد- وجرد دا عصرت لاد انری از انگار در در در در دا عصرت لاد انری از انگار در در در در دا عصرت لاد انری از ان

المتزالام المادل مني عام المادكان

زمین گل مکرد- را تم الحروف گویدت میر عظیم الله بین والا گبر دادهٔ طبعش بهم ور بینیم شیر دل عرصهٔ مردانگی در صف بهیا ندمش تقیم برسرمید ان سرحان گذشت درجین خلد برین شدهبسم فرزعظیم است ازین خاکدان رخت کشیدن بریاض نعیم فامدازین راه گذارش کنود سال دفائش ههم فور عظیم فامدازین راه گذارش کنود سال دفائش ههم فور عظیم وثنی که این بیت فاسیم کامی بیش اونوانده شده

چون نطکس ما فیش آ نگیدهٔ اگریگل شود بسیار نوش کرد-دربهان ابام حسب الطلب و الدخو دستپدنجابت به گجرات احمد آباد رفت وبعد انقضاع تدت پنج سال از احمد آباد بوطن اصلی معا ودت منودشی بانترگفت آن بیث چه بود- نور اً بیت فرکور خواندم - تعجب کرد کهجردسوال

حرف بيخ سالي طور بها وآمر كفتم اين فدر در ماطر بود كه وقت خواندن اين مين

داغ برول دایم وچن لاله سیرانم بنوز آنشی اماچ مها عالم آبم مینوز مانی بروا داخی برون دان بین در دل شب میلود کامت را به بین در دل شب میلود کامت را به بین خواب در برای در میشیا در بها خواب در برای می در میشیا در بها شدادی در میشیا در بها شدادی میشیا در بها شده در میشیا در بها شده در میشیا در بها شده در میشیا در بها شده بین در از کونتر کسین می می جری خوان بهای شهیدان نوشنداند

GISt Gipulation Gibbarais

دُن من من عَلَام معلق ما كورقد ال من حواتي بود ما حاليمية والنم

- मार्थिए । यह कार्याय कार्या है के वार्षिक

درصف بزم در زم پیش قدم - تنیغ ز بانش جو بردا رحس بیان - مدسنا تش بسها بوسنی میدان - بار با درمعارک صفهانسکست و بزنجیرجو بر فولاد بای تهمننان مرسبت درراييان نمنيزميل سخن مهم رساند- و دواو بن سخن سنجان نود کهن را سَبْرِكر دو باخة شكوبان عصرشل ننبنج عبد الرضامنبين صفاياتي وأنفا عبدالعلي تخسبين ودرعالم نوكر پنشگی بصوب بزگال رفت وازانجا برگشند درسلک نوکروزیرلها صفدرجنگ وراكد- وجون نواب وزبركرت الث اشكر برسرا فاغنه كشد واغ در دامن كوه مداربيك شعبه البيت ازكوه سوالك بيناه گرنننه مستنعد سكار شدند و بعدمها ريان صلح انعقا ديا فىن - درايام جنگ مبيت ديمفتم صفريد. يثمس ونتين و مأنة والف (۱۱۹۵)مبرغلام نبی برخم تفنگ تعد زندگانی دریا خت-حبیت که این چنین جوان قابل وفرد کامل در مین شیاب از دست روز گارضا تع شد. « داماندگان راداغی که علاج بدیر نسیت سرول نش ند- محرسطور گویدے در فن سخن البد تفرير محب درمعركه البردي شهشير محب تاريخ وفات اوزول برسيم فرمود مېشت مخال مير محب شجاعت ارت خاندان ا وست - و اکثرمردم ازین دودمان سا غرمون احر منشید اندوكلگونة شها دنت بررومالىيدە - ازا ئنهاتىتى كەبوز دنى موصوف بودنددرىن أنجمن ملوه كود ند-صعفاق العالية العالية المالية كفكرين وسناه ششرو يروارد دل ازمز كان ونما ل بثيث ثبثم اومذر دارد Black is with the control of the الكاسية العرازي في المناسالة

وفي المساع روان مربدوا في ا

it was the will win

سننك طفلان كل زنددر كوشة وسنارما بسکه از د بوانگی باشد بسیامان کار ما رسبره برئرخ او کردگل بهار دگر به یای دل زسر نو خلید خار دگر دلم ندكر توشاد و سرم بفكر تو خوش دل و دماغ ندارم بكارو بار دكر شدم حيجو هرا ثمينه نقش خانه خولين تدم برون نگذارم ز استانهٔ خویش زمن نكاريا بماء بيام كفت ونكفت بسين دست نها دوسلام گفت ونگفت منودكاكل برحلقه دام كفت ونكفت مقام صيرول خود زيار برسسيدم ببعاشقان جبان قتل عام گفت و نگفت سرديني نگدرا برست مردم چنتم مرازبنده نوارى ملام كفت وتكفت خطيج برأورد خواجه مستش اشراره كردسوي وض جام گفت ونگفت ببین که ساقی کونتر محب صارف را المشياى مع دري بزم بناد أمدة آفرين يادكه بيروان ثواز أمرة عشفتباذات أكريبر تماز أمدة غيرهراب دوابروي تبان سجده مكن جرس شوق درین دشت بحنیان از دل گرنو با تافله عجر و شاز آمدهٔ اگرای شادازان زلف دراز آمرهٔ المنافق كي درشي اجرال كذاه with of said wind for bodies of the أفرين باوكه خوش مرح طراز أمرة Claire Libert

الدفن طبقات سادات بكرام ساكري وأحيدان بوره مستعر وطبقة ففلا معاداست وعالاركروهم الااناد

تخلص اواسى إسى بود روزفنل وكال وظريه في في سابكري و درزش اسطرواكرساعات إلى عرفت وتوف عالى داشت ودرصفت كرى

- 4.16 101 116

جمواره روز گارفزین اعتبارگذرانبدومیشتر برفاقت نواب مبارز الملک مرانبد خان نونی بسر برد- و بخدمت عدالت معسکری برداخت -

وچن کرت اولی سمر ملیندهان درسندار بع و عشرین و مانت و الف (۱۱۲۳)

ناظر صوبهٔ گیران احمرآبا د شد-سید عبد الله، امنصب صدارت احمرآبا دلفو
شود-سید با ارباب وظائف سلوک بسند بده کرد-وغربا وضعفا را باحسان نواخت
آخرا لامر در دارا نخلافه شما بیجهان آبا د بهاری استشفاعارض شد- بهان
مالت به بلگرام آمد- و بعد جیندی موافق سید اثنیتین و ثلثین و مانته والف (۱۳۱۱)
جان بجهان آفر بن سیرد- وسمت غربی باخ محود در منفا برقبیله و مدفون گردید
جان بجهان آفر بن سیرد- وسمت غربی باخ محود در منفا برقبیله و شعارش تالی جان بردید
و اشعارش تا دیست آمد سه

مرتسرمه الثركرد ضعف طالع سن كربي عصا شواند بجشم يار رسيد

(ه۱۲) واصريم عبدالوام نرندي بلكراك

نزیمداب والانسب اونظر مرور ده نطف النی سیدهمدا مشرف درگایی در سلک نشال از دفتر اول انتظام بافت -

میر حد الواحد صاحب طبع لطیف و ذم ن مشریف بود - وسرایا به حلیه مکارم اخلاق وجالگیل اوصاف آراسنگی واشت - اخترنج ابن از جبین مه پیش می وزدشید وعطر خلق همه ی ازگل مشرش می نزا دید -

شعریز بان فارسی و باندی ی گفت - وجوابر دوابر به نقب اندلیندی سفت می فت شیرنین به کوارائی آب میات شیرنین به کلوسوزی نبان است و شعر آبدارش به کوارائی آب میات از باران مرعظمت الله و بحر بود - ونسبت به فقر شففت فراوان ی قرمود -

أتياميكه والدما جداوسيد محقرا منرف بحكومت موضع رابهون ازاعال وارانسلطنة لام ورمى يرداخت اورا باكفارآن نواحى جنگ رد نمود-مبرعد دالواحد درمركم مُرْعة منها دن چشید- و هانجا این آفتاب دل افروز خاکیروش گردید- و این واقعه دوم محرم روز عبد معدتا زعصر شاريع وثلثين ومأنته والف (١١٣١) واقع شد- عمر شريفين ازبجاه متجاوز بود-تكارندة سطور در نار تخ شهادت أن معفور فطعه نظر كرده و كي عدوريا وه را بحسن عميد بر أورده م ارژبانش آب جیوان می چکید ميرهدالواحد مشيرين منحن ستد والا گهر صاحب ممنر تأثرتا تفحرونثراو رمسيد والداوحاكم رابهون سنتن دركابش رخت أنجانب كشبد خطر بیاب را از مقسدش أبروى ازة أمر يديد با رسندادان کافر رزم کرد الشهادت عُرعة صافى جيشيد لفظ دونی بم تخلص بر گزید درسخق وامد تخلص ی مود ن المراد كاك فوين زدرة الأدوني شهدية ئستًا دفكتُ وحشيا ن معانى فراوان صيد كرده اما ازعوارض روز كارتفيدرشية اشيراده نساخة للذاكزى اذأن بروازامد برخى ازاشاركر دبياضهاشب

ا میراده ساسته المدا الری ازان بریداد آمد-بری از اشعاد کردر بیا صها شبعه المدود دری سواد سفیدی ی کنده ایم ما امروز برخین و بده ایم ما ایم و در این می در این شوان دسیدن کردم نزل در بریا است و به ای مور تران کردهٔ تصویر او سازید از خاکستن می سود می در از خاکستن می این می در از خاکستن می می در از خاکستن می در از خاکستن می در از خاکستن می در او سازید از خاکستن می در از خاکستن می در او در او

اگه زدل شکستن بلبل نی بهنوز طرف کلاه خود گرای گل ندیدهٔ عربین عربیت در درخ تو تماشائی خود یم آئینه است بسکه ترا از صفا جبین نباشد از گداز دل محبّت نامه ام خالی جبکشائی سرکمتوب من طوفان شود ببیا اتشی پیجیده ام در نامهٔ پر سوز خوبیش گرسمند رنبیستی کمشای مکتوب مرا نبستم محتاج خضرا زفیض سوز خوبیش اخگرم خاکسترخوشیم براز آب بفا ست نبستم محتاج خضرا زفیض سوز خوبیش را باعی

تاکی به بهوا وحرص مال باشی نران ره کربیدنی است فانلیشی

اکنون که گذشته را تلانی خوا هی از خنجر انفعال کسمل باشی

و اورانسنی ایست سمی به "شکرشان خیال" مشتل نظم و نشر دروصف حتی با خرل در باعی و قطعه و مثنوی و شخس و ترجیع بند برستور دبوان مرتب دار دو در رفی مخلس فتر خری می در با و رده - و در بن نسخه به ناسدت شیرینی دو قی تخلص می کند- و استعار بهندی بهم در بن رساله می ارد- برخی از ان در خصل ثانی می آید انشاء الشد تعالی - در خطبه این نسخه گوید: -

دو مخفی نما ندکه از نصینیف و تالیف این رساله و اظها رمیل وربعبت با شیرین سببی و و اسطهٔ در منطنون ارباب فنیاس محوا بدبو د ا مافسم سه

"بموزونی قامت ایمشکر کراصل بهر آید آن مفتخر « بعشق اربی اید آن مفتخر « بعشق اربیند کرانداخت در گردن جان کمند " بحلوای ترآن فرح بخش جان بخلوای ترآن فرح بخش جان بخلوای ترآن فرح بخش جان « به پر مغری بست و نشده دو کرچ ن سبز مبداست و بیده دو " بان ترمی مجله بلگرام کشینم نزاکت از دکرده و ام « ندارم سر بنگ باور کنید کردارم از و انگ باور کنید

"برتریاک ہمنیستم آسسنا ہم از ہمت کو کنارم را "كنون به كه تمهيد كمنز كنم فرل خواني مدعا سركنم أنانكم مرده ازرج لوزبينه واكنند آيا بود نواضع صحني بما كشار لازم بود كه حتى غريبي أواكندر نان از تنور بهرمُرگا جدا شداست اہال درننا ولِ خرنی چرا کنند در کا رخبرهاجتِ بہیج انتخار فیسیت بنهان زهبيم مربه لبش أسشنا كنبد الخيررازشاخ درخت ارجر اكبيد بايه دگرېږ كبله ندانم جها كشير بكباريوست رازننش بركشيد ابير بركام دل زمستندر ندان رياكشيد بنگام آن شده کاسپران انبر را أوشش كنبد وغلص خودرا دعاكنير آورده ام براي شها شربت انار كرفاطرشا زائناس فوش نشد جِون دوقي الرئشريفي ونزرم غد اكشيد ننیرن نشدی دانفه شکرنشدی گر چشم نشدی سیرمز عفرنشدی گر پاری دهِ اوروش و شکرنشدی گر الناف ى شامر المال والاسادة المادانة باشرونكر حسا يهم نشدى مل الفرودي بداخ اين برق دوقی ہماجدائی برابرنشری گر الأوقدود والماك سهادي والتاريخ يجزن دان اي كان سما وي وفين - Buiser in of A Caris مرة ولا إلى الرج الله الله المه نداروت زبال كالسرما ويني وشن شاما الما المكار شادك المالي الموق المراج المراج المراج المراج والمراج وا ويازر عفوكاسيرازر عواتير و المارة وال العسيادي وي معري الفراطعيروه ويؤش است ووقا ing allowed wire is the 33/6 4 6 6 6931 (35) كران باوزلاني محويج وتاب ي كردد

ببین بسوی چیاتی بدیدهٔ انصاف کربی دصالی شکرهالت نزاران جبیت غرض زمویم برسات اوله و بوندی است وگرند این جمه تنهید برق و باران جبیت چرا نه بیشکر از خرمی کود بالد که آل او جمه تنبول آمد و منظور در تنای طافات شکرای ذو تی آب گردید و اشیر باگفت سوگند

(۱۳۷۱) إبرا-بندگی سيدمحرحس ملگرامي

برا درصغیرمیرعبدا لواحد دوقی بگرامی گل سرسدچی استعدا د بود- ونهال سربلندفابلیت خدا د ا د-مصوّرا زل حسن صورت را باحسن سیرت آمیخند- ورنگ حیرت در دیدهٔ تماشانیان ریخنه -

درصغرس صحف مجیدرااز برکرد- و دربانزده سالگی فنون عربی و فارسی و مندی دا فراهم آورد-شعله آوازش دل سنگ می گداخت - وحس فرا غنش ایا سامعدرا تازه می ساخت -

از انجاکه کسب بهوای زندگانی و تخصیل اسباب کامرانی تفتفنای عهر شیاب ته در در نفتفنای عهر شیاب تا در در نفتفنای مرا ملاز در منفوان عمرا زود و نفت منود در نفت درگایی در ان و نفت نورش برا در همی در استرفی در گایی در ان و نفت نوکرشا بزاده همی را منظم بن فلدم کان بود

چون فلدم کان را بن عرم ملک جا ددانی افراخت و شاه عالم ماز کابل د هیراعظم شاه از دکن براعیهٔ محارب شنافتند - ودرمیدان دصولیور برفت دواز ده کرده از اکبراکیا د تلاتی نشتین رویخود - وهیداعظم شناه درمرکه نقدزیری در باخت ونسیم ظفر بربرجم الریم شاه عالم وزید - بعد فراع جنگ سیمی حسن کرجوان نازئین بو دوسلاح در برداشت - تاب حرارت بوانیا ورده بنجیمهٔ خود اکد- دباها ضران گفت سلاح از من بگیرید که تاب و طاقتم ناند- بهین که در از کشید-چراغ حیاتش خاموش شد- و مردم خاک حسرت برسراندا ختند د بعد تجهیز در کفین بر در دازه و هول پورونن ساختند-

چون راه آمدوشدواشدسیدورگاهی بلاقات پسرشتانت-اه خودزیرخاک دفته بود- بیطاقتیبها کرد فائده نداشت-

جنگ سلطانی بیستم شهرد سی الاول داقع شد. سیدهم رسی ببیت و بکیماه د کورس نه تسع عشروهٔ که والف (۱۱۱۹) برجمت حق بیوست - آیه کریمه" اِنگااشگو بنی وُحُرَّزِی آِلی اللّهِ" (۱۱۱۹) تاریخ رصلت اوست که علامهٔ مروم میرعید الجلیل بلگرای یافته دیگرفتار حالت بعقوبی سیدمی استمرف در گاهی تزیر نوده

اين جندست تذكرة ايماست ٥

علف العدق مرعد الواحد ذوتي مذكور - معروباردليذ راين فقراستة

بیگر ارث گلدسنهٔ واخلاق حمیده ونسخهٔ جامع اوصاف پسندیده -مننب مخفرات درسی حصبل منوده و در فارسی استعدا د شابسته بهرسانه و به شعرخوب می رسد- وگابی خودیم فکرمی کند- این رباعی زادهٔ فکرا وست مه سرحید بودضمیر باکت روشن بی راهبری گام درین راه مزن

هرخبید بود صمیر پاکت رونس بی را بهبری کام در بین راه مرک پهیاست کشم بین بای خود را بی شع دگر نمی تواند دیدن

(۱۲۸)عارف محمارف بلگرامی

ا دا ولا د محدوم محدر کن الدین بلگرامی است فدس سرزه که و کرنز لفیش در دفتر اولیاء التدگذارش بافت -

تولد همچرعارف روز جمعه نهم ذی النعده سند اثنیتن وعشرین و ماننه و الف (۱۱۲۲) دست دا د بوانی است سنجیده - وعندلیبی است نورسیده - اول شخصی از دو د مان محدوم ژکن الدین که جراع سخن افروندی - وطرزموزونی از مبدء نیاض آموشت - اوست

ازعنفوان شوربگلشت کوچ سخن خرامید-ودرفن فارسی و مهندی کمالی بهم رسانیدسیا شعر میندی که ابن فن را خوب ورزیده وغرالان نازه در دام کشیده -یرخی از سبران میند درنصل نانی نقاب از دُرخ می کشایند-

بانقرمیت تام دارد- و بهشه بنامه و بیام مربی بر دل ریش ی گذارد-این جدست نران فکر اوست ۵

ارئ محفل من ازرخ صها باشد رشته شی من ازبنه میا باشد تطع این راه توان کردیک تطع نظ خاربایت مرهٔ دیدهٔ بینا باشد بسکزیر مگی صنت بظر جاده مؤد مرهٔ من پرطاؤس تا شا باشد

شایدازمز گان او آمد بهام بوستر ستعلوم كمشيم زخم من جون مي برد مشو برای کیا ہے ہاتشی مختاج ہے سنگ از جگر خوبینین شرارطلب چون صريرخام منبود ناله ام را الفتي سرمدمي سازد بلنداواز فرباد مرا

رماعي

ختم آمده منشور ولابيت ببرتو انجام صحيفة بدايت بر تو تعقیب حلافت تو برجا باشد چن بست مدار بربهایت بر تو ای دل کردی جی کاریاد تو بخیر رفتی بتلاش یار یاد تو بخیر درحسرت دیدارکسی فاکشدی ایسیل انتظار یاد تو بخیر صوفی گوید که ما فدائیم بهمه ترابد گوید که با خدائیم جمه این بردو بکار نویش ضدی دارند این مدا و با ضدائیم میمه

دوسان صانع -نظام الدین احد بلگرامی

الماس ما روي الوار اوست - مطابق مسن نسع وثلثين ومأنه والف (١١٣٩) وافى است ازعننيرة فضاة عمّانى مبذب ومؤدب - درمداشت سى كلام الله را ياد كرفت و در فدمت مير أو ارش على سلم الله تعالى تربيت يا فت -

منتق في انفد عدم يرى كند وطيع سليم و ذي ك شفيم دار د- و از قبير عفاة عَنَّا فَي اول كسيك شغرورست انشاكرد-ولا في دلسند معواصي فكرير أورد اوست. ايزو

الماد المرابدوا يخنش دا الرقياكرامد ايد

الى ينشرنا كي اوست

نفش دى ادرا انى باركارى ئىپ چون نظر بیشنی او انگند بهاری نشید نوان را كروواز بخشاعاش نيره ركيرا كندرصنع عشاط زياروى دكى دا مگروادنداعا زمسیجا این فرنگی را عرنى كشنكان دا زنده ساز دكا فرحشمت ا دُحنا رئي گيرد دست استفناي ما داغ احسان بزنتا بدهمتِ والاي ما بركزا ز دور فلك عشرت نصبيب ما نشد سرکشدازشور بختی باده در مینای ما مى زندىم لوبىسى بركصاحب خرادد درجهان امروزازنس قدر ابل زربود گردكين ازجانب ما بسكه وروايانست درميان ما ديا ران سنر اسكندر بود درجهان ازبسكه باشرصلح كل آيين مرا می شادم آفرین ہرکس کندنفرین مرا دربهادستان ففات الين از غازنگرم غنجة تصورم وبنودغم كليين مرا بسكيرشب سبزة خط تومي بيم بخواب سنربميون بالطوطي شدبربالين مرا كسى كرمنكرمفحف بودسلما ننهيت میوش چیم خود از روی نو خطان زاید گرزنی نغه گرفتند شکر بخشدند المج في برك و نوانيست زفيفس محروم دختر رزرا بود گهواره از پیانها أيخه بايد در خور برشخص سامان مي كند مشت بربند وصدف بركد كرا يد برست تنك عبثهان واز دولت غرشت افزون ميشود شدمرااين نكته روسش ازلب فندان برق شادمانی کنداز مرگ خود روشندلان ومت دیگر مهالم از گهر دارد محیط نام آبادوش از فرزندصا حب جهراست سنك ننواندكسي برششينه كردون زدن الميمن راجهاك ازهمي بدكوبران صسادم گرفدانا کرده از اقرار بر گردد بستى داد جانان وعدة ك بوسلم صانع ورسوار دوين ابن شهرينا كشداست الهجم داغ نايياست دل وكيدام چرا زعشق خود آگاه کردمش صانع اگر ی باید زمن سزای می است (۱۲۰) يخور- رخ مخرصدان بلراي بيدشناف إحساك الشدام وزبه مصب تضاء شرقيام دارد محثور

- FYPER KUIE GOL

را از برکرد و مختصرات کننب درسی گذرانیدیشن سخن درسایهٔ نزبیت میرنو ازش عا مىكندوفكرى مجيح دارد-اردوست سه تابيككشت من المسروقامت مى دود برسر فرى جه الشوب قبامت مى دود مى شودسراية نازان سيابى بيشيرا آنجياز جنس نبازمن بغارت مى دود لى وما غان جنون الزفكر صحرا فارع اند الزخراب آباددل طرح بيابان ويختند درجين آيدا كراك غنياب بلبل دسرم زيربال فودكنديون بضيبنان غنيورا (۱۲۱) تان سنج علام حسن لگرامی خوابرزادهٔ قاضی احسان الله ذرکور-جوان توش طبیعت است. گابی فکش مىكندوازمبرلوارش على اصلاح ى گيرد-ازوست ٥ ازىسكەسودم ازىمرانسى كف بېم دستى دساند آبلې چان صدف بېم دسنگهای جفامشکن ای پری پیکیر نزحی کر ترامنزل است شیشه دل ניווו פו מש - יפור אל לעים על וא پيرش شيخ غلام في الدين فارد ئي تن نخشي نواب ميا رز المل*ايسر ملندخ*ان **توني** بود والمن دين دارو- وباكتب درسي اشتقال نوده عينية بهم رسائده وسنق خن ازمر أو ارش كي استفاده ي كند- ازوست ٥ الريخ المرا يجرب دارى كارى بي شود كر بنوازى بنگاى كارى اسکردد ما شدهٔ بی و ان دان دوان و دون بردون و اگرنست بای گانی بادروزی کرگزرداشت برکریش دائن بود با او نظر لطف نو گا جی گا ہی

درجراغ ديره ام يون ديدة بسل فروغ

السكر جرال اشاى ذكروس ماند

(۱۱۷۳) محرون ستبرسرکت الدملگرامی

ازاولادستی همود اصنع بلگرامی است که ذکرش در دفتر اولیاء الترسمت مخریریافت به وان شابسته است - اکثر به دواوین وکتب فارسی وارسیده واخذ اگداب وستن سخن ازمیرنوازش علی نموده - ازومی آید سه

عاشقم وصل یار می نوایم عندلیبم بهار می نوایم بهریک بوسه نا اسید مکن کزنواین یادگاری نوایم یا علی بهرختل دشمن دین مدو زوالفقار می نوایم

یا می بهر من و می دین معرف و دواهه ر می تواهم با گناه شد در ون می ون سر من از کردگار می خواهم

دعوى يك بوسدا ألعل لبش مي داشتم فط برون آوردو مار اكرد آخر لاجواب

سباس جمین آرای از ل که نوبهها نصل اول بهمرا درسید- و دل و دیدهٔ تماشا بها را سرما بینشاط مخشید تعلم گرم رفتار عرفهها افشاند تا به شا دا بی این جمب بیر داخت- و زیا آتشنبن گفتار شمهها گیازید ناع حشهٔ ابن سوا درا روشن ساخت - اکنون طوطی ناطقه فانیخ

ا معبی های در معها میرند ما حرصه بین سور در ارون من مصف اسول و ی ر فتر می خواند- و نار زنخ اختنام به عن موزنان نکنه سنج می رساید ه

زنوك كلكمن نقش تر اويد كزونصوبر جراني است بهراد

اگزنار: خ این تالیف بربند بگو" تخریرعالی کرد آزاد" تعمل قالی در ذکر قانبه سنجان مهندی جناهم الله بیکارتری الخدید من بیران بازبان عربی وفارسی ومهندی آشنایم- و از برسه سیکده لفد

ی بیدی می بیدی با در و ی و فارسی عمر بامشش شخن کردم و نورسان معانی در ا در آغوش فکرید در دم میشق شخن بهندی بر چند انفان نیفتا د - و فرصت شیخر سبزان

این فلم و دست بج نداد - اما سامعدرا از نوای طوطیان بشیطی دافراست و

ذائقة رااز پاشى شكرفروشان اين كلزيد نصيبي شكائر-

معنی آفرسنان عربی و فارسی خون ازرگ اندیشه چکامنیده اند- دسنیوهٔ نازک خیالی را به اعلی مراتب رسانیده - افسون خوانان بهندیم درین دادی بای کی نداند

بلکدرفن "نالیکا بهمید" قدم سحوسا زی مبیش می گذارند کسی کرزبان فارسی و

مندی مردوورزیده - و باسفیدی وسیایی آشنا فی کا مل بیم رسانیده - بنصرتی سخن نقیری بردازد - وسجل دعوی خاکسار را به مهرشها دن مزین می سازد -

موردنان نبان بندی در ملگرام فرا دان جلوه نبوده اند- و د هاغبا را بران می صندل تر تا زگی و شگفتگی افردوده - للذافصل این جاعه عالیحده به تر بررسید د

شام بمعطری به دست بوشناسان حوال گردید-

(۱) شیخ شاه محربن شیخ معروف فرملی

عشبرهٔ فرملیان ملگرام ورروزگار اکبر با دشاه عدگی داعتبار داشندانده اوای فوتیت برافراشند-

سینی شناه محد در ان مهد مساحب نزون و اقتدار بود- و بحکومت احصار قیام دانشند- دا در در نظم مهندی اُسناد کامل بود- و گوی مکنته سخی از اقران می را با جمیع هابرای این نن امروز اسنادی اور اتسایم می کنند- دسخن اور ابجان خریداری می نمایند-

آدرده اند کدرسرزمین ربیری چندو ارحکومت محلی داشت روزی با فرج تؤدیع م شکار بر آمد - انفاقاً از فرج جدا اُ فتا دو عبورش برسردی و انع شد در سواد آن دید گذشتری صاحب بحال را دمید کرسرگین کا در ایارچه می سازد نام دختر «چینیا» بود - و در ساحد فو دزیوری داشت که آن را در به شدی ا ایت گویند- و ابر ننم سیاه در ان تعدید کنند-ننیخ شاه محد اشاره با ن ژبور کرده گفت:-

"جِبخوب بعنور بركنول نشسته است

مجهنور زنبورسیاه و کنول نبیوفرداگویند- ابریشیم سیاه را به زنبورو دست را بنیافر سُرخ تشنیبه دا د که درموزو تان مهندسننعل است- عشق زنبورسیاه برنیاو زنیز نزد

نكتة سنجان مِندم فررجنا بنج عشق ملبل بركل عشق فرى برسرو نزدا بل فرس -چينها بزبا شكستگي جواب داد كه : -

« بعنورنبست گوبرونده است "

یعنی جول که درسرگین بیدا می شود-

شیخ شاه می ازین جواب محظوظ شد- و لطافت طبع اورا در پافت - واورا بر اسپ گرفته در ربود - و بخانه آور ده تربیت کرد - واو در نظم مهندی فائن و در لطافت و فرافت و بدیم گرفته در ربود - و بخانه آور ده تربیت کرد - واو در نظم مهندی از مشیخ شاه محر سبقت برد - دو با ذراوان در سوال وجواب شیخ شاه محرو چنهایین الجمهورشهوراست دو با ذراوان در سوال وجواب از جنبها است - و این دلیل افر و فی فدرست اکثر سوال از شیخ شاه محروجهاب از جنبها است - و این دلیل افر و فی فدرست روزی شوخ شاه محروجهاب برگذار در با می نشد بودند - دو تری شاه محروجهای گفت: -

"of period francis

چنیانی البریم بیش حراع بهم دساند:-« اونل دوب کو کامنی محق کر گئی سا ه

سنى درايام بزشكال كرم شب تاب در بواى رفت

بنینج شاه محد آن را دیده گفت :-«سيام رين بن كبيته اورين حيكن كوث دس» حدياً بدارت جواب داد ١-«من متحد باري دي طيبن سي تنبه كهوجت بصرت وتتى ننينج نشأ ه محير إز سفر بخاله آمد- چينبا چيننم ريُر آب كرد- چنانچه از نرم دلي رسمزنان دران مالن وخ شاه محركفت. در کم درگ ڈہری سنار مم آبو بھا یو سندین " چنیا در جراب گفت: ـ و لينبين بين كمهار مل بني نو درس س " " ستنهخ نشأه ميمرورآ خرهمراستعال افيون اختنبار كردمه واكثر اوخات دريشعرين افیون می پر دانحت-وحینیا فذرح افیون می کرد- روزسے این دول نوشنه در محل ريش منا درانون طليد: English Colon Stropsies عنیا دی بریا گے بہوری تہاری ہوئے ميا وا بأنه البول فرسادكرد روپالنداون فيك يون ويكام كاكياد , hocholdsologgy ins اشتال شرورا زمنلوات او تبانوی دور اول است and the sittering.

بجبب دشت اوركونخ من سهج بربوا بهنت بهزمكي بهو في كهن سيخرى نب بهينتي بهكونت کیج چرو نی نتیسیس سون بب کیج رہی اتناک مانصر كين كلس بين امرت ببوت بهونگ يهب تراين چرنس انگ نک کچ راه بدن چندون دبکهت ام کربهو لو ساه ال ما لا بيبن ليبش آه كل دري بيتا ر مرك مدكرين كوجهوئي برن باس نو بار تل بنكث بهركش ملن سوسو بهاجيه حاك اد سرد برنیک منون شرکبه کی بانک بسارت کاک مبيط مبيط يده بده سيت توكمه ايان لك مِك بيتي نهجيت سيخت بهيو نه محمد سمك تو كه ياشب المينده وكبرت نبيت نه كات ينن بيز اكمت ببيوت جون نه المات يريم نين ترنك عده جاند جو سلت آئي من با را گرسط كوب تين الهر دو بهون دس جائي مراسي مرك راج كش مرك باجن مكم ما ه مرك اللمرك مذلك مرك دونها و الى سروف ازعنا نوشند عشور سالارا دو بون جديد و لايي الاس بهو کیٹولن کوسمی ایک ایک بہر یاس

تاه ندساه بسادئے یا ادا جیونت
ہم کمدن تم سردسس کریا کرن سومت
ہره اُساس جرت اب تیدکت بن نا نهد
منون سراوت تن تبت پرت جای وه مانهد
در) سیدلظام الدین انتخاص یه درمہنا یک

بن سیدعلا و الدین بن سیدهمره بن سیدصدر چهان بن سیدعلا و الدین بن سید فاضل بن سید فتح محدین سید نایده بلکرای قارس سره که دکرشر دفیش در دفتر فقرا بخریریافت -

سیدنظام الدین شرهٔ روزگار و در توسیقی بهندی بگانهٔ ا دوارا ست - درعصرخودمنهٔ ومکرم می زئیست - وصفت مروت وسخاوت به مرتبهٔ کمال داشت و بمواره صلق خاتمی وجود حاتمی دا رنگی تا زه می بخشید - و در صحبت نکشه شجی و لطبیفه گوئی میرمیلسی براو مسلم می شد -

ابنداه مال دوق برنظر ونشر بهم رساند- واین فن رااز استادان عصرسند نمود- دورناهی سرآمد برآمد- وکشب معنزهٔ فارسی را مستنداند درس می گفت-انترانی سندر بنیش به علوم چندی ماکل گشت- و در شهر میا رس که بناء رس آ کشب مشکرت و بها کاکسب نمود- و بهار فی عظیم بید اکرد- و در موبیقی بندی از علم نا دونال و سنگیت سازیک نی نواخت - و بحتی و مدتی این فن و تا یک وقت شد از بنی ست که مربنا یک تخلص می کند- و دوک با تصنیف کر دیگی تا و حدار کا

ما بران نن مؤين بندي دران عفرا زاطراف دور دست بخدمت او مي رسينه

ومشكلات رابيط مي رساشير ند-

نقشهای اومشهوراست - و نوانند با دروقت ذکرنام اوگوش می گیرند و ابن ا د بی است صطلح ابل مهند - و در کلام میرز اصما تئپ گوش گرفتن سبسان خطیم نیظرد را مد

اربیج مستفادی شود که در ابل و لامیت مهم این رسم عمول است میرزای فرمایدسه از بنجامستفادی شود که در ابل و لامیت مهم این رسم عمول است میرزای فرمایدسه

اتش نفسان گوش نبعظیم بگیرند بهرجا که من سوخت را نام برآید خواندن اوکیفینی واشت بعض او قات وحش به استماع آن در مفام ستی و

حيرت فرومي ما ند تدر البدائسان جررسد

استاد المحققة ن ميرطفيل محد مليكرامي طاب صفيع حدفر مودكه وقتى امساك باران شد-سيد محدث ميلكراهي كه ذكرش در دفتر فضلا رفت بخدرت سيد فطالان عرض كردكه از نا يكان ميشيين تصرفها به عالم ظهوررسيده كه برز بانها دا شراست درين ايام كرقيط باران وكارخان خدا تهاه است اگر توانند تصرفي به ظهور رسانند و به فرياد

فلائن برسند. فرمود منده عاجز است و نوانای مطلق جل نشانهٔ بر بهر جیز قاور و ومندلی طلبیده در حن دیوان خانهٔ سیدهم فرهن گذاشت و برصند کی نشست و دراگ میکهر

غواندن گرفت نا آن زمان که مقداری از ابر تنک بیدا شدو حال آنکه بقول مشهور

سمانی السهاء قدس احذ سیاما" ابری بقدر کفِ دست در آسمان بیدا نبود سید محافیض عرض کرد که ندمت گرامی بسیار تصدیع کشیدند- و برای تحقق شدن

تفرف این ندرا بر کافی است- برنیاست ناآن زمان که ابر بهن شدواطراف

آسیان را فروگرفت و آن مقدار با ران بارید که روی زمین طوفا نی گشت سید محرفیش معذر نها کرد و خلائق به دعاء خیر نز زبان کر دبید ند-

سددا با مندود فترى سدرنام عشق بمرسد- دفر نيز به عدو فتي كالل

اندست داد- دفنة دفنة دانگل كرد- قوم دخر برين مرخات نده ازا نجا كرسرتنت

عبت ازبرد وجانب خکم بود- سیدم مشوقه را گرفته به شاه آباد بردوز بوراسلام بیشتا در حباله نکاح در آورد- نواب کمال الدین خان بن نواب دلیرخان افغان صاحب شاه آبا و مراسم اعراز سید نوق الحد بجا آورد و مرت اقامت آنجا لوازم مهانداری نوعی که باید تبقد بم رساند

بعد چندی شورش بهندوان فرونشست و سید به وطن اصلی معاودت فرمود وسالها برسند زندگانی کامرانی کرد- وغرهٔ درخان المبارک سندنسع و تسعین و الف (۱۰۹۹) به گلکشت روخ شروان خرامیدو در بابگراهم مدفون گر دید مرحی نز الله علید -

> چند کبت ازونقلم می آید :--: سکیا برنن :-

سنگ لاگی د ولت کمرسرساکر ن جیش بان کوچید شرکا جو جیشیو لانت پرسن دب بولت کلت و نت ایکده جسن ا د بسرن جیست جمشو اوکت جوت مدسر برکتنتی سار جیسر کشت کله کهتا کو گفض کهو کهه تبیع دولس جون سورس ال سنبت ملس جیبین دبیس مکه دیکه کهنسار کانتنی رتبو دولس جون سورس ال سنبت ملس جیبین دبیس مکه دیکه کهنسار کانتنی رتبو

جندادی چا چندگی ش کوره چندن که دن که دن که دن دن دن دن دن دن دن کوره چندن کوره چندن کوره چندن کوره بن سکندی بورس کوری بات سکندی بورس کا نازی بات سکندی بورس کا نازی بر ناخ بر ب

الدى جرادى أنيادى جك مين كدون في الدى الترل تريرى الين

جيبي ساوك جاوك جل بيرس بركس سوكيس ون رمت ند كميرى بين لال مدمنا يك سوميروس مونى كول يضيخرى يغررمن ند ميرى بين سالوكى سدار دسومها فهااومكارابسيين كى كهلونان كدمون بين بيارى تيرى بن -: حکورس هونگها ا

جو چنزان چیت جدین مد بدبی بده بیدن گرنش اس گاسی بهار منی بهوری کری بهرمین جب جوگن جوگ اندیته گنائی جو الكهر جوت جلى مد الله كلى مدمنا بك محمونكمصط چنجل الاعي جهين دوكول بجهبي جهلكي البججيه مراجت احجه رجهائي ۔ جیند کی سیامتا ہر بن ب

كوكهي جندكي مركنك أنك ديكهيت كوكهي جهايا جهت بهوال يركاس كي كوبكي انديركاربيوبى سوديكيب كوكهي كالمان كلنك انياس كى مدهد كهي سدا بسر لبينون كرنا رسب نايى كي سنواري بها مان كانه كي بلاس كي ادن بن بهاتی جبیدیری بین جبیاکری واریارد کیبیت نیلنا اکاس کی

(١١) واوال سردمت الله

بن سيد خيرانسد بن ديوان سيد محيك بلكراي ازا دلا دسير ومخري است كه ترجمه او در دفتر اول سربان فلم حواله شد داوسواى فبأسل اربيمشهورسيدواره امت ونسب اوبسيرهج وعرف للربن مي رسدكه اسم او در نرجم سيدعم بلكراي در بهان وفرته کورشد

د إن سيد كليكم ازغطاء عهد بود- ودرسفاون وشجاعت دمروت ونباست اوان سيجبك شهرهٔ دوزگاری زایت و دچامت صوری را با دجام ت معنوی فراهم دانشت و در

سركارنواب احتشام خان ونوامجتشم خان عالمكيرى ونواب مرتضى خان والاشابى عالمكيرى صاحب اعتبار وظيم الافتدار بود

منان میرون میاند در علاقه نواب مرفضی خان در آمد- زمینداران م

قطاع الطرائي نلوم ي با دشا بى دا از دست فاصدان بغارت بردند- نواتب مرتضى خان بنا برانكيسركشان بهتر دوجرءت مشهور بودند منا مل شدتا كرا حكم بدار

اند- داوان سيريم ابن عنى را از چرة نواب دريا فن - وبا برا دران خورسوا شده برسرمفسدان رفت - وبرخرب شمشبر راجهٔ آن ضلع را با ابل وعبال دستگررده

پیش نواب آور د - دنلو بامسلم بدست آمد - نواب مرتضی خان نلویل را به حضور خاریکا فرستاد - ونترد در داوان سید محصر که معروض داشت - دیوان مور دیخسین و آفرین

. .

دبیان تا سی ویک سال ازطرف نواب اخلاص خان خوستگی عالمگیری به مکومت سیونده وغیره محالات جاگیر نواب مسطور از توابع صوبه و اوده

فيام داشت

بعداری ل نواب اخلاص خان می لات ندکوره به نواب حرف کی خان مقرر گردید و فواب مرفعی کی کان مقرر گردید و فواب مرفعی کی می براد تباطیعات و بواسط آنگرنشش می رسید معمیر اللبید و مکورث محالات از در تی در اللبید و مکورث محالات نقوی فی می در

ففادا بعد کام ازین نفسه نواب مرفقی خال از متعدب میا معدول کشت و حا مدخال پر نواب مرفقی خال که درآن ایام حکومت خطر مسواره داشت برای محاسب نی سوار از کیمی خبر از درقش خال دیوان مکعنو به رضا مرسید که کم نوین نود سید ضیا ء التر به کمران کی کردنیس اول ذکر یا فت سفاتی ميرسيد يجيكيد بخير اندنش خان تخرير فرمود- نامء سيد در سيا تثبت مي تنم كرشمة ال ميراز ان بوضوح مي انجامد- نامه اين است : -

^م از ان مرت کرنشریف مشریف باین م*ل* انفاق و نتاد – چون حقیقت سکنه این دیار از دارد " وصا درسیم سٹرلفی دسیده باشدومی دسدج احتیاج که درا ظمار و قاتع بلگرام تنکراربرد: الدورسرى تحصيل حاصل دود ليكن مقففاى خروركد لاذمة بشريت است كرار اظهار ناجار شد ور حقیقت حفرت ننب ارگاه دیانت بناه سیدی میرسید میمیکد کدا زمنشا بهبر کعار این دیار است «بیقین که مسهوع شریف گشته ماشند که آن بزرگ بعدا ز آنی که بحیل سالگی رسیدا زوان برآهه ۹ سمت بنجاه سال در ضرست اُمرا و ملوک گذرانده حتی گذاری و دیانت واری را بحدی رشا لاكه مدارعاييه برسركيار وصاحب اختيار بركار كشنة سنراى مخسين وآفرين شد- بالفعل كرسال اله وى به نود كسنيده و فذا ى خود را از خدست بزر كان مطل ديده جاره كاربي آلكه آمده بوطن أونسطيندنيا فت مفرنضلي خان مرحم رايحان برديا نت دكما لات اداطلاعي نمام بود غرض حود د نود دا برتصدس پیرنندم داشت - پون الهاحی بغایت کرد - ان کارسید بیش نرفت - بعدا آمانی ودكه عازم اين برگذات شدجل دور تمام مُكَد شت كهمرغ روح نواب به آتشا زع عليبين بريدر ورك دريرگنه كها زبين واقعه متنبه نشدند تبيش از انكهميراز حويلي برآيد كوچها سرمسننندازانجا كه غلبيرللم للبنيني است برادران بمراه كرآ من خائى بعادت واشتندر كاب ميررا مُكذا شند نجالت بخش "بروابيه فسادشدند مبررا بجون طاقت عود بدبلى نبودتا بارتفدد طن منود حركت في اكريمسك لابعصاً كذر تتعذر نشده بالعنص حالت پسرى اين وُخلل نوكرى آن و شدت افلاس كه نتنج ويات "است زیاده از آن وطلب کیری کرباغوای حامدها ای شده علاوه بر آن -اکنون بجز Co 3 1 16 10 10 11

" در چار موج ما دنشگیآخدابس است هیچان ناخد ا مدد نرساند فد ابس است « مسموع است از دربیش نشریف که این نمایش از عثقاء خداست - اکنون بند یای خدا می نوایم «كابن تستين را معتق مدانسته ببتيد حساب كشند و تبقير ضرمت يك ماه المنت أن بي كناه « «كنند جاي وصنت است و الدسكام "

چون ابن نامه به خیر اندنش خان رسید میرسید به به را از مطالبه معاف داشت میکن سید رخمت الله ابن الابن میرسطود که محاسب ممثنا زبود به رغبت خود رفته به بهری حاضر شد و بعد حساب فارتخطی حاصل کرده خود را بنی دمت جد بزرگوا د

رساسبرد میرسید کیسیکه به جناب میرسی طبیب بن میرعیدالو احداکیر بلگرامی نقل اللهٔ انشراس هیکابعیت داشت و بعد خان نشینی او فات را به طاعت وعبادت معموری داشت تا آنک بنم شهر ربیج الاقل روز پنج بشنب منداریع د تسعین والف (۱۹۹۱) در چار رحمت آسود - و بائین مزار میرعیدالواحد مدفون گردید -اما سید شیرالشدین دلوان سید بهمیکه جمراه بدر نود می بود سید کیسیکه علاییم نامی را مینین گرفت و اور اسر فوج ساخت - سید شیرالتد را این منی گران آمد-

وازيرر مراكرويد وابن فضيها واز نفنيه اسام بن زيد مضى الله نعالى عنهما ي ويد-

سیرخیرالند درسرکار فیادهای عالمگیری وامراء دیگر نوکری می کرد تاآگد سیر به یکی وسانگا برانگیفی سیدخیرالندراطلب فرمو دو اوفر مان بدر را انتفال فود و درخینی بازخی تفنگ جرعه شیما د شانشد -

اما دیدان سید در مشالتد من سید فیرانند دخرندادهٔ سیلطف الله می سید میرانند دخرندادهٔ سیلطف الله

سیدی میداند درفدمت مدیزدگوارنریت یافت و به نیابت اوبسرانیام قرمت ی برداخت - جون وایان سید به سیکر را بیری دریافت سیر در مثل عض كرد كه حضرت حالا درخانه نشيبنند ومن خدمت بجامي آرم جديزرگوا داشمس اورا فبول كرد-

سیدر تمت التد بی کومت ما جموع و بیسوا ده وغیره می برداخت و در دیا وراستی دقیقهٔ از د فائق فرونمی گذاشت - و مدبرو شجاع وصاحب عرم وعالی تبت بود واکثر مواضع قلب راتسنی کر دوسرکشان رامطیع و منقاد ساخت - واز سرکار خیراندیش شان عالمگیری واز سرکا رعب رالصهر شان روشانی وا مراء دیگر نیزمی لات فراوان داشت و با وار دوصا در سلوک بسند بیده می کرد - و دست جود احسان کشاده ی داشت -

تب د كن به

بعدر صلت جدیزرگوار با بر دارا عیانی خود سید صبیب القد جانب دکن به اردوی خلام کان وفت و بیادشاه را ملازمت کرد- روز ملازمت خلام کان باشان فی اعلام المارا و خلام شاه فرمود که این خانه زا دق بیم ماست و بدرش ناد با را از قطاع الطاق بها درانه برست آورد- سید رجمت القد به منصب دوصدی و جاگیرازی اسانی و سید حبیب القد میمنصد ب صدو بیجا بهی سرا فراز سے یافت - بعد جیندی سبد صبیب القد درد کن فوت شد - وسید رحمت الله ربه جاگیری که یافت بو و محبیب القد بو و مسید بیماری الله بن سید بیماری که یافت بو و محبیب القد برای تربیب برا درزادهٔ خود سید کرم الله بن سید بیماری که میا الله بن سید بیماری می الله بن سید بیماری می الله در الله در الله در الله در الله در الله می الد در الله می الاد در الله در الله می الاد در الله می الله در الله الله در الله الله در الله الله در الله می الله در الله می الله در الله می الله در الله الله در الله الله در الله الله در الله در الله الله در الله الله در الله در در الله می الله در در الله در الله الله در الله الله در در الله الله در در الله در ا

سيدر حمت الله درمندي أستاد عصر بود- علامة مرحم ميرعبد الجليل بلكرامي تعرف وش فهمي اولسيار مي كرد -درايام حكومت جاجمو با دفروشي ازتلا فده جنتامن شاعرمشهورمندي أوازه كمال دايوان سيد ركمت اللهدورفن مندى شنيده خود رابه حاشيم محفل داوان رساية روزے دوہ نہ از منظومات جنتامن در انتہا النكائ بیش دیوان تھاند-دین مقام اول" انتيا النكار" را برنكاريم بعدازاً ن سررشة مقصد اصلى برست أريم-الانتها" به بمزهٔ مفتوح ونون اول مفهم ونون نانی مشدد کمسور و بای تنخنانی مفتوح أخرالف بمعنى بي شبه والأكار" بروزن جبن كارصنعت فن بديع و" انتها النكار" آن است كەنشىرومشىيە بەيكى باشىد-نىقىردا بنظرتىنىج نرسىدە كە مسي ازادباءعرب وفارسي ابن تشبيرا استخزاج كرده بانشدحال آنكه في نفست وجود آ چنا نخیدد رکام فارسی شامری از دیوان ملاطه وری نرشیری برآ وردم که چن فلموری بجر ظهوری نبست در محبّت یگانه می باشد ودرنشأت ميرزا جلالاى طباطيانم بنى يانته شدكب آب رُخ آ تَيْدَ جم منم بيجومني كربود آن بم منم وجود عردسك فالمراسع م تراى دىسازاى درستان توئى چون توشى خوش طعتان ودره في نبره اواى اين تشبير وافتح ك رأت لنرصاني في الحرى مقلى الله عنداك الا انت يا الحل موركات كويد: -علاء عرب وفارس اين نشبيدا درفن سال أورده اندو ال مندوري بدراج تحقیق مقام آنکه ورصورت انحاد مشه و مشهر به است و د سورت الناسي - ج على تشبيرا تعريف كرده اندكر هو الدلالة على منشاك ك

المر المخر بالكاف و تَحْوي "وازينا دريافت شدكه وجورتشبيه بي مفايرت مشبه ومشبه بيمتصعونيبست - وتشبيه راسه ركن است مشبه ومشبيم ودجه دشبه يسي مقصود قائل ازوحدت مشب دمشبة تنزيه ممدوح ازشبيه واثبات يكنا أي ادست برنفن عبارت جعبارت برون توكسى نيست " وربيون توتول "بردوك مآل واردكه أن تشريه باشد-

وصنعتى ديكرازين فببل دركلام الأطهوري بافتم كمفضل وغنسل عليديكي باشد اگر جداین صنعت با مطلب کتاب کار ندارداما برای مزید فائده تخریری باید کست

نتوان گفت زخوبان دگری می باشد هم توتی از تو اگر خوبتری می باست.

بخاطرى رسدكة نام إول " نَمْنْيْلُ الشَّيْ يَبْغُسِه" وَمَامِ فَا فَي تَفْفِيلُ الشَّيْمُ على تَفْسِم "كَذاشته شود-

القصد دومة جينتامن در" انتنيا النكار" كه شاكردش نزد ديوان مسيد وحمث التدغواندابن است

> بهيوبرت اركرت ات چنتا من جبت جين وا مرگ بینی کی لکہی داہی کیسی نین

ولوان دخل كردكه ابن مثال مواثنيا النكار " نى تواند شدز براكه نايكا را

مرك نبين گفت- ومشابهت جشم او باحبشم آبوناب شد- شاگردش این وخل ا

مسلم وانشف وبركاه نزدجنناص رفت دخل مذكوردا نقل كرد حنتامن بم اعتزا انود ودومدرا أغروادك

واستدرگ بین کهی وایی کبیسی نین

واین عِنْنَامُن ساکن کوره جهای آیا و است و دوبرا در او پهوکس و این اشار عوبند مشرام نیرشاعرف فی فکرمشه و اند- چینگامس در علی سنگرین سرامدا زان بود. د

ودرسر كارشاه شجاع بن شاچهان بادشاه باعزت بسرى بُردواورانضيفى است «كبت بچار" نام كه درميان خن بنبان متداول است دوم، مُدكور درا تنتيا الشكار دركبت بجار داخل است -

الحاصل في تنامن بعداستهاع أن دخل شتاق ديوان سيدرهمت الشرشدو بتقريب غسل درباى گذاك كه از مخت جاجؤ مى گذر دبا قبائل خود به جاجؤرسيد - و ديوان را دريا فت - ديوان لوازم مهان نوازى نوى كه با يد به عل آورد - جينشامن مر نزد ديوان اقامت كرد - وبرمناسبت موزونين صحبت گيرا أفتا و - وكبتى در وزن مع جهولنا جهند " در وصف شجاعت وجوان مردى سيدر حمت الشدنظم كرد - كبت ابن است ه

دوان سیروسی النه کان داردد برای دس ۱۴ مرای بندید دولا

کاری سسطکاری کری کہری سرس سکیا ر لوش باری چگت کی لوش باری بار سوہت بینی بیٹھ پر جہینین بٹ کی بہانی لوثت ناكن كنول دل انگ بيراگ لكا أني مانگ سہاگ بہری الی بب یائی جہب جہائے سیام منون گھنسیام بین جبیلا لیک لکھائے بهونه کان سمان کی کت مکیت افکهائے كده من سونن توركى تهارو بيارو يا ستة آن بان کو کہت ہیں نہیں یاں سان دى لاگن سالت بويد ديميرت بيربت بران ہوئی نزیم کی ترجی نکبو بہنتو بہامنی بہیر ببهد جبنون جبت مون کئی کا ڈہرٹ ہا دہست بیبر سندر ممه جو کا حک ایکان کو برنی نه آند مندر بین جڑی ہیرا جڑیا بین كراجاتي جمهاتي شير دياري مج انه بهائي منو سلا دوئی توک ہوئی گری بہوم ہر آئی سويرن رئاك مهندى ريج يميل جواد سائد إلى رئ ساعى كيو موسى من أول الله او کان سدر مگہن کی من اوی مہین اور الديد جواديدكي كلي بهين مسرمون 36 St J - 47. 4. 02649. 649. 44.

يهدت بهيل منكوكرت جملا كلاكى الاعظ اودرلست رو ما ولی موین موین بها نت مانوسبرن بإن بركام منشر كى ياشت نابهه كوب ناكن نكس جلى كنول محمد جا دم ه طهرت کی ویکھ میور کربو کیج گر کی کرا ڈہ گوری بهوری کورٹی تہوری بنیس سہائی بهوری بهوری بات سون چورت من کو ا ئی لسن سين يجوريان انگ كيسرى رنگ كتك بيل سي جعللي بال جاندني سنگ سر شررو برست کون کا گرد کر منهار بشف بمست سترات ورك للحاوث رجهوار بي أجائي الكوائي بن بيم جنائي جمائي والمرائق في الدو والم 0. 1. 5. 51 £ 0. 1. £ 1. 1. it in Cr. Sty. O. su U by in Lings مونتی والوگال کی من کبو مونظی مانیم Ein of ros of sichelanding, why. el. of on salar or ref. reg. Ele or By. J. Blade you گبط مع گھاٹ جی الی نظ کی ستگھ ہوت گہٹ بیٹ کی سدھ گھٹی شکی کھ کی جوت لان جان کی نام سن گری گہوم کی بہوم بیارین بیاری نکھ بیا بران دئی کھ چوم بیائن مانس نہ آئی ہو بیارے پران ایس کہوری ہوری لبط سنگ کہدیں پران اسیس کہد کہدا طہت جری جری گہری گہری وہ بال جل کی نبیک بلوگئی انہیں ہت کوہا ل گہن سبیس کر دہرسنون سیام بام پرانیس کنٹے نکٹ سانسک دہی سو وکرت اسیس

رم، میرعدالحلیل بلگرامی نور الند ضروب

پیشنزنی قلم داسطی نیزا رگوش مسنمان را از تصانیف والاجی حجازی وجی عواتی نواخت - اینجا شکرم ندی می افتثاند و طوطیان م ندر اناندا سے روحانی ای رساند -

ر نبیم عالی از ان بر تربود کرلب بر تربات شاعری سیام نظر مات به ندی کشایده در بان مختاط را به گفتگوی دورا از کار آلاید لیکن احیا تا اگر نفسیده مجرب انتماس معالی می کرد بنابرها معیت نئون تباشیری ازنی بهندی بری آوردچنا نچیخود محی فرمایده

شرک نفل سی بخد شدی میشد و دنی شن افد م گریرسی د ماحیت می میزدرو دید جواب نم

صرده اکشیاعر مندگی

مصردواكربن مصربه بيش كانبه بمع معتبر ملكرام است ودرنون مشر وبهه كامسلم خاص وعام- وعلامة مرحم ورابه ملازمن امبر الامراسيوسين على خان رسانيدو درسلك ندماء نواب مسلك كردانيد- دوم ورمشه آنجناب نظم كرده وبيان واقع بعالم اظهاراً ورده كه

"ہوائے او ہوے گا ایسو کنین سوسیل "

البيسوا حد نندجك بوي كيو مير جليل"

ازغرائب اتفاقات آنگه چون این دوسه را عدد کرده شد بی زیادت دلفضا "ارتخ برآ مد-رحلت آن جناب بیبت وسوم ربیج الآخرست نمان وثلثین و

مأشوالف (۱۱۳۸) واقع شد-

ارْمنظومات عاني مسكم ملك دروزن بعيروي ست-اين جيدگل ازان يمن جيده مي شو وسه النام يونتى يركلي ابيضه عما ألى جيون جرال كوليكوبهال سهائي كيس باس كى بيمانس بيمانسولوگ ايكسيام تم اويرى الك شجوگ بېلوادى بۇگىمىڭ كى ياشى عات برت انتجونفی کی مکه جهار ないいいけんかんかん والروي فرافع في في والله وت جيلنون وگهي باست كوت الكيون والروال التم الهرام جوتي اليت كرداري سيام री मेरिक्ट्रा १८ १० १० १० १० १० كىالكجهان بجرويت تهادي w Blackfir بين ال تربين واك نوي كولى لوموندى ببات こらからうしゃいりゃ on a in Cranking. الني يلى الى من برايي down in wind of the المت النامية المنال المنال المنال المنال

کنول سابخ موندت نبیب کوس کور و اجران کو بندت انجل جو ر واز منظومات والاست این جند دو بهرے بہلواری جگ بین سے سینچت کی گاس سوکہی رو کہد بلاس کون گرت بسنت کی آس رجنی سجنی بیم سنگ پاوٹن کر میں بھانت اب پریتم بچری بہٹی پاوٹن بک کی بہانت تو نا ساکی ڈناہ کی کیبر گئی جیتہ کو رکخ بیاری نیری چران کی کہون کہان نو بھید بیاری نیری چران کی کہون کہان نو بھید چہن بچہن بچہت جاکی بری جماوان بچہاتی جید دم کری کم سید کی باکرامی

بمشیرزا دهمبرعب العجلیل ملگرامی- نزجمه او درفصل اول جلوه پراست د در بیفصل نیز به ادا بای نا زک بهوش ر با

اگرچهمکش در قلم وسخن فارسی دمبندی نفاذ دارد- اما بتسنی سواد اعظم مبندی نوعی بر دانمنهٔ کرسرکشان با می شخت شخن را یک قلم از اورج غرور اندانسته المی بیج طوطئ در مبندوستان بخوبی کلکش شکر افشانی شموده - و پیچ طاق سی در بن بو سنان بنیرگی فکرش بال و بزنکشوده - جوبر شنج مهند از نیزهٔ حفلی به این هس و انمودن جز اوکه می داند- و جاشنی شیشکه مهندی از قلم و اسطی باین طف متباساختن جیج او کدی

- 4)

ميزاهي البن چن فعارُ عرفي فقروا شاربندي برشنيد وظي كرد-داي

فطعه ورسكك نظم كشيدسه درین زمان کدار بابنضل کمیاب است زیلگرام دوخص اند درسخن استناد یکی امام زمان سبید علام علی مسی به شعر عرب مثل او ندار دیا د دگر جمان بهنر مسبیر غلام بنی رساندفطرت او شعر مبند را بهمراد نگامدار اللي بهيشه ايشان را بمنوسل عُربي قَرالِهِ الأَ مُجَادِ ميرزا جامنجانان مطمرد بلوى مسلكة الله تعالى فن تعربندى ازميرعلامني افر کود-ازنتا مج فكراد سكر مكر "صدوم فقادوم فت دوي است كه أن را "انك ورمن" نام گذاشته و دمگر " نا بها برنن "كه درك انه براروصدو بناه وجهار، بجرى تصنيف كرده ومطابن اين سال دول درخا ترم كتاب درج منوده والرس سراودة نام مقررسا خت معنیش آنکه ازین کتاب نستی و خاطر جمع وربیان رس می شود-محفی نماند کهٔ نزدابل مندمقرراست که تغیر و کیفیتی که در انسان از دیدن یا شنيدن چيزي بيدا منود-وبعداز آن استغراق كامل دست ديد آن را مرس ا گویندوان نه حالت است - وکتاب " نورس" که ملاظهوری درباج آن نوشند این عنی م دارد- تو درسد در اگوید- از ان د مالت اول-" سنكاررس" كرعبارت اذكيفيت كمال محيث است كرمردر ااز ومدن ك بأشنيدن ادمان اوبيدا مى شو درجين كيفيتى كه زن را ا زديدن مرد باشنيكا اوماندادم يرسد ووم الالاس رس " كعيار صادكيني على المحك است-سوم در کررای دس میکرها رت از کیفیت کال عماست-جهام "روورس" كعارف المنيككال بمواسف

رس" كيعبارت اذكيفيت كمال شجاعت وسنحا ومن وعيره است م- ويهما نك رس "كعبارت ازكيفيت كمال نوف است بهتنس رس" كرعبارت ازكيفيت كمال كرابهت است الرار او بهرت رس" كي عبارت ازكيفيت كمال تعجب است ر در این مانت رسی ۱۳ که همیارت از حالتی ست که دران حالت بهمه لذنها محوشود ه بهمه نیک و بدیکسان ناید- واصل نشاء این حالت ترک و تریداست و درین کتاب اکثر مقامات را که ازمصنفین میشین کمکسی میخفیق آن رسیده مسربه د ونازى تام آن مقامات راحل منوده شلًا فرق درمیان اقسام دبهبرا و کهندتا و فرق درميان بجن بدكرم وسوين دوت وفرن درميان كريا بدكدم وبودمك ال-وسبب حدامثدن انبه سبنوك وكهتنا دكرننيا ومانني ازمهشت نايكابا وجود مشركيب بودن ابن مجموع درا وسنها بهيدكم مراد انراقسام حالات است خوب بيان كرده-ودبگرمتفامات كنفضبل آنها اطالت مى نو ايد بوجه احسن ضبط نمو ده - و درا بجاد د اخترك مضامین دفیق و صیالات نازک جه ندر فوت فکری حرف کرده - تمام نسخه از اول تا آخرتمشيات نام دارد- ويجموع كتاب أنتخاب وسحرحلال و أنع شده-وسواى ابن دوك بكتب منفرق ننفسن مضامين لطيف بسيار داردو الم غلص می کند - لبن میشنی محواست بعنی کسیکه در رس محویا شد -وربن مقام صدوسيت ووزنج دولا أزمر دونسني رمراهات ترثيى كروركا ساست انغاب أروه وجندكرت حيره أثرت يي شود-اول- ازائک دین -: 4:00 سویادت یا مکت مول سرس نیر کو بها ک

ون من تين لن لو بالن الم بكاسے -: جورا برنس:-

چند کمی جورد چتی جت لینهون بهجان سیس اطایو بی تمرسس کو یا جهو جان -: اران مانگ یائی جت برنن:-

تیبن مانگ ندارن کن مدن جگت کون مار است بهری برتی دبری رکت بهری تروار

-: بهونهدایشفرن:-

کمن بعثی گرکهول کی بیشی کانی جاسے اب گرکهوت اورکی کیجئی کہا او باے

ترک دیخ آگین دہریں برئین دل کے ساتھ نوری عکر مکر کی جات کیو بہت سے المق

-: 03/36:-

می می در در از این کی بید اور ای کی بید کیم کا جرخ کما کی کی جد اور ای کی بید

-: 0% 0,18 26:-

للبيث كبنجن اجه كين بجمه الكحه بير بخمه - نشرن کی لال دوری برس:-الجن کی دورت نہین لومن لال تر نگس کورن یک دورن لگت تور پورن کو رنگ -: تاسكا برش:-جهاک جهاک توناک سون به بوجهت سب کانو كئى نواسن ئاس كى لهيو نا سكا الا نو ...: لنكن برش: -تفك لتكن بته ياس لئى يائى نا سكا سائمة مار مرور لو جلن بيونث نث دولت لا تق - بناری برش :-للت بناري كلت بون لست ادبر سكمار منون ای بهاست پریوجین انگری بهان -: ادہر برش :-تیرس دنیا دوبنسس ایک روب بخد شهان بهور سائح که ارنی بهنی ادیر نو آن -: 07.622 :-باره منگل داس کن سول سب مل آئی

نیک سانس کی جہوک من باس مہیں ٹہرات -: رومادل برن :-امل او دروا سگر بین روما ول کی بھیکہہ بركه في مكيني سانس كي أواكون من ركيد - بينظري نال برنن :-نهين بياري بيط توكيفو دبيط بجار وسك منى بهدبهارتبن بينى كى سكمار -: كىظ برس :-سنيط كط بجم نيت مكث نديكيت لين ديمه مره يون مائئ جون رسنا بين بين - عنالها برس :-سیس میا د برمون گر کری رین ایک یای ائی نئے کدلی نیو ہیں نہ جنگر سبای -: 030 1:-من اون المعالى معالى معالى معالى Consider Solver كريد من المه عكورا ورس بانب لكه مين پک بنگج دیجت بمنور بهوت نین دوم - ازرس بیر بوده

-: برس کھاو:-

توبهت تو تربیه کو ایجئو ہر بہید آئی سرٹ سلل سینچت رہت سبہل ہون کی جائی -اسکیا ا

وهرت شه چوکی نگ جنی یا تین ارمین لائی چهامه بری بربرکهه کی جن ننیه و هرم نسائی -: الگرت جو بشامگرم!-

بون بالا چوبن جبلک ارجن بین درسائی جیون برگشت من کو بچن سیم بینرن بین آئی

-: 6.8.01 :-

جون بيرتق بالربت كل جي سي ادم كات

or year of off is of off it

- اگبات جوبنا مگرا:-

دادن باندى سائس بن جورسكهن سول لائى سوميرين بيه نهور جوئي بديد بين اسسى آئى

-: شود لأمكر ال:-

سكهن كهيين لال آبهرن نيك نه بجرت بام من بين من سكيت درت بهرم لال كى نام -: بنشر ماره ندو ديا مكر با :-

بهنست مبنست دن بات الهدون روئی که تیمهد دیک دیک جنون دامنی ناجهین برسی مینم

-: 250:-

نٹیہ اگیاں ادگیاں بین پرنم مذوست جائی جمن گنگ بہر بائی کی رہی سرستی بہائی

- in the same of the

1 60 G

ای درگ کو درگ کو درگ کور که درگ کی درگ می میدن نم کی جور

والمالي المرابع المراب

-: مدمهیا انت کاما:-

بون ند بنین لاج مین نست کام کی بهائی طیوسلل مین نبهد جون اوبر بین در سائی -: در ماکی بریت:-

کان برت مرگ لون بری مرجبه للن کی بران کنی طہنک نو بر جہنک دہن لئی جب تان -: مرمبیا کی بیربیت :-

دمت رئن ببریت بون لاج مدن میں جہاک۔ جبون رئم، ہائکت سارنہی دہون لیک کون تاک ۔ بروط ما :-

جب بنتا برکه راس مین رب جوبن جمکائی مدن بین برت دیوس مده لائ سیت گهای مائی سین گهای مرزاشت:-

د ابرک بری کبون ارسی نکهه کی سبس سهائی شرن چیبید منون کرسکهردد ایج نکس ورسائی

-: مرمهیا و بهبرا دیمبرا:کت نبولیت نبطری بهه پونجهت گهه با تقه دمن انسو اگهن بوند لون جمری بات کی ساتھ -: بیرور با دهبرا:-

باگ د هرین پیری کهری پید مکهد پیری منها ر بهول جوی کرمین دهری آنکه بهری جههکار پیرور با دم سرا دم سرا

نین لال تک رس دری کیبونه بولی بال بانه گہت بین لال ارمینی تورا رمال بانه گہت بین الل ارمینی تورا رمال بین میشی کشتی ا

سی چری کہیل بل دینبون تہمین سکہائی موسی ماندت دلائی

-: 1.66 1.35:-

Er or on a loss it colonials in the colonial colonials in the colonials in the colonial colonials in the colonial colonials in the colo

 تنساما شا:-

کت مال لکه و بهن کمیوید اجلت ہے نا نهه گنگ تھاری اربسی شومیری ار مانهه -: انبه سبنهوک و کمتا:-

نیری پاس پرکاس پرنبیسباس بسائ موکارن لبائی نہین آئے آپ لگائی - بیر کی کرنٹا:-

پیدمورت میری سدا رانحین درگن بسائی درست گوری دیهدیهدمت سونری موئی جائی -: روب کرشا:-

وبن لهدان روپ مهگ اومهت گت به کهین آپ جگت کون ماری مهتیا موسر دین

-: المثن:-

دمرت ماننی درگن یون انسوا بید بسال منون مانسرکنول بین جرت کمت کی مال .- سوا دہین بینکا:-

ز كېرز كېريت ديس نس ننه فيكېريد كه اور كل بان ال بوت بني س ا نمان فيكور -: انگنشا:-

کویدی کی ای در ای ناخد کویدی کیک لون چی موسی سوجی مافد

-: (بينن كمدلكمدلون ورى تيد جكمه السوا أئى منون مره كرمكرندكون الكل كئي بيمر كهاتي - : برليد يا :-لكردسنكيت سولون ربى يون نتيه نار نوائى منون بنی شیوکی کرئی سبل کام کون پائی -: l' :sib:-الى مان آه كى وسى جهار لو بر كر نبصه تبوكرو ده نبس نان جهنواب جبولت بي دبيه -: (-: -: تيه سكهه سيح بيمائي يون دبي باط بير مير كهت بنائح كسان جيون ربث بينهادير -: Kled :-¿6 = 16 00 2000 2000 60001 چين سانا کوسل يون سامعين يا ي me 1 150 3 الديمادت رسون كاماه يون نار It's the sail of the the Escal of L'about نس جگای پراندجیت بران مجدی ال

الك الريان مع المراجع المراجع المؤال

: کمکرت ٹیکا: بھلین باکہہ نہ آبہوجو اسا ڈہ کی مانس برتهمه جيز حيت ماس لون مكسى يبهو سانس -: لحن شري :-بيه كى حلت برنس كيهو كهه منوبه سكى لجور جرن المكوشا نبن رئى داب يجبورا جهور

كردى يه جو چكنين برنت لاے سيني بره اگن يو جهنك بين مون جرت اب كيد -:المكرث تيكا:-ہراون سن بنہک مہہ امکن ہر کہ سببہہ نکرہ تین سکھ لون بال کے بہئی چکنیں دینہہ -: الحبث من الم أوت لهد كمنسام كى أن دلس نين يات جيلا ، بوئي جيكن لگيونيه نبي كو كاست -: Ki - o / [:-سين تيرن سري يو تي لهلي نر ت الله المستام المراسية المراسية المراسية -121:-کیدن اوکن انگ کوئلمین نیدت کی جور

1 de or i i 2 15% & who have

--: مارسما:-

پیدسنگرستکهدرست بکد بکهد به موئی جات ثید دربن بیرت بنت لون تیری گت درسات -: ا دیجا:-

جيون جيون آ درسون للن بانب دبيت بنائي تيون نيون بهامن مين لون كهن كهن الميطت جائي -: بيت نايك:-

جب تین لالن رون کوکون کے آئے سنگ شب نین شیولون آبنی کر راکہی ارد ہنگ -: انگول نامک:-

نی بس جب بون بون تب بید برم لجاته بن برکم دین بین کی بیر سکت بین ناخ -: وجین نا کساد-

الله مع من التي المع مي من الله مع مي الله من ا

- اوست نابك: آئی وہ یانپ بھری رمنین آج انہان حبنصد بورون نكس كلهيين نكست بوروب بران -: -: -:-لال ا دسروسرا رون جفه سبرن تن ساخد وبجبى كفه دائن ليائے جوكيجتى تند دائن المق -: روب ماتی نایک :-بار بار بهیریت کها درین بین چست لائی نیک لکبو نج بدن سون راد ہی بدن ملائی -: بروكين ناكس :-اکن رویب بن ری بره کت چارت بی موه تنبیشن پانپ یای کے بور مار ہون توہ -:سمروران درسن:-جب تین مودسنائی نون کے کا نہم کی بات شب تین درگ مرگ اون حلی کاش بین کون جات باكت ورويائي دور الك كالا سینین کوچت جرر کیون آوی اینین با تھ -: (11) مشربلوکت را دری که کولی گنت بردی

-:سوتنگه درس ا-جیون بید درگ ال بهنوت تید بدن کمل کے الد تيون بيد كمرسس كى بهى تنيه كى نين ميكور -: دورتی سرش:-کیجی سکھ گھنسیام ہون آج یون کی رنگ الله چیلا چکای ہون لیاے تہاری انگ - الماكي استثنا-كسك كسك يونخبث كماحبك مسك انمان كرسك ماسكى مرسك يم سك سك سك - ا سره اوبدان !-كهاكيون واكى وساجب كهك بولس رات برسنت بن میث بی کهان سنت مرحات كهون ليادث كسي كسم كهون والوسند يائى المون مجادت جائرني مده رست واسي آئي -: والمعالمة المانية سروره فوانفاى ارباك باك برماسك منامنا أوت يون ماي تان الله المال كلي روين من والدوس كون مان سائر مكسو مكمون كون على جنرون سى أن گریم رسن برنن درد ب چنگ کر چیوی اربیهانسی بون جلائے مارت دوبہریج نتیہ سمہ گریکیم ٹھک آئے سامت دوبہریج نتیہ سمہ گریکیم ٹھک آئے

جِسْت منى نى نىرجل دَل سىج چېت تىن آئى مزيكه نداگه انبيت كون چليو بهان بينن دائى - چل كبيل:-

بر هبینظت یون تین کرلمه چل کیل انند منون کمل چهون اورتین مکتن جهورت چند باوس رث برش: -

پاوس میں سرلوک بنین جگت ادباب سکھ جان اند بدہ و جابیں مدا جھت محرت ہین آن

-: --

جمول جمول جمول شرسکمت بن گنگن جرای کی رست آج کالحد بین آئی بین سر نارن کون جربت سرورت برنن

چنبن جگای ارکہ ورگ برگا کے سکل دہراکوں جہات یہ سروا بھرا آ کے ۔ سکل دہراکوں جہات یہ سروا بھرا آ کے ۔

برت سیت کی درن تن کت نه او برمائی دبید اگن کون یا ک کی د بوم بهومین جها کی - : سسرات برثن :-

پرگت کهیت یاسسرمن روکه روکه کی پات بچرن کون چت جون دبرین سوکه جاتنی گات - لبلل باقی:-

سیام بھیکھ سے کی گئی رادہی درین وہام بھولیو بھیکھ حگت بھئی جت دیکہی تب سیام —: بلاس ہاؤ، —

درگن جور ا نشاب اربھو ہیں کر بلسای کامن ہے جرب گود میں مود بہرت سے جا ی ۔۔۔ المن یاؤ:۔۔

سکل بهوکسن کون چرب توجهب رئی سنگار پی کفید بدین انعم بهار کی بید بین جهی نار -: کجرت باق:-

or or of coins a day or of tout

- بجمر او:-بیندی اران کیول وی لال دهو نان بها ل الصد بده كفصر من برن يهد على نويلي بال - بوديك باؤ -مانك بيج دمر آنگري د بانب نيل بيت بهال ارده نساس جهرت سيسين بناي بال - 1 2 0 No 1-روب گرند جوین گرب مدن گرب کی جود بال در أن بن مر بهربن أوت جلبن بلور -: سو عما اوامران:-المحالين كران برين بنت عكوران واي ایک بچنورکی بھیرکون مارت چنور ڈلای -: 61/13/1-16:one Use of Extent itself الرقواني كى المن كى سراى داكيتي أس 10/7/3/2000 Old report of the population 01 32 13 8 5 A 67 - 49 1% F Will strip and and wings and so the way

بات جبون دس کی سبی جمت کسسون نائم

۔ اکھ سانوک بہاوا۔ یہ یک تنہاک اوہ بربن کہ باک سوید تین جماے ہو تے سرن کنیت گری تیہ انسوا دھراے - استگاررس اوابرن :-موین مورت لال کی کامن دیکھ سو بہای ویجه چیکی موہی جکی تھکی رہی مک لای سنح كسنكارا دابرن لىرت سكوبرت جيون رجى بيريا اور ميت راونوبرن بین بهی ایک رسنان کی جیت -: المفيوك مده سرنا شراك:-ماه باتس کے بہی شن من کی گنت آن ناكب وكهائين كامني كيون رهبين مو براك - الوراداك الله وردنا داك :-ين شكبا ما شهد منفد و سفيد رئي كون دار سوى ماكل لى كئ ديم ديى كون دار 2,101015 61 mlfing 5: 6: 01 Long كل اينا لكم منون من وت كلئ بنائى -: 41012 يشى بن قارن كالله الى يول حنصر لله الوبهيه كمل نبن كذبي مان ال تول

مصدایاتی روس اگن کی آ نیج تین تون جن جاری نانهد المفارد دوسين بمين دميت حاكى جمامه - : برسنگ برهیس ا باتی :-كست بران جررين كون تيوت بين كر مان تىسىب كىكى جويف كى إكلى جنم ندان - برياس بوك :-سوا مناون کون منی برہن بہب منگاہے برست بہب ہشم بہی تب شبو وی جدالے -: كرنابوك:-سكدائي سنگ جند مخ كئ بيد مم رجها كاج سوء يران دكم ياسے كى جليوجيت بى آج یکو بانہہ جن کر دئی برہ ستر کے ساتھ كبيورى وانتثر سون ابسى كحيث بالخذ -: النان الثان ال ياتى دے بن اورسے بول وہول بہ ج دیگرنا کیا برش بزبان ریجند دروزن رباعی بستد که این دور باعی ازال ا السكا البكيادوت بي وه ماية ناز المطح سون ياس كنفي كالماز فاعى زبان سون جيون ككلتيبن مف بركان مك نبيل بينجني أواز

آئے ہیں اگرچہ موب ایام شباب برکھاس کامچھٹاہے اب عف وجاب تربیر کئی رہی ہے بون الک مین زورسین دوا کے سیاب تربیر کئی رہی ہے بون الک مین زورسین دوا کے سیاب الحدث اللہ میں الحدث اللہ میں الحدث اللہ میں الحدث الحدث الحدث الحدث الحدث الحدث الحدث الحدث الحدث اللہ میں الحدث الحد

نور الله بین اول ندر محد کو برگاو سبه آئی باجین بی بنون اول اور محد کو برگاو سبه آئی باجین بی بنون اوک جمان لگ اوسب سرشط جو درسط دکھائی آد دلیل سوانت کی گئی رسلین جو بات بھی من بائی تولون در بادی الدکون کیهون جو لون محمد بیس ند سمائی ادلون کیهون جو لون محمد بیس ند سمائی

برهوکون نیم و ادان می بری ایک چین بیدا و بران کو کیون جست باوری خی دوار ایس کو ندانج بیس مانس کوبیشی ی کاج سب لاج کو سیاوری البوی ندان ماه آج کون آبرگیان کیمول ندیجی اجان ایش سیاوری به لو ایرا ده نیم در دن ناش اوم شاه مردان جو به دسی ایک داوری

was of the same

Line of of the first of the of the formal of the state of

E- E- 2010 601 2821 607 607 607

بست سمن من سِبهل اردج بوت مجنونت بعنور چت را کھ رس بریت ہے گہورو گنٹ بہاس باس انگ کے ساس برم برکاش کرلیت بران چرت ہے رت بیس گئی تین ند بہاوین رسلین دو او جوبن کی ربیت سوئی جوبن کی ربیت سوئی جوبن کی ربیت ہے ۔۔۔ در میں دھیرا او میراکیون :۔۔

رات کون بنی جیون برات آئی رسلین ترنی کال بولی بال سکیات ککه بیاری کون بین سنکه مل دیو سهو تو دیجی سکه کوک سم طار دین بره بهاری کون تبان کینهین گرمیرون تو که اجیاری کون تبان کینهین گرمیرون تو که اجیاری کون بام کهیو جانی بهم اندرانی متین سواب جهدر مان عبی بهون درگ کنولن تهاری کون بام کهیو جانی بهم اندرانی متین سواب جهدر مان عبی بهون درگ کنولن تهاری کون بام کهیو جانی به اندرانی متین دو تی منابع ماشی کون کوکست:

بدن بی چند تبهان راه بار دیکیت نین مرگ پادا دہر تبهان آبی مرابی بندن بین مرک پادا دہر تبهان آبی سرابی ناسا کیر ڈھک رسلین دانٹ دائٹ بین بین مورکو بوروم راجی بنکی سرابی کٹ شکہ گج گت بی نین بیکی باتین بیا بات آن بیکن اوگابی ابنی سب ستر توء تن آن متر بھٹی تو کون رنج منر سنگ سترنا نه چاہی ابنی سب ستر توء تن آن متر بھٹی تو کون رنج منر سنگ سترنا نه چاہی ۔۔۔

تری مٹور تھ کون ہوت ہی سین اوک تو نہیں ہوئی اکاس کری نکہت اُدوت ہے تو نہیں ہوئی اکاس کری نکہت اُدوت ہے تو نہیں پار فی میگہ پر جی کوت اداکوت ہے تو نہیں ہوئی کی میگہ پر جی کوت اداکوت ہے تو نہیں ہوئی کے شرایت اپن بین بوت ہے تو نہیں ہوئی کے شرایت اپن بین بوت ہے چاک برین جو نمبو و کی بوت تبون ہیں آتا بچاری لوک یا گت کو ہوت ہے چاگ برین جو نمبو کی ہوت تبون ہیں آتا بچاری لوک یا گت کو ہوت ہے جاگ برین جو نمبون لوک بعوت تبون ہیں آتا بچاری لوک یا گت کو ہوت ہے جاگ برین جو نمبون کی سے برش کروٹ ہوت ہے ان میں کروٹ ا

بن بای کا آن بی افاے کا جر لگائے جگہہ بان کہ کا نے کے اس میں کا ان کے سات کے کے اس کے بین مرونگ ملائے تکار کون بلائے سیاست رہائے کے اس کا ان رہائے کے ان رہائے کی رہائے کے ان رہائے کی رہائے کے ان رہ

التن اعطائ گٹ گرون لیکائے دوا وہنون نیانے ات نین شکائے کے بنور بائے جب بدائے سون دہرت یا ئی لاگٹ ہی گٹ آئ نری بیگ وائے کے

(۲) ستدرکت البدقدس

اسم سامی و رفصل فقرا و شعرا شبهرازهٔ حمییت این اجزاست کا ہی میل برشعر میندی می منود- وسعاتی عرفان را به زبان مبنداد امی فرمود-

«سیم سرکاس» نام رسالهٔ داردشگردوا وکست و بشنیدد د بر میروغیره که درمردم دام

ت بیمی تخلص می کرد قدری از اشعارش ثبت می شود م

عَلَم عِلَى كُنْهَا كُرِينِ اران سيام اور سيست أنسو بوند مرك لين درس بجيحا بمبت

6-6 3/1 di 1 0" Si sin 5"

ديل السيسية من والما المسال المالية

19 3. 12 cr (\$1.1 50° th)

121 6 6: 6: 0000 4/6-347.30

من يَجْدِي مُن يَجْرِل بِانْ يَعْرِو المول

يارو پور د كرديو توبي توبي شد بول de Lestidicipals

ن ويرس بنين ره سكون وليين رود نالى

ودل گی دا شعری بال د موری پند

راك دول اللي وحدة و الله وكالم الله الله

ال الله الله الله وبالله والله والله

بر منجد اگن سون بهونک دی نرمل کندن جوی جان ست نہان برہ ہے جان سکھ وکھ کرومکھ بهان پیول تهان کانط می جهان دربتهان سکی جمجن بورا بوئے تون دورت گیرت آن ہم توتب ہین دی چوگ بران نامھ کو بران ہم کسان ہست کھیٹ کے بووین دھیان کے دہان اوین گیان کے الم سون ہووی درس کھلمان نتی رمن یا بیت کی بھلین سب سکھ وقعہ یا جین وکھ کے جیل مون دار کری تن کیمہ من بيندم واكبيل مون دُهونا مو كبيتو بار بهولو کاری دین کو تا کو کہا جار ہے کینوں سکھ جان کے بڑی وکھن کی بھیر کیا کیجی من جوی گئی کڈوا کٹ بتین بھیر يُومِنْ فَ مِالْفَنْتِ كُونَ أَنْهُم مُوند من بيل سيكيه كرسون به جكت أنكه مجونون كجبل ایایم و سان سون سر اثر آدی کوی con will will I con this of English in it is to continue in جاریجادی کامری ری اکیلا سوے بینی براد ادری سدا کرت جو ناد

میاموه من بین بهری پیم پنت کون جائے چل بلائی جے کون نوسی چرہے کھائے اوره گئ آئی نہ برکریو نہ ہر چت چاڈ براتوہ اندہی مول ڈھول بجاڈ (د) میر عمد الواصد ڈوٹی بلگرامی

سابق درُصل اول بیان منوده شد که اور ارساله ایست سمی به فنکرشان ک در دصف انواع شیرینی دربن رساله طوطی ناطقه اش طرفه شکرریزی کرده و اشغار

در دمه الواح سيريمي در بن رساله طوى ماهد اس ع بندى را برزبان شرين ادا موده - از انجاست ٥

برنون و احدکون بره کش کی دیت جوت رین اهاوس جاه لکم پورن مانسی هوت کئی بار پیر پیم کے رسنان پیمر پیم کمات

مینی بی نیش می بهای بهای نین کی جاک رس جا بی کو سی علیات بین بینکی ادایی سب کهای کے کہا کہوں بیر اکی سی جوت دیکی بیوے نہ سات ہیں

کیافٹ کی کبیلی مده ات بین بیت بیش رسان کی بیاری بی ادمشن بات بین ان کی اور فرق بات بین ان کی بیاری کی دیم کی مکبیدن دیم و فرق نهو جات بین ایری کی دیم کی مکبیدن دیم و فرق نهو جات بین

ひばれんらんしきしんい

عال قابل صاحب شائل است رجه او در فعل اول كزشت شعر

بندی خوب مے گوید - ومضامین د لنشین مے آرد - برے ازان دربن جریدید درج می شود -

ازسكه كمه دويا

-: منگل جران :-

بال بال کے بال کو بیوری بھید نہ بای سکھ کھ تین بالن ہیں کنگی لون نہ سما ی

-: ملني برنن:-

سرہیومقدین من لئی جگ کرت انیت بینی تیری سیس مدہ کرت کو بینی ربیت

- انائك برن: -

بھیرہ بیٹو کے نان بیکو اندا بد بہی سوے مانگ بھیکھ جملکت سوہی داکھی کل ہو کوے

-: أكسري الم

لال بیندلی جت الک لکھ آوت ا بہان بہن ست انگ بینگ کے من دہو کہین لیٹان ۔: نشر ہرش: --

لله مله من بهربها دام مانون لبكمك من

بكريد ديركم كرت بت لك دبنى بى ابن

كينج تملي لكر حياتا كورناك جلي لكي رناك

مین علی درگ بین لکه حبب لکه جهکی ترنگ

بس بهیات انکی لکهت من باوت بنیس چین کس پر کاش بنج گن کرین برجیک راس توئین

-: گران برن :-گذیا کیون کر سکت تبه سمتا سیت پرکاس

جا کانن بت کی کرت کمت ناک بینی باس -: ناسا برنن:-

ایجت ہے ایکئی کمل ایک نال بین آئے اوجت ناسا نال چت جام ب کمل لکھائے

-: (3/25:-

ئین نظی جمولی ترکید اینی من ایون بای مکنن داری تاک بین ساک بیندورا آی مکنن داری تاک بین ساک بیندورا آی

عرب منون اکریران بدوگه کود محدود منون اکریران بدوگه کود -: (دیرورون):

ادبرای دبرست کف بال سا دبربال

سینحو اوطن ناس مگ ا دہر گاڈ مرنال - اسمارنن :-لسامساات رس مسابسا کیولن سوپیر وهنسا الى ال كمل مين بعينسا سور بھ كى لوبھ -: وس برنن:-لکھیت کھیواتیات سوالی دس ہی ناتھہ بعان اودی بون رنگیتی نکست بال بده مانصه -: دس سرس:-دس مکت کی ہوت ہی جہان ہسن درسائی بج کری دب جات ہی پھول جری بھے جائی - کے وت رس انگ نه انگ مینگ کی او مرگ انکھو نانھہ تؤ مكه وت لكي رس جرد لوراك سبه مانه -: 01 = 9 8:-کھ دیب وابدن کی ایان بین سب بین ما کھ جون ہوت ہی رجی ہے دت جہیں -:0%06 والأوار الله المرك المحت مرحك التي É v. É vy. i v! L sig -: 4500 27:-

تو شو دري سويا عني کون د ال الحاشه

جند لکه شود ای ای وقی کری بال بیختان - : كنتمطرين :-الروكوث كيوت كو ديكيم كنط ابهرام گہنین لون ان نج گرین ڈار یو طیکا سیام - كنظيرين :-لأرا دارا كنظ لكم بهيوكنب ات پاپ اكلنكت تضركرت بين بيده بهونك من أب -: دیکھا برین:-سکور کو او کنو کی جد کیوت د ہر نیکھ یمانسی بھانسی کج گرین بیت والکہ بسیکھ -: كني مربرن :-سى جېنك سرلىبت بىن ئوسو كىنى كى كوك جاتاك بىيد دۇ ئوك بىوى جركبوك بېنى موك -: 01/11:-نارنار لکے کی رہیں نارین نار نوای ادی مادی برک ادی ادی کای -: (J/B \:-en called day finitive with the first of the winds الكيان لاان بنه ترسكيان دين اجت شدهاستدهب لرتين يرى سنده كفه بهيت -: بهنها برس:-كوك اوياين سون أنى بلى كرين بده سالف يع مهنيجن واکي مهنين پهنيجت ايان ماه -: الورس برس:-بهاوت جت آوت بين لكه الكرين حصب اين پورن بورن رس کیو منون گانطه دی بن - روما دل برن -مانگ انگ جوسیامتا مٹی الی تون دیکھ اُور آن سو پرگھٹی روما ول کی بھیکھ - اروما دل برتن :-روما دل نهه جان تون لکه میسرسکهی رنگ مج شویج منوتک چلیو ناجی ببر بهونگ - بي اگرسامتا بنن :-لست یام مج سنبد پر بنیس سیامتا رنگ ر سوسنو بهو کون وی سرجیره رمید کلنگ -: U. P. C. 1:-ال على بده مان تول ادجي عدم انوب ادمرای کی جلی اعداه ما تیم کی کوی -: 0 / 18 1:-نا پیر مجنور لول دیگی ردیب شرع تو گات

سكهان كيجتى كون سرايان بودى عات - : كت برين: -ای ری تیری انگ نین الکه روب سرسات جائین سب پرکاس ہی وہی نہین ورسات -121:-كث الرميمة كون البطول بهيونه بمرهسنك برگٹ بہیوبی صیکر دہر جگ امیک کوانگ -: كام محول مرتن:-تری نابع ترکوالی برن کرت سکات بده نخ بيد سكيت جان اويان جات لجات -: 00000 الل كمل واجران كى لبئى نه سمتا اين جا پردمنورن سون سدا بهرست بن جائين -: 07.631:-والرف سكهال بن ايال سب بين الدرو بدوم ما بران بردى المديمويدلين -:01 = 5:-ايان كراو لاكت نهين وائن اوب انوب بادب كات كهات دبكرروب -: 01. والإا سالان المالية المال جوت اودئ سسكارتا پرتن :
- بسكارتا پرتن :
نیط نیط فیط گ وگ د برت نار مها در بهار

نیط نیط فیط گ و برت نار مها در بهار

- بسو مها برتن :
بن جور جیه بربری نا تین برح بچار

متواری بنیار لون راکهی بهوکن شار

- بسکه مکم لورن :
برتنم نجیوسکه نکم برن قارف نیب اجان

برده من جان سدها را و جیبو بده ندان

برده من جان سدها را و جیبو بده ندان

ار سکم مکم کریث

-: 01.119:-

کید بون بده ببده برنان چیندبند کریاند بیو گانی سوبت اسبت به کید بون برس سیک کید بون دس بیجک کی لات نوین نا سندر ادو ار بهل ناکوچیب دین به کید بون کام نظ کهری کندن جهری بین دهری نیمن کوئی دان بران کولیت به کید بون ایم سان بین بدن بدن بیشو آس کی کید بون این نیمرد چروان نیم کو نکیت به کید بون این نیمرد چروان کی کید بون این نیمرد چروان کو نکیت به کید بون این ایم سان بین بدن بدن بیش کی کید بون این نیم سان بین بدن بدن بیشی برنی در برای برن ا

کیدہون رئن سان بین کے سکھا پی سوری دیار ترین نؤجا ہے ادبک سکے دی ہے کیدہوں میں کیشن نکیت کے سینی سوری کیدہوں نب رہنا کے سیم سے شین ہے کیدہول کل بدم کے المث تا کے رہے شدوریس سوری الی ال سینی ہے سکهان سوبیکه آورس کی سهاونی بی کیدبون منوبینی کی موبینی سی بینی ہے ۔ نفر برنن:-

کید بهون مین کمیش کی سرکی بین او مجمی مین کید بون دنج سرجد کی سرا دوات بین کید بهون برخوابت ارن سرسی "ما بین نیل کنج راکھی "ماکی سوعیا سرسات بین کید بون بوری محبوری کا کمینجن کی رنجن بٹی رساب ملند کید برون دندیت مجماً بین بیط ویلی ال بلی میمسیلی کید بون تیری سیجمد اجهد میری چیبن سهات بین

-: ما مرس

باسرن ہو اینو اون امل جوت واکونس ہی مین اولوکی لوک لوک ہے مہان مد مان پاکے مہان سان مان بیا کہ اوک ہے مہان مد مان پاکے مہان سان مان بیکین دن واکون دن پر دہمہ ہوک ہے پورن پر کاس سدا سد ہاکونواس دمکھ وہنت دوکہ تجانین نٹ سوٹ کوک ہے پاکون لکلنگت کلنگت لکھیوہی واکون تیرو کھے چند بال چند سم کوک ہے پاکون لکلنگت کلنگت لکھیوہی واکون تیرو کھے چند بال چند سم کوک ہے ۔

سکبان اکوش کا اندن کی کھنڈ ن ہی منڈن کرمنڈل کب ابھا کھی ہے اللہ کوسمن نامو تو ل ان بار کی کھنڈ ن ہی منڈن کی جیسے سکبان اس میا کو ل نوین ات روب سرسر سے کلی کی سب تا کھی ہے سکبان اس میا کو ان نیم ماکون فرین ات روب سرسر سے کلی کی سب تا کھی ہے راجی کی فریس بیا تا نیم راکھی ہے دارجی کی میں اس بیا تا نیم راکھی ہے دارجی کی فریس بیا تا نیم راکھی ہے

1.65.4.20

کالنہ بے کول کید ہون کا م کیل کا کر کوک دوی اسوک چت کھت بسیری بین جوہن مّناک ما بتر مدکی تزک تناک کال کسیفر کے بھیکھ جاب تیر می بین کید ہون کا بوسدہ ہیکی سادھنان بین ہیم لقا سومیل بھی ہی تاکون بکھ کب چیری ہیں کاکی سروج بین منوج مانسر ہیکی کید ہون جب جوج سی اروج تیبہ جیری ہیں - دام راجی برن -

کید ہون بیر منکے منور تھ نین کج ڈاری کمند کاری ان چیب جہاجی ہے کید ہون بیر منکے منور تھ نین کج ڈاری کمند کاری ان چیب جہاجی ہے درین اور بین کی ٹیرب کوری کوجائیں نیک کمار چیب کوٹ کٹ لاجی ہے سری بیر راجی دمیت سوئن کو باجی یزنیری روم راجی برھ الیسی سے ساجی ہے ۔: چال برین :-

سری جوئی ار جین کرسا کرکری چی دیکی نبیت اچنجها بهری رینجاگت چهاجی جے سندرسرت دفت سو بہونت راجت جی دچنا رچرسی کرن بر ابی ہے ات بین سروپ فی اوری روپ بہیکی سانچی انون کاریگر شن اچی سوتر ساجی ہے سکہان ترلوک کی سکیل سوچ سوچ ات میری جان بدہ جان جان تبیساجی ہے سکہان ترلوک کی سکیل سوچ سوچ ات میری جان بدہ جان جان تبیساجی ہے

روب کو گیدا دیم سندراجرتا مین ترل کنگ کیسی تنا در سات ب کید مرد کی گید مرد کی گید مرد کی گید مرد کی خور کی کی خور کی کار مرد می این می کار مرد می این کار مرس کے سمن پرسکھان سموہ لدسکہ سون اگہات ب میرون کی پاسٹ تنا مرس کے سمن پرسکھان سموہ لدسکہ سون اگہات ب

-: 074:-

پرم نهار باربیک پر کاربیملو با سرسرن داکون بوت دن کر بهت سانچه مرجهائی چیم نهار باربیملو با سرسرن داکون بوت دن کر بهت سانچه مرجهائی جهم جیکت بی سوچ سوچ نلج بهات کری کاه سر ب کوان امل جهاات بین سرنگ کله ایمان مجلک بی کری کاه سر ب ایری برت بنب تیری برهیکومیرجان کینهای بی کمل اجون دمان رخ کر ب کارتی کرند که خاسته خوشخوام به منتهای این قلم و دسید و دسیا حق کارتی دارند که خاسته خوشخوام به منتهای این قلم و دسید و دسیا حق کا

آغاز کرده بود به انجام رسانید- و به افتضای نزیبی که درین تالیف اختیار افتا دختم كتاب مرتظم مبندي دست مهم داده - چيه ضايقة لين الفاظ مندي جزوفرقا فيظيم أ وجوا برسلك كلام قديم-يشخ جلال الدين سيوطى رحمه التد تعاسط در تفسير ورفتور كى كويد يحت قوله تعالى طُنّ بِي لَكُمْ وَحُسْنُ مَالِي" احْرِج ابن جرير وابوالشيخ عن سعيد بن مسيح حال طوبي إسم المينة بالهندية" ونترثين جلال الدين سيوطى ورتفسيرا أيكريميه سنل سخض ازشير له صاحب كتاب بري لن نقل مى كنداد السندس م قيق الدبياج بالهندية " وَنْيِرْشُحْ جِلال الدين سيوطي رح مي فرها يد" اخرج ابو الشيخ عن جفر بن فحل عن البيه بضي الله عنهما في فولدته الى يا المن اللجي ماءك الشري بلغة الهند على دهداست انفاق واردر كدابن آب انفيح آيات فراً في است وابرع بتيات آساني. وفوع لقظ بتدى در كلام مجز نظام خصوص درين آب بلنديا برازع باشب است . معتم این کناب در سندست و سنین د مانه والف (۱۱۲۷) بو توع سوست - و فامرة أرام طلي ناريخ متح جنين فنن لست لمولفد حيدًا أو تمال موزون كرده ام ميزور رياض سخن سال انهم ان خرد باسيد كفت آزاد و نوم إو الحرق چشم ازباران دادرس دعزیزان میجاننس *ا*نکه اگر گونشهرهشی برن شاع خفيرانداز ندروبا وصف عدم لياقت منظور نظرالتات سازند مخلص رايرارمغا

له و نظور بلدراج د في ٩٥ ملوع مر ع انقان مقراء اطرويم وكالم مداول-

ك ورنقرط فالف مغ ماسد

وعائے باوارند- وسبرہ احسانے برمزار خاکساروا گذارند- اللَّهُمَّ صَبِلَ وَسَلَّمَهُمُّ عَلَى سَبِّيْرِنَا خَاتَهِ النَّبَيِّيْنِي وَعَلَى اللَّهِ وَاحْمَعا بِمِ نَهَا بَاتِ الْاَقْرِلَيْنَ- قَاخِصُ كَهُوَا مَا آنِ الْحَكُمُ لِللَّهِ مَنْ بِ الْعَلِمِيْنَ لَهُ

المالية المالية

(١) پيڪسر الله الي مقد معتنف ہے يص ميں وه تمام و جوه واسباب التي جي جي جيول حاب رسالت ما صلحادد أن كاما صحاب كونظ البول بيمبوركياساس كيضمن مسلمانول كى ابتدائي تابخ اورمن كرين عرميا كيم مطالح كوففهل ببيان كمياب يحن كمدا فعت كم ليتمس تلوارا تفانغ پرمجور ہوئے۔ اس تھے بعد اشاعت اسلام کے واقعات بیان کیٹے ہیں۔ اسلام ک^یط اورئندنى اصلاحات يركري نظرة الى ب- اوامرونوا بى صوصاً مشلح اويك ولسف كوسجها با اوربينتي تكالاب كمذبب سلام احول انصاف اورقو الين فطرت كمطابق ب آسانی کے ساتھ لوگرن کے ول نشین اور دنیا جس مرق ج ہوا۔ یہ مقدمہ (۱۲۸)صفحات کا ہے۔ (١) حصف واستدر كيدر اصل كاب شروع بوتي بيد جس مي تمام فوروات ك عالات در الزبن - قرأن - صابيط - فعدًا ورنا رئخ كما قابل تر ديدع الول سص ثابت كرديا بيه كإلى اسلام كى تمام نروائيال دفاع يتجبن - اشاعث خرب مين آب نے كبھى جبرو اكرا وسے كام نہيں بیا-اسیرانِ جنگ کے م^{نعل}ق بور عین مؤرخوں کی افترا پر د اٹریوں کی ملتی کھولدی ہے اور اور ک طورية استكرويا بها المنفرة السران جنك كالمتعينة بنابيت رجانه ونففان بناؤكا-(۴) حظمه سوی برزگ شده بر کینانی میرس جدوجها د کی صرفی لغوی اوفقی قوام سے تعین کرکے بیٹا ہمت کیا ہے کہ ڈرائن جمیدیں یہ الفاظ مینی جنگ وجدل استعال نہیں ہوئے۔ دوسر تصمیم ی اونڈی غلام اوریس بنائے کی تردید کی ہے فیسر سے میریں ان آبات قرآن مجبد کے حللے ورى بن بن دفاى الوائول كا وكروار دبواب، ان مها حث كول م عنف علام في الم تقسيرا ورفق كم اكترسسائل على كيترس مثلاً فبالل عرب كمه انساميس الطن كي تخين ويجروروم كي لغوى تشرك بوف برود ولدا مدور حوام وال كرسل أي وفي داستان عروة خدت كي مالن في استعود ورسر المست سينكسه بدوسته وسماسيره فعدون والاستعالي الشري سك مهاصت فاص الموير طرفت ك والرازي ويان والمراقط بيران والنب المحافظ الندير في الأن بي والماس كري والماسكا - Churchiolize Contact contact cons eine with the the the state of the on the salling of the 1

تابل قدراضا فدكياب موادی علام کمسنین صاحب یانی بنی کانام نای نرجمه کی خوبی وعرکی کے لئے ایک خال اطمینان ضم فالمرترم في ما يا منايت عده او ديني وطعي كصيب اوراس كم ينس بو في كامزيدات كام اوا به به كدير رج عال بعد الشب العلامولانا الطافصين صاحب يانى بتى في فرسك درا ودان كي مزتن بهواج - فوديلبشريين ولدى عبدالمندفال صاحب فيعيى فاص طورير نهايت نوخ وابتامك اسى تهذيب وترتيب كى معتف مروم في الكرزي مي جواك ديث تفي فان ماحيكان صفحات بجى بتائي بنائد تلاش كرف والعكواساني بواور ودوسر سعوالحة الماش كرم مكرش المنا كرفية الدمصنت كيبيان كومزيد تقويت وتابيد بو-الكريزي بي آيات قرآن كا فقط ترجم ها- عالاً فحاس اردد نوجميس المل ديتن كوجمع كردياا ولصف كالمبس اصل آيت لكهرم تفابل بي اس كالعبيح اردوز جر کھاہتے۔ انگریزی سے عربی کے اسماء واعلام کے نقل ہونے میں جس فذر د شواریال یں اس صرفطى خداق د كلف والمسيح يسكت بي - خال صاحب في نهايت قابليت ومحنت كم سانف سيكرو ل ع كتابوں كى ددست ان مشكات كھج كل كيا خوض كراً بيد نے اس كنّا ب كنَّ بسيح ونحَشَى ميں نها بيت جاآ عنديرى اورك التينية وترفيق سي كام ليا ب- اورجرت الكريات بيد بحك يوري مي وكام يرى برى كافت وناجود النول في الناع وياس ك المعوم الكرياد اور شكرت كاستى بر عقيقت به بح كالتب خانة أصفيه كالبساطيم الشان بخش اورنا ورفا وزفز ازكنب اكر يوجوون بوقا توبيم واكب كى يوناكى نقاساب يك كواس الدوابك يكريدى ككفدوانى واحادك في الميت كالمفاف برعاد ووسي فيدانا يد ما تعالى المنافعة بالمعالية والمعالية المعالى المعالى المعالى المعالى المعالى المعالى الم ك يختل وروال قدر وه م ي في ورين و يُن ورين و يكن في الله الله و يووي و الله الله و يووي و الله و الله المناز المال والمنافق إلى المعالى المحافظة المهار والمنافذة المنافرة المناف id wind the contract of the co يُرُّينَ الْمِنْ الْمُعْلِمُ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهُ ا or if ferrich recipions

ه موال الله الله الله الله على الله فادري الله فادري الله فالله والله الله الله الله والله والل

